

روزهای پیشاور ردی بر کتاب شبهای پیشاور

نوشته:

استاد محمد باقر سجودی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۳۲
منظور اصلی نویسنده کتاب شبهای پیشاور چیست؟.....	۳۵
حقه بازی اول علمای شیعه: استناد به حدیث دروغ.....	۳۵
حقه بازی دوم: شیعه و یا سنی نمای گمراه را به نام سنی معرفی می کند.....	۳۸
حقه بازی سوم: کوچک را کنار بزرگ نشاندن.....	۳۹
حقه بازی چهارم: آمیخته کردن احادیث.....	۴۰
حقه بازی پنجم: استناد به کتاب های درجه ۴ ما.....	۴۰
حقه بازی ششم: ستودن راوی و نادید گرفتن سند حدیث.....	۴۰
حقه بازی هفتم: استفاده از لغزش علماء.....	۴۲
حقه بازی هشتم: گفتن نیمی از حقیقت.....	۴۲
حقه بازی نهم: تحریف معنی.....	۴۴
حقه بازی دهم: نقل از صوفی.....	۴۴
حقه بازی یازدهم: معنی حدیث صحیح را آن طور که ما می گوئیم، درک نمی کنند.....	۴۵
ادعای ۱: سنی ها کتب خود را تغییر می دهند تا اسنادی را که بر ضد خودشان است، از بین ببرند.....	۴۶
ادعای ۲- معاویه علی را سب می کرد.....	۴۸
ادعای ۳- معاویه بی نام و نشان است اما امام های ما صاحب بارگاه هستند.....	۴۸
ادعای ۴- بعضی از سنی ها به حضرت علی بد و بیراه می گویند!.....	۴۹
ادعای ۵- سنی ها حقایق را پنهان می کنند.....	۴۹

- ادعای ۶- ثعلبی از امامان اهل سنت است ۵۰
- ادعای ۷- سبط ابن جوزی از علمای بزرگ اهل سنت است ۵۰
- ادعای ۸- امام شافعی می‌گوید: دشمنان (سنی‌ها) بسیاری از فضایل علی را پنهان ۵۱
- ادعای ۹- سنی‌ها شوخی و مزاح خصوصی رسول با عایشه را در کتاب‌های خود ۵۲
- ادعای ۱۰- هیچ سنی یا به قول خودشان ۴ یاری به علی ایراد نمی‌گیرد.....^۱ ۵۲
- ادعای ۱۱- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار ثور دلیل بر ثبوت خلافت او نیست!^۱ ۵۲
- ادعای ۱۲- نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر ۵۳
- ادعای ۱۳- سنی در فضیلت ابوبکر حدیث جعل کرده است ۵۴
- ادعای ۱۴- تعجبی ندارد که مهدی بیش از هزار سال عمر کرده است ۵۵
- ادعای ۱۵- نصاری در مسجد پیغمبر برای ادای فریضه آزاد بودند ۵۷
- ادعای ۱۶- سلیمان بلخی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که ۵۷
- ادعای ۱۷- ابن ابی الحدید معتزلی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده ۶۱
- ادعای ۱۸- موفق بن احمد خوارزمی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است ۶۵
- ادعای ۱۹- جار الله زمخشری سنی است ۶۶

- ادعای ۲۰- ابن المغازلی شافعی که از علمای بزرگ سنی است گواهی داده است ۶۷
- ادعای ۲۱- عبیدالله الحسکانی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که ۶۸
- ادعای ۲۲- گنجی شافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که ۶۹
- ادعای ۲۳- ابراهیم بن محمد بن الموید ابی بکر بن حمویه الجوینی که از علمای ۷۰
- ادعای ۲۳- حاکم نیشابوری که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که ۷۱
- ادعای ۲۴- متقی هندی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است. ۷۱
- ادعای ۲۵- محمد بن طلحه الشافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است. ۷۲
- ادعای ۲۶- مسعودی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است. ۷۲
- ادعای ۲۸- بعضی از سنی‌ها، عمار یاسر را فحش می‌دهند. آنها در روز قیامت چه خواهند گفت؟! ۷۳
- ادعای ۲۹- علماء سنی در کتب متعددی، فضائل عترت اهل بیت طهارت را قبول کرده‌اند و این را دلیل بر حق بودن شیعه می‌دانند. ^{۱)} ۷۴
- ادعای ۳۰- امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت اشعاری سروده است ۷۵

- ادعای ۳۲- بعضی از سنی‌ها به مهدی ما عقیده دارند..... ۷۶
- ادعای ۳۳- سنی گواهی می‌دهد بر فضایل اهل بیت... پس مذهب ما درست است
..... ۷۷
- ادعای ۳۴- مودت اهل البیت از اصول دین است..... ۷۸
- ادعای ۳۵- سنی‌ها حدیثی دارند که بعد از وفات پیامبر کینه‌های پنهان صحابه
آشکار..... ۸۱
- ادعای ۳۶- فرزندان فاطمه اولاد رسول الله هستند پس ما می‌توانیم به آنها
بگوییم:..... ۸۱
- ادعای ۳۶- آیه مباهله دلیل است بر این که حسن و حسین فرزندان پیامبرند!
..... ۸۳
- ادعای ۳۷- فرزندان حسن و حسین تا روز قیامت از نسل رسول الله محسوب
می‌شوند.....^۱ ۸۴
- ادعای ۳۷- سنی‌ها حدیث دارند که حسن و حسین پسران پیامبرند..... ۸۵
- ادعای ۳۸- احمد حنبل در «مسند» خود گفته است حسن و حسین امامند..... ۸۷
- ادعای ۳۹- سنی می‌گوید: جمع بین نماز ظهر و عصر جایز است. پس شیعه
برحق..... ۸۸
- ادعای ۴۰ پیدا شدن جسد شاه چراغ در شیراز دلیلی بر حقانیت شیعه..... ۹۰
- ادعای ۴۱- سید علاء الدین حسین، دلیلی بر حقانیت شیعه^۱..... ۹۰
- ادعای ۴۲- ابراهیم مجاب، دلیلی بر حقانیت شیعه..... ۹۱
- ادعای ۴۳- پیدایش قبر حضرت علی، دلیلی بر حقانیت شیعه..... ۹۱
- ادعای ۴۴- فتحعلی شاه، شهنشاه مسلمان و علم پرور..... ۹۲
- ادعای ۴۵- سنی‌ها شاهدند که تشیع از زمان رسول الله وجود داشت..... ۹۴

- ۴۶- شیعه از زمان رسول الله وجود داشته و در حق آنها آیاتی نازل شد!..... ۹۶
- ۴۷- شیعه از زمان رسول الله وجود داشت و درباره این ادعا، خود سنی‌ها..... ۹۶
- ادعای ۴۸- این حدیث سنی‌ها در باره اصحاب، دلیل حقانیت شیعه است ... ۱۰۰
- ادعای ۴۹- سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هم شیعه بودند..... ۱۰۱
- ادعای ۵۰- علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء، هوش سرشار بود ... ۱۰۱
- ادعای ۵۱- شیعه شدن مغولها به خاطر مناظره علمی سنی و شیعه بود..... ۱۰۲
- ادعای ۵۲- شیعه زیاد رو و غالی نیست..... ۱۰۳
- ادعای ۵۳- منظور از یس در سوره یاسین همانا حضرت محمد است..... ۱۰۴
- ادعای ۵۴- مراد از آل یس آل محمد است..... ۱۰۴
- ادعای ۵۵- صلوات بر آل محمد سنت و در تشهد نماز واجب است پس شیعه برحق است...^۱..... ۱۰۴
- ادعای ۵۶- سنی گواه می‌دهد بر فضایل اهل بیت پس مذهب ما درست است...^۱..... ۱۰۵
- ادعای ۵۷- ما نمی‌گوییم: شناخت امام؛ یعنی شناخت الله..... ۱۰۶
- ادعای ۵۸- شناخت امام، بزرگترین عبادات است..... ۱۰۸
- ادعای ۵۹- سنی عقیده دارد که الله قابل دیدن است..... ۱۰۹
- ادعای ۶۰- آیه (لا تدرکه و الابصار)، دلیل است که ما در دنیا و آخرت نمی‌توانیم الله را ببینیم...^۱..... ۱۱۱
- ادعای ۶۱- می‌گوید: اگر ما الله را ببینیم؛ یعنی، او محدود است و این کفر است...^۱..... ۱۱۱
- ادعای ۶۲- خداوند جسم نیست تا مثلاً بنشیند... ۱۱۲
- ادعای ۶۳- سنی‌ها می‌گویند: الله مثل بقیه دست و پا چشم دارد... ۱۱۲

- ادعای ۶۴- صحیحین سنی‌ها از خرافات پر است ۱۱۵
- ادعای ۶۵- از خرافات کتابهای سنی، سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت
است ۱۱۶
- ادعای ۶۶- شیعه، مشرک نیست ۱۱۸
- ادعای ۶۷- شیعه مشرک نیست؛ زیرا کسی را پسر الله نمی داند ۱۲۰
- ادعای ۶۸- شیعه مشرک نیست؛ زیرا صفات الله را کسبی نمی داند ۱۲۰
- ادعای ۶۹- شرک یعنی بیکار کردن الله در اداره امور جهان ۱۲۱
- ادعای ۷۰- شرک: یعنی، ریا و توجه به غیر الله ۱۲۱
- ادعای ۷۱- شیعه نذر برای غیر الله را حرام می داند ۱۲۳
- ادعای ۷۲- شیعه از هیچ راهی مشرک نیست ۱۲۳
- ادعای ۷۳- مرده می تواند قدرتی مافوق تصور داشته باشد ۱۲۵
- ادعای ۷۴- درباره وسیله گیری آیه داریم: ۱۲۷
- ادعای ۷۵- حدیث ثقلین؛ دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه ۱۲۹
- ادعای ۷۶- بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند.....^۱ ۱۳۳
- ادعای ۷۷- اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم، آن دونفر نوشتند:
پیامبر زنش را به مجلس رقص برد! العیاذ بالله ۱۳۴
- ادعای ۷۸- بخاری همه احادیث صحیح را در کتابش ذکر نکرده.....^۱ ۱۳۵
- ادعای ۷۹ حدیث سفینه، دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه ۱۳۵
- ادعای ۸۰- استسقاء عمر به کمک اهل بیت پیغمبر دلیل است بر جایز بودن
وسیله گیری ۱۳۷
- ادعای ۸۱ شیعه مشرک نیست و دعاهایش توحیدی است.....^۱ ۱۳۸
- ادعای ۸۲- سنی‌ها شیعه‌ها را مظلومانه می کشند ۱۳۹

- ادعای ۸۳- پیروی سنی‌ها از چهار مذهب، بی دلیل و باطل است ۱۴۰
- ادعای ۸۴- شیعه، سنی را نمی کشد ۱۴۰
- ادعای ۸۵- و سنی، شیعه را می کشد ۱۴۱
- ادعای ۸۶- رفتار امراء افغانه با شیعیان افغانستان ظالمانه است...^۱ ۱۴۲
- ادعای ۸۷- امیر امان الله خان، قابل تقدیر است ۱۴۳
- ادعای ۸۸- سنی‌ها، قاضی سید نور الله شوشتری را کشتند...^۱ ۱۴۴
- ادعای ۸۹- نماز شیعه در سر قبر برای راضی کردن الله است...^۱ ۱۴۴
- ادعای ۹۰- ما رو به قبر نماز نمی خوانیم ...^۱ ۱۴۶
- ادعای ۹۱- بوسیدن آستانه قباب ائمه، شرک نیست...^۱ ۱۴۶
- ادعای ۹۲- سجده اگر به نیت عبادت نباشد، اشکالی ندارد ۱۴۶
- ادعای ۹۳- روح در این دنیا زنده است ۱۵۰
- ادعای ۹۴- سنی‌ها یزید را دوست دارند و او را امیر المومنین می نامند ۱۵۱
- ادعای ۹۴- یزید کافر است ۱۵۱
- ادعای ۹۵- جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید ۱۵۲
- ادعای ۹۶- قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید...^۱ ۱۵۲
- ادعای ۹۷- یادبود ساختن برای بزرگان، عاقلانه است ۱۵۲
- ادعای ۹۸- از امام حاجت نمی خواهیم ؛ آنها واسطه‌اند ۱۵۴
- ادعای ۹۹- سنی از ۴ امام پیروی می کند. آنهم ۴ امام مرده ۱۵۵
- ادعای ۱۰۰- دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست ۱۵۶
- ادعای ۱۰۱- رد نمودن ابو حنیفه توسط امامان و علمای اهل تسنن...^۱ ۱۵۷
- ادعای ۱۰۲- امامان شیعه یک دست هستند و یک حرف می زنند. برخلاف امامان ۱۵۷

- ادعای ۱۰۳- امامت از اصول دین است..... ۱۵۸
- ادعای ۱۰۴- مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است..... ۱۵۹
- ادعای ۱۰۵- دو نوع نبوت داریم: خاصه و عامه..... ۱۶۱
- ادعای ۱۰۶- حدیث منزله، دلیل است بر اثبات مقام نبوت برای علی..... ۱۶۱
- ادعای ۱۰۷- راوی حدیث منزله، عمر بن الخطاب است..... ۱۶۴
- ادعای ۱۰۸- از حدیث منزله ثابت می‌شود که ایشان از همه افضل بود...^۱ ۱۶۵
- ادعای ۱۰۹- پیغمبر در تمام خانه‌ها را به مسجد بست مگر در خانه علی..... ۱۶۸
- ادعای ۱۱۰- بخاری گفته است: علی حق دارد جنب وارد مسجد شود..... ۱۶۹
- ادعای ۱۱۱- تقاضا نمودن پیغمبر از الله برای این که علی را وزیرش کند.. ۱۷۰
- ادعای ۱۱۲- سنی حدیث دروغ درباره ابوبکر و عمر دارد..... ۱۷۱
- ادعای ۱۱۳- پیامبر پیشگویی کرده بود که مردم از فرمان علی سر می‌تابند... ۱۷۱
- ادعای ۱۱۴- اگر خوب عربی بدانید، می‌توانید از حدیث منزله منظور اصلی رسول الله را دریابید..... ۱۷۳
- ادعای ۱۱۵- حدیث منزله در دفعات متعدد غیر از تبوک وارد شده...^۱ ۱۷۴
- ادعای ۱۱۶- پیامبر گفت: علی برادر من است..... ۱۷۵
- ادعای ۱۱۷- در شباهت‌های علی باهارون درس‌هایی بر حقانیت شیعه هست..... ۱۷۵
- ادعای ۱۱۸- در حدیث «الدار یوم الانذار» پیغمبر، علی را به خلافت برگزید ۱۷۶
- ادعای ۱۱۹- شهادت کافران بر جانشینی علی دلیلی است بر حقانیت شیعه.. ۱۷۷
- ادعای ۱۲۰- سنی‌ها می‌گویند: علی خلیفه پیامبر است..... ۱۷۸
- ادعای ۱۲۱- سنی‌ها در باره جانشینی ابوبکر حدیث جعلی دارند..... ۱۷۹
- ادعای ۱۲۲- ابوهریره دینش را به شکم فروخت..... ۱۸۰

- ادعای ۱۲۳- علی از حق و قرآن جدا نمی باشد ۱۸۰
- ادعای ۱۲۴- با وجود این همه احادیث مشابه چرا بعضی از صحابه علی را رها کردند و با معاویه رفتند.....^۱ ۱۸۲
- ادعای ۱۲۵- مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفان..... ۱۸۳
- ادعای ۱۲۶- تهمت علمای سنی به شیعیان..... ۱۸۴
- ادعای ۱۲۷- ما گرفتن بیش از چهار زن را جایز نمی دانیم..... ۱۸۵
- ادعای ۱۲۸- تهمتهای ابن تیمیه به ما ۱۸۵
- ادعای ۱۲۹- شهر ستانی بی سواد بود..... ۱۸۷
- ادعای ۱۳۰- سنی ابوهریره را مذمت می کند..... ۱۸۸
- ادعای ۱۳۱- ابوهریره با بسر بن ارطأ مسلمانان را کشتار کرد.....^۱ ۱۸۸
- ادعای ۱۳۲- عمر، ابوهریره را تازیانه زد برای نقل حدیث دروغ..... ۱۸۹
- ادعای ۱۳۳- حدیثی که خدا فرموده است: «من از ابی بکر راضیم. آیا او هم از من راضی است یا نه»، دروغ است ۱۹۱
- ادعای ۱۳۴- می گوید: تا بنده به مقام رضا نرسد، الله از او راضی نمی شود. پس این روایت، دروغ است.....^۱ ۱۹۲
- ادعای ۱۳۵- سنی خودش روایت دارد که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند.....^۱ ۱۹۶
- ادعای ۱۳۶- حدیث سنی که می گوید: با بودن ابوبکر کس دیگری نباید پیش امام شود، درست نیست ۱۹۶
- ادعای ۱۳۷- روایت ابی بکر و عایشه، محبوب پیغمبر بودند، دروغ است..... ۱۹۷
- ادعای ۱۳۸- اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت، دلیلی است برحقانیت شیعه ۱۹۹

- ادعای ۱۳۹- علی، محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده است..... ۲۰۰
- ادعای ۱۴۰- قرآن را کسی نمی فهمد جز امامان ما..... ۲۰۱
- ادعای ۱۴۱- اهل ذکر، آل محمدند..... ۲۰۲
- ادعای ۱۴۲- منظور آیه از اشداء علی الکفار علی است..... ۲۰۳
- ادعای ۱۴۳- حضرت محمد، ابوبکر را برای این برد که مبادا جایش را به کفار بگویند..... ۲۰۵
- ادعای ۱۴۴- ابوبکر بی اجازه با پیغمبر همراه شد.....^۱ ۲۰۶
- ادعای ۱۴۵- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار بی اهمیت است..... ۲۰۶
- ادعای ۱۴۶- نزول سکینه در غار بر رسول الله بوده است نه بر ابوبکر..... ۲۰۹
- ادعای ۱۴۷- با کتب اهل سنت ثابت می‌کنم که ۳۰۰ آیه قرآن درباره علی است.....^۱ ۲۱۱
- ادعای ۱۴۸- سبقت علی در اسلام دلیل است بر برتری او..... ۲۱۲
- ادعای ۱۴۹- علی اولین مومن بود.....^۱ ۲۱۳
- ادعای ۱۵۰- ایمان علی در کوچکی، دلیل بر وفور عقل و فضل او می‌باشد..... ۲۱۳
- ادعای ۱۵۱- علی افضل از جمیع صحابه و امت بود.....^۱ ۲۱۴
- ادعای ۱۵۲- نزول آیه در شأن علی «لیلۃ الهجرة» که در بستر رسول اکرم خوابید..... ۲۱۵
- ادعای ۱۵۳- اعتراف علماء سنی بر افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاجت ابی بکر در غار.....^۱ ۲۱۶
- ادعای ۱۵۴- علی از ابوبکر برتر است چون ابوبکر سفر را دوست می‌داشت..... ۲۱۶
- ادعای ۱۵۶- اقرار عمر بر برتری علی بر خودش؛ در علم و در عمل..... ۲۱۸

- ادعای ۱۵۷- گفتار عمر (لو لا علی لهلك عمر)، سند معتبری از سنی‌ها دارد...^۱
 ۲۱۹
- ادعای ۱۵۸- علی معما را بهتر از عمر حل می‌کرد؛ پس افضل است^{۲۲۰}
 ادعای ۱۵۹- عمر در جنگ‌ها شجاع نبود...^۱^{۲۲۳}
 ادعای ۱۶۰- پیروزی‌های صدر اسلام، مرهون علی است^{۲۲۳}
 ادعای ۱۶۱- ابوبکر و عمر در خیبر شکست خوردند^{۲۲۴}
 ادعای ۱۶۲- علی محبوب خدا و پیغمبر بود^{۲۲۶}
 ادعای ۱۶۳- سنی هم قبول دارد که الله، رسولش و علی را دوست داشت...^۱
 ۲۲۶
- ادعای ۱۶۴- عمر و ابوبکر در خیبر شکست خوردند^{۲۲۷}
 ادعای ۱۶۵- آیه ﴿رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ در حق عثمان نازل نشد^{۲۲۸}
 ادعای ۱۶۶- عثمان بذل و بخشش‌های بی حدی می‌کرد و مسرف بود^{۲۲۸}
 ادعای ۱۶۷- درمقایسه با عثمان، عمر خوب تر بود^{۲۳۱}
 ادعای ۱۶۸- عثمان، فاسدهای بنی امیه را روی کار آورد...^۱^{۲۳۲}
 ادعای ۱۶۹- بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان ملعون خدا و پیغمبر بودند
 و عثمان آنها را برسر کار آورد^{۲۳۲}
 ادعای ۱۷۰- حکم بن ابی العاص را رسول الله تبعید کرد و عثمان بر سر کار
 آورد^{۲۳۳}
 ادعای ۱۷۱- ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند و عثمان او را والی
 کرد^{۲۳۵}
 ادعای ۱۷۲- غلط کاریهای عثمان موجب قتل او شد...^۱^{۲۳۷}

- ادعای ۱۷۳- ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد...^۱ ۲۳۷
- ادعای ۱۷۴- عثمان به اصحاب پیغمبر صدمه زد...^۱ ۲۳۷
- ادعای ۱۷۵- مضرِب شدن ابن مسعود و مردن او ...^۱ ۲۳۸
- ادعای ۱۷۶- مضرِب شدن عمّار به امر عثمان..... ۲۳۹
- ادعای ۱۷۷- اذیت و تبعید نمودن ابوذر و وفات او در صحرای ربذه..... ۲۳۹
- ادعای ۱۷۸- پیامبر چهار صحابی را بسیار دوست می‌داشت: علی، ابوذر، مقداد و سلمان..... ۲۴۰
- ادعای ۱۷۹- رحیم، علی بن ابیطالب بود...^۱ ۲۴۲
- ادعای ۱۸۰- عثمان به فامیل بخشش می‌کرد و علی فامیل را ادب می‌کرد..... ۲۴۲
- ادعای ۱۸۱- رقتار علی با عایشه بعد از جمل نشانهٔ مهربانی اوست ۲۴۳
- ادعای ۱۸۲- معاویه در صفین لشکر علی را از آب منع کرد و علی برعکس عمل کرد..... ۲۴۳
- ادعای ۱۸۳- آیه ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ در حق علی است، هرچند که ضمیر جمع باشد..... ۲۴۵
- ادعای ۱۸۴- آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ در حق علی نازل شد..... ۲۴۶
- ادعای ۱۸۵- سنی می‌گوید: آیه ولایت در حق علی است..... ۲۴۶
- ادعای ۱۸۶- زکات دادن در حال رکوع جایز است ۲۴۸
- ادعای ۱۸۷- عمر به رسالت حضرت محمد شک کرد ۲۴۹
- ادعای ۱۸۸- حضرت محمد و علی یک روح در دو بدن بودند ۲۵۱

- ادعای ۱۸۹- آیه مباهله دلیلی است بر این که پیامبر و علی یک روح بودند در
 دو بدن ۲۵۳
- ادعای ۱۹۰- شواهدی از اخبار در اتحاد روحی پیغمبر و علی از اهل سنت ۲۵۴
- ادعای ۱۹۱- چون پیغمبر افضل بر انبیاء است، علی هم افضل از آنها
 می‌باشد...^۱ ۲۵۵
- ادعای ۱۹۲- علی صاحب کمالات جمیع انبیاء بوده است ۲۵۸
- ادعای ۱۹۳- امامت ابوبکر با اجماع امت نبود ۲۶۰
- ادعای ۱۹۴- اسامه خودش امیر ابوبکر بود. چگونه یک شبه مامور او می‌شود
 ۲۶۳
- ادعای ۱۹۵- سنی هم قبول دارد که اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشد...^۱ ۲۶۵
- ادعای ۱۹۶- دور نمودن کبار صحابه از بیعت با ابی بکر ...^۱ ۲۶۶
- ادعای ۱۹۷- سعد بن عباده را توطئه گران کشتند...^۱ ۲۶۷
- ادعای ۱۹۸- بالا بودن سن عمر دلیلی بر ارجحیت نیست...^۱ ۲۶۷
- ادعای ۱۹۹- پیامبر، علی را جانشین خود کرد ۲۶۷
- ادعای ۲۰۰- علی، فارق بین حق و باطل است ۲۶۹
- ادعای ۲۰۱- در انتخاب خلیفه عجله کردند؛ چون از عکس العمل مخالفان
 می‌ترسیدند ۲۷۲
- ادعای ۲۰۲- عمر به غلط گفت: نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد... ۲۷۳
- ادعای ۲۰۳- هر صحابی قابل احترام نیست ۲۷۴
- ادعای ۲۰۴- تعداد کمی از مردم با ابوبکر بیعت کردند...^۱ ۲۷۴
- ادعای ۲۰۵- بیعت علی و بنی‌هاشم با تهدید و زور و بعد از شش ماه بود...^۱ .
 ۲۷۷

- ادعای ۲۰۶- علی را به زور برای بیعت بردند..... ۲۷۷
- ادعای ۲۰۷- دوازده دلیل برای این که علی را با جبر و زور و شمشیر به مسجد بردند..... ۲۷۸
- ادعای ۲۰۸- از علی به زور بیعت گرفتند..... ۲۷۹
- ادعای ۲۰۹- خانه علی را آتش زدند..... ۲۷۹
- ادعای ۲۱۰- سنی قبول دارد که در خانه علی را سوزاندند..... ۲۸۱
- ادعای ۲۱۱- حدیث حبّ علی، حسنه ای است که گناه با آن ضرر نمی رساند؛ درست است..... ۲۸۱
- ادعای ۲۱۲- حدیث هرکس بر حسین گریه کند، بهشت بر او واجب می شود؛ درست است..... ۲۸۲
- ادعای ۲۱۳- اگر مسلمان بی توبه از دنیا برود و محبّ علی باشد، خداوند او را عفو می نماید..... ۲۸۳
- ادعای ۲۱۴- شهرهای سنی پر از فساد است..... ۲۸۵
- ادعای ۲۱۵- سنی ها زنا و لواط، حتی با مادر را حلال می دانند..... ۲۸۶
- ادعای ۲۱۶- حدیث حبّ علی حسنه ای... در کتب اهل تسنن است..... ۲۸۷
- ادعای ۲۱۷- محبت به علی این فایده را دارد که گناهان را می بلعد؛ مثل بلعیدن آتش هیزم خشک را..... ۲۸۹
- ادعای ۲۱۸- کس، شیعه و ناکس، سنی است..... ۲۹۰
- ادعای ۲۱۹- گریه و مجالس عزاداری باعث خودسازی است..... ۲۹۱
- ادعای ۲۲۰- سنی می گوید: باید برای زیارت به کربلا رفت..... ۲۹۲
- ادعای ۲۲۱- پنج تن معصوم بودند..... ۲۹۳
- ادعای ۲۲۲- قیام امام حسین برای ریاست و خلافت، ظاهری نبود...^۱..... ۲۹۳

- ادعای ۲۲۳- ابو سفیان پس از اسلام کافر شد ۲۹۴
- ادعای ۲۲۴- امام سجاد در مقابل یزید سخنرانی کرد و یزید ترسید ۲۹۶
- ادعای ۲۲۵ - مادام انگلیسی شاهد است بر مظلومیت امام حسین...^۱ ۲۹۷
- ادعای ۲۲۶- عزاداری سبب صالح شدن است ۲۹۸
- ادعای ۲۲۷- زیارت، ثوابی عظیم دارد ۲۹۹
- ادعای ۲۲۹ - سنی می‌گوید: اسلام با ایمان فرق ندارد ۳۰۰
- ادعای ۲۳۰- اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن، شیعیان را طرد می‌کنند و شیعه
مشرک نیست ۳۰۱
- ادعای ۲۳۱- و تقلید کردن از امامان اربعه اهل سنت اشتباه است ۳۰۲
- ادعای ۲۳۲- به امر رسول الله بایستی امت از علی متابعت نماید ۳۰۴
- ادعای ۲۳۳- حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می‌باشد ۳۰۴
- ادعای ۲۳۴- چرا ما باید از ابوبکر و عمر پیروی کنیم در حالی که احادیث
درباره اهل البیت است ۳۰۵
- ادعای ۲۳۵- سوالی که جواب ندارد ۳۰۶
- ادعای ۲۳۶- مذهب امام صادق حق است ۳۰۷
- ادعای ۲۳۷- امام صادق بزرگترین محدث بود ۳۰۸
- ادعای ۲۳۸- عدد خلفاء را پیغمبر دوازده نفر معرفی نمود که منظور ۱۲ امام ما
هستند ۳۰۹
- ادعای ۲۳۹- عدد دوازده در قرآن اشاره به ۱۲ امام است ۳۱۰
- ادعای ۲۴۰- علی مشاور اول خلفاء بود ۳۱۲
- دعای ۲۴۱ امامان سنی، شاگرد امام صادق بودند ۳۱۳
- دعای ۲۴۲- سنی‌ها به امام صادق اهمیت ندادند ۳۱۳

- دعای ۲۴۳- اهل البیت را سنی‌ها رها کردند و رفتند دنبال دیگران..... ۳۱۴
- دعای ۲۴۴- طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی‌شود..... ۳۱۴
- دعای ۲۴۵- علی قاتل خود را می‌شناخت..... ۳۱۶
- دعای ۲۴۶- بعضی از بیعت‌کنندگان در صلح حدیبیه منافق بودند.....^۱ ۳۱۷
- دعای ۲۴۷- حدیث به اصحاب من اقتداء کنید.....^۱ ۳۱۷
- دعای ۲۴۸- اصحاب منافق بودند می‌خواستند پیامبر را بکشند..... ۳۱۸
- دعای ۲۴۹- ابوهریره دروغگو بود.....^۱ ۳۱۸
- دعای ۲۵۰- اصحاب با یکدیگر در امر جانشینی پیامبر اختلاف کردند.....^۱ ۳۱۹
- دعای ۲۵۱- سعد بن عباد با ابی بکر و عمر در موضوع انتخاب خلیفه مخالف بود.....^۱ ۳۱۹
- دعای ۲۵۲- قیام طلحه و زبیر در مقابل علی در بصره باعث قتل مسلمانان شد..... ۳۲۰
- دعای ۲۵۳- معاویه و عمرو بن عاص، علی را سب می‌نمودند.....^۱ ۳۲۰
- دعای ۲۵۴- اسناد حدیث «اصحابی کالنجوم» ضعیف است..... ۳۲۱
- دعای ۲۵۵- صحابه معصوم نبودند.....^۱ ۳۲۲
- ادعای ۲۵۶- شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سرّی..... ۳۲۳
- ادعای ۲۵۷- صحابه پیمان شکنی کردند..... ۳۲۴
- ادعای ۲۵۸- محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ صادقان در قرآنند..... ۳۲۶
- ادعای ۲۵۹- در حدیث غدیر و چگونگی آن..... ۳۲۷
- ادعای ۲۶۰- عالمان سنی درباره غدیر حم روایات معتبر دارند که علی جانشین پیامبر است.....^۱ ۳۲۸
- ادعای ۲۶۱- جبرائیل عمر را نصیحت کرد که حق علی را نخوری..... ۳۲۸

- ادعای ۲۶۲- حدیث اقتداء با صحاب مخدوش است ۳۳۰
- ادعای ۲۶۳- بعضی از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند ۳۳۰
- ادعای ۲۶۴- غزالی می گوید: صحابه نقض عهد کردند. ۳۳۱
- ادعای ۲۶۵- «سر العالمین» کتاب غزالی است...^۱ ۳۳۲
- ادعای ۲۶۶- ابن عقده سنی را به خاطر حق گوئی کشتند ۳۳۲
- ادعای ۲۶۷- طبری را به خاطر حق گوئی و طرفداری از شیعه، شبانه دفن کردند ۳۳۴
- ادعای ۲۶۸- امام نسائی را کشتند ۳۳۴
- ادعای ۲۶۹- سنی ها کلمه مولی را درست معنی نمی کنند ۳۳۶
- ادعای ۲۷۰- و نزول آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
- در حق علی است. ﴿﴾ ۳۳۷
- ادعای ۲۷۱- نزول آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در غدیر خم درباره علی است. ۳۴۲
- ادعای ۲۷۲- سبط ابن جوزی سنی می گوید: کلمه مولی ده معنی دارد..... ۳۴۵
- ادعای ۲۷۳- نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی...^۱ ۳۴۵
- ادعای ۲۷۴- احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه...^۱ ۳۴۶
- ادعای ۲۷۵- فرموده رسول که من حق تقدم دارم ۳۴۶
- ادعای ۲۷۶- اشعار حسان در حضور رسول اکرم ۳۴۸
- ادعای ۲۷۷- صحابه عهد شکنی کردند در حالی که اول عهد کرده بودند ۳۴۹
- ادعای ۲۷۸- صحابه در احد و حنین و حدیبیه نیز، نقض عهد نمودند ۳۴۹
- ادعای ۲۷۹- با فحش دادن به صحابه، آدم کافر نمی شود...^۱ ۳۵۱

- ادعای ۲۸۰- صحابه در حدیث فرار کردند..... ۳۵۱
- ادعای ۲۸۱- خدا می‌داند که شیعه اهل جدل نیست...^۰..... ۳۵۲
- ادعای ۲۸۲- نزول آیه ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ برای این بود که پیامبر فدک رابه فاطمه بدهد..... ۳۵۲
- ادعای ۲۸۳- پیامبر داد اما ابوبکر به زور پس گرفت..... ۳۵۲
- ادعای ۲۸۴- سنی‌ها حدیثی دارند مبنی بر این که پیامبران ارث نمی‌گذارند، دروغ است..... ۳۵۴
- ادعای ۲۸۶- ابی بکر بالای منبر به علی و فاطمه علیها السلام دشنام داد..... ۳۵۶
- ادعای ۲۸۷- با آزار دادن علی در حقیقت ابوبکر رسول الله را آزار داده است..... ۳۵۷
- ادعای ۲۸۸- دشنام دادن به علی، دشنام به پیغمبر است..... ۳۵۸
- ادعای ۲۸۹- علی، باب علم و حکمت پیغمبر است..... ۳۵۸
- ادعای ۲۹۰- حضرت محمد، علی را ولی و وصی خود فرمود..... ۳۶۱
- ادعای ۲۹۱- در وقت وفات، سر مبارک رسول الله بر سینه علی بود...^۰..... ۳۶۲
- ادعای ۲۹۲- ثابت می‌کنم حدیث وصی بودن علی، درست است... ۳۶۳
- ادعای ۲۹۳- پیامبر وصیتی از خود بر جای گذاشته است؛ چون خودش فرمود: کسی که بی وصیت بمیرد، بر جاهلیت مرده است..... ۳۶۳
- ادعای ۲۹۴- پیامبر می‌خواست که وصیت بنویسد، اما نگذاشتند..... ۳۶۵
- ادعای 295- ابن عباس با به یاد آوردن ماجرای منع پیغمبر از نوشتن وصیت، می‌گریست..... ۳۶۷
- ادعای ۲۹۶- عمر گفت: پیامبر هذیان می‌گوید..... ۳۶۹
- ادعای ۲۹۷- عمر گفته است: کتاب الله ما را کافیت..... ۳۷۰

- ادعای ۲۹۸- مانع وصیت نویسی رسول الله شدند؛ اما مانع ابوبکر نشدند در وقت مردن ۳۷۱
- ادعای ۲۹۹- چیزی که رسول می خواست بنویسد، خیلی مهم بود...^۱ ۳۷۲
- ادعای ۳۰۰- پیامبر نوشت تا نصف دین حفظ شود..... ۳۷۳
- ادعای ۳۰۱- علی وکیل و وصی مال پیامبر بود ۳۷۴
- ادعای ۳۰۲- عمر می خواست بچه را در شکم مادر بکشد..... ۳۷۵
- ادعای ۳۰۳- ابوبکر می خواست فدک را به فاطمه بدهد؛ عمر مانع شد..... ۳۷۶
- ادعای ۳۰۴- عمر اجازه نداد ابوبکر فدک را به فاطمه بدهد! اما خودش در زمان خلافتش آن را به علی و عباس داد...^۱ ۳۷۶
- ادعای ۳۰۵- عمر بن عبدالعزیز آن را به اولاد فاطمه برگرداند. پس حق آنها بود که برگرداند...^۱ ۳۷۷
- ادعای ۳۰۶- مأمون عباسی فدک را به وارثان فاطمه پس داد..... ۳۷۷
- ادعای ۳۰۷- چون ابوبکر نپذیرفت، بخشش است. پس فاطمه فرمود: ارث است...^۱ ۳۷۸
- ادعای ۳۰۸- شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع است..... ۳۷۸
- ادعای ۳۰۹- چرا ابوبکر درباره شاهد با فاطمه و علی مثل زنه‌های دیگر رفتار کرد ۳۷۹
- ادعای ۳۱۰- ابوبکر با رد شهادت فاطمه، قرآن را رد کرد ۳۸۰
- ادعای ۳۱۲- گنجی شافعی و دیگران گفته‌اند که آیه: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ- أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳] در حق علی است... ۳۸۲
- ادعای ۳۱۳- فدک مال فاطمه بود و غصب شد...^۱ ۳۸۳

- ادعای ۳۱۴- می گویند: فدک را رسول الله با دو شاهد (یکی زن، یکی مرد) به فاطمه بخشید..... ۳۸۷
- ادعای ۳۱۵- علی، افضل صدیقین است ۳۸۸
- ادعای ۳۱۶- پیامبر فرمود: علی با حق و قرآن است...^۱ ۳۹۰
- ادعای ۳۱۷- علی حق است و حق با علی. پس باید علی و شهادتش در حق فاطمه قبول می شد...^۱ ۳۹۰
- ۳۱۸- پیامبر فرمود: قرآن مع علی و علی مع قرآن...^۱ ۳۹۱
- ادعای ۳۱۹- حدیث اطاعت علی، اطاعت خدا و پیغمبر است...^۱ ۳۹۱
- ادعای ۳۲۰- چرا گفته جابر را بی شاهد قبول کردید و از فاطمه نکردید؟ ۳۹۲
- ادعای ۳۲۱- سنی، خودش، می گویند: ابوبکر، حق فاطمه را خورد..... ۳۹۲
- ادعای ۳۲۲- آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾، در حق ۵ تن است..... ۳۹۳
- ادعای ۳۲۳- زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند...^۱ ۳۹۵
- ادعای ۳۲۴- اخبار عامه درباره آیه تطهیر که در شأن اهل بیت است...^۱ ۳۹۷
- ادعای ۳۲۵- حدیث ام سلمه راجع بحریره فاطمه (ع) و نزول آیه تطهیر..... ۳۹۸
- ادعای ۳۲۶- منع نمودن خمس از عترت و اهل بیت..... ۴۰۱
- ادعای ۳۲۷- خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داد..... ۴۰۲
- ادعای ۳۲۸- از دست آزار سنی ها، علی آرزوی مرگ داشت..... ۴۰۳
- ادعای ۳۲۹- اخباری از پیامبر در مذمت اذیت کنندگان علی...^۱ ۴۰۵
- ادعای ۳۳۰- تا دم مرگ، فاطمه علیها السلام از ابی بکر و عمر راضی نبود..... ۴۰۶
- ادعای ۳۳۱- اذیت فاطمه، اذیت خدا و پیغمبر است...^۱ ۴۰۷

- ادعای ۳۳۲ - خواستگاری علی از دختر ابو جهل، دروغ است ۴۰۸
- ادعای ۳۳۳ - زمان معاویه حدیث جعل می کردند ۴۰۹
- ادعای ۳۳۴ - این که غضب فاطمه بر ابوبکر به خاطر دنیا بود، درست نیست ۴۰۹
- ادعای ۳۳۵ - علی در دوره خلافت، آزادی در عمل نداشت و فدک را برای همین نگرفت ۴۱۱
- ادعای ۳۳۶ - نماز تراویح، بدعت است ۴۱۲
- ادعای ۳۳۷ - تا آخرین لحظه زندگی، فاطمه از ابو بکر ناراضی بود ۴۱۳
- ادعای ۳۳۸ - فاطمه را شب دفن نمودند؛ چون از ابوبکر راضی نبود ۴۱۵
- ادعای ۳۳۹ - شیعه، زن پیامبر را بدکاره نمی داند ۴۱۶
- ادعای ۳۴۰ - زن و شوهر بودن به معنای متقی بودن هر دو نیست؛ پیامبر متقی بود و عایشه نبود ۴۱۷
- ادعای ۳۴۱ - زن نوح و زن لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود ۴۱۷
- ادعای ۳۴۲ - خیانت آن دو زن، تمرّد از دستورات پیامبر وقت بود ۴۱۸
- ادعای ۳۴۳ - عایشه پیغمبر را آزار می داد ۴۱۹
- ادعای ۳۴۴ - اگر با همه زنان پیامبر بد بودیم، چرا به سوده توهین نمی کنیم .. ۴۲۱
- ادعای ۳۴۵ - جنگ با علی بزرگترین گناه عایشه بود ۴۲۲
- ادعای ۳۴۶ - فضایل علی قابل شماره نیست ۴۲۳
- ادعای ۳۴۷ - کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه ۴۲۴
- ادعای ۳۴۸ - اصحاب چون ستارگانند از هر کدام که پیروی کنید، هدایت یافته اید. دروغ است ۴۲۵
- ادعای ۳۴۹ - عایشه اجازه نداد امام حسن در جوار پیغمبر دفن شود ۴۲۶

- ادعای ۳۵۰- سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علی...^۱ ۴۲۶
- ادعای ۳۵۱- کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان ۴۲۶
- ادعای ۳۵۲- ام سلمه شاهد است بر فضایل علی...^۱ ۴۲۷
- ادعای ۳۵۳- اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنهاست ۴۲۸
- ادعای ۳۵۴- چرا ابوبکر حق انتخاب جانشین را داشت و پیامبر نداشت ۴۲۹
- ادعای ۳۵۵- این ظلم بود که در شورای ۶ نفره، علی زیر دست عبدالرحمن بن عوف بود ۴۳۰
- ادعای ۳۵۶- علی را خدا انتخاب کرد، ابوبکر را خلق ۴۳۱
- ادعای ۳۵۷- علی از لحاظ نسب، بر سه خلیفه قبل از خود برتری داشت و از نور بود ۴۳۳
- ادعای ۳۵۸- علی از نور خلق شد ۴۳۴
- ادعای ۳۵۹- در پدران علی تا حضرت آدم کسی مشرک نبود ۴۳۴
- ادعای ۳۶۰- آزر، پدر ابراهیم نبود؛ عمویش بود ۴۳۵
- ادعای ۳۶۱- آیه از قرآن که پدران علی کافر و مشرک نبودند ۴۳۷
- ادعای ۳۶۲- و ابو طالب مسلمان بود! ۴۳۸
- ادعای ۳۶۳- اختلاف در ایمان ابیطالب ۴۳۸
- ادعای ۳۶۴- مغیره بن شعبه، زنا کار بود ۴۳۹
- ادعای ۳۶۵- ابوطالب سرپرست پیامبر بود؛ پس مسلمان است ۴۴۱
- ادعای ۳۶۶- در لحظه مرگ ابو طالب لا اله الا الله گفت...^۱ ۴۴۳
- ادعای ۳۶۷- ابو طالب، اسلام خود را پنهان کرد تا رسول را یاری نماید...^۱ ۴۴۳

- ادعای ۳۶۸- دلیل مسلمانی ابوطالب این است که مانند عموی حضرت ابراهیم
 نبود..... ۴۴۴
- ادعای ۳۶۹- به معاویه می‌گویند: دایی مومنان و محمد، برادر عایشه، را نمی
 گویند..... ۴۴۵
- ادعای ۳۷۰- معاویه کاتب وحی نبود؛ بلکه کاتب مراسلات بود..... ۴۴۵
- ادعای ۳۷۱- معاویه کافر بود! و یزید هم!..... ۴۴۶
- ادعای ۳۷۲- معاویه قاتل امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و
 محمد بن ابی بکر بود!..... ۴۴۷
- ادعای ۳۷۳- به امر معاویه ۳۰۰۰۰ مومن کشته شدند..... ۴۴۸
- ادعای ۳۷۴- معاویه امر به سبّ علی کرد.....^۱ ۴۴۹
- ادعای ۳۷۵- سبّ و دشنام به علی، سبّ و دشنام به پیغمبر است.....^۱ ۴۵۰
- ادعای ۳۷۷- همنشین و مصاحب پیامبر می‌تواند آدم بدی باشد.....^۱ ۴۵۱
- ادعای ۳۷۸- اگر پیغمبر به مرگ یا قتل فوت می‌نمودند، باز شما به دین
 جاهلیت خود رجوع خواهید نمود..... ۴۵۳
- ادعای ۳۷۹- حدیث حوض، دلیل قاطعی است بر جهنمی بودن بعضی از یاران
 پیامبر..... ۴۵۴
- ادعای ۳۸۰- ابوطالب برای خدمت به اسلام دین خود را آشکار نکرد..... ۴۵۵
- ادعای ۳۸۱- سنی می‌گویند: پدر علی کافر بود تا عیبی را برای علی ثابت کند
 ۴۵۶
- ادعای ۳۸۲- قرآن می‌گوید: صیغه حلال است..... ۴۵۷
- ادعای ۳۸۳- در حقیقت سنی‌ها، رافضی و شیعه‌ها، سنی می‌باشند.....^۱ ۴۵۹
- ادعای ۳۸۴- سنی‌ها می‌گویند: صیغه حلال است..... ۴۶۰

- ادعای ۳۸۵- آیه: (فَمَا أَسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) یک «الی اجل مسمی» هم دارد
 ۴۶۳
- ادعای ۳۸۶- امام مالک و بزرگان صحابه، صیغه را حلال می دانستند...^۰..... ۴۶۴
- ادعای ۳۸۷- زن صیغه ای تمام حقوق زن دایم را دارا می باشد...^۰..... ۴۶۵
- ادعای ۳۸۸- عمر خودش اعتراف کرد که صیغه حلال بود و من حرامش کردم
 ۴۶۷
- ادعای ۳۸۹- سنی می گوید: ما حق داریم قانون پیامبر را تغییر دهیم..... ۴۶۹
- ادعای ۳۹۰- علت انتشار زنا، منع کردن مردم از متعه و صیغه کردن است... ۴۶۹
- ادعای ۳۹۱- علی در کعبه دنیا آمد...^۰..... ۴۷۱
- ادعای ۳۹۲- الله جل جلاله، نام علی بر روی او گذاشت..... ۴۷۱
- ادعای ۳۹۳- نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلی ثبت گردید...^۰..... ۴۷۳
- ادعای ۳۹۴- علی از همه امت با تقواتر بود...^۰..... ۴۷۴
- ادعای ۳۹۵- خدا و پیغمبر، علی را امام المتقین خواندند...^۰..... ۴۷۶
- ادعای ۳۹۶- علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوا و سوق دهنده به
 بهشت است..... ۴۷۶
- ادعای ۳۹۷- علی شش ماه بیعت نکرد و این دلیلی است بر بطلان خلافت
 ابوبکر..... ۴۷۷
- ادعای ۳۹۸- سرگذشت علی مانند سرگذشت هارون است..... ۴۷۹
- ادعای ۳۹۹- سکوت علی چون سکوت پیامبر بود..... ۴۸۰
- ادعای ۴۰۰- پیامبر نیز نتوانست هر چه دلش می خواست، انجام دهد..... ۴۸۱
- ادعای ۴۰۱- پیامبر به علی گفت: اگر حقت را خوردند، سکوت کن..... ۴۸۲
- ادعای ۴۰۲- علی در مقابل ظلم عمر سکوت کرد تا دین از بین نرود..... ۴۸۳

- ادعای ۴۰۳- سنی قبول دارد نهج البلاغه کتابی معتبر است...^۱ ۴۸۴
- ادعای ۴۰۴- ابن ابی الحدید سنی گفته است که نهج البلاغه کلام مخلوق نیست
..... ۴۸۵
- ادعای ۴۰۵- عمر بی سواد و ترسو بود...^۱ ۴۸۵
- ادعای ۴۰۶- مثالی که ثابت می‌کند او از قرآن بی‌خبر بود..... ۴۸۶
- ادعای ۴۰۷- از دلایل بی‌علمی عمر یکی این که گمان می‌کرد حضرت محمد
هرگز نمی‌میرد..... ۴۸۸
- ادعای ۴۰۸- عمر می‌خواست زناکار (بی‌زن) را سنگسار کند...^۱ ۴۹۰
- ادعای ۴۰۹- عمر می‌خواست بچه را در شکم زن زانیه سنگسار کند! ۴۹۱
- ادعای ۴۱۰- عمر می‌خواست زن دیوانه‌ای را سنگسار کند!...^۱ ۴۹۱
- ادعای ۴۱۲- سنی شهادت می‌دهد که پیامبر، علی را قاضی کرد و علی عالم
ترین بود..... ۴۹۳
- ادعای ۴۱۳- عمر، حکم تیمم را نمی‌دانست ۴۹۴
- ادعای ۴۱۴- تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بود..... ۴۹۶
- ادعای ۴۱۵- معاویه از مقام علی دفاع کرد...^۱ ۴۹۶
- ادعای ۴۱۶- حضرت علی معما را بهتر از عمر حل می‌کردند..... ۴۹۶
- ادعای ۴۱۷- علی به خاطر علمش به خلافت مستحق‌تر بود؛ علی را به زور از
خلافت منع کردند..... ۴۹۸
- ادعای ۴۱۸- مثال علی و غاصبان مثل دزد و زور است..... ۴۹۹
- ادعای ۴۱۹- شیعه با تحقیق دین را قبول می‌کند..... ۵۰۱
- ادعای ۴۲۰- آیه انهم مسئولون در حق علی است..... ۵۰۱
- ادعای ۴۲۱- شیعه خواستار وحدت است اما سنی نیست!..... ۵۰۳

- ادعای ۴۲۲- سجده باید بر تربت پاک باشد و بهتر است بر تربت حسین باشد....
 ۵۰۳
- ادعای ۴۲۳- سنی‌ها تقلید کور کورانه می‌کنند.....
 ۵۰۴
- ادعای ۴۲۴- سنی‌ها می‌گویند وضو با شراب جایز است.....
 ۵۰۵
- ادعای ۴۲۵- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی می‌گوید: بشورید.....
 ۵۰۵
- ادعای ۴۲۶- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی روی چکمه و جوراب مسح
 می‌کند.....
 ۵۰۷
- ادعای ۴۲۷- فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نصّ صریح قرآن
 ۵۰۸
- ادعای ۴۲۸- فقه شیعه بهتر است از فقه سنی.....
 ۵۰۹
- ادعای ۴۲۹- سجده بر خاک کربلا، فضیلت دارد. این را رسول خدا گفته است
 ۵۱۱
- ادعای ۴۳۰- خاک کربلا معجزه می‌کند.....
 ۵۱۲
- ادعای ۴۳۱- سنی به هم بستری با مادر اعتراض ندارد و به سجده بر خاک
 حسین دارد!
 ۵۱۴
- ادعای ۴۳۲- رسول الله، ابوبکر را از امیری عزل کرد و علی را امیر حجاج کرد
 ۵۱۵
- ادعای ۴۳۳- رسول الله علی را رییس و قاضی پیرها کرد.....
 ۵۱۹
- ادعای ۴۳۴- قرآن می‌گوید: علی هادی است.....
 ۵۲۰
- ادعای ۴۳۵- سنی می‌گوید: علی جوان و کم تجربه بود. و مسبب خون ریزیها!
 ۵۲۱
- ادعای ۴۳۶- عایشه علیه علی انقلاب کرد.....
 ۵۲۳

ادعای ۴۳۷- پیامبرِ خبرِ بر حق بودن علی را در جنگهایش علیه صحابه داده بود	۵۲۴
ادعای ۴۳۸- علم غیب را غیر از خدا، احدی نداند اما.....	۵۲۵
ادعای ۴۳۹- قرآن می گوید: علی علم غیب داشت..... ^۱	۵۲۹
ادعای ۴۴۰- مدعیان علم غیب، کذابند..... ^۱	۵۳۱
ادعای ۴۴۱- ائمه طاهرین، خلفای بر حق و عالم به غیب بودند.....	۵۳۱
ادعای ۴۴۲- تمام ائمه ما، علم غیب دارند!.....	۵۳۱
ادعای ۴۴۳- سند اضافی در درست بودن حدیث «علی باب علم پیامبر است»	۵۳۶
ادعای ۴۴۴- الله جل جلاله، حضرت محمد را عالم و دانای بر غیب کرد و	۵۳۹
حضرت محمد علی را.....	۵۳۹
ادعای ۴۴۵- پیغمبر هزار باب از علم را در سینه علی باز نمود.....	۵۴۰
ادعای ۴۴۶- رسول الله، علم را در یک لحظه به علی آموخت.....	۵۴۱
ادعای ۴۴۷- کتاب جعفر از آسمان بر علی نازل شد.....	۵۴۲
ادعای ۴۴۸- امام رضا خبر از چگونگی و ساعت مرگ خود داشت.....	۵۴۳
ادعای ۴۴۹- بر علی کتاب نازل شد و جبریل به زمین آورد..... ^۱	۵۴۵
ادعای ۴۵۰- خیر دادن از علمداری حبیب بن نجار، خبر دادن از سنان بن انس که	۵۴۸
قاتل امام حسین گردید..... ^۱	۵۴۸
ادعای ۴۵۱- خیر دادن علی از علوم غیبی.....	۵۴۸
ادعای ۴۵۲- خیر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون..... ^۱	۵۴۹
ادعای ۴۵۳- خیر دادن از کشته شدن ذوالنذیه قبل از شروع جنگ در نهروان..... ^۱	۵۴۹
.....	۵۴۹

- ادعای ۴۵۴- خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را...^۱ ۵۴۹
- ادعای ۴۵۵- علی به گفته ابن ابی الحدید از همه اعلم بود...^۱ ۵۵۱
- ادعای ۴۵۶- بفرموده پیغمبر، علی اعلم امت بود...^۱ ۵۵۱
- ادعای ۴۵۷- حضرت علی امت را از علوم کهکشانی هم با خبر کرد...^۱ ۵۵۲
- ادعای ۴۵۸- اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمی علی...^۱ ۵۵۳
- ادعای ۴۵۹- حسین که متولد شد، یکصد بیست هزار فرشته آمدند به عرض تبریک...^۱ ۵۵۳
- ادعای ۴۶۰- شیعه می گوید: اسم علی در قرآن است و از قرآن امامت علی را ثابت می کنیم...^۱ ۵۵۵
- ادعای ۴۶۱- سنی می گوید: اولی الامر؛ یعنی، فرمانده و این درست نیست...^۱ ۵۵۶
- ادعای ۴۶۲- بشر قادر نیست امیر صالح انتخاب کند و باید الله انتخاب کند... ۵۵۷
- ادعای ۴۶۳- سلاطین و امراء، اولی الامر نمی باشند...^۱ ۵۵۸
- ادعای ۴۶۴- هر سلطان و امیر با قدرتی، اولی الامر نمی باشد...^۱ ۵۵۹
- ادعای ۴۶۵- اولی الامر باید منصوب و منصوص از جانب الله باشد... ۵۵۹
- ادعای ۴۶۶- امامهای ما معصوم بودند... ۵۶۴
- ادعای ۴۶۷- تعجیبی ندارد که اسم امامها در قرآن نیست هر چیز که نباید در قرآن باشد ۵۶۵
- ادعای ۴۶۸- اسم امامها در قرآن نیست همین طور که عدد رکعات نماز در قرآن نیست...^۱ ۵۶۶
- ادعای ۴۶۹- سنی می گوید: مراد از اولی الامر، امامان شیعه است ۵۶۷
- ادعای ۴۷۰- سنی حدیث دارد که عدد خلفاء بعد از پیامبر ۱۲ تاست...^۱ ۵۶۸

ادعای ۴۷۱- جاحظ می گوید: شیعه بر حق است... ^۱	۵۷۱
ادعای ۴۷۲- نام ائمه ما بر پایه عرش نوشته شده است... ^۱	۵۷۱
ادعای ۴۷۳- شیعه خواستار اتحاد است و سنی نیست... ^۱	۵۷۳
ادعای ۴۷۴- امام ما علی برحق بود اما به خاطر وحدت از حق خود گذشت	
.....	۵۷۳
ادعای ۴۷۵- همه مسجدهای دنیا یا بر قبر یک نبی ساخته شده اند یا بر قبر	
وصی	۵۷۴
حرف آخر.....	۵۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله وحده و السلام و الصلاة على من لا نبي بعده

تمام ستایش‌ها تنها برای الله است؛ برای او که یکی است و بی همتاست و سلام و درود بر آن پیامبری باد که بعد از او دیگر پیامبری نخواهد آمد.

مردی به نام «سلطان الواعظین شیرازی» مدعی شده است که در سال ۱۳۴۵ هـ.ق؛ یعنی، تقریباً ۸۳ سال پیش سفری به شهر پیشاور پاکستان داشته و در آن شهر، ده شب با علمای سنی دربارهٔ حق بودن مذهب شیعه و باطل بودن مذهب اهل سنت، بحث و گفتگو کرده است و حاصل این مناظره را در کتابی به نام «شبهای پیشاور» جمع آوری نموده و ۳۰ سال بعد، آن را برای اولین بار در تهران به چاپ رسانده است. کتاب او چندین و چند بار تجدید چاپ شده و در محافل شیعیان شهرتی به هم زده است.

نویسنده، ۱۵ سال بعد از چاپ اول کتابش، از جهان رخت بریست و به جمع مردگان پیوست! اما کتابش پیوسته تجدید چاپ می‌شود و شیعیان به آن می‌بالند و آن را بسیار باور دارند و هر جا با آنها بحث می‌کنی، می‌گویند: کتاب شبهای پیشاور را بخوان.

برای من که در ۲۳ سال گذشته در پیشاور زندگی می‌کنم، مثل روز روشن است که مناظره به صورتی که نویسنده مدعی است، محال است که انجام شده باشد، مثلاً یک جا طرف مناظره‌اش خود را شافعی معرفی می‌کند در حالی که در پیشاور که سهل است در تمام پاکستان هم یک نفر بر مذهب شافعی نیست؛ البته در هند، شافعی هست و اگر خیلی خوش گمان باشیم، می‌توانیم بگوییم: چیزکی بوده و نویسنده از آن یک مناظرهٔ عظیم ساخته است که خودش هم قاضی است و هم مدعی.

این کتاب، ظلمانی و پر از دروغ است. وقتی مقدمهٔ رد بر کتاب شبهای پیشاور را می‌نوشتم، به طور تصادفی از صفحهٔ ۵۰۱ تا ۵۲۰ کتاب را بررسی کردم و متوجه شدم که

در این ۲۰ صفحه، سخنان اهل سنت، کمتر از یک صفحه است و در ۱۹ صفحه دیگر، گفته‌های این مرد پرحرفست.

فقط نمی‌دانم چرا نام این سخنرانی را مناظره گذاشته است؟! تازه در آن نیم صفحه هم، مناظره گران سنی یا از او می‌خواهند بیشتر توضیح دهد یا حرفش را تایید می‌کنند یا ایرادهای مبهم و ناقص و کوتاه می‌گیرند! یا سوالاتی می‌پرسند که باب دل اوست یا دلایلی ارائه می‌دهند که خلاف عقیده اهل سنت است و دلیلی است بر جعلی بودن مناظره.

اکنون ۸۳ سال از زمان این مناظره می‌گذرد! اما هنوز دیر نشده است و من به جای آن سنی‌های خیالی جواب ایرادهای او را می‌گویم!

کسانی که کتاب او را حلوا حلوا می‌کنند، اگر تعصب را یک سو نهند، با خواندن جواب ما قانع خواهند شد که نویسنده کتاب شبهای پیشاور طرار و حيله گر و شياد و حقه بازی بیش نبوده است.

البته آنچه او گفته به اعتراف خودش تکرار نوشته‌های پیشینیانش است که به سبکی نو نگاشته شده است و جای بسی شگفتی است، آنانی که بعد از او آمده‌اند نیز، همین ایرادها را تکرار کرده‌اند؛ گویی حرف جدیدی ندارند. پس پاسخ به این کتاب، پاسخ به بسیاری از کتب شیعه است.

از الله می‌خواهم، چشم بصیرت مخالفان را باز کند تا دریابند که دیر یا زود همه ما به جمع مردگان می‌پیوندیم شاید این بصیرت باعث شود که حق را بپذیرند و بدانند حافظ و رازق فقط و فقط الله است. این دو صفت الهی را که بدانند، پذیرش حق آسانتر می‌شود! از الله تبارک و تعالی می‌خواهم در این عمل، برکتی قرار دهد تا این کتاب سبب هدایت شیعیان حیران و سر در گم شود.



عکس نویسنده کتاب شبهای پشاور «سلطان الواعظین شیرازی»

منظور اصلی نویسنده کتاب شبهای پیشاور چیست؟

کاملاً مشخص است که او این کتاب را برای هدایت اهل سنت نوشته است! زیرا هر طلبه مبتدی سنی هم می‌داند که سخنان سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید در مقابل بخاری و مسلم پیشیزی ارزش ندارد!

او حتی برای تحقق هدفی که این کتاب را به خاطر آن نوشته، الفاظ احادیث اهل سنت را تغییر داده است! بدون آن که باکی داشته باشد که سنی‌ها در آینده دست او را رو خواهند کرد.

پس هدف او از نوشتن این کتاب چیست؟!.

همانا مقصود نویسنده این بوده است که شیعیان را از تزلزل در عقیده شان بازدارد، گویا در زمان نویسنده، حملات شدیدی بر عقاید مذهب تشیع انجام گرفته بود و ایرانیان حس می‌کردند که عقیده تشیع در اسلام یک عقیده بی ریشه و منفرد و تک رو است. لذا نویسنده با شتاب فراوان سعی کرده است با آوردن شاهدانی از اهل سنت، برای هر عقیده شیعه، گواهی از احادیث اهل سنت بیاورد از ظهور مهدی گرفته تا بد بودن ابوبکر! از نماز در سه وقت تا... .

اعتراف می‌کنم که او در هدفش موفق شد و اگر نشده است، پس چرا شیعیان بی خبر از همه جا، هنگام بحث با ما، می‌گویند: کتاب شبهای پیشاور را بخوانید!

یک علت موفقیت او، زیاده‌گویی در کلام است و سبب دیگر این که، تا به حال اهل سنت، ردی بر کتابش ننوشته‌اند! ببینیم الله تعالی چه می‌خواهد! جل جلاله!

قبل از شروع کتاب، باید بدانیم که علمای شیعه به چه روشی مناظره می‌کنند، در یک جمله می‌توانیم بگوییم که اصلاً روش بحث آنها شرافتمندانه نیست و سراسر مکرست. بعضی از مکرهای آنها را بدانید:

حقه بازی اول علمای شیعه: استناد به حدیث دروغ

نمی توان گفت احادیثی که در کتب اهل سنت جمع آوری شده است، همگی بی کم و کاست صحیح هستند. مگر اول علمای شیعه این است که برای اثبات عقاید خود به ضعیف ترین احادیث یا احادیث کاملاً ساختگی در کتب اهل سنت استدلال می کنند! این عادت خیلی عجیب است! اما آنها بدون هیچ خجالتی مرتکب آن می شوند و پی در پی تکرار می کنند.

شیعیان ساده لوح باید بدانند که بودن احادیث در کتب اهل سنت، دلیل بر درستی آن احادیث نیست و حتی یک نفر سنی هم در طول تاریخ نگفته است که تمام احادیث کتب ما بی کم و کاست درست است! اگر شیعه اصرار دارد، هر روایتی که در کتب ما آمده، درست است و باید قبولش کرد، پس آن همه روایاتی را که ضد آنهاست نیز، می پذیریم و از ما نخواهند که قبول نکنیم. عجیب است! وقتی به احادیث ما که بر ضد عقاید است، می رسند؛ می گویند: جعلی است. پس واضح است که معلم و راهنمای آنها در علم حدیث شناسی فقط و فقط هوای نفسشان است نه علم و دانش.

اهل سنت تنها احادیث دو کتاب بخاری و مسلم را صد در صد قبول دارد. علمای ما، کتب دیگر را به غیر از این دو کتاب را به دو بخش کلی تقسیم کرده اند و احادیث صحیح آن را در یک طرف و احادیث ضعیف را در طرف دیگر نوشته اند.

اما چرا احادیث دروغ به کتاب های ما راه یافت؟ به خاطر این که بعد از رحلت پیامبر، یارانش در زمین پراکنده شدند و سخنان پیامبر و خاطرات خود را از ایشان، به آیندگان گفتند؛ آنها نیز، مردند و یارانشان همین مطالب را به افراد دیگر گفتند و کم کم احادیث تدوین شد.

منافقان نیز، احادیث دروغ را وارد جامعه کردند سپس ضعف بشری مثل فراموشی و... نیز، به کمک آمد و احادیث را دست خوش تغییر کرد.

کسانی مثل بخاری و مسلم با دقت فراوان احادیث صحیح را جمع آوری کردند و هزاران حدیث را تنها به خاطر کمی شک و تردید در کتاب های خود ثبت نکردند. پس به

این دلیل، هرچه در بخاری و مسلم است را، درست می‌دانیم؛ اما دیگران کمتر دقت کردند؛ همه چیز را جمع کردند و عده‌آآمدند و جمع کرده‌های آنها را غربال نمودند و تحقیق کردند و راست را از دروغ، سره را از ناسره مشخص کردند اما در این میان احادیثی باقی ماند که ۵۰ درصد احتمال می‌دادند، درست باشد. تکلیف این احادیث چه بود؟ بعضی گفتند: چون ۵۰ درصد احتمال دروغ دارد به آن اعتنا نمی‌کنیم. و بعضی دیگر گفتند: چون ۵۰ درصد احتمال دارد که سخن رسول باشد، به آن توجه می‌کنیم بعضی دیگر گفتند: در مسایل اعتقادی اعتنا نمی‌کنیم اما در مسایل عبادی (عبادت کردن) به آنها توجه می‌کنیم. اختلاف دیگر علما، در صادق و کاذب بودن، راوی احادیث است. بعضی یک راوی را صادق و امین می‌دانند و بعضی دیگر نه. اینها همه از شومی دروغ اول است که مذاهب سنی به وجود آمد. اما الله قرآن را میزانی قرار داد برای رفع اختلافات.

الله به دروغ‌گویان اجازه داد تا اذان را تغییر بدهند اما اجازه نداد حتی یک نقطه را در قرآن عوض کنند.

قرآن خوانان شیعه و قرآن خوانان سنی حتی در یک نقطه هم اختلاف ندارند. قرآن کتابی است که در آن هیچ تغییری صورت نگرفته است و هر دو فرقه آن را بدون یک کلمه اختلاف قبول دارند اما در باره احادیث، آنها حتی یک ورق از بخاری را قبول ندارند و ما نیز، یک ورق از کافی آنها را قبول نداریم. پس باید احادیث را بر قرآن عرضه کنیم تا راه را بیابیم.

نویسنده کتاب شبه‌های پیشاور (داعی) اگر واقعاً مخلص بود، باید با قرآن و عقل بحث می‌کرد؛ زیرا بهترین راه تشخیص حق و باطل بودن شیعه و سنی چنگ زدن به قرآن است.

نکته دوم این که، استناد داعی شیاد به احادیثی که خود ما قبولش نداریم و به آن عمل نمی‌کنیم، تعبیری ندارد جز این که بگوییم: او مغرض است.

آیا در کتب خودشان حدیث دروغ وجود ندارد؟ اگر ندارد، نام مرا در زمره شیعیان بنویسید و اگر هست، پس اعتراض او به ما، برای چیست؟

و نکته سوم، او از هوای نفس پیروی می‌کند؛ مثلاً از حاکم دلیل می‌آورد. درحالی که حاکم رحمته در همین کتب «مستدرک» حدیثی دارد، مبنی بر این که حضرت علی قبل از منع شراب، شراب می‌خورد. پس اگر قبولش داری، این را هم قبول کن؛ این بحث علمی نیست که هر چیزی مطابق هوای نفس تو بود، صحیح باشد. در ظاهر این فرد بر کتابهای ما اطلاع کافی دارد که در کتابش این همه دلیل از کتاب‌های ما نقل کرده است. او که تا این حد از دنیای روایات و احادیث با خبر است، چرا نمی‌تواند فرق بین حدیث دروغ و صحیح را تشخیص دهد؟ شما با نقل این احادیث دروغ تنها خودتان را گول می‌زنید و این را بدانید که اهل سنت احادیث صحیح و ضعیف و ساختگی و دروغ را دسته بندی کرده‌اند و همه چیز معلوم است و این را هم بدانید که شیعیان تا به حال احادیث خود را غربیل نکرده‌اند و صحیح و دروغ آنها معلوم نیست، البته هر بار که در تنگنا قرار می‌گیرند، می‌گویند: فلان حدیث ضعیف است تا از انتقاد نجات یابند.

چرا مثل ما، مرد و مردانه کتاب نمی‌نویسند که مثلاً صحیح ترمذی و ضعیف ترمذی... چرا؟ برای اینکه اگر حکم شود که مست گیرند!!... آخر کدام را بگویند که ضعیف است... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

حقه بازی دوم: شیعه و یا سنی نمای گمراه را به نام سنی معرفی می‌کند.

حقه دوم آنها این است که شیعه را سنی معرفی می‌کنند یا سنی شیعه شده را همچنان سنی معرفی می‌کنند تا سوء استفاده نمایند یا گمراهان گمنام را علامه‌های بزرگ و مشهور اهل سنت می‌نامند.

برای این که شیعیان بفهمند، حقه بازی در کجاست؛ مثالی می‌زنیم:

می‌گویم کافی و شریعتی و شیرین عبادی و گوگوش از امام صادق روایت کرده‌اند که... خواننده فکر می‌کند که شیرین عبادی در ردیف کافی است و راوی حدیث هم!!!
والله که نویسنده کتاب شب‌های پیشاور از این بدتر کرده است. به نظر من، همین تقلب او کافیست که شیعیان از علمای خود روی گردان شوند.
حالا شما می‌توانید، درک کنید که نویسنده برای گمراهی قوم خود از چه وسیله‌ای استفاده کرده. اما باز به این مثال توجه کنید:

من یک سنی هستم که روزگاری شیعه و حتی معلم دیندر مداس تهران بودم، اما اکنون نوشته‌های در مدح صحابه دارم و اگر ۵۰۰ سال بعد کسی بنویسد که محمد باقر بن حسن که از بزرگان شیعه بود (حالا کی پیدا می‌شود که بگوید نبود) از صحابه تعریف کرده است؛ و بعد نتیجه بگیرد که پس اهل شیعه در اصل طرفدار صحابه هستند. آیا این حقه بازی نیست؟ کتاب شبهای پیشاور پر است از این نوع حقه بازی‌ها.

حقه بازی سوم: کوچک را کنار بزرگ نشاندن

آدم کوچک را بزرگ نشان می‌دهد. اگر خوب دقت کنید، می‌بینید که امام احمد بن حنبل را بین دو نفر مثل میرسید علی همدانی شافعی و سلیمان حنفی بلخی می‌نشانند تا خواننده فکر کند آنها نیز، از بزرگان اهل سنت هستند.

احمد حنبل از امامان چهار گانه و مشهور اهل سنت است و از جاکارتا در مشرق تا کازابلانکا در مغرب همه او می‌شناسند! علاوه بر این، او صاحب کتاب مهم مسند احمد است که احادیث رسول الله در آن جمع شده و در مدارس دینی تدریس می‌شود. این ابر مرد را در کنار شیخ سلیمان بلخی نشاندن چه معنی دارد؟.

این شیخ سلیمان بلخی را حتی مردم زادگاهش نمی‌شناسند و اهل سنت او را به دربانی هم قبول ندارند. کتابش «ینابیع الموده» نه تدریس می‌شود و نه کسی می‌خواند. نه مشهور است.

حال دریافتید که چگونه علمای شیعه پیروان خود را گمراه می‌سازند!؟.

حقه بازی چهارم: آمیخته کردن احادیث

چند حدیث را با یکدیگر آمیخته می‌کند؛ یعنی، یک جمله از کتاب یک گمراه را با یک جمله از کتاب بخاری پیوند می‌دهد و می‌نویسد: سلیمان بلخی و احمد حنبل (با الفاظ کم و زیاد) روایت کرده‌اند... .

الفاظ کم و زیاد یعنی چه؟!!!!.

هر کلمه رسول؛ به خصوص هنگام اختلاف؛ راه گشاست؛ اما آنها دنبال راه نیستند؛ بلکه برای امت چاه می‌کنند. پس باطل را به حق پیوند می‌دهند و همه می‌دانند در لیوان پر از آب زلال، اگر قطره‌ای ادرار بیفتد، همه آب فاسد می‌شود.

حقه بازی پنجم: استناد به کتاب‌های درجه ۴ ما

از کتب اصلی ما نقل قول نمی‌کنند. اگر خیلی لطف کنند از کتب درجه چهار و پنج ما دلیل می‌آورند یا بین حدیث و کتب اصلی ما واسطه ای مثل همین سلیمان بلخی قرار می‌دهند. مانند این که من بخواهم با شیعه‌ها مناظره کنم و بگویم: دکتر علی شریعتی در کتاب شیعه و تشیع به سند خود از امام صادق روایت کرده است... .

این تقلب است. من باید از کتب اصلی شیعه روایت بیاورم. اما آنها از مناقب خوارزمی دلیل می‌آورند! خوارزمی که حدیث را از آسمان نیاورده است، حتماً از جایی نقل کرده؛ پس تو هم از همان جا نقل کن. البته اگر ریگی در کفش نداری! در ضمن خوارزمی سنی نیست؛ شیعه معتزلی است.

حقه بازی ششم: ستودن راوی و نادید گرفتن سند حدیث

گاهی حدیثی می‌آورد اما به جای این که از سند حدیث تعریف کند که صحیح است یا نه، از نویسنده کتابی که حدیث را ذکر کرده است، تعریف می‌کند که آدم معتبری است.

در حالی که خوب بودن نویسنده دلیل بر درست بودن حدیث نیست. اگر قرار بود حدیث را از خوب بودن نویسنده کتاب قبول کنیم، پس چرا می‌گوییم غیر از بخاری و مسلم، بقیه ی کتب حدیث ما ضعیف و صحیح دارد! چرا تمامی روایت‌های امام احمد حنبل را حتی خود حنبلی‌ها که پیرو مذهب اویند، قبول ندارند. چرا؟! چون آدم خوب می‌تواند دچار اشتباه شود! در ضمن آن بزرگواران خود نیز، در مقابل بعضی احادیث می‌نوشتند، ضعیف است.

تمام گردآورندگان احادیث از نسائی تا ابوداود و ترمذی و غیره نزد ما بهترین مردم هستند. اما می‌گوییم فلان حدیث را در کتاب مالک قبول نداریم؛ چون فلان راوی ضعیف است! از بخاری و مسلم هم به همین خاطر قبول کرده ایم؛ زیرا آنها کوشش فراوانی نمودند تا در کتابشان احادیث ضعیف ثبت نشود و به خاطر همین احتیاط بیش از انداز، بسیاری از احادیث صحیح را هم ذکر نکردند. اما این دلیل نمی‌شود که بخاری را مثلاً از احمد بن حنبل بهتر بدانیم!

تصور کنید کنفراسی برگزار شده است تا آخرین اکتشافات را درباره مبارزه با ایدز بررسی کنند و هرکس رای خود را می‌گوید؛ یکی بلند می‌شود و به جای این که راه حلش را بگوید به تعریف از خود که همه مرا دکتر حاذقی می‌دانند، می‌پردازد. در حالی که پزشک حاذق بودن، دلیل نمی‌شود که راه حل مرض ایدز هم نزد او باشد.

مثال دیگر: شیعه می‌گوید که امام زمان گفته است: کتاب کافی برای شیعه ما کافی است. اما همین شیعه وقتی در بحث گیر می‌کند، می‌گوید: فلان حدیث کافی ضعیف است؛ یعنی، تزکیه همه علمای شیعه و حتی امام زمان دلیل نمی‌شود که هر حدیث کافی درست باشد.

اما نویسنده کتاب شبهای پیشاور می‌خواهد ما به خاطر این که فلان آدم خوب است، قبول کنیم که احادیث روایت شده به تمامی صحیح است. اگر حدیث درست بود،

نویسنده کتاب بدون هیچ مکر و حيله‌ای می‌گفت: علمای شما گفته‌اند که حدیث صحیح است.

حقه بازی هفتم: استفاده از لغزش علماء

دانشمندان دینی اگرچه سخنان پرمحتوایی دارند اما اشتباه هم می‌کنند. البته در مقابل خطای یک عالم، صدها عالم دیگر جنبه می‌گیرند. اما همین مسأله، یک فرصت طلایی به شیعه می‌دهد تا گم شده خود را یافته و اشتباه عالم را به عنوان سند بیاورد. شیعیان باید بدانند که اهل سنت دو مصدر اساسی برای دین خود دارند: اول، قرآن؛ دوم، حدیث صحیح.

با همه احترامی که برای علمای خود قایل هستیم، اما از هیچ کس تقلید کور کورانه نمی‌کنیم این را هم می‌دانیم که علماء، معصوم نیستند و هر عالمی بلاخره یک حرف اشتباه (کمترین حد) گفته است.

حال این نویسنده شیعه چه کار کرده؟ هرکدام از این اشتباهات که موافق مذهبش بوده را، لاش خور گونه گرفته و توجه نکرده است که جمهور مسلمانها مخالف آن رای هستند. شیعه در این راه تا آن جا پیش رفته که لغزش فلان عالم را حتی اگر شیعه را کافر هم بداند، دو دستی چسبیده که فلان عالم شما این را گفته، طبعاً این روش نادرست، هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا ما پیرو قرآن و سنت و بعد جمهور عالمان خود هستیم نه پیرو یک فرد. بزرگ کردن لغزش یک عالم فقط در فرهنگ شیعه است و بس.

حقه بازی هشتم: گفتن نیمی از حقیقت

شیطان پرستان اگر بخواهند به روش شیعه با ما بحث کنند براحتی می‌توانند با قرآن ثابت نمایند که شیطان موجود خوبی بوده است، مثلاً با استناد به آیه زیر میتوانند ثابت کنند که دعا کرده و الله دعایش را اجابت کرد:

﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾﴾ [الأعراف: ۱۴ و ۱۵].

شیطان گفت: «ای الله مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» الله فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی!».

و یا بگویند موحد بود و از مشرکان بیزار... و از الله می‌ترسید پس متقی شد و توبه کرده بود. و این آیه را دلیل بیاورند:

﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِئْتَانَ نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنَّي بِرِيءٍ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾﴾ [الأنفال: ٤٨].

«و هنگامی را که شیطان، اعمال آنها را در نظرشان جلوه داد، و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی‌گردد! و من، و پناه‌دهنده شما هستم!» اما هنگامی که دو گروه (کافران، و مؤمنان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: «من از شما (مشرکان) بیزارم! من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید؛ من از الله می‌ترسم، خداوند شدیدالعقاب است!».

این روش شیعه معجزه می‌کند! (البته برای نادانان) و از شیطان متقی می‌سازد و لقمان را بهتر از پیامبر ﷺ نشان می‌دهد.

آری او می‌تواند با این روش بگوید: چون سوره‌ای به نام لقمان در قرآن هست پس او بهتر از حضرت محمد است و ما مرتب می‌گوییم که به نام محمد سوره داریم، اما آنها خود را به کری می‌زنند.

روش شیعه، این است که فقط به چیزی توجه دارد که از آن خوشش می‌آید، فقط چیزی را ذکر می‌کند که می‌خواهد، نه چیزی که هست.

شیطان پرست، خوبی شیطان را (به برداشت و تاویل خودش) از قرآن ذکر می‌کند و وقتی بگوییم: بدی‌اش را بگو. می‌گوید: من همه قرآن را قبول ندارم. لقمان پرست را هم بگوییم: سوره محمد را هم ببین. می‌گوید: من همه قرآن را قبول ندارم. به علی پرست

می‌گوییم: فضایل علی درست است، اما فضایل عمر و ابوبکر را هم در نزد سنی‌ها ببین. می‌گوید: من همه احادیث را قبول ندارم. من مشترکات را قبول دارم. آیه اجابت دعای شیطان نیز از مشترکات ما و شیطان پرستان است. شیعه حق ندارد از کتب ما دلیل بیاورد که شما خود شاهد فضایل علی هستید و بعد نتیجه بگیرد که علی بهتر از ابوبکر است. ما هم شواهدی بر فضایل ابوبکر و عمر می‌آوریم؛ چون در همان کتاب نوشته شده است که ابوبکر از علی بهتر است. پس این حجت آوردن شیعه بیهوده است اما از بس تکرار می‌کنند برایشان موجه جلوه کرده است.

حقه بازی نهم: تحریف معنی

امام ذهبی یکی از دانشمندان بزرگ ماست. او در کتاب «میزان اعتدال» برای رسوا کردن شیعه، بعضی از احادیث دروغ آنها را ذکر کرده و بلافاصله ردش را نوشته است. شیعه بدون آنکه به منظور نویسنده اشاره کند، حدیث را می‌آورد و می‌گوید: ذهبی در «میزان اعتدال» نوشته است..... مثل این که یکی بگوید: خداوند در قرآن در آیه ۲۴ از سوره نازعات فرموده است: «انا ربکم الاعلی»؛ یعنی، فرعون، رب است. بعد نتیجه بگیرد که فرعون، خداست. آیا این روش علمی است یا مکر و حيله؟! البته نویسنده شیعه، خود، می‌داند که دروغ می‌گوید و همه هدفش فریب دادن مخاطبان است و بس.

حقه بازی دهم: نقل از صوفی

از کسانی نقل قول می‌کند که اهل سنت قبولشان ندارند، از جمله صوفی‌های قبرپرست، مانند ابن حجر مکی یک صوفی متعصب و دشمن علمای اهل سنت. او حتی ابن تیمیه را لعنت می‌کند. معلوم است که این نادانی‌ها باب دندان شیعه‌هاست. عجیب این که ابن حجر مکی شیعه‌ها را نیز، کافر می‌داند، اما این مسأله برای شیعه اهمیت ندارد و عقاید صوفیانه او مهم است که در نهایت، همان عقاید شیعه است.

حقه بازی یازدهم: معنی حدیث صحیح را آن طور که ما می‌گوییم، درک نمی‌کنند

حدیثی از ما نقل می‌کند اما تفسیر ما را از آن حدیث نقل نمی‌کند و تفسیر خود را می‌نویسد!!!

بیاید ادعاهای مطرح شده در کتاب را بررسی کنیم. من سعی کردم حتی یک ایراد و ادعای او بی جواب نماند.

ادعای ۱: سنی‌ها کتب خود را تغییر می‌دهند تا اسنادی را که بر ضد خودشان است، از بین ببرند.

و بعد مثال می‌زند که در سال ۱۳۱۹ کتاب «تفسیر کشاف» جار الله زمحشری چاپ شد و حاوی شعری بود که در سال ۱۳۷۳ هجری آن شعر را از چاپ جدید حذف کردند و بعد نتیجه می‌گیرد: اگر ما در کتاب خود به فلان مسأله در کتاب سنی حواله کردیم و در آن کتاب نیافتید، بدانید که سنی‌ها کتاب خود را تغییر داده‌اند...^(۱).

جواب ما:

۱- محال است کتب اصلی ما دست خوش تحریف شود. چهار مذهب اصلی اهل سنت که با سلفی‌ها می‌شوند پنج مذهب، در طول تاریخ در رقابت شدیدی با یکدیگر بوده‌اند و هرکدام سعی می‌کردند که روش خود را به عنوان روش پیامبر ثابت کنند. اگر تحریف کتابها ممکن بود، حنفی‌ها برای خود یک کتاب بخاری داشتند و شافعی‌ها نیز، بخاری دیگر!... و هر کس سعی می‌کرد احادیثی را که خلاف مذهبش است، از صحیح بخاری حذف کند. اما می‌بینیم از مغرب تا مشرق از شمال تا جنوب یک بخاری و یک مسلم و یک ترمذی و یک نسایی داریم. پس عوض کردن و تغییر دادن کتاب‌های ما ممکن نیست!

۲- شما برای سرکوب مذهب اهل سنت دست به دامان کسانی شده‌اید که خودشان از اهل سنت متفرند و از سخنان آنها مثال آورده‌ای که ببینید اهل سنت خودش چه می‌گوید! مخالف اهل سنت را به عنوان اهل سنت معرفی کرده‌ای. همین شعری که می‌گویی، حذف شده است؛ ببین در آن چه نوشته شده بود؟.

آن شعر را در صفحه ۵۲۳ کتابت آورده‌ای و در آن سنی‌ها متهم شده‌اند که شراب و گوشت سگ را حلال می‌دانند و نکاح با دختر خود را جایز می‌شمارند و خداوند را مجسم می‌کنند و گوساله هستند!

شما را به خدا چنین شخصی می‌تواند اهل سنت باشد؟.

۱- شبهای پیشاور، ص: ۲.

من این کتاب را علیه شیعه‌ها نوشته‌ام در حالی که در گذشته شیعه بودم و نامم محمد باقر است. آیا سنی مکار حق دارد سخنان مرا به عنوان سند بیاورد و بگوید: ببینید محمد باقر شیعی، خودش، می‌گوید: عمر خوب بود؟! بله این هم سند از کتب شیعه که عمر خوب بوده است. مراجعه کنید به کتاب «روزهای پیشاور»!؟.

جار الله زمخشری از نظر اهل سنت یک انسان گمراه است او معتزلی است و نزد ما ارزشی ندارد.

نویسنده کتاب شبهای پیشاور، این مرد، که ادعا می‌کند، سنی‌ها نکاح با دختر خود را جایز می‌دانند را سنی معرفی کرده است و در صفحه‌های مختلف کتابش؛ او شاهد آورده است که خود سنی‌ها می‌گویند: علی برحق و عمر باطل بود!!!.

۴- وقتی شما می‌بینید که سنی‌ها خود، کوس رسوایی می‌زنند و کتاب‌های خود را تغییر می‌دهند، خوب است شما هم آستین‌ها را بالا بزنید و با نشان دادن این تحریف‌های روز مره، آبروی سنی‌ها را ببرید.

آیا چنین چیزی ممکن است؟ امروزه که کتاب‌ها در جاهای مختلفی چاپ می‌شوند و نسخه‌های اصلی در موزه‌ها نگهداری می‌شوند، آیا ممکن است که کتابها براحتی دستخوش تحریف شوند؟.

چگونه ممکن است سنی‌ها با اینهمه اختلافی که بین خود دارند، بیایند و متحدانه و هماهنگ، کتابی را تغییر دهند و دشمنان در طول و عرض دنیا از آن بویی نبرند؟!.

نویسنده کتاب شبهای پیشاور می‌گوید اگر سندی ارائه کردم و نیافتید، بدانید که من صادقم! و کتب سنی‌ها کاذب است! به این ترتیب، هر نویسنده‌ای می‌تواند در آغاز کتاب خود چنین ادعای کند که در این صورت خود سند از اعتبار می‌افتد!.

۵- آیا حق نداریم به نیت نویسنده کتاب شک کنیم؟ شما را به خدا تا به حال شنیده اید که سنی سگ و شراب را حلال بداند؟! و با دختر خود عروسی کند؟! و آن وقت همین را به عنوان سند ارائه دهد؟! و بعد بگوید سنی‌ها کتاب خود را تغییر داده‌اند. در

طول تاریخ چنین چیزی هرگز اتفاق نیفتاده است که سنی با دختر خود عروسی کند. آیا دروغ گویی بزرگتر از زمخشری و این آقای داعی شاید (نویسنده کتاب شبهای پیشاور) سراغ دارید؟.

ادعای ۲- معاویه علی را سب می کرد

و ۸۰ سال این کار ادامه داشت. معاویه، حضرت علی را تارک نماز و قاتل عثمان می دانست و در زمان امویان بالای منبر علی را سب می کردند...^(۱).

جواب ما:

این گفته دروغ است. امام حسن، چگونه راضی شد با مردی صلح کند که پدرش را ناسزا می گوید آن هم بر سر منابر! در کتاب های ما نوشته شده است که معاویه از شنیدن خبر مرگ علی گریه کرد. زنش گفت: دیروز با او می جنگیدی؛ امروز گریه می کنی؟. فرمود: مردم نمی دانند چه شخصیتی را از دست داده اند. پس باید بگوییم: شما دشمن معاویه هستید و دوستدار فتنه. لذا ادعای شما را هیچ عاقلی قبول نمی کند.

ادعای ۳- معاویه بی نام و نشان است اما امام های ما صاحب بارگاه هستند.

قبر معاویه در شام معدوم است و این، دلیل باطل بودن اوست در حالی که قبر رقیه کوچک، معلوم است و مردم از روح پر فتوح او استمداد می نمایند...^(۲).

جواب ما:

می گویم: استمداد از قبر یا آشکار بودن آن یا داشتن قبه و بارگاه، نشانه حق یا باطل بودن نیست. بسیاری از کسانی که شما آنها را جهنمی می دانید، بارگاه بزرگی دارند؛ مثل

۱- شبهای پیشاور، ص ۱۵.

۲- همان.

جامی، عبدالقادر گیلانی، لنین یا فرعون. این مسأله به عقیده هر قومی مربوط می‌شود. ما درست کردن بارگاه بر قبر را بدعت، و استمداد از مرده را شرک می‌دانیم. قبر معاویه رضی الله عنه نیز، معلوم است ولیکن ما مانند شما قبرپرست نیستیم.

ادعای ۴- بعضی از سنی‌ها به حضرت علی بد و بیراه می‌گویند!

فلان سنی از حضرت علی بد گفت...^(۱).

جواب ما:

هرکس علی را بد بگوید، او شیعه است؛ زیرا این عادت شیعه‌هاست که اصحاب را ناسزا می‌گویند.

اهل سنت صحابی را بد نمی‌دانند؛ به خصوص حضرت علی را. ایشان نزد سنی‌ها مقام والایی دارد و جزو چهار نفر اول، از اصحاب پیغمبر می‌باشد. علمای شیعه برای تحریک احساسات ساده لوحان گاهی تهمت می‌زنند که سنی علی را فحش می‌دهد. شما میدانید که ما قاتل حضرت حمزه و کسیکه جگر او را خورد را نیز بد نمی‌بینیم، بلکه آندو را نیز با احترام یاد می‌کنیم فقط به این خاطر که، در مرحله آخر زندگی خود مسلمان و صحابی و صحابیه شدند. با این حساب، پس چگونه ممکن است از حضرت علی بد بگوییم در حالیکه ایشان از کودکی تا مرگ یار خاص رسول الله بودند. شوهر دختر ایشان بودند. پدر نوه‌های ایشان بودند و از اهل بیت بشمار می‌روند؟! خودت در یک جای کتابت گفتی که سنی، اهل بیت را فحش نمی‌دهد بلکه علی را دوست دارند. حالا چه شد که این را می‌گویی؟

ادعای ۵- سنی‌ها حقایق را پنهان می‌کنند.

حسن هیکل مصری در کتاب «زندگانی پیامبر» درباره غدير خم چیزی نگفته است در حالی که علمای سنی از قبیل سبط ابن جوزی و ثعلبی آن را ذکر کرده‌اند!...^(۱).

جواب ما:

ما درباره غدیر خم حدیث داریم. البته نه حدیثی که پیامبر، علی را جانشین خود کرده باشد. این حدیث شماس است و اگر هیکل ننوشته است، مهم نیست؛ او که عالم دین نیست. و او که شیعه نیست.

ادعای ۶- ثعلبی از امامان اهل سنت است

و او حرف‌هایی دارد درباره برحق بودن شیعه...^(۲).

جواب ما:

تفسیر ثعلبی از تفاسیر معتبر ما نیست. ابن کثیر، مفسر مشهور، درباره تفسیر ثعلبی گفته است:

«این تفسیر پر است از دروغ و حدیث‌های دروغ که مطالب عجیب و غریب بسیاری دارد».

ثعلبی شیعه نبود اما کتابش هم چندان با ارزش نیست. ابن جوزی درباره تفسیرش گفته است:

«تفسیر ثعلبی عیبی نداشت اگر این همه حدیث‌های پوچ را در آن جمع نمی کرد».

پس ثعلبی هیزم جمع کن شب است و این نام را ابن تیمیه بر او نهاده است؛ زیرا او بی توجه به درست و نادرست بودن احادیث آنها را در کتاب خود جمع کرده است و به همین دلیل، برای شیعیان، کتاب او مکان مناسبی برای کشف افکار انحرافی است! تا تاییدی برای مذهب شیعه باشد.

ادعای ۷- سبط ابن جوزی از علمای بزرگ اهل سنت است

و او می‌گوید که شیعه برحق است...^(۱)

۱- شبهای پیشاور، ص ۱۹.

۲- همان.

جواب ما:

گمان نکنید که او همان ابن جوزی معروف است، نه او نوۀ ابن جوزی است و نامش یوسف بن قزعلی و کنیه اش ابو مظفر است.

امام ذهبی در کتاب میزان الاعتدال (۳۰۴/۷) باره اش می گوید: از پدر بزرگش (یعنی، ابن جوزی مشهور) دروغ های بی شماری نقل کرده است. در سال ۶۵۴ در دمشق فوت کرد و خبر مرگش که به شیخ محی الدین السوسی رسید، گفت: الله او را نیامرزد چون بر مذهب رافضی مرد. او حتی کتابی در دفاع از مذهب شیعه نوشت که امام ذهبی آن را دید و بر رافضی بودن او یقین کرد. شما در کتاب شب های پیشاور نامش را زیاد می بینید. البته در هر کتابی از این دست، حقه بازان شیعه او را بسیار بر جایگاه شهود نشانده اند که اینک سنی علیه خود و به نفع ما شهادت می دهد! و نام اصلی اش را هم نمی گویند تا با ابن جوزی مشهور مشابه باشد.

و نویسنده کتاب شب های پیشاور از این سبط ناخلف و امثال سبط ابن جوزی نقل قول کرده است اما از کتب صحاح ستۀ اهل سنت طوری گریزان است که جن از بسم الله.

ادعای ۸- امام شافعی می گوید: دشمنان (سنی ها) بسیاری از فضایل علی را پنهان کرده اند!

جواب ما:

تمام کتب سنی ها بابی در فضایل علی دارد و گویندۀ این جمله هم - به ادعای تو - امام شافعی است که یکی از چهار امام بزرگ سنی هاست. نتیجه همه این حرفها، این است که سنی دشمن اهل بیت و علی نیست، بلکه دوستش است! سخن تو خودش، خودش را نقص می کند!

اگر من بگویم: پیامبر علی را جانشین خود کرد اما من این خبر را پنهان می کنم! بخش اول جمله، قسمت دوم را انکار می کند! و خود به خود ضد آن است!

ادعای ۹- سنی‌ها شوخی و مزاح خصوصی رسول با عایشه را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند!...^(۱).

جواب ما:

این دروغ است؛ بلکه سنی‌ها سخنی را نقل می‌کنند که در آن راهنمایی و آموزشی برای امت باشد، مثل این حدیث صحیح:

«عن عائشة رضی الله عنها قالت كان النبي صلی الله علیه وآله وسلم يقبلني وأنا صائمة وهو صائم». أبو داود (۱ / ۳۷۴) و أحمد (۶ / ۱۷۹).

«ام المومنین عایشه می‌گوید: رسول الله مرا بوسید در حالی که روزه بودم و ایشان هم روزه داشتند».

از این حدیث ثابت می‌شود که بوسیدن همسر در حالت روزه داری جایز است و پس هدف فاش کردن سر رسول الله نیست و نه کسی به آن فکر میکند البته منظورم از کسی آن مردمانی است که در قلب، بیماری ندارند.

ادعای ۱۰- هیچ سنی یا به قول خودشان ۴ یاری به علی ایراد نمی‌گیرد...^(۲).

جواب ما:

درست است اما در ادعای ۴ چیز دیگری گفتی برو بخوان راستی که دروغ گو کم حافظه است.

ادعای ۱۱- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار ثور دلیل بر ثبوت خلافت او نیست!...^(۳).

جواب ما:

۱- ص ۲۶.

۲- ص ۲۸.

۳- ص ۲۹.

خوب است که قبول داری، ابوبکر در غار ثور همراه پیامبر بود. نوه‌های شیعه تو در قرن ۲۱ می‌گویند: او ابوبکر دیگری بود و از بیخ قضیه را منکرند! البته این دسته از تو عاقل ترند! چون می‌دانند همراهی ابوبکر با رسول در غار اگر دلیل بر ثبوت خلافت ایشان نیست، دست کم دلیل ثبوت ایمان او هست. دلیل اخلاص او، دلیل اعتماد رسول به او و دلیل همراهی او با رسول در وقت خطر است. و این مسائل شیعه قرن ۲۱ را خوش نمی‌آید و همه چیز را حاشا می‌کنند. و البته دیوار حاشا بلند است! خیلی بلند.

ادعای ۱۲- نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود.

پادشاهی که ولیعهد دارد، اما در جشن‌ها یا افتتاح پروژه‌ها یکی از بستگانش را به عنوان نماینده می‌فرستد آیا بعد از مرگ پادشاه، آن نماینده حق دارد که دعوی پادشاهی کند؟

منصفانه قضاوت کنید؛ در چند نماز، امام بودن یا چند روز با پیامبر در غار بودن به ابوبکر مقام علی را می‌دهد. آیا با این همه حدیث که درباره علی آمده است، این [با او] برابر است؟...^(۱)

جواب ما:

باید دانست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله هرگز امر امامت در نماز را؛ در وقت حضور خود؛ به کس دیگری واگذار نکردند. چهار خلیفه راشد هم هرگز نایبی برای نماز نگرفتند؛ نماز به امامت خودشان خوانده می‌شد. امر نماز بسیار مهم بود.

شهادت خلیفه دوم، خلیفه سوم را محتاط نکرد. همواره خودشان امام جماعت مسجد بودند و خلیفه چهارم هم، در محراب جانش را از دست داد. پس منصب امامت مهمترین منصب بود. حضرت حسن هم که خلیفه شد، خودش در نماز امام بود.

پس وقتی پیامبر بیمار بودند و در حضور علی، ابوبکر را امام کرد و علی پشت سر ابوبکر نماز خواند، این هم هیچ معنی ندارد جز برتری ابوبکر بر علی و... مثال شما هم در جای خود درست نیست؛ درستش این است که بگویید: پادشاهی، نماینده‌ای به سفارت فرستاد و مدعی ولیعهدی را زیر دست سفیر قرار داد و این زیر دست بودن مدعی، خود دلیلی است بر بی پایه بودن ادعای او.

علی پشت سر ابوبکر و به امامت ایشان نماز خواند. پس کتابت را با زحمت فراوان از احادیث اهل سنت پر کردی تا برتری علی را ثابت کنی و این همه حدیث در حق ابوبکر را نادیده گرفتی.

فقط یک حدیث کافی بود تا بدانی علی به مقام ابوبکر نمی رسید.

حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمِيهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمِيهِ فَقَالَ « يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِأَنْبِيِّنَ اللَّهِ تَالِثُهُمَا ». (بخاری و مسلم)

حضرت انس نقل می‌کند که ابوبکر برایم گفت:

دیدم پاهای مشرکان را که در بالای سر ما ایستاده بودند! و ما در غار بودیم؛ پس گفتم: ای رسول الله، اگر یک نفر از آنها به پایین بنگرد ما را می‌بیند.

فرمود: ای ابابکر، چیست گمان تو به آن دو نفری که سومی آنها، الله است!

ای داعی، اگر به کتابهای ما مراجعه می‌کنی، باید این حدیث را هم می‌دید. چرا حدیث به این مشهوری را در کتاب‌های ما نمی‌بینی؟!.

ادعای ۱۳- سنی در فضیلت ابوبکر حدیث جعل کرده است.

او از حدیثی نوشته است که در آن پیامبر می‌گوید: اگر قرار بود، دوستی انتخاب کنم، آن ابوبکر بود... و می‌گوید این حدیث جعلی است. سنی‌ها خودشان می‌گویند که جعلی است...^(۱).

جواب ما:

می گویم: والله که دروغ می گویی، سنی ها این حدیث را درست می دانند؛ زیرا این حدیث در بخاری است. چگونه ممکن است که سنی بگوید: این حدیث، جعلی است؟! **عَبْدَ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنَّهُ أَخِي وَصَاحِبِي وَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا»**. أخرجه مسلم (۷/ ۱۰۸)

عبدالله بن مسعود می گوید که از رسول الله شنیدم که ایشان فرمود: «اگر می خواستم خلیلی بگیرم، همانا ابوبکر، خلیل من بود و لکن او دوست و یاورم است و بدرستی که الله مرا خلیل خود کرده است»!

خلیل؛ یعنی، والاترین نوع دوستی و مودت و محبوب بودن؛ و عربها بالاترین نوع محبت و دوستی را با کلمه خلیل وصف می کنند.

پس دیدی ای داعی شیاد، سنی می گوید: این حدیث درست است. هم در صحیح بخاری است هم در صحیح مسلم.

اما اهل سنت ۹۹ درصد از حدیث هایی را که تو در این کتاب از کتب آنها شاهد آوردی، جعلی یا ضعیف می دانند و در یک درصد بقیه هم، معنی و مفهوم را تحریف کرده ای. تو به این مطلب که سنی بگوید: جعلی است یا صحیح است، اعتنایی نداری؛ آن حدیث برای خوشایند است که مطابق هوای نفس تو باشد، اطلاع تو از علم حدیث به همین اندازه است. سبحان الله!

ادعای ۱۴ - تعجبی ندارد که مهدی بیش از هزار سال عمر کرده است.

وقتی حضرت نوح بتواند بیش از هزار و چهارصد سال عمر کند پس این امر برای امام مهدی هم، ممکن است (۱۲۰۰ سال است که پنهان است) اتفاق بیفتد...^(۱).

جواب ما:

آیا این هم ممکن است که دختری بی همسر، فرزندی به دنیا بیاورد. همانطور که حضرت مریم، عیسی را به دنیا آورد؟! ممکن بودن چیزی، یک حرف است و به وقوع پیوستن آن حرفی دیگر!

ما برای اثبات عمر غیر عادی نوح از قرآن دلیل می‌آوریم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...﴾

«و بدرستی که فرستادیم نوح را به سوی قومش، پس بود در بین آنها ۹۵۰ سال.»

ما برای باردار شدن غیر عادی حضرت مریم از قرآن آیه می‌آوریم:

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا

يَشَاءُ...﴾ [آل عمران: ۴۷].

مریم گفت: «ای رب، چگونه خواهد بود برایم فرزندی در حالی که بشری مرا لمس نکرده است. گفت: الله خلق می‌کند هر چه را که می‌خواهد.»

و توای حقه باز، هیچ شاهی از آیات قرآن نداری و فقط قیاس می‌کنی.

امر به این مهمی ممکن نیست که در قرآن نباشد، از علی گرفته تا امام زمان شما، هیچکدام جایی در قرآن ندارند، و بعد تو امام زمان را کنار حضرت نوح می‌نشانی و ای کاش که بنشانی. شما حضرت نوح را همتراز امام زمان نمی‌دانید و می‌گویید: امام زمان برتر از حضرت نوح است و حضرت نوح را می‌گویید: گورکن قبر علی^(ع).

و اکنون برای اثبات وجود امامت، محتاج حضرت نوحی؛ آن هم به ضرب قیاسی

اینچنین!

ادعای ۱۵- نصاری در مسجد پیغمبر برای ادای فریضه آزاد بودند

اما شیعیان مسلمان در ادای فرائض و نوافل در مساجد مسلمانان آزاد نیستند. و نوشته است: سنی‌ها حق دارند که در و دیوار حرم را ببوسند، اما شیعه‌ها حق ندارند...^(۱).

جواب ما:

شما در تهران به این بزرگی که صدها هزار سنی زندگی می‌کنند چرا به آنها اجازه تاسیس یک مسجد را نمی‌دهید؟! از این مسأله معلوم می‌شود که شما اگر مکه و مدینه را بگیرید، چه‌ها که نخواهید کرد! در تهران یهودی‌ها معبد دارند اما سنی مسجد ندارد. این ادعا که مانع عبادت شیعه می‌شوند، اما به سنی اجازه می‌دهند؛ دروغ است. در پیشانی هیچ کس نوشته نشده است که فلانی سنی است یا شیعه؟ هر کس که حرم را ببوسد، منعی نمی‌کنند. دروغ گویی هم اندازه دارد به خصوص در عصر نویسنده کتاب شبهای پیشاور، سعودی‌ها بسیار سخت گیر بودند و به احدی اجازه بوسیدن در و دیوار را نمی‌دادند.

ادعای ۱۶- سلیمان بلخی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

بیباید این عالم بزرگ سنی را بشناسیم. اسم کاملش، سلیمان پسر خواجه ابراهیم قیلان است! نام حسینی را هم به یدک می‌کشد و حنفی هم از القاب اوست. بر طریقه نقشبندی^(۲) هم بود. گاهی شیعیان او را به نام حافظ حنفی قندوزی می‌شناسند؛ قندوز،

۱- شبهای پیشاور، ص ۳۶.

۲- نام یکی از سلسله‌های صوفیه است که پیرو خواجه بهاء‌الدین محمد بن محمد بخاری از اکابر عرفا و صوفیان قرن هشتم می‌باشند. (ویراستار).

استان همجوار بلخ در افغانستان است. در هر حال، در این دو استان و حتی در تمام افغانستان کسی او را نمی‌شناسد. چه برسد به جاکارتا، مکه، بغداد یا کازابلانکا. این مرد از غالیان فرقه ضالّه صوفیه بود و بی‌گمان از حرفهایش می‌توان دریافت که شیعه هم بوده است، اما از ترس مردم یا به خاطر حيله، باور خود را آشکارا نگفته است. درگمراهی او همین بس که شیفته محی‌الدین عربی بود و کتابهای ابن عربی؛ یعنی، کتاب «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیه» (که کفر آمیزترین کتابهای موجود کتابخانه‌ها هستند و شاید از این دو کتاب، کتابی کفر آمیز تر نباشد) را با دست خود باز نویسی می‌کرد. در کفر ابن عربی، علمای سنی نه شک دارند و نه اختلاف. اکنون حافظ حنفی قندوزی یا همان شیخ سلیمان بلخی (نمی‌دانم چرا شیعه‌ها به او دو یا سه نام داده‌اند) را شناختید!

شیخ سلیمان بلخی را حنفی گویند در حالی که سخنانش نشان می‌دهد او شیعه بوده است و احناف بیش از مذاهب دیگر اهل سنت، با شیعیان مخالف هستند. این دو را چگونه می‌توان جمع کرد؟

این مرد گمراه، صوفی نقشبندیه هم بود؛ یعنی، اسلام برایش کافی نبود. او یک کتاب به نام «ینابیع الموده» دارد که در محافل علمی اهل سنت هیچ کس به آن اعتنایی ندارد و تنها ایران است که مرتب کتابش را تجدید چاپ می‌کند. از همه جالب تر این که او ۲۰۰ سال پیش به دنیا آمد و بعد از ۴۸ سال عمر بی‌برکت، ۱۵۰ سال پیش سایه‌ی شومش را از این دنیا کم کرد؛ یعنی، سال ۱۲۹۴ هجری و اکنون سال ۱۴۲۸ است؛ یعنی، ۱۳۴ سال پیش.

آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب «ذریعه»، کتاب «ینابیع الموده» سلیمان بلخی را از کتب شیعه به شمار می‌آورد.

این حدیث!! در کتاب ینابیع الموده است:

عن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: «أنا سيد النبیین و علی سید الوصیین، و إن أوصیائی بعدي إثنا عشر أولهم علي و آخرهم القائم المهدي»^(۱).

معنی: رسول الله می گویند: «من، خاتم پیامبرانم و علی، سید اوصیاء و جانشینان من ۱۲ نفرند: اول، علی و آخر آنان، مهدی».

چنین حدیثی اصلاً در کتب اهل سنت نیست؛ حتی به صورت ضعیف یا دروغ! یک حدیث دیگر را ببینید تا یقین کنید که او شیعه بود. وی در کتاب خود آورده است:

عن جعفر الصادق عن آبائه عليه السلام قال: كان علي عليه السلام يرى مع رسول الله عليه وآله قبل الرسالة الضوء ويسمع الصوت، وقال له: لولا أنني خاتم الأنبياء لكنت شريكاً في النبوة، فإن لم تكن نبياً فإنك وصي نبي ووارثه، بل أنت سيد الأوصياء وإمام الأتقياء^(۲).

از امام جعفر صادق نقل کرده است که در پیش از بعثت، علی هم همراه رسول الله صدا را می شنید و نور را می دید و پیامبر به او گفت: اگر من خاتم النبیین نبودم، تو هم پیامبر می شدی. به هر حال وارث نبی هستی... و این را در کتابش نوشته:

وعن جابر بن عبد الله: قال رسول الله ﷺ: «يا جابر إن أوصيائي و أئمة المسلمين من بعدي أولهم علي، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف بالباقر. ستدرکه یا جابر، فإذا لقيته فأقرأه مني السلام. ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم القائم، اسمه اسمي و كنيته كنيتي، محمد بن الحسن بن علي ذلك الذي يفتح الله تبارك و تعالی علی يديه مشارق الأرض و مغاربها، ذلك الذي يغيب عن أوليائه غيبة لا يثبت علی القول بإمامته إلا من إمتحن الله قلبه للإيمان»^(۳).

۱- ینایع الموده، ج ۲، ص ۳۱.

۲- ینایع الموده، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- ج ۳، ص ۴۰۱.

خلاصه معنی در این حدیث، این است که سلیمان بلخی نام ۱۲ امام شیعه را با اسم و رسم ذکر می‌کند. آیا او باز هم سنی است؟ جالب است که درباره مهدی هم می‌نویسد: او غایب است و ظهور می‌کند؛ یعنی، صد در صد حرف شیعیان را می‌زند. در یک جا می‌نویسد که پیامبر فرمود: علی خلیفه من است، پس این مرد علی را جانشین پیامبر می‌داند.

فقال رسول الله ﷺ: أنت أخي ووصيي و وزيري و خليفتي».

آیا هنوز در شیعه بودن او شک دارید؟ پس این را بخوانید: باب الثاني والثمانون في بيان الامام أبو محمد الحسن العسكري أرى ولده القائم المهدي لخواص موالیه وأعلمهم أن الامام من بعده ولده عليه السلام وفي كتاب الغيبة: عن أبي غانم الخادم قال: ولد لابي محمد الحسن مولود فسماه محمدا، فعرضه علي أصحابه يوم الثالث وقال: هذا إمامكم من بعدي، وخليفتي عليكم، وهو القائم الذي تمتد عليه الاعناق بالانتظار، فإذا امتلات الارض جورا وظلما خرج فملاها قسطا وعدلا. عن جعفر بن مالك قال معاوية بن حكيم ومحمد بن أيوب ومحمد بن عثمان: إن أبا محمد الحسن عرض ولده علينا ونحن في منزله، وكنا أربعين رجلا، فقال: هذا إمامكم من بعدي، وخليفتي عليكم، أطيعوه ولا تفرقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم، أما إنكم لا ترونه بعد يومكم هذا^(۱). خلاصه ترجمه جملات عربی بالا این است که در باب ۸۲ از کتابش، این آقای سلیمان بلخی به این راضی نشده است که تنها از امام مهدی بنویسد، نام و شغل یارانش را هم نوشته است!!!

با این وجود باز می‌بینیم که شیعیان همچنان سلیمان بلخی را سنی می‌دانند و به او حنفی می‌گویند. نمی‌دانم آیا با این روش می‌توانند برای یک مدت طولانی شیعیان را گول بزنند.

جالب این که نویسنده کتاب شبهای پیشاور، مناظره خود را ۸۰ سال پیش انجام داد و با سلیمان بلخی تنها ۷۰ سال فاصله زمانی داشت. با وجود این، او را از احمد بن حنبل

بالا تر دانسته است و بیش از دویست بار به او استناد کرده و او را در کنار بخاری و مسلم و احمد بن حنبل قرار داده تا خواننده‌ها باور کنند که این مرد، کاره‌ای است و از افراد معتبر اهل سنت است!

حال به روش مناظره شیعیان و چگونگی مکر آنان پی بردید!

این سناریو فقط به شیخ سلیمان بلخی محدود نمی شود؛ این را برای نمونه ذکر کردیم و مشت نمونه خروار است.

ادعای ۱۷- ابن ابی الحدید معتزلی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

شما در این کتاب نام ابن ابی الحدید معتزلی را نیز زیاد می بینید که سخنان او را به عنوان یک سنی شاهد می آورد.

این مرد کتابی به نام «شرح بر نهج البلاغه» نوشته است و هنر دیگری ندارد. همین شرح، دلیلی است بر شیعه بودن او زیرا در نهج البلاغه نوشته است: عمر، حق علی را خورده است. اگر ابن ابی الحدید، نقدی بر نهج البلاغه می نوشت مسأله‌ای نبود، اما او شرح نوشته است.

او اهل مداین بود و لقبش معتزلی است و نمی دانم چرا شیعه، او را از بزرگان اهل سنت می داند؛ زیرا معتزلی، سنی نیست. او در مداین از شیعیان غالی و تند رو بود؛ به بغداد که رفت، معتزلی شد. علاوه بر این، شرح نهج البلاغه دلیلی دیگر بر شیعه بودنش است. علمای شیعه، شرحش را «شرح شریف» می نامند. او این کتاب را به وزیر - ابن علقمی - شیعه هدیه کرد. ابن علقمی، همان کسی است که با هلاکو خان مغول کنار آمد و خلافت عباسیان را به دست بت پرستان از بین برد و با این خیانت دو میلیون از مردم بغداد قتل عام شدند و به نوامیس مسلمانان تجاوز شد. اما این وزیر مردود و

دشمن اسلام و متعصب، صد هزار درهم و لباسی فاخر و اسبی تیز پا به ابن ابی الحدید معتزلی به خاطر نوشتن کتابش، پاداش داد.

بعضی از علمای معاصر شیعه نیز، او را هم مذهب خود می‌دانند. اما نویسنده شیاد کتاب شبهای پیشاور مصلحت را در این دیده است که ابن ابی الحدید را سنی معرفی کند تا شاید بساط حقه بازیش رونقی تازه بیابد.

آیت الله قمی از جمله کسانی است که او را شیعه می‌داند. علمای شیعه و به خصوص در این کتاب شبهای پیشاور، منحرفان سنی یا شیعه را ابتدا سنی قلمداد می‌کنند و بعد به گفته او استناد می‌نمایند.

البته اگر چنین نکنند، پس چه کار کنند!! آنها که نمی‌توانند برای اثبات امامت یا سینه زنی از قرآن دلیل بیاورند.

کارشان درست مثل این است که با استناد به فرامین آتاتورک، به یک ایرانی کالیفرنیا نشین ثابت کنند که در اسلام حجاب نیست.

یک مثل است که می‌گویند: مورچه چیست که کله پاچه‌اش باشد. اهل سنت کتاب نهج البلاغه را - که شیعه‌ها فکر می‌کنند گفته‌های سید ما علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ را بعنوان فرموده‌های علی قبول ندارند بلکه نهج البلاغه را دروغ میدانند پس خود کتاب را که قبول نداریم، شرحش دیگر چه حیثیتی دارد که حالا آنرا و ابن ابی الحدید را به رخ ما می‌کشند؟.

این همه مدارس سنی وجود دارد، آیا در یک مدرسه هم کتاب نهج البلاغه تدریس می‌شود؟ اگر این کتاب گفتار حضرت علی علیه السلام باشد، سنی‌ها آن را بر سر خود می‌گذارند. این جناب ابن ابی الحدید چطور سنی است که بر خلاف سنی‌های دیگر عمل می‌کند. او در قرن هفتم زندگی می‌کرد! چرا شما از او حدیث نقل می‌کنید؟! آیا بر او وحی نازل می‌شد؟ اگر او حدیثی در کتابش آورده، حتماً از یک کتاب اصلی نقل قول کرده است. چرا شما از کتاب اصلی ما نقل قول نمی‌کنید؟ البته اگر ریگی به کفش ندارید.

این ابن ابی الحدید چرا نزد شما عزیز است و نزد سنی‌ها بی‌اهمیت. من کتاب ابن ابی الحدید را نخوانده‌ام و در کتاب فروشی‌های اهل سنت هم ندیده‌ام؛ اما نهج البلاغه را در زمان شیعه بودم خوانده‌ام. حتی از مفسران سنی پرسیدم که نهج البلاغه را خوانده‌اید؟ می‌گویند: نامش را شنیده‌ایم، اما نخوانده‌ایم. پس وقتی کتاب اصلی را نمی‌خوانند، شرحش چه اهمیتی دارد که مرتب می‌گویید: ابن ابی الحدید، این مردک؛ حضرت ابوهریره را رشوه خوار معرفی کرده است و کتب سنی‌ها پر است از احادیث ابوهریره رضی الله عنه. پس قاعدتاً ابن ابی الحدید احادیث یک راشی را قبول ندارد و در نتیجه کتابهای اهل سنت را قبول ندارد. و همچنان شما می‌گویید: ابن ابی الحدید، سنی... من نمی‌فهمم اگر او سنی است، چرا شما این قدر از او نقل قول می‌کنید و سنگ او را به سینه می‌زنید در حالی که سنی‌ها به او بی‌اعتنا هستند؟!.

این هم دلایل شیعه بودن ابن ابی الحدید از زبان دو دانشمند معاصر شیعی: هو عز الدین بن ابی الحسن بن ابی الحدید المدائنی صاحب شرح نهج البلاغه المشهور وهو من أكابر الفضلاء... موالیا لأهل العصمة و الطهارة... و حسب الدلالة علی علو منزلته فی الدین و غلوه فی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شرحه الشریف الجامع لكل نفیسة و غریب^(۱). می‌بینید که آیت الله خونساری او را شیعه می‌داند.

وقال القمی فی کتابه الکنی والألقاب:

ابن ابی الحدید ولد فی المدائن وكان الغالب علی أهل المدائن التشیع و التطرف و المغالاة فسار فی دربهم و تقیل مذهبهم و نظم العقائد المعروفة بالعلویات السیع علی طریقتهم و فیها غالی و تشیع و ذهب الإسراف فی کثیر من الأبیات کل مذهب، ثم ذکر القمی بعض الأبیات التي قالها غالیاً ثم خف الی بغداد و جنح الی الاعتزال و اصبح كما یقول صاحب نسخة السحر معتزلیاً جاهزیا فی اکثر شرحه بعد ان كان شیعیاً غالیاً.

وتوفی فی بغداد سنة ۶۵۵، یروی آیه الله الحلبي عن أبيه عنه^(۲).

۱- خوانساری، روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۱ و ۲۰.

۲- قمی، الکنی و القاب، ج ۱، ص ۱۸۵.

همه این مسائل به کنار، به یکی گفتند: نامت چیست؟ گفت: مسیو قراپیط. گفتند: دیگر از دینش نپرسید. خودتان می‌گویید: ابن ابی الحدید معتزلی است... و معتزلی را اهل سنت به سنی بودن قبول ندارند. او بر نهج البلاغه شرح نوشته است؛ یعنی در نهج البلاغه نوشته شده است که عمر ظالم بود؟ بله او نوشته است که بود بد جوری هم بود. بعد کتابش را هدیه کرده است به ابن علقمی.

مثل این که در زمان ما، کسی شرحی در فضایل حضرت عمر بنویسد و آن را به ولیعهد آل سعود تقدیم کند و آن وقت آل سعود و نویسندگان شیعه بدانند!

البته شیعیان، مثل ابن ابی الحدید شاهدان بسیار دارند.

دلایلی بر شیعه بودن ابن ابی الحدید از کتاب خودش:

در کتاب «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید معتزلی^(۱) آمده است: امام علی علیه السلام در

پاسخ شخصی که پرسید: چرا باغ فدک را پس نگرفت. فرمود:

من از خداوند شرم دارم که چیزی را بازستانم که ابوبکر آن را منع کرد و عمر نیز، همان را تأیید کرده است. به زبان بی‌زبانی می‌خواهد، بگوید: ابوبکر و عمر، حق علی را خوردند.

همچنین ابن ابی الحدید نوشته است: محمد بن إسحاق می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم:

آیا می‌دانی علی علیه السلام هنگامی که بر عراق چیره شد، درباره سهم ذوی القربی (خمس و فدک) چگونه رفتار کرد؟

حضرت فرمود: روش ابوبکر و عمر را ادامه داد.

گفتم: چگونه و چرا؟ در حالی که شما چیزهایی می‌گویید [که حق ما اهل بیت

است].

حضرت فرمود: به خدا قسم که اهل او جز از رأی او نتیجه نمی‌گیرند. (یعنی، حرف

او را می‌زنند).

پرسیدم: پس چه چیزی مانع (امیرالمومنین) شد [که آن را باز پس گیرد]؟
حضرت فرمود: او کراهت داشت از این که مخالفت با ابوبکر و عمر را به او نسبت
بدهند.

در این جا ابن ابی الحدید خجالت را کنار گذاشته است و واضح و صریح گفته که ابوبکر
و عمر غاصبند.

بخاری دهها حدیث هم در مدح عمر و ابوبکر دارد، اما ابن ابی الحدید در مدح عمر
و ابوبکر چیزی ننوشته است... .

**ادعای ۱۸ - موفق بن احمد خوارزمی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی
داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.**

جواب ما:

بیاید او را بشناسیم: این مردک، معتزلی بود و شاگرد زمخشری. برای این که او را
بشناسید، لازم است که بدانید، استادش کیست؟

او شاگرد جار الله زمخشری بود. برای شناخت استادش جواب ما را در ادعای ۱۹
بخوانید.

خوارزمی در ظاهر حنفی اما بی گمان شیعه باطنی بود؛ زیرا احادیث زیادی از دو
دجال رافضی؛ یعنی، ابن شاذان و بلوی نقل کرده است. علاوه بر این، امام ذهبی به عیب
دیگر او اشاره می‌کند که تالیفاتش از احادیث ساختگی پر است و مثال آورده است که
این نادان از ابن شاذان این حدیث جعلی را آورده که:

«هرکس علی را دوست داشته باشد، در بهشت به جای هر قطره عرقش شهری به او
می‌دهند».

اینها احادیثیست که با اسناد ساختگی از طریق مالک از نافع به ابن عمر وصل شده
است، و ارزشی ندارد.

و این حدیث را هم خودش روایت کرده است که «ای علی اگر بنده‌ای هزار سال، الله را عبادت کند و به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، ۱۰۰۰ بار پیاده حج کند و بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اما تو را دوست و مولی نداند؛ بوی بهشت را نمی شنود و داخلش نمی شود».

حال مذهب خوارزمی چیست؟ سنی است یا شیعه؟ شما بگویید!
نویسنده کتاب شبهای پیشاور او را سنی می‌داند. درست مثل روباه که دم خود را شاهد می‌گیرد.

این آدم با کی مناظره می‌کرد؟ آیا برای دروغگویی حدی نیست؟

ادعای ۱۹ - جار الله زمخشری سنی است.

جواب ما:

نویسنده کتاب شبهای پیشاور (در صفحه ۵۲۳) این شعر را سروده جار الله زمخشری؛ یعنی، استاد خوارزمی می‌داند که اصل شعر به عربی است و ترجمه را مینویسم:

اگر از من سوال نمایید از مذهبم، فاش نمی‌کنم چون:
اگر بگویم، حنفی هستم. می‌گویند: شراب را حلال می‌دانی.
اگر بگویم، مالکی هستم. می‌گویند: گوشت سگ را مباح می‌دانی.
اگر بگویم، شافعی هستم. می‌گویند: نکاح دختر خود را حلال می‌دانی.
اگر بگویم، حنبلی هستم. می‌گویند: حلولی مذهبی و الله را جسم می‌دانی.
اگر بگویم، اهل حدیث هستم. می‌گویند: گوساله است و نمی‌فهمد.

منظورش این است که هر مذهب از مذاهب اهل سنت پر از عیب است و هرکس می‌داند که اینها تهمت است و حنفی شراب را حلال نمی‌داند و مالکی سگ را مباح نمی‌داند و کدام سنی با دختر خود نکاح کرده است؟!.

اما او در شیعه عیبی ندیده که ذکر نکرده است و این دلیلی است بر شیعه بودنش و شاگردش هم از او بهتر نبود.

ادعای ۲۰- ابن المغازلی شافعی که از علمای بزرگ سنی است گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه بر حق است.
جواب ما:

اسم ابن مغازلی شافعی را نیز، در کتاب شبهای پیشاور زیاد می بینید. او کیست؟
او همان است که کتاب «مناقب» را در ذکر فضایل علی بن ابی طالب نوشت. او معتقد بود که علی قبل از خلقت آسمانها و زمین به صورت نوری خلق شده بود. او نیز، مانند شیعیان آیات را تاویل می کرد؛ مثلاً آیه نور را این طور تفسیر کرده است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۵].

مشکاه؛ یعنی، فاطمه... مصباح؛ یعنی، حسن... و زجاجه؛ یعنی، حسین... و کوكب دری باز؛ یعنی، فاطمه... نور علی نور باز؛ یعنی، فاطمه ای که در شکمش امام حسن است. از دیگر کشفیاتش، یکی هم این است که کسی از پل صراط نمی گذرد، مگر آنکه از علی ورقه عبور داشته باشد این بابا از شیعه هم یک قدم جلوتر بود.
این مفسر که دهانش بوی سیر می دهد آیه:

﴿...إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الزخرف: ۴۳]

را تفسیر کرده است که پیامبر بر راه علی بن ابی طالب است!!!
و منظور از «ه = او» در آیه:

﴿وَأَنَّهُ لَدِكُّكَ وَلِقَوْمِكَ..﴾ [الزخرف: ۴۴].

را علی می‌داند!!!!^(۱).

درباره «ابن مغزلی» چند احتمال وجود دارد:

اول این که ممکن است دو نفر با نام علی بن محمد بن محمد طیب الجلابی که فقیه واسطی (شهری در عراق) معروف به ابن مغزلی است، وجود داشته باشند که یکی شیعه و دیگری اهل سنت است.

دوم این که این دو، یک نفر باشند اما وی تقیه نموده و شیعه بودن خود را پنهان کرده باشد.

سوم این که یک تن باشد و اهل سنت هم باشد، اما کتاب «مناقب امام علی علیه السلام» از وی نباشد.

چهارم این که یک تن باشند و کتاب «مناقب امام علی علیه السلام» از وی باشد که این احتمال ضعیف است.

و اما دلیل:

علی بن محمد بن محمد بن جلابی، فقیه واسطی بر مذهب مالکی بوده است اما ابن بطریق (یحیی بن الحسن الاسدی الحلی) در کتاب "عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار" وی را شافعی مذهب می‌خواند. نه تنها یک بار بلکه چندین بار.

و ابن بطریق اولین کسی است که از کتاب وی نقل نموده است و اشخاص دیگری نظیر ابن طاووس و اربلی و علامه حلّی و علامه مجلسی (با سال‌های وفات بالای ۶۰۰ هستند در حالی که ابن بطریق در سنه ۶۰۰ وفات کرد). بعد از او از این کتاب استفاده نمودند و به همین دلیل، وی معروف و مشهور به شافعی مذهب شده است.

ادعای ۲۱- عبیدالله الحسکانی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

۱- به نقل از کتاب عبدالرحمن دمشقی و او از شرح اصول کافی، نوشته مازندرانی نقل کرده است.

در بد بودن این آدم همین بس که وزارت ارشاد و فرهنگ ایران، کتاب او را پیوسته چاپ می‌کند و باید بدانید که این وزارت خانه در خدمت ترویج مذهب شیعه است، درست مثل این که علمای سلفی (وهابی) عربستان، کتاب آیت الله سیستانی را چاپ کنند، آنوقت شما دربارهٔ سیستانی چه گمانی خواهید کرد.

این مرد در اصل حنفی بود اما بعد شیعه شد. استناد به گفتهٔ او حقه بازی است. اکنون اسم من محمد باقر است. شیعه به دنیا آمدم و معلم دینی نیز، بودم، اما بعد سنی شدم. آیا این حقه بازی نیست اگر سنی‌ها به کتابی که در زمان سنی بودنم نوشتم، استناد کنند که شیعه‌ها حرف ما را می‌گویند؟! اصلاً وقتی کتب اصلی شیعه وجود دارد، من کیستم که به گفتهٔ من استناد می‌کنید؟ وقتی بخاری، مسلم، نسایی و ترمذی و... هستند، حسکانی کیست که او را به رخ ما می‌کشید.

(مکر + مکر) تنها برای فریفتن شیعهٔ عوام است. او اعتقاد داشت که خورشید برای حضرت علی برگشته و شب عقب گرد کرده و دوباره روز شده است تا علی نمازش قضا نشود. امام ذهبی همین گفته را، دلیل شیعه بودن حسکانی دانسته است. هرکس چنین حدیثی را دربارهٔ علی درست بداند، بدون شک از علم حدیث بی‌خبر است. حسکانی هم نمی‌تواند با این عقاید حنفی باشد؛ زیرا حنفی‌ها، شیعه‌ها را کافر می‌دانند.

ادعای ۲۲- گنجی شافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه، برحق است.
جواب ما:

نام این مرد و کتابش «الطالب» را در کتب استدلالی شیعه بسیار می‌بینید. از آن دلیل می‌آورند که آنچه ما می‌گوییم، عقیدهٔ اهل سنت است.

این مرد در سال ۶۵۸ فوت کرده است؛ یعنی، همان سالهایی که خداوند متعال بر مسلمانان غضب کرده و بلای خانمان سوز مغول را بر آنها مسلط نموده بود، همان سالهایی که شیعیان میدان را خالی یافته و به مغولها کمک می‌کردند تا شاید به کمک آنها انتقام حسین را از کودکان سنی بگیرند.

به هر حال، محمد بن احمد قمی که شیعه است، می‌گوید: او به مذهب شیعه تمایل یافته بود و به همین خاطر به دست مردم کشته شد.

ابن کثیر در ضمن داستانهای طولانی که از ظلم مغول نوشته است، این را هم بیان کرده که شیخی رافضی، دراز قد و خبیث با خشم عجیبی که به مسلمانان داشت با مغولان سازش کرد و جای اموال مسلمانان را به مغولان نشان می‌داد و بلاخره مردم او را به همراه گروهی دیگر از منافقان کشتند^(۱).

او نمیتوانست شافعی باشد؛ زیرا به اعتراف ابن طاووس شیعی، این آقای گنجی، محمد بن حسن عسکری را مهدی می‌دانست و باور داشت که او ظهور خواهد کرد. گویا ظلم مغول او را مایوس کرده بود و منتظر مهدی بود و شیعه‌ها بر این باورند که زمانی مهدی می‌آید که جهان از ظلم پر شود. شاید به همین دلیل، مغول را یاری می‌داد تا مهدی سریعتر و زودتر بیاید.

شیعه می‌گوید: او کتابی دارد به نام «البیان فی اخبار صاحب الزمان». پس او شیعه بود اما نام شافعی را از او دور نمی‌کنند تا سنی‌ها را بفریبند. در حالی که شافعی‌ها پشت شیعه نماز نمی‌خوانند. و امام شافعی درباره شیعه می‌گوید: ندیدم کسی آشکارتر از شیعه دروغ بگوید.

ادعای ۲۳- ابراهیم بن محمد بن الموید ابی بکر بن حمویه الجوینی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

ابن حجر عسقلانی، او را صوفی می‌داند و فراموش نکنید که مذهب شیعه، زاده انحرافات صوفیه است. او دوست محسن عاملی (عالم شیعی) بود و همواره انسان را، از دوستش بشناسید.

او کتابی دارد به نام «فرائد السبتین فی فضایل المرتضی و البتول والسبتین» که در تهران چاپ می‌شود. امام ذهبی درباره‌اش گفته است که هیزم جمع کن در شب است؛ یعنی، خوب و بد را جمع آوری کرده و باطیل دروغین را به نام حدیث در کتابش آورده است.

ادعای ۲۳- حاکم نیشابوری که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه، برحق است.

جواب ما:

درباره این عالم سنی چند نکته است که باید بدانید: ایشان در کتاب خود بسیار سهل انگاری کرده‌اند؛ مثلاً حدیثی را از بخاری و مسلم و صحیح گفته است که علمای بعدی گفته‌اند: ضعیف است یا حتی موضوع^(۱) است!! که این عیب بزرگی است.

در این جا شیعه مطلوب خود را یافته است و وکیل مدافع حاکم می‌شود که چرا به او می‌گویند بالای چشمش ابروست. شیعه با علاقه بسیار از او احادیث زیادی نقل می‌کند، اما طبق معمول فقط آن احادیثی را قبول دارد که مطابق میلش باشد.

اما همین حاکم در کتابش نوشته است که حضرت علی قبل از تحریم، شراب می‌خورد. شما که حرفهای دیگرش را قبول می‌کنید و او را مردی بدون خطا می‌دانید، پس این را هم قبول کنید!

ادعای ۲۴- متقی هندی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

۱- حدیث جعلی و ساختگی است که به دروغ به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌دهند.

جواب ما:

او کتابی دارد به نام «کنز الاعمال» که در آن بدون توجه به راست یا دروغ بودن احادیث، هر چه از کتب حدیث به دستش آمده، نقل کرده است. شیعه به عوض آنکه به مصدر اصلی حواله دهد از کنز الاعمال سخن می‌گوید. نمی‌دانم چرا؟.

گاهی هم که از مصدر اصلی سخن می‌گوید، در کنارش کنز الاعمال را به عنوان شاهد ذکر می‌کند تا شیعیان فکر کنند که در کتب اهل سنت همه به یک شکل حرف می‌زنند و به این ترتیب، شهود خود را زیاد می‌کند. در حالی که اگر امروز کتاب کنز الاعمال از صفحه هستی محو شود، یک حدیث هم کم نمی‌شود؛ زیرا او از کتب دیگر نقل کرده است.

ادعای ۲۵- محمد بن طلحه الشافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

این دیوانه فکر می‌کرد که به علم رموز اعداد دست یافته است. گمان می‌کرد علی به خوابش آمده و به او آموخته است و گمان می‌کرد با علم خود فهمیده که در سال ۹۹۹ هجری عمر دنیا به پایان می‌رسد. او از این هذیانها زیاد دارد. پس تعجبی ندارد که شیعه، شیفته او باشد.

ادعای ۲۶- مسعودی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

او هم شیعه و هم معتزلی بود. نمی‌دانم شیعه چرا او را به عنوان شیعه قبول ندارد در حالی که کاملاً شرط شیعه بودن را داشت؛ یعنی، صحابه را هم فحش می‌داد. و باز نمی‌

دانم شیعه که او را سنی می‌داند چرا این قدر به او علاقه دارد و بخاری و مسلم و نسایی را رها می‌کند و مرتب از او نقل قول می‌کند. به هر حال از نظر ما او یک شیعه است.

ادعای ۲۷- ابن الصباغ مالکی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه برحق است.

جواب ما:

نام کامل او «نورالدین علی بن محمد» است. کتابی به نام «الفصول المهمه فی معرفته الائمه» دارد و در هر فصلش، فضایل یکی از امامان شیعه را نوشته است و منظورش از ائمه، امامان دوازده گانه شیعه است.

در حیرتم که چرا دیگر نام مالکی را به یدک می‌کشد. خودش در کتابش فریاد می‌زند که شیعه است.

این کتاب شبهای پیشاور، آوای یک جغد نشسته بر ویرانه‌هاست

ادعای ۲۸- بعضی از سنی‌ها، عمار یاسر را فحش می‌دهند. آنها در روز قیامت چه خواهند گفت؟!

می‌گویند: محمد امین، نویسنده مصری انی کار را کرده است که صحابه را فحش می‌دهد. اما یک نکته جالب، ببینید چه نوشته است:

«وای بر احمد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و در مقابل خود پیرمرد ۹۰ ساله مومن از اصحاب رسول ﷺ، حضرت عمار یاسر، را می‌بیند، نمی‌داند از این تهمتی که زده است چه جوابی خواهد داد...»^(۱)

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: ما نمی‌دانیم این احمد امین کیست؟ هر کسی که هست، اگر صحابه را بد می‌داند به یقین سنی نیست. اکنون باید ثابت کند که شیعه نیست

اما او در قیامت همان جوابی را می‌گوید که شما خواهید گفت.
می‌بینید این نویسنده را که کتابش از فحش به صحابه پر است و مذهبش بدون فحش
به صحابه معنی ندارد!

بعد می‌گوید:

«وای بر احمد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و در مقابل خود
پیرمرد ۹۰ ساله مومن...»

جواب دوم ما:

نوشته این داعی مرا به یاد آنهایی می‌اندازد که در قتل حسین علیه السلام دخیل بودند و از یکی
از عالمان پرسیدند:

اگر بر لباس، خون پشه باشد، نماز ما درست است؟

آن فقیه با غضب جواب داد: شما بر لباستان خون حسین است و نماز می‌خوانید و از
خون پشه می‌پرسید؟

این عین حکایت این شیاد است، آیا تو کم به صحابه و زنان پیامبر ناسزا می‌گویی؟!
که سر سجاده نشسته‌ای و مظلومانه می‌گویی: من نمی‌دانم شما در روز قیامت؟!!!!...

**ادعای ۲۹- علماء سنی در کتب متعددی، فضائل عترت اهل بیت طهارت را
قبول کرده‌اند و این را دلیل بر حق بودن شیعه می‌دانند...^(۱)**

جواب ما:

در این شکی نیست که سنی‌ها اهل بیت را دوست دارند، اما باید از کتب اصلی ما
شاهد بیاورند و کتابهای مشکوک و ضعیف و درجه چهار را قبول نداریم؛ مثل کتاب
«ینابیع الموده» سلیمان بلخی که ۱۵۰ سال پیش نوشته شد که نویسنده‌اش گمراه است و
سنی نیست.

لیست طولانی علمای سنی که در مناقب اهل بیت کتاب نوشته‌اند، خود بهترین دلیل است بر انصاف سنی‌ها.

پس این مردم منصف، هرگز احادیثی را که در حق علی بود، پنهان نکرده‌اند. پس شیعه این همه حدیث را که در دشمنی صحابه با علی آورده، دروغ است و بی انصافی شیعه از این جا پیدااست که یک حدیث در فضایل ابوبکر و عمر و عثمان ندارد بلکه هر چه هست در مذمت آنهاست! بر عکس ما که یک حدیث در مذمت علی نداریم. پس دشمن او نیستیم.

انسان بی طرف باید حرف‌های بدون غرض سنی‌ها را قبول کند نه گفته شیعیان مغرض را.

ادعای ۳۰- امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت اشعاری سروده است

و آن را دلیل بر حق بودن شیعه می‌داند...^(۱).

جواب ما:

هم شما و هم ما قبول داریم که امام شافعی شعرهایی در مدح اهل بیت دارد! اما شما آن اشعار را با اشعار دروغ آلوده کرده اید. باز تکرار می‌کنم که همه اینها دلیل بر منصف بودن ایشان و سنی‌های دیگر است.

اگر حضرت علی حقیقتاً پیش از این بود، مردی که (امام شافعی) نترسید و در زمان خلافت مخالفان علی، حضرت علی را با شعر مدح کرد، می‌توانست باز هم نترسد و بیشتر بگوید یا به اصحابش می‌فرمود تا مذهبشان و اساس عقایدشان باشد. پس این خود دلیل دیگری است که شما آقایان شیعه زیاده روی کرده اید و باید در همان جا که این امامان منصف و شجاع متوقف شده‌اند، توقف می‌کردید.

ادعای ۳۱- سنی‌ها نیز، به مهدی عقیده دارند...^(۱).

جواب ما:

بله عقیده داریم، اما این شاهد آوردن تو یک حقه بازی آشکار است؛ مثل این که کسی به نصاری اعتراض کند که شما چرا عیسی را الله می‌دانید و او بگوید: این فقط ما نیستیم که عیسی را قبول داریم، مسلمان‌ها نیز ایشان را قبول دارند. بله عیسی را قبول داریم اما عیسای ما با عیسای مسیحی‌ها تنها تشابه اسمی دارد و بس. و تفاوت مهدی ما با مهدی شما از زمین تا آسمان است!

ادعای ۳۲- بعضی از سنی‌ها به مهدی ما عقیده دارند

به نقل از این خواجه کلان، سلیمان بن ابراهیم بلخی، می‌نویسد که او در باب ۸۴ از کتابش، یازده خبر و حدیث آورده است درباره کسانی که امام زمان را در غیبت کبری دیده‌اند...^(۲).

و این هم یک حدیث دیگر که از حموی و سلیمان بلخی نقل کرده‌اند:

.....

جواب ما:

موضوع حدیث مهم نیست؛ چون این دو نفر، راوی حدیث نبودند. این مسأله مثل این است که کسی بگوید: حضرت بهاء الله را زیارت کردم و دستش را بوسیدم. پس آیا شما شک می‌کنید در بهایی بودن او؟.

اگر این باب در کتاب «ینایع الموده» است پس شک نکنید در شیعه بودن سلیمان بلخی البته پیشتر از این نیز، شرک و کفر او را آشکار کردم. پس این کتاب شبهای پیشاور علمی نیست و برای حقه بازی نوشته شده است.

۱- ص: ۶۹.

۲- ص: ۷۱.

ادعای ۳۳- سنی گواهی می دهد بر فضایل اهل بیت... پس مذهب ما درست است

مثل این حدیث:

«من لم يعرف حق عترتي، من الأنصار، والعرب فهو لأحد ثلاث: إما منافقا، وإما لزنیه، وإما لغیر، وإما لغیر أي حملته أمه علی غیر طهور».

یعنی: «هرکس که نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب، پس او از سه حال خارج نیست یا منافق است یا ولد زنا و یا ولد حیض...»^(۱).

جواب ما:

این حدیث در دو جای کتاب «صواعق محرقة» آمده بود: یک بار در جزء ۲، صفحه ۶۶۴، باب «الحث علی جبههم».

و بار دوم در صفحه ۴۹۸، جزء ۲، باب «لمقصد الثاني فیما تضمنته تلك الآية من طلب محبة آله وأن ذلك من کمال الإیمان» آمده است، اما اصل حدیث، این است:

«من لم يعرف حق عترتي، و الأنصار، والعرب فهو لأحد ثلاث: إما منافقا، وإما لزنیه، وإما لغیر، وإما لغیر أي حملته أمه علی غیر طهور».

یعنی: هرکس که نشناسد حق عترت مرا و انصار و عرب را، پس او از سه حال خارج نیست یا منافق است یا ولد زنا یا ولد حیض.

چرا حدیث را عوض کرده است؟ برای این که این جغد شب، دین ندارد و از الله نمی ترسد. در ضمن ترسیده است خودش هم به خاطر دشمنی با صحابه، ولد زنا به حساب آید! پس متن حدیث را عوض کرده است! و همچنین روایت از این سند درست نیست؛ اما او راضی نشده که ضعیف را ذکر کند مگر با تحریف.

جواب دوم ما:

احادیثی از زبان اهل سنت در مدح اهل بیت آورده که خود دلیل است بر این که راویان سنی از فضایل علی و اهل بیت چیزی را پنهان نکرده‌اند و از کسی واهمه نداشتند، اما نمی‌دانم چرا این همه حدیث صحیح را نادیده گرفته‌اند و به احادیث جعلی و ضعیف استناد کرده‌اند؟.

چرا کتب مهم و درجه اول ما را مثل بخاری و مسلم که هر کدام بابی در فضل علی و فصلی در فضل اهل بیت دارند، رها کرده و به خواجه کلان (سلیمان بلخی) و میرسید همدانی و کواشکی و علوی و ثعلبی و چغال و بقال متوسل شده است؟!.

او حرف عجیبی درباره ثعلبی زده است: ابتدا او را امام کرده و بعد امیر اصحاب حدیث نموده است که این دروغی شاخدار است.

ثعلبی که خدا از او بگذرد، مردیست که کتابش از احادیث دروغ و راست پر است، اما داعی او را امیر اصحاب حدیث و از اکابر علمای سنی دانسته است که دروغ محض است.

ادعای ۳۴- مودت اهل البیت از اصول دین است

در تفسیر آیه مودت: ﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ [الشوری: ۲۳].

بگو: «از شما اجری نمی‌خواهم مگر آنکه حق خویشاوندی که بر شما دارم، رعایت نمایید.»

ثعلبی این حدیث را آورده است:

«من مات علی حب آل محمد مات شهیدا. ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا له. ألا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا. ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الإيمان. ألا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منکر و نکیر. ألا ومن مات علی حب آل محمد یزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى بیت زوجها. ألا ومن مات علی

حب آل محمد فتح له في قبره بابان إلى الجنة. ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة. ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة
 ألا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه: آيس من رحمة الله. ألا
 ومن مات على بغض آل محمد مات كافرا. ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة».

خلاصه معنی حدیثش این است که اگر کسی با حب محمد و آل محمد بمیرد بعد از مرگ، همه خوبی‌ها به او میرسد و کسیکه بر بغض محمد و آل محمد بمیرد همه بدبختی‌ها به او میرسد.

جواب ما:

این حدیث را داعی در صفحه ۶۶ از کتاب شبهای پیشاور نقل کرده است و آلبانی آن را باطل و موضوع و جعلی می‌داند.
 می‌گوید:

«لا أسألکم علی ما أدعوکم إليه أجرًا إلا أن تحفظوني في قرابتي علی و فاطمه و الحسن و الحسين و ابناهما» در کتب شماس است.

من از شما اجری نمی‌خواهم مگر این که رعایت فامیل مرا بکنید که علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشند.

عکرمه که مفسر بزرگ شماس است، این طور گفته...^(۱).

جواب ما:

آیا منظور پیامبر در این آیه این بود که رعایت همسر را نکنید و هرچه فحش بلد هستید به او بگویید؟ این است تفسیر شما از آیه و قول نبی؟.

دیگر این که من این حدیث را در کتب خود ندیدم، اما این گفته عکرمه را دیدم:

«وقال عكرمة: لا أسألكم على ما أدعوكم إليه أجزاً إلا أن تحفظوني في قرابتي بيني وبينكم، وليس كما يقول الكذابون».

یعنی: عکرمة گفت: من از شما اجری نمی خواهم جز این که به خاطر قرابتی که بین من و شماست، مرا حفظ کنید. تمام قریش با یکدیگر فامیل و خویشاوند بودند و عکرمة می گوید: معنی آیه این است نه آن که دروغ گویان می گویند. پس می بینید که نویسنده کتاب شبهای پیشاور حرفها را دروغ یا حتی برعکس نقل می کند.

می گوید: این حدیث سنی هاست:

«النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي».

«یعنی: ستارگان، امان اهل آسمانند و اهل بیت من، پناهگاه اهل زمین».

جواب ما:

این حدیث، اسنادش درست نیست. این را حافظ ابن حجر گفته است نه من. اما من کم کم دارم به این نتیجه می رسم که یک دلیل برای درست نبودن حدیث این است که این شیاد به آن استناد کند زیرا ندیدم به یک حدیث درست متوسل شود.

می گوید: این حدیث در حق اهل البیت است و سنی این را می گوید:

«الزموا مودتنا أهل البيت فإنه من لقي الله عز وجل وهو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذي نفسي

بيده لا ينفع عبدا عمله إلا بمعرفة حقنا».

یعنی: پایبند باشید به حب اهل البیت که هر کس الله را ملاقات کند و محب ما باشد، به سفارش ما داخل بهشت می شود و قسم به الله که هیچ عملی بدون معرفت به حق ما، سودی ندارد...^(۱).

جواب ما:

و منظورش از معرفت به حق ما؛ یعنی، اعتقاد به اله بودن امامان است. و گرنه ما که اهل بیت را دوست داریم و زنان رسول هم از اهل بیت هستند. و در «مجمع الزوید» آمده است که این حدیث درست نیست.

ادعای ۳۵- سنی‌ها حدیثی دارند که بعد از وفات پیامبر کینه‌های پنهان صحابه آشکار می‌شود

شیخ سلیمان حنفی بلخی در کتابش^(۱) و در باب ۷۵ حدیثی نقل کرده است: یا علی بترس از کینه‌هایی که در دل‌ها پنهان است، ظاهر نمی‌کنند الا بعد مرگ من. آنها کسانی هستند که لعنت می‌کند آنها را خدا و هر لعنت کننده‌ای...^(۲).

جواب ما:

منظورش کیست؟ معلوم است ابوبکر و عمر و عثمان. باز شیعه حیا ندارد و سلیمان بلخی را همچنان حنفی و سنی می‌داند تا شیعیان را بفریبد.

ادعای ۳۶- فرزندان فاطمه اولاد رسول الله هستند پس ما می‌توانیم به آنها بگوییم: ابن رسول الله.

نویسنده می‌گوید: من از دودمان رسول الله هستم! و بعد شجره نامه خود را بیان کرد تا منتهی شد به حضرت علی.

سنی اعتراض کرد که جدّ تو علی است نه رسول الله. گفت: از طرف مادر به رسول الله می‌رسیم. پس اولاد رسول الله هستیم.

سنی گفت: درست است که با رسول الله نسبت دارید، اما نسل آدمی از اولاد ذکور است!

۱- باب ۷۵.

۲- ص: ۷۸.

نویسنده کتاب شبهای پیشاور در جواب، این آیه را به عنوان دلیل می آورد:

﴿...وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾﴾ [الأنعام: ۸۴-۸۵].

«و از فرزندان ابراهیم برگزیدیم داوود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی را...».

یعنی، قران کریم، عیسی را که پدر نداشت از اولاد ابراهیم می داند!

چرا؟ چون از طرف مادر با ایشان نسبت داشت.

در این آیه، حضرت عیسی ذریه ابراهیم به شمار آمده است در حالی که از طرف مادر با ابراهیم نسبت داشت نه پدر. پس وقتی عیسی از طرف مادر، ذریه ابراهیم است، حسین هم می تواند از طرف مادرش، فاطمه، ذریه نبی باشد.

چنانکه ابوبکر رازی در تفسیر خود همین مطلب را می گوید:

امام فخر رازی در ص ۱۲۳، جلد چهارم تفسیر کبیر^(۱) می گوید: بر اساس این آیه، حسن و حسین ذریه رسول الله هستند...^(۲).

جواب ما:

اول = ما قبول داریم که حضرت محمد، پدر بزرگ حسن و حسین بوده اند! و ایشان آن دو را پسر خطاب کرده اند، اما این حرف را قبول نداریم که شما می گوئید: یا ابن رسول الله! بلکه باید بگوئید: حسین بن علی.

دوم = تعجب آور است که نویسنده اصلاً به آیه ای که صراحتاً به موضوع بحث مربوط است، اشاره نمی کند. آیه این است:

۱- ج ۴، ص ۱۲۳.

۲- ص: ۱۰۵.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ...﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«و نیست محمد پدر احدی از مردان شما».

چون پدر هیچ مردی نیست پس ما حق نداریم به مردان بگوییم: ابن رسول الله.

پس حق نداریم کسی را فرزند حقیقی رسول الله بدانیم.

سوم = مقایسه بین عیسی و حسن و حسین نادرست است؛ زیرا عیسی بدون پدر به دنیا آمد و هیچ بشری چون او نیست. لذا الله او را با نام «عیسی بن مریم» معرفی می کند؛ اما ما هرگز نمی گویم و حق نداریم که بگوییم: حسین بن فاطمه. چون امر شده ایم که پسر را با نام پدر بخوانیم.

این قیاس‌های باطل از عادات عجیب شیعه است. عیسی، عیسی بود و حسین، حسین است!

عیسی بدون پدر متولد شد؛ لذا نسبت او از طرف مادر است!

آیا اکنون زنی می تواند، بگوید: بچه ام را بی پدر به دنیا آوردم و تعجب نکنید چون حضرت مریم نیز، بی شوهر بار دار شد!

این قیاس‌های عجیب شیعه حیرت آور و شرم آور است!

ادعای ۳۶- آیه مباهله دلیل است بر این که حسن و حسین فرزندان پیامبرند؟!

آیه مباهله است در سوره آل عمران:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ .

﴿[آل عمران: ۶۱].﴾

یعنی:.... «پس بگو: بیا تا بخوانیم (بیاوریم) پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و

زنان شما را و خود مان و خودتان را پس مباهله کنیم...».

می گویند: منظور از «ابناءِ نا» حسن و حسین و منظور از «نساءِ نا» فاطمه و «انفسنا» علی بن ابی طالب و رسول الله است! چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان و علمای سنی است و ابوبکر رازی در تفسیر خود همین را می گویند...^(۱).

جواب ما:

این تفسیر غلط است؛ زیرا لفظ (زنان) و (پسران) و (خودمان) جمع است در حالی که فاطمه یک زن و حسن و حسین دو پسر و علی و رسول الله دو مرد بودند و زبان عربی برای جمع دو نفر، لفظی خاص خود دارد. پس آیه بر افرادی بیش از این ۵ نفر یا دست کم بر ۹ نفر دلالت دارد. و به نظر ما، آیه ای است برای همه عصرها و همه زمانها و خطاب به همه مردم است! و اجازه مباحثه با کفار را می دهد!

ادعای ۳۷- فرزندان حسن و حسین تا روز قیامت از نسل رسول الله محسوب می شوند...^(۲).

جواب ما:

اول این که در ادعای قبلی شما ثابت کردیم که اولاد فاطمه، نوه دختری پیامبر هستند و نسل در اسلام از پدر است؛ اما نوه دختری بودن هم، مقام بزرگی است به شرطی که به همراه عمل صالح باشد. البته این حرف آخر نیست! در اولاد پیامبران، افرادی مثل پسر نوح و پسران یعقوب هم بودند!

حتی شیعه ها نیز، برخی از اولاد علی، مثلاً اولاد اسماعیل بن جعفر (یعنی، فرقه اسماعیلیه) را گمراه و کافر می دانند. به طوری که برادر امام یازدهم خود (یعنی، فرزند امام دهم) را شراب خواره و کذاب می دانند!

۱- ص: ۱۰۴.

۲- ص: ۱۰۷.

پس شیعه امروز نمی تواند بگوید که چون اولاد رسولم، پس حق با من است! از نسل نوه دختری پیامبر هستی؟ باش! عملت چیست؟ اگر مرتکب شرک شوی یا بدعتی کنی، عملت تباه است و اصل و نسب هم برایت بی فایده است!

پس در اصل آن هدفی که داعی از این سخنان دارد، نادرست است!

نتیجه این که وقتی فلانی می گوید: من سیدم. این، هیچ مزیتی را برایش ثابت نمی کند، مگر آنکه عمل صالح داشته باشد و تنها به خاطر سید بودن ما به او اجازه نمی دهیم که هر طور دلش خواست دین را تفسیر کند و خارج از کتاب و سنت اجازه ندارد که سخن بگوید!

شیعه نیز قبول دارد که اگر دانایان از سید دید از آن دانا پیروی کند. به همین دلیل گاهی مرجع تقلیدشان غیر سید است.

ادعای ۳۷- سنی‌ها حدیث دارند که حسن و حسین پسران پیامبرند

احادیث دروغی می گوید؛ از جمله:

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای سنی است در «شرح نهج البلاغه» و ابوبکر رازی در تفسیر خود همین را گفته‌اند. یوسف گنجی شافعی در کتاب «الطالب» و خطیب خوارزمی در «مناقب» از ابن عباس و ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» از طبرانی از جابر بن عبدالله این حدیث را آورده‌اند:

«ان الله جعل ذریه کل بنی فی صلبه و جعل ذریه فی صلب علی».

از ابن عباس روایت است که رسول الله فرمود: «الله جعل ذریه و نسل هر کس را در کمر و پشت او قرار داده اما نسل مرا در پشت و نسل علی قرار داده است!».

جواب ما:

هیثمی گفته است: در سلسلهٔ راویان «یحیی بن العلاء» است که نباید حرفش را پذیرفت^(۱).

این حدیث را طبرانی روایت کرده است. پس چه نیاز است که نام ابن ابی الحدید یا گنجی شافعی یا خوارزمی یا ابن حجر مکی یا رازی و... را بنویسیم؟! واقعاً چرا می‌نویسد؟ چون می‌خواهد به خواننده القاء کند که همهٔ بزرگان سنی همین را می‌گویند. این یک حقه بازی آشکار است و اینان بزرگان ما نیستند.

عمل او مثل این که من بگویم: فلان حدیث را کافی، خمینی، سیستانی، ملای مسجد ما، و روزنامه کیهان، رسالت و ایران امروز نقل کرده‌اند.

می‌گوید:

شیخ سلیمان حنفی بلخی باب ۵۷ از کتاب «ینایع الموده» را به این موضوع اختصاص داده است و از طبرانی و حافظ عبدالعزیز و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی و طبری نقل کرده که حسن و حسین فرزندان رسول الله هستند.

شیخ سلیمان حنفی بلخی در «ینایع الموده» از ابو صالح و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابو نعیم و صبری ابن حجر مکی یا هیثمی در «صواعق»^(۲) و گنجی شافعی در کتاب «الطالب» و طبری در ترجمهٔ مقالات، این حدیث را آورده‌اند که خلیفهٔ ثانی گفت: «انی سمعت رسول الله يقول كل حسب و نسب فمتقطع يوم القيمة ما خلا حسبی و نسبی و كل بنی اثنی عصبتهم لایم ما خلا بنی فاطمه فانی انا ابوهم و انا عصبتهم».

یعنی: عمر بن الخطاب گفت: «شنیدم از رسول خدا که فرمود هر حسب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر حسب و نسب من و عصبهٔ هر اولاد دختری از جانب پدر است مگر اولاد فاطمه که من پدر و عصبهٔ آنها هستم».

جواب ما:

۱- مجمع الزوائد، ۹ / ۱۷۲.

۲- ص: ۱۱۴.

به گفته الهیثمی در میان راویان «شبیبه بن نعمه» کسی است که به گفته‌هایش نباید اعتنا شود^(۱).

و به گفته دمشقی در بین راویان، «حسین الأشقر» رافضی و دروغگو است.

می‌گوید:

شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شعراوی شافعی در کتاب «انصاف بحب الاشراف» از بیهقی و دارقطنی از عبدالله بن عمر از پدرش در هنگام تزویج ام کلثوم نقل نموده است و جلال الدین سیوطی در «احیاء البیت» از طبرانی در «اوسط» از عمر نقل کرده و ابوبکر بن شهاب الدین علوی در رشفة الصادی من الفضایل النبی الهادی^(۲) نقل و استشهاد نموده است که اولاد فاطمه، اولاد رسولند...^(۳).

جواب ما:

احادیثی که ذکر نموده است، همگی بی ارزش هستند و خواننده اگر با دقت بخواند، می‌بیند که مشحون از حقه بازی‌های مختلف است که در اول کتاب به آنها اشاره کردیم. سلیمان بلخی، بخاری نیست و میر سید همدانی، مسلم نیست. پس به احادیث آنها نباید اعتنا کنیم.

ادعای ۳۸- احمد حنبل در «مسند» خود گفته است حسن و حسین امامند

خطیب خوارزمی در «مناقب» و میر علی همدانی شافعی در «موده قربی» و احمد بن حنبل در «مسند» و سلیمان حنفی در «ینایع الموده» آورده‌اند:
«ابنای هذان ریحانتان من الدنیا ابنای هذان امامان قاما او قعدا».

۱- مجمع الزوائد، ۲۲۴/۴ و ۱۷۳/۹.

۲- باب ۳، ص ۳۹.

۳- ص ۱۰۶.

«این دو پسر من (حسن و حسین)، ریحانه من در دنیا هستند و این دو، فرزندان امام هستند؛ چه ساکت باشند، چه قیام کرده باشند».

جواب ما:

دروغ است. بر احمد حنبل دروغ بسته‌اند و نه تنها در مسند امام احمد حنبل چنین حدیثی نیست. بلکه در هیچ کتاب حدیثی، چنین حدیثی وجود ندارد. البته در صندوقچه سلیمان بلخی هر چیزی یافت می‌شود اما در مسند احمد و در کتب حدیث نیست.

ادعای ۳۹- سنی می‌گوید: جمع بین نماز ظهر و عصر جایز است. پس شیعه برحق است

در سنت رسول الله جمع بین نماز ظهر و عصر جایز است و جمع بین نماز مغرب و عشا هم جایز است و لازم نیست که مریضی یا سفر، بهانه ما باشد، بی دلیل هم می‌توان جمع کرد و احادیث متعددی از کتب ما در اثبات این نکته آورده است. در یک جمله، وی نتیجه گرفته است که شیعیان به سنت پیامبر نزدیک‌ترند تا سنی‌ها!

از جمله، این حدیث را شاهد آورده است که در صحیح مسلم آمده، عبدالله بن شفیق گفته است که عصر یک روز عبدالله بن عباس برای ما سخنرانی می‌کرد تا آنکه آفتاب غروب کرد و ستارگان ظاهر شدند و مردم گفتند: «الصلوة الصلوة» ابن عباس اعتنا نکرد و در همان حین، مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت: «الصلوة الصلوة» ابن عباس گفت: «تعلمني بالسنة لآم لك رأيت رسول الله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء».

یعنی: «بی مادر، تو مرا سنت یاد می‌دهی. خود رسول خدا را دیدم که بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع کرد».

در جایی دیگر ابن عباس گفت:

«صلى الرسول الله في المدينة مقيماً غير مسافر سيعاً و ثمانياً».

یعنی: «نماز گزارد رسول الله در مدینه در حال اقامت (نه مسافرت) هفت رکعت و

هشت رکعت (یعنی، مغرب عشاء و ظهر و عصر را با هم)».

از عباس روایت نموده‌اند که گفت:

«صلى رسول الله الظهر و العصر جمعاً بالمدينه في جمعاً بالمدينه في غير خوف و لا سفر و لا مطر».

یعنی، «نماز گزارد رسول الله ﷺ ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر، و بارانی نیز نمی‌بارید...»^(۱).

جواب ما:

۱- قبول داریم که رسول الله بعضی اوقات بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا را بدون آنکه باران یا سفر یا ترس باشد، جمع می‌کردند، اما فرق ما با شیعه در این است که ما می‌گوییم: خیلی به ندرت انجام می‌دادند.

در حالی که شیعیان، همه نمازهای خود را جمع می‌کنند، حتی ۵ اذان را به ۳ اذان تقلیل داده‌اند! و از این رخصت به افراط بلکه دائم استفاده کرده‌اند که جایز نیست! نویسنده کتاب «شبهای پیشاور» حدیثی را دلیل آورده است که اگر خوب به آن دقت کند، می‌بیند مردم از این سنت بی‌خبر بودند؛ یعنی، از بس این حدیث نادر بود هیچ کس از آن باخبر نبود و می‌بینیم که در متن حدیث می‌آید که مردم فریاد زدند: نماز نماز. و ابن عباس می‌خواست به آنها سنت را یاد بدهد اما این کجا و عمل شیعه کجا؟.

امروزه اگر در مسجدی از مساجد شیعه بلافاصله بعد از نماز ظهر، نماز عصر را نخوانند مردم از تعجب شاخ در می‌آورند! پس روش ابن عباس کجا و سنت شیعه کجا؟. گاهی اصحاب سنت‌های نادر رسول الله را آشکار می‌کردند تا مردم به وجود آنها آگاه شوند؛ مثلاً یک صحابی با وجود داشتن بالاپوش، آن را به کناری گذاشت و فقط با شلوار و سینه‌ای برهنه نماز خواند!

یکی گفت: چرا چنین کردی؟ فرمود: تا جاهلی چون تو بدانند که نماز با یک شلوار نیز، جایز است (به شرط پوشیده بودن ناف).

اما این، به این معنی نیست که این حدیث را بهانه کنیم و در هر نماز پیراهن خود را درآوریم. شیعه پیراهن خود را کشیده ۳ اذان را به جای ۵ اذان و ۳ بار جمع شدن در مسجد را به جای ۵ بار جمع شدن اختیار کردند که کاملاً نامعقول و سوء استفاده از رخصت است.

اما این که بعضی از مذاهب اهل سنت اصلاً جمع کردن را جایز نمی دانند. ایرادی است بر همان مذهب که مذاهب دیگر اهل سنت زودتر از شیعیان به آنها خرده گرفته‌اند که چرا مطابق حدیث از رخصت استفاده نمی کنند.

ادعای ۴۰ پیدا شدن جسد شاه چراغ در شیراز دلیلی بر حقانیت شیعه

می گوید: چهار صد سال بعد، قبر این شهید پیدا شد که تر و تازه بود و برایش یک قبر درست کردند و نامش شد شاه چراغ شیراز...^(۱).

جواب ما:

دین شما بر روی شک بنا شده است از کجا مطمئن هستید که این قبر، قبر همان شهید است و اگر هم مطمئن هستید از کجا می دانید که شهادت او قبول شده است و بهشتی است؟ هنوز روز قیامت بر پا نشده است که شما او را به بهشت بردید و مقام شفاعت هم به او دادید؟!.

ادعای ۴۱- سید علاء الدین حسین، دلیلی بر حقانیت شیعه^(۲)

داستان کشف جسد این امام زاده که فرزند موسی کاظم است نیز، خیلی جالب است. می گوید:

۱- ص ۱۲۰.

۲- همان.

در زمان صفویان یک مرده با چافو کشته شده را با خون تر و تازه پیدا کردند و از روی قرائن و شواهد گفتند: این همان امام زاده است که قرن‌ها پیش مرده بود و برایش یک زیارتگاه درست کردند...^(۱).

جواب ما:

ممکن است که خود قاتل، برای رد گم کردن، مقتول را امام زاده معرفی کرده و گفته باشد: این همان آدمی است که هفت صد سال بعد قبرش کشف شد با خون تر و تازه و چاقو خورده! قاتل عجب آدم با هوشی بود! و چه خوب رد گم کرد. با این شیعه‌ها که بحث می‌کنی می‌گویند: برو کتاب شبهای پیشاور را بخوان. به نظر من خودشان تا به حال نخوانده‌اند.

ادعای ۴۲- ابراهیم مجاب، دلیلی بر حقانیت شیعه

می‌گوید:

این بابا برای این مجاب است که در بیداری، حضرت علی جواب سلامش را داد!...^(۲).

جواب ما:

شاهدش کیست که او به علی سلام کرد و جواب هم شنید؟ معلوم است دیگر! خودش!.

آیا خجالت نمی‌کشد که ادعا می‌کند حضرت علی بعد از مرگ، جواب سلامش را در بیداری داده است!؟

معلوم است در اجداد داعی، حقه باز زیاد بوده است.

ادعای ۴۳- پیدایش قبر حضرت علی، دلیلی بر حقانیت شیعه

در این جا یک داستان خیالی از کرامات قبر علی گفته است:

۱- همان.

۲- ص ۱۲۲.

سعی کرده است برای مهم جلوه دادن قبری خیالی ثابت کند که نوح آن را حفر کرده...^(۱).

جواب ما:

حضرت نوح خودش آدم مهمی بود و سوره‌ای نیز، به نام نوح در قرآن داریم. حال اگر چنین مردی، گور کن علی می‌شود و این گور کنی برایش افتخار است، پس علی از او خیلی مهمتر است، اما چرا در قرآن سوره‌ای به نام علی نداریم؟! حتی یک آیه هم به یاد علی در قرآن نیست! در ضمن شما که قبر علی را پیدا کردید چرا قبر زنش را پیدا نکردید؟ شاید دلیلش این است که چون امام غایب دارید، باید قبر غایب هم داشته باشید!

ادعای ۴۴- فتحعلی شاه، شهنشاه مسلمان و علم پرور

بلاخره اجداد بزرگوار این آقای داعی در زمان فتحعلی شاه قاجار به تهران رسیدند و به تقاضای آن شهنشاه مسلمان و علم پرور در تهران ماندند...^(۲).

جواب ما:

از فتوای پر برکت آنها، حضرت فتحعلی شاه قاجار توانست ۹۰۰ زن را صیغه ۹۹ ساله کند و آیه ۴ از سوره نساء را که می‌گوید:
مسلمانان حق ندارند بیش از ۴ زن بگیرند،
را ندیده بگیرند!

آنها با فتوای خود به او اجازه دادند تا او به عیش و نوش مشغول شود. در حالی که روسها مشغول اشغال خاک ایران بودند فتحعلی شاه به فتوای سادات شیرازی (اجداد نویسنده کتاب شبهای پیشاور) در حال فتح ۹۰۰ فروج بود!

۱- ص ۱۲۷.

۲- ص ۱۳۱.

عجیب است که شیرازی فتحعلی شاه را مسلمان و علم پرور می‌نامد! تا به حال نمی‌دانستیم که تن پروری و عیاشی؛ یعنی، علم پروری و یا علم پروری؛ یعنی، تن پروری! دیگر چرا به او می‌گوید: شهنشاه. او چطور شهنشاهی بود!

این‌ها مهم نیست؛ مهم این بود که اجداد سید شیرازی ما مفت بخورند و خودشان هم صیغه کنند! به روایت نویسندهٔ شاید، این آیات و سادات در تهران ماندند تا زمان ناصرالدین شاه (که ۳۰۰ زن صیغه‌ای داشت!).



و در آن زمان، پدر بزرگ آقای داعی به دستور ناصر الدین شاه به اشرف الواعظین ملقب شد!

ناصرالدین شاه را ببینید و بشناسید! این، همان ناصر الدین شاهی است که وقتی یکی از زنهایش فرار کرد، به پیشانی خود می‌زد تا شکلش را به یاد بیاورد که چه کسی بود.

یکی از پایه‌های حکومت او همین اشرف الواعظین‌های دین فروش بودند. نویسنده چه خوب در این جا خود را رسوا کرد!

ادعای ۴۵- سنی‌ها شاهدند که تشیع از زمان رسول الله وجود داشت

در این جا می‌خواهد روایتی آن هم از منابع اهل سنت شاهد بیاورد، مبنی بر این که کلمه و حزب شیعه از زمان رسول الله وجود داشت و این طور می‌نویسد:

حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبدالله که از أجلة علماء عظام و محدثان فخام و محققان کرام شما می‌باشد و ابن خلدون در «وفیات الاعیان» تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثان است و مجلدات عشره، کتاب «حلیة الاولیاء» او از احسن کتابهاست.

و صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در «وافی بالوفیات» درباره او می‌گوید: تاج المحدثین است. حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بود و در نقل و فهم روایات و قوه حفظ و درایت مقام اعلا داشت و از مصنفات بسیار زیبای او ده جلد «حلیة اولیاء» می‌باشد که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم، احادیث بسیاری نقل نموده است که گویی به گوش خود شنیده است.

و محمد بن عبدالله الخطیب در «رجال مشکوه المصابیح» در تعریف او می‌گوید:

هو من مشایخ الحدیث الثقاة المعمول بحديثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر و له من العمرست و تسعون سنة. خلاصه یک چنین عالم حافظ و محدث نود و شش ساله‌ای که محل وثوق و مفخر علمای شماس است در کتاب معتبرش «حلیة الاولیاء» روایت می‌کند به اسناد خودش از ابن عباس (حبرامت) که چون نازل شد آیه ۶ از...^(۱).

جواب ما:

آیا حقه بازی او را می‌بینید به جای این که از سند حدیث تعریف کند از نویسندگانی که کتاب حدیث را نوشته است، ستایش می‌نماید. حافظ ابو نعیم اصفهانی که هیچ، امام احمد حنبل یا امام یکی از مذاهب اهل سنت هم که باشد، باز سنی‌ها خوب بودن او را دلیل بر این نمی‌دانند که هر چه حدیث در مسند احمد آمده است، قبول کنند. آیا داعی این حقیقت پیش پا افتاده را نمی‌داند؟ می‌داند خوب هم می‌داند اما قصد او حقه بازی است. کتاب شبهای پیشاور را با همین نیت پلید نوشته است.

حالا ببینیم چه حدیثی از او نقل کرده است.

می‌گوید: آیه ۷ از سوره ۹۸ (البینه) که نازل شد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البینه: ۷].

«کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند، بهترین مردمانند».

﴿جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ

عَنَّهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ﴾ [البینه: ۸].

«پاداش آنان نزد پروردگارشان باغهای همیشگی است که از زیر آن، نهرها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، خدا از آنان خوشنود است و [آنان نیز] از او خوشنودند؛ این برای کسی است که از پروردگارش بترسد».

حضرت محمد به علی فرمودند: «یا علی، هو انت و شیعتک تانی انت و شیعتک یوم القیمه راضیین مرضیین».

یعنی: «یا علی، مراد از خیر البریه در آیه شریفه تویی و شیعیان تو. روز قیامت تو و شیعیان تو می‌آیند در حالی که خداوند از شما راضی است و شما هم از خداوند راضی و خوشنود هستید».

قال علی: فقال رسول الله ﷺ: «وانك شیعتك في الجنة».

علی گفت: از رسول الله شنیدم که فرمود: ای علی، تو و دوستانانت در بهشت هستید

جواب ما:

ای داعی شیاد، ای رافضی، این دروغ و حقه‌دایم توست که حدیث را از کتب غلط نقل می‌کنی بدون آنکه خسته شوی. همه این احادیث دروغ است.

۴۶- شیعه از زمان رسول الله وجود داشته و در حق آنها آیاتی نازل شد!

وی چندین حدیث نقل کرده است تا ثابت کند منظور از آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البینه: ۷]. «یعنی، کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند، بهترین مردمانند.» علی و شیعه اوست...^(۱)

جواب ما:

با وجود این که قرآن ایمان و عمل صالح را در سوره‌های مختلف شرح داده است، اما در هیچ جا ننوشته است که منظور از ایمان، دوستی علی و منظور از عمل صالح، شیعه علی بودن است. پس ما چگونه گفته‌ایم او را باور کنیم یا چگونه استناد او به احادیث ضعیف یا دروغ را بپذیریم.

اگر الله می‌فرمود: «ان علی و شیعتہ اولیک هم خیر البریہ». آن وقت شما راستگو می‌شدید.

دقت کنید؛ مانند «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛ یعنی، محمد و شیعه او.

الله واضح می‌گوید و با کسی تعارف ندارد.

۴۷- شیعه از زمان رسول الله وجود داشت و درباره این ادعا، خود سنی‌ها

حدیث دارند

پیغمبر فرمود:

«والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيمة فنزل ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة: ۷].» «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، این مرد(اشاره به علی) و شیعه او روز قیامت از رستگارانند. آنگاه آیه مذکور نازل گردید.»

در پاسخ می‌گوییم: آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ﴾ در قرآن بیش از ۱۰۰ بار تکرار شده است. الله، ابراهیم و نوح و طرفداران آنها را مومنین صالح خطاب کرده است؛ یعنی، همه، شیعه علی بودند و به او ایمان داشتند. آیا هدایانی از این بزرگتر شنیده اید.

«يا علي الم تسمع قول الله تعالى:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة: ۷].

هم شيعتك و موعدي و موعدكم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غراً محجلين.» یا علی، آیا نشنیده‌ای آیه شریفه «ایمان آورندگان که عمل صالح می‌کنند، آنانند خیر البریه.»

ایشانند شیعیان تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود. وقتی که خلایق جمع شوند و برای حساب شما را بخوانند، شما از سفیدرویان باشید و شما...

«تأتي انت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضين.»

«تو و شیعیان تو در روز قیامت می‌آیید در حالی که از خداوند راضی هستید و خداوند نیز، از شما راضی است.»

«قد اتاكم اخی و الذي نفسي بيده هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيمة.»

«به آن خدائی که جان من در دست اوست، این علی و شیعیان او رستگارانند روز

قیامت. فنزل:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة: ۷].

پس این آیه در حق علی نازل شد.»

«یا علی انت و شیعتک خیر البریة تا بی یوم القیمة انت و شیعتک راضین و مرضین و یاتی عدوک غضباناً مقمحين فقال من عدوی قال من تبرء منک و لعنک».

«یا علی، تو و شیعیان تو خیر البریه هستید. روز قیامت، تو و شیعیان تو در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آید و دشمنان تو خشمناک می آیند و دستهایشان به گردنشان بسته می باشد. امیرالمؤمنین عرض کرد: کیست دشمن من؟ فرمود: کسی که بیزاری می جوید از تو».

«یا علی انت و اصحابک فی الجنة و شیعتک فی الجنة».

«یا علی، تو و اصحاب و شیعیانت در بهشت می باشید».

«مثلك فی امتی مثل امسح عیسی بن مریم».

«یعنی، مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است».

«فرقه شیعتک و هم المؤمنون» یعنی، «فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند».

«فانت یا علی و شیعتک فی الجنة و محبوا شیعتک فی الجنة و عدوک و العالی فیک فی النار».

«یعنی: یا علی تو و شیعیان تو و دوستان شیعیانت در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلوکنندگان در باره تو در آتش جهنم هستند».

«یا علی ستقدم علی الله انت و شیعتک راضین مرضین و یقدم علیه عدوک غضباً مقمحين».

«یا علی زود است که تو و شیعیانت بر خدا وارد شوید، در صورتی که از خدا راضی و خدا از شما راضی است و دشمنانت بر خدا خشمناک وارد می شوند در حالی که دستها بر گردنشان بسته می باشد...»^(۱).

جواب ما:

تمام حدیث‌هایی که آورده است یا متروک است یا ضعیف یا موضوع یا ساخته خودش که باز از همان رفقای همیشگی خود نقل قول کرده است که معرف حضور تان هستند. مثل:

- ۱- خوارزمی.
- ۲- الحسکانی.
- ۳- گنجی.
- ۴- سبط ابن جوزی.
- ۵- سیوطی.
- ۶- ابن حجر مکی.
- ۷- ابن صباغ.
- ۸- سلیمان بلخی.
- ۹- سبط ابن جوزی.

ما در این جا تمام نوشته‌های او را ذکر کردیم تا خواننده دریابد که او با چه حقه‌ای کتاب خود را نوشته است. به طوری که بیش از هزار صفحه را از پرگویی‌ها پر کرده و یک حرف را ده بار آورده است.

ارباب فن می‌دانند که پرگویی و بیهوده‌گویی یک راه موفق، برای به کرسی نشاندن یک حرف باطل و خسته کردن طرف مقابل است. چیزی که از کتاب حسکانی روایت کرده است چه لزومی دارد که دوباره از کتاب سلیمان بلخی هم نقل کند. احادیث آورده شده، همه ضعیف یا دروغ و ساختگی است و خودتان ببینید که طوفان حقه بازیها در میان امواج کلمات و جملات چه غوغایی می‌کند.

و برای همین آقایان خوارزمی و حسکانی و گنجی و ابن صباغ را می‌بینید که راوی حدیث شده‌اند و افراد غیر مشهور مانند میر سید علی همدانی هم هستند. خلاصه یک حدیث صحیح هم در این میان نیست. شیعه تا کی می‌خواهد به این تقلب ادامه دهد.

جالب است بدانید که در کتب اهل سنت حدیثی مشابه داریم اول حدیث را ببینید:
 وعن أم سلمة قالت: «كانت ليلتي، وكان النبي ﷺ عندي، فأتته فاطمة فسبقها علي، فقال له النبي ﷺ: "يا علي أنت وأصحابك في الجنة، إلا أنه ممن يزعم أنه يحبك أقوام يرفضون الإسلام ثم يلفظونه، يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم، لهم نيز يقال لهم: الرفضة، فإن أدركتهم فجاهدهم فإنهم مشركون". قلت: يا رسول الله ما العلامة فيهم؟ قال: "لا يشهدون جمعة ولا جماعة، ويطعنون على السلف الأول".» رواه الطبراني في الأوسط وفيه الفضل بن غانم وهو ضعيف.

«ام المومنین ام سلمه روایت میکنه که شب، رسول الله در خانه من و نوبت من بود پس فاطمه در پشت سر علی آمد ای علی تو و دوستانانت در بهشت هستی اما بدان که کسانی گمان میکنند ترا دوست دارند اما عملاً اسلام را رد میکنند بزبان میگویند مسلمانیم و اما قرآن خواندن آنها تا گلویشان است (درک و فهم ندارند) مردم آنها را رافضی میگویند اگر آنها را دیدی با آنها جهاد کن آنها مشرکند».

البته ما این حدیث را با آنکه در کتاب ماست و معنیش نیز درست است، قبول نداریم چون ضعیف است.

اما سوال این است: شیعه که به این سلسله احادیث استناد میکند چرا این را ننویسد؟ چرا؟ چون صد درصد معنی حدیث بر آنها منطبق است!!

ادعای ۴۸- این حدیث سنی ها در باره اصحاب، دلیل حقانیت شیعه است

بر اساس حدیث «ان اصحابي كانوا هم بايهم اقتديتم اهتديتم» مذهب شیعه بر حق است؛ زیرا این حدیث می گوید از عمل هر صحابی که پیروی کنید، هدایت یافته هستید و ما از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پیروی می کنیم پس برحقیم...^(۱).

جواب ما:

ادعای (ادعای ۲۵۴) را بخوانید تا ببینید شیطان چگونه بر دوش این مرد سوار شده

است.

ادعای ۴۹- سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هم شیعه بودند

ابو حاتم رازی در کتاب «الزینه» گفته است که اولین نامی که در زمان رسول الله به وجود آمد، نام شیعه بود و آنها چهار نفر بودند... ابوذر، مقداد، سلمان و عمار.

جواب ما:

حدیثی در حق اصحاب آورده است تا مقام شامخ عمار و ابوذر و مقداد را نشان دهد که البته ما قبول داریم و به مقام والای آنها اعتراف می‌کنیم، اما او چه می‌خواهی بگوید! او می‌خواهد بگوید: آنها از ابتدا در حزب علی بودند و دشمن خلفاء؛ که دروغ است. حضرت عمر اگر می‌دانست سلمان در حزب او نیست و با او دشمن است، چرا او را حاکم مدائن نمود؟!.

از آن جا که ترک عادت موجب مرض است در این جا نیز، این همه آیات و احادیث صحیح را رها کرده و یک حدیث دروغ را از یک کتاب غیر معروف به عنوان شاهد آورده است!.

ادعای ۵۰- علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء، هوش سرشار بود

در این جا سخنان بی پایه گفته است از جمله:

هر کس از ایرانیان که به مدینه می‌رفت! به دلیل هوش و ذکاوت خاص ایرانیان، حق و حقیقت را در علی می‌دید!...^(۱).

این دلیلش است!

جواب ما:

این هوش و ذکاوت خاص ایرانیان وقتی پیامبر ظهور کرد، کجا بود که در مقابل لشکر اسلام جنگها کردند؟! و تا شکست نخوردند دست از مبارزه برنداشتند. آیا ایرانیان، با هوش و ذکاوت خود، بعد از جنگ و بعد از شکست ایمان آوردند؟.

اگر ایرانیان در آن زمان هوش و ذکاوت سرشاری داشتند، چرا مسیحی نشدند که در زمان خود دین برتر بود؟ چرا بر آتش پرستی باقی ماندند؟ چرا با خواهر زاده و برادر زاده و حتی خواهر ازدواج می‌کردند؟ چرا جامعه طبقاتی داشتند؟ چرا از عمر شکست خوردند؟!.

حضرت علی همان قدر با ایرانیان مشرک، بد بود که حضرت عمر.

بعد نوشت:

علت علاقه ایرانیان به علی این است که حسین داماد آخرین پادشاه ساسانی بود.

جواب ما:

پس ای نادان، معلوم شد که علت علاقه مجوس‌ها به علی به گواهی خودت برای دین نبود و سبب اصلی، علاقه آنها به پادشاهان ساسانی بود.

ادعای ۵۱- شیعه شدن مغولها به خاطر مناظره علمی سنی و شیعه بود

غازان مغول به اهل بیت علاقه خاصی پیدا کرد...^(۱).

جواب ما:

نمی‌گویند علت چه بود. شاید خجالت می‌کشید که بگویند: شیعیان در فتنه مغول همدست آنها بودند و در ویران کردن شهرهای اسلامی و قتل عام مردم، پا به پای مغول سعی و کوشش می‌کردند.

و می‌گویند:

در زمان پادشاهی سلطان محمد خداپنده (مغول)، مجلس مناظره‌ای بین علامه حلی شیعی و بزرگترین عالم سنی زمانه؛ یعنی، قاضی عبدالملک مراغی تشکیل شد و آنقدر

دلایل حلی قوی بود که قاضی سنی گفت: حق با توست، اما من نمی توانم راه اجداد خود را رها کنم. پادشاه که این را دید، شیعه شد...^(۱).

جواب ما:

می گویم: این دلایل قوی حلی اگر برکت شمشیر مغول نبود، پس چه بود؟ چرا امروز از آنها برای قانع کردن مخالفان خود، از آن بهره نمی گیرید؟
علت شیعه شدن مغولها این بود که دیدند مذهب شما به مذهب آنها نزدیک است و شما با آنها همکاری می کنید و دشمن دشمنان آنها (سنی ها) هستید.

ادعای ۵۲- شیعه زیاد رو و غالی نیست

ما علی را خدا نمی دانیم و با غلو مخالفیم...^(۲).

جواب ما:

اگر چنین باشید، خیلی خوب است. اما در مهم ترین کتاب شما که «کافی» باشد، این بابها موجود است. و شما به کافی ایمان دارید و می گوید: امام مهدی گفته است: کافی برای شیعه ما، کافی است.
باب امامان غیب می دانند.
باب امامان به اختیار خود می میرند.
باب امامان به اتفاقاتی که رخ نداده است علم دارند و اگر رخ می داد، چگونه می شد.
یعنی مثلاً در ایران ۲۷ سال است که خمینی، پادشاهی را از شاه گرفته است، این را امامها می دانستند، اما اگر سلطنت را نمی گرفت و شاه ۲۷ سال دیگر حکومت می کرد، وقایع این ۲۷ سال را هم می دانستند.
باز غالیان را لعنت می کند! خب شما هم غالی هستید!

۱- ص ۱۶۶.

۲- ص ۱۷۱.

ادعای ۵۳- منظور از یس در سوره یاسین همانا حضرت محمد است

در این جا یک حرف بی معنی گفته است که منظور از «یس» در سوره یاسین همانا حضرت محمد است. و می خواهد معنی کند که «یس»؛ یعنی، «یا محمد» و بعد توضیح خنده آوری می دهد که نشانه چیزی نیست جز بی عقلی بیش از حد او...^(۱).

جواب ما:

آخر این چگونه معنی کردنی است که می گویی: «سین»؛ یعنی، «محمد». تازه حدیث هم ندارد دلیل ابجدی و حسابی و هندسی می آورد. بنام به این عقل. این کتاب شبهای پیشاور است که شیعیان به آن می نازند، چیزی نیست جز یاوه گویی.

ادعای ۵۴- مراد از آل یس آل محمد است

از مفسران بزرگ قرآن!!!! نقل قول کرده است که مراد از آل یاسین؛ یعنی، آل محمد. از ابن حجر مکی، از ابی بکر علوی، از امام فخر رازی که منظور اهل بیت هستند...^(۲).

جواب ما:

اول، آنها نقل قولی را در کنار نقل قول های دیگر گفته اند بدون این که به آن معتقد باشند و این داعی با حقه بازی آن نقل قول ها را به عنوان نظر آنان قلمداد کرده است. دوم، مفسرانی خیلی مهمتر از آنها آیه را این طور تفسیر نکرده اند. سوم، این ابوبکر علوی کیست؟ ما که او را نمی شناسیم.

ادعای ۵۵- صلوات بر آل محمد سنت و در تشهد نماز واجب است پس شیعه برحق است...^(۳).

جواب ما:

۱- ص ۱۷۹.

۲- ص ۱۸۱.

۳- همان.

ما کی گفتیم که در نماز نباید برآل محمد درود فرستاد؟ این هم دلیلی دیگر بر این که سنی دوستدار اهل بیت است، پس اگر غلو در اهل بیت جایز بود، سنی هم انجام می‌داد. آری کسی که در نماز بر اهل بیت درود می‌فرستد و در نمازش جایگاهی برای اهل بیت دارد، اگر مقام آنها بالاتر بود، حتماً بالاتر می‌برد. اما شیعه غلو می‌کند و حد را نگاه نمی‌دارد. برای این غلو و برای درست جلوه دادن این غلو، مجبور است سنی را دشمن اهل بیت قلمداد کند.

اما همین درود در نماز، نشان دهنده این است که شیعه برای خلاف‌ها و شرک خود بی جهت دشمن سازی می‌کند.

ادعای ۵۶- سنی گواه می‌دهد بر فضایل اهل بیت پس مذهب ما درست است...^(۱).

جواب ما:

احادیثی از زبان اهل سنت در مدح اهل بیت آورده‌اند که خود دلیلی است بر این که راویان سنی از فضایل علی و اهل بیت چیزی را پنهان نکرده‌اند و از کسی واهمه نداشتند. اما نمی‌دانم چرا این همه حدیث صحیح را ندیده‌اند و به احادیث جعلی و ضعیف استناد کرده‌اند؟ چرا کتب مهم و درجه اول ما را مثل بخاری و مسلم که هر کدام بابی در فضل علی و فضلی در فضل اهل بیت دارند، رها کرده‌اند و به خواجه کلان (سلیمان بلخی) و میر سید همدانی و کواشکی و علوی و ثعلبی و چغال و بقال توجه کرده‌اند؟!.

او حرف عجیبی درباره ثعلبی زده است: اول او را امام کرده و بعد او را امیر اصحاب حدیث نموده است که این دروغی شاخدار است. ثعلبی که الله از او بگذرد، مردیست که کتابش از احادیث دروغ و راست پر است، اما داعی او را امیر اصحاب حدیث و از اکابر علمای سنی دانسته که دروغ محض است.

میگوید:

شیعه پیرو قرآن و پیامبر است

خودشان را معرفی می‌کند و می‌گوید: ما معتقدیم که حلال محمد، حلال است تا روز قیامت و حرامش، حرام است تا روز قیامت...^(۱).

جواب ما:

دروغ می‌گویند. حلال محمد را گاهی تا روز قیامت حرام می‌کنند. مثلاً: حد زنا و بریدن دست در غیبت امام اجرا نمی‌شود و با این بهانه احکام دین را ۱۲۰۰ سال است که معطل کرده‌اند. بسیاری از ایشان (اکثرشان) نماز جمعه را تعطیل کرده‌اند. نمی‌دانم دیگر چرا می‌گویند: حلال محمد، تا روز قیامت حلال است.

حرام محمد را نیز، حلال کرده‌اند؛ با آنکه ۲۸ سال است که در ایران حکومت ولایت فقیه دارند اما ربا آزاد است و حتی برای ربا خواری تبلیغ می‌شود و دولت ملاها، خود، چنین می‌کنند.

ادعای ۵۷- ما نمی‌گوییم: شناخت امام؛ یعنی شناخت الله

در این جا درباره این حدیث شیعه که می‌گوید: شناخت امام، شناخت الله است. جواب جالبی داده است! جوابش را بخوانید:

شما می‌گردید و خبر واحدی را پیدا می‌کنید و به آنها اتکا و به شیعه حمله می‌کنید.

جواب ما:

شیعه‌ها یک لشکر ملا و آیت الله داشتند و دارند؛ چرا این آیت الله‌ها کتاب‌های شیعه را غربال نمی‌کنند تا حدیث صحیح از دروغ معلوم شود. چرا؟ چون حدیث‌های شیعه در خدمت مذهب است اگر بگویند ضعیف است، اساس مذهب به هم می‌خورد؛ مثلاً خمینی در کتابش می‌نویسد:

«از لزومات مذهب شیعه یکی این اعتقاد است که امامان ما را مقامی است که هیچ نبی مرسل یا ملک مقربی به آن نمی رسد!».

خب این که اساس مذهب است، پس کدام حدیث را بگویند: ضعیف است! دوم، عجیب است که خودش درباره کتب اهل سنت به همین ترتیب و حتی بدتر عمل کرده است. اگر این جا اعتراض دارد که خبر واحد آورده اید، خودش را ببینید که نه از حدیث معتبر ما بلکه از عالمی که قبولش نداریم، نقل قول می کند و او را به ما نسبت می دهد. از شیعه ها نقل قول می کند و او را سنی می داند.

حال نکته سوم، اگر در بین ما کسی مثلاً بگوید: قرآن تحریف شده است. ما نمی گوییم: حرفش غلط است؛ می گوییم خودش هم کافر است.

اما شما نمی گوید که مثلاً فلان عالم که گفته است: قرآن ناقص است، آدم بدی است؛ بلکه برعکس او را برسر خود هم می نشانید و ستایش می کنید.

مثالی دیگر: از مجلسی در همین جا تعریف کردی؛ در حالی که او راوی این حدیث است که در بحار الانوار اوست. مجلسی در بحار الانوار در باب وجوب زیارت امام حسین این طور نوشته است:

«... هر کسی که به زیارت قبر حسین نرفته است، عاق رسول و امامان است و اگر اهل بهشت باشد، در بهشت به او مسکنی داده نمی شود؛ یعنی، در بهشت هم بعضی ها مشکل مسکن دارند».

باز مجلسی در این باب می نویسد:

خدا به زوار امام حسین مباحات می کند و خداوند با فرشتگان فرود می آید و قبر امام را زیارت می کنند...^(۱).

۱- کتاب مزار، باب پیامبران و امامان و فرشته ها به زیارت قبر حسین می آیند... حدیث ۳۲، چ ۲، تهران، مکتبه اسلامی، ج ۱۰۱، ص ۶۱.

حال متن حدیث: «عن صفوان قال لي ابو عبد الله لما اتى الحيره هل لك في قبر حسين قلت وتروره جعلت فداك قال و كيف لا ازوره والله يزوره في كل ليله الجمععه يهبط مع الملائكه اليه والانبيا والاوصياء ومحمد افضل الانبياء و نحن افضل الاوصياء فقال صفوان: جعلت فداك فنزوره كل الليله جمععه حتى ندرك زياره الرب؟ قال نعم يا صفوان الزم تكتب لك زياره قبر حسين و ذلك تفصيل».

معنی: «صفوان می گوید: وقتی امام صادق به منطقه حیره آمد، به من گفت: از قبر حسین حاجتی داری؟ گفتم: فدایت شوم زیارتش می روید؟ فرمود: چطور به زیارتش نروم وقتی الله هر شب جمععه نازل می شود برای زیارت قبر حسین با فرشته ها و پیامبران و امامان. محمد بهترین انبیا و ما بهترین اوصیاء هستیم».

صفوان می گوید: گفتم: فدایت شوم آیا هر شب جمععه زیارت قبر حسین برویم تا الله را ببینیم؟ فرمود: برو که ثواب زیارت قبر حسین به همراه این برایت نوشته می شود. مجلسی در توضیح فرود الله با فرشته ها نوشته است؛ یعنی، رحمت رب نازل می شود که این توضیح لایتچسبک است.

چون امام می توانست بگوید: رحمت رب. اما او گفت: الله با فرشته ها برای زیارت نازل می شود. آیا به عربی نمی توانست بگوید: رحمت رب توسط فرشته ها؟ یا می خواست مردم را به فتنه بیندازد یا راوی دروغ گوشت؟.

ادعای ۵۸- شناخت امام، بزرگترین عبادات است

برمی گردد به همان حدیثی که می گوید: شناخت امام، شناخت الله است. اما این بار دیگر نمی گوید: حدیث متعلق به شیعه نیست. نمی گوید: حدیث ضعیف است بلکه از آن دفاع می کند و با بی حیایی خبث درون را بیرون می ریزد که معنی این است.

«ما خلقت الجن و الانس الا لمعرفة الامام».

«خلق نشده اند جن و انس مگر به هدف معرفت امام».

و شناخت امام بزرگترین عبادات است...^(۱).

جواب ما:

در حالی که آیه می گوید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذريات: ۵۶].

«ما خلق نکردیم جن و انس را جز برای این که مرا (الله) را بپرستند».

خبث اینان باعث شد تا در این آیه منظور از «مرا» را در پراتز بنویسم. ای جاهلان اگر منظور از خلقت جن و انس، شناخت امام است، خود امام مگر مخلوق نیست؟ خودش برای چه چیزی آفریده شده است؟ در ضمن، چرا آیه یک چیز می گوید و شما چیز دیگری؟ و در آخر از امامش، این جمله را شاهد می آورد که «بنا عرف الله و بنا عبد الله» به ما الله شناخته شد و به ما الله پرستیده شد.

با این سخن، مهر کفر را به پیشانی خود زد. هرچند با دلایلی سعی دارد، توجیهش کند.

یکی نیست که از او بپرسد: امام شما که به دنیا نیامده بود، الله شناخته شده نبود و پرستیده نمی شد؟ یا معبودانی داشت؟.

در این باره می گویند: الله در ابتدا امام را خلق کرد و بعد آسمانها و زمین را.

باز کسی نیست که از این امام خود بزرگ بین بپرسد: شما که این قدر مهم هستید، چرا در قرآن نام و نشانی از شما نیست؟ چرا مانند بهایی ها مجبورید آیات لا یتچسبک را به زور به خود بچسبانید؟!.

ادعای ۵۹- سنی عقیده دارد که الله قابل دیدن است

می‌گوید: برخی از علمای سنی با این عقیده مخالفند؛ مثل ذهبی و سبط ابن جوزی با مسلم مخالف هستند و کتابش را قبول ندارند و قبول ندارند که می‌شود الله را در قیامت دید...^(۱).

جواب ما:

رؤیت الله در آخرت عقیده همه اهل سنت است و این که نوشتی ذهبی با آن مخالف است، شاید دروغی بی سابقه باشد. به یاد دارید که در مقدمه نوشتیم: او نقل قول ذهبی را از کتب مخالفان که قبل از جواب نوشته است، سند می‌گیرد و از جوابش چیزی نمی‌گوید و ادعا می‌کند که این گفته ذهبی است.

این کار او مانند این است که نقل قول مرا از کتابش سند بگیرد که بله، این قول سجودی است. می‌بینید چه حقه‌ای به کار می‌برد؟ آیا یک عالم این طور حقه بازی می‌کند.

اما درباره سبط ابن جوزی، بهتر بود که می‌گفتی: او شیعه است و بی تردید بود، اما بدبختی این دانشمند را بین که نه شما قبولش می‌کنی نه ما.

این در حالی است که کشورها مفاخر علمی را از هم می‌دزدند؛ مثلاً ما می‌گوییم: امام مسلم ایرانی بود و عربها می‌گویند: عرب بود.

در ضمن، الله در دنیا دیده نمی‌شود بلکه در آخرت رؤیت می‌شود که در آخرت هم موازین دنیا حاکم نیست؛ اگر این طور بود، باید آدمی می‌مرد یا در آتش جهنم خاکستر می‌شد!

آخر چه جای شگفتی است که الله چشمی در آخرت به ما بدهد که او را با آن چشم ببینیم. البته این آیه در قران هست:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲].

پس شما نگران نباشید.

کسی که در این دنیا کور است پس در آخرت هم کور خواهد بود حتی بیشتر در گمراهی است. پس شما چون در این دنیا کورید، این طور در حیرت هستید.

ادعای ۶۰- آیه (لا تدركه و الابصار)، دلیل است که ما در دنیا و آخرت نمی توانیم الله را ببینیم...^(۱).

ما را متهم کرده است که الله را جسم می دانیم و دلایلی از احادیث ما آورده است که می گوئیم: الله پا دارد و پایش را بر جهنم می گذارد تا آرام شود و... .

جواب ما:

این سخن، مثل این است که بگوئیم: آن کوری که در سوره عبس از او یاد شده است، در قیامت نیز، چیزی نمی بیند؛ همانطور که در دنیا نمی دید.

دنیا، دنیاست و آخرت، آخرت است. بعضی از مردم در قیامت با سر راه می روند نه با پا.

آیا این را نیز، منکری؟ ما می گوئیم: جهان آخرت غیر از دنیاست و در آن چیزهای حیرت آوری وجود دارد؛ از جمله، دیدن الله.

ادعای ۶۱- می گوید: اگر ما الله را ببینیم؛ یعنی، او محدود است و این کفر است...^(۲).

جواب ما:

می خواهی بگویی: الله نامحدود است؟ این را نمی دانستم؛ کی به تو یاد داده است؟ ما

می گوئیم: از ذات الله چیزی نمی دانیم و تو می دانی که محدود و نامحدود یعنی چه؟

۱- ص ۱۹۸.

۲- همان.

الله در قیامت چشمی به ما می‌دهد که او را ببینیم. حتی اگر نامحدود باشد، چشمی می‌دهد برای دیدن نامحدود.

﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَدْيِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲].

حال دلایل ما برای رویت الله در بهشت:

سنی‌ها عقیده ندارند که الله در دنیا قابل رویت است، اما جهان آخرت جهانی دیگر است. در آن جهان بعضی آدمها با سر راه می‌روند! پس در چنین جهانی رویت الله عجیب نیست و این هم دلیل صریح از قرآن:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ [القيامة: ۲۲ و ۲۳]

«چهره‌های در آن روز نورانی و نیکوست و آنها پروردگار خود را می‌نگرند.»

ادعای ۶۲- خداوند جسم نیست تا مثلاً بنشیند...

جواب ما:

جسم باشد یا غیر جسم... به هر حال یک چیزی هست و الله در قیامت خودش را نشان می‌دهد. اما ما نه می‌دانیم و نه تصورش را داریم که چه چیزی می‌بینیم. شیعیان می‌گویند: الله همه جا هست. باید بدانیم که زمین مکانهای کثیف و ناخوشایند هم دارد، پس باید بگوییم: الله با علمش در همه جا هست.

ادعای ۶۳- سنی‌ها می‌گویند: الله مثل بقیه دست و پا چشم دارد...

جواب ما:

البته در قرآن از دو دست و چشم الله صحبت شده است (قرآن را که دیگر قبول دارید؟)

در عین حال معتقدیم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ و معتقدیم: ﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ رُكُوفًا﴾

أَحَدًا ﴿﴾

«هر چیز مثل او نیست. الله شبیه به هیچ چیز نیست».

امام احمد حنبل کسی را که درباره ذات الله و کیفیت دست و پا و چگونگی نشستن بر عرش، از او سوال کرد، از مجلس بیرون کرد و گفت: «نشستن معلوم است چون در قرآن آمده است» چگونگی آن مجهول است... و ایمان به آن واجب است و سوال و صحبت از آن بدعت است و گمان می‌کنم سوال کننده، منافق است. و از مجلس بیرونش کرد.

ما که نمی‌توانیم بگوییم: آیه قرآن را قبول نداریم. می‌گوییم: معنی آیه را درک نمی‌کنیم اما در بست قرآن را قبول داریم.

دوم: ما می‌گوییم: الله هست اما از ذاتش چیزی نمی‌دانیم.

ما به کسی که درباره ذات الله سوال می‌کند به دیده شک نگاه می‌کنیم و می‌گوییم: منافق است ما درباره کسی که از چگونگی چشم و دست الله سخن بگوید، می‌گوییم: بدعتی است و دروغ گو.

ما کسی را که از چگونگی دست و پای الله سوال کند یا درباره آن صحبت کند، از مجلس خود بیرون می‌کنیم. - چه کنیم که مبتلا به این شیعه شده‌ایم - ما امر شده ایم که فقط از صفات الله صحبت می‌کنیم که خالق است و بصیر است و سمیع... اگر در کتب حدیث ما «پای الله» ذکر شده است، خوب در قرآن هم «ید الله» ذکر شده است.

تو که این کلمه دست را از قرآن بر نمی‌داری و حذفش نمی‌کنی؛ بنابراین، ذکر یدالله در صحیح مسلم به نقل از پیامبر گناه نیست.

تو یک سنی پیدا کن که بگوید: قربان دست الله بروم یا چیزی شبیه به این و بعد ایراد بگیر.

هیچ اهل سنتی الله را مجسم نمی‌کند و این یک تهمت شرمناک است.

در کتب ما احادیثی هست که در آنها رسول الله، پا و دست الله را ذکر کرده است، اما این دلیل نمی شود که ما الله را تجسم کنیم. ما، شما را فقط به این خاطر که در کتاب شما (قرآن) چشم و دست الله ذکر شده است، متهم نمی کنیم که الله را جسم می دانید. پس شما نیز، ما را متهم نکنید.

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ...﴾ [القلم: ۴۲].

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...﴾ [الفتح: ۱۰].

﴿...يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...﴾ [المائدة: ۶۴].

این قرآن است که از ساق الله، از دست الله، حتی از دو دست الله، سخن می گوید. الله مگر قهار نیست؟ مگر خشم نمی گیرد؟ خب این؛ یعنی، تو تهمت می زنی که سنی می گوید: الله سیستم عصبی دارد که بر اثر کار بد آدم‌ها، تحریک و غضبناک می شود؟! الله از کار بنده‌ای که یک تنه به سپاه کفار زد، راضی می شود و رسول خدا اوج رضایت الله را از به خنده تعبیر می کند.

آخر مشکل در کجاست؟ در قرآن؟

حتماً با قرآن مشکل دارید؛ زیرا این قرآن است که می گوید: الله دو دست دارد. برای عده‌ای ممکن است این سوال پیش بیاید که عاقبت در قبال این آیات چه باید کرد؟ عرض می کنم که اهل سنت به هر چیزی که در قرآن و حدیث صحیح آمده است، ایمان دارند حتی اگر کیفیت مسأله برای او مجهول باشد. برای مثال عرض می کنم: وقتی که الله می گوید: دو دستم گشاده است. ما نمی گوییم: سه دستش گشاده است. نه می گوییم: یک دستش را باز کرده است و نه می گوییم: دست ندارد. بلکه هر چی خودش می گوید، همان را قبول داریم. اما نه از کیفیت و چگونگی آن حرفی می زنیم و نه تجسم می کنیم. نه تشبیه و نه گفته الله را تصحیح می کنیم (مثل بعضی‌ها!)؛ زیرا هر چیزی

درباره ذات الله بر ما مجهول است و صفات او بر ما معلوم... اما ایمان به قرآن واجب است. به همین سادگی... الله در قرآن می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ ۗ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: ٧].

«او کسی است که بر تو کتاب را نازل کرد و در آن کتاب، آیات محکم هست و متشابه و هر کس که در قلبش مرض باشد، به دنبال آیات متشابه قرآن می رود و آن را تاویل می کند...»

حال شما بنگرید که در قلب چه کسی مرض است؟

ادعای ۶۴- صحیحین سنی ها از خرافات پر است

قوم موسی تعجب می کردند که چرا موسی عریان نمی شود تا با آنها غسل کند. این کار نزد آنان عیب نبود اما موسی نمی پسندید. پس گفتند: موسی فتق دارد و الله برای این که دروغ آنها را بنمایاند، روزی که موسی غسل می کرد و لباسش را بر سنگ گذاشته بود. سنگ لباسش را برد و موسی پشت سنگ دوید تا به قومش رسید و قوم دیدند که او مریض نیست و موسی سنگ را زد تا این که سنگ ناله کرد.

داعی ایراد می گیرد که عقل قبول نمی کند، سنگ بدود و چرا باید موسی پیش قوم عریان بیاید؟ و در این، فایده ای نیست. چرا سنگ را می زند و چطور سنگ ناله می کند. و اضافه کرده است که معجزات انبیاء را قبول داریم، اما به شرطی که فایده ای در آن باشد نه ضرر...^(۱).

جواب ما:

کسی مسلمان باشد و این طور بگوید: جای تعجب است! گر یک ملحد چنین ایرادی بگیرد، اشکالی ندارد و اگر با این دید به داستانها نگاه کنیم، همه داستانها سوال برانگیز است؛ مثلاً با این دید می‌توانیم داستان تولد حضرت عیسی را رد کنیم و بگوییم چه معنی دارد که الله دختری بی شوهر را صاحب فرزند کند و مردم را درباره این دختر به شک بیندازد؟! چه معنی دارد که چنین کند تا عده‌ای به فتنه بیفتند که این بچه بی پدر را فرزند الله بدانند و با این استدلال کل داستان را رد کند و قرآن را کتاب خرافی بدانند. همه داستانهای قرآن با این استدلال رد می‌شوند. آیا شیعه، از این داستانها کم دارد؟!.

ادعای ۶۵- از خرافات کتابها ی سنی، سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت است

از بخاری داستان آمدن فرشته مرگ نزد موسی را نقل کرده است. فرشته مرگ می‌خواهد که جانش را بگیرد، موسی بر او حمله می‌کند و چشمش را کور می‌نماید. او می‌رود نزد الله که این بنده، مرگ را دوست ندارد. الله چشمش را برمی‌گرداند و می‌گوید:

برو به موسی بگو: اگر دنیا را می‌خواهی، به اندازه هر موی پوست گاو، سالی به عمرت بیفزایم؟ موسی می‌گوید: بعدش چی؟ می‌گوید: بعدش مرگ است. موسی می‌گوید: جانم را بگیر. زندگی را که آخرش مرگ است، نمی‌خواهم. نویسنده شیعه ایراد می‌گیرد که «معقول نیست پیغمبر وارسته ای با یک فرشته مامور چنین کند...»^(۱).

جواب ما:

همین پیغمبر وارسته، آن قدر وارسته بود که به مقام پیامبری رسید، اما باز از ترس جان وقتی دید عصایش ازدها شده است پا به فرار گذاشت و پشت سرش را هم نگاه نکرد.

﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْأَمْرِ سُلُونٌ﴾ [النمل: ۱۰].

الله به موسی گفت: «عصایت را بینداز. چون انداخت، دید ازدها شده است؛ پس موسی پا به فرار نهاد و پشت سر خود را نیز، نگاه نکرد. الله فرمود: یا موسی، نترس پیامبران نزد من نمی ترسند».

آیا به قرآن هم ایراد می گیری؟ بگو: کتابی خرافی است و به ساحت پیامبر توهین کرده است!

آیا بین تو و ملحدان فرقی نیست؟ آیا شیعه از این داستانها کم دارد؟!
می گوید:

فرض کنید: بزرگی نوکرش را می فرستد تا شما را به میهمانی دعوت کند؛ آیا شما او را می زنید که این گمان را به موسی می برید...^(۱).

جواب اول ما:

در تفسیر حدیث آمده است که موسی فرشته را نشناخت، چون در لباس آدمی و بی اجازه وارد خانه اش شده بود. مثل نشناختن ابراهیم سه فرشته را... اگر ابراهیم آنها می شناخت که برایشان غذا نمی برد!.
مثل ترس مریم از فرشته:

﴿..فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِن كُنْتُ تَقِيًّا ﴿١٨﴾﴾ [مریم: ۱۷-۱۸].

«به سوی مریم فرستادیم روح خود را به شکل آدم. پس مریم گفت: پناه می‌برم به رحمن اگر متقی نباشی».

اگر مریم هم مرد بود، به فرشته حمله می‌کرد که چرا بی اجازه آمده است؟.

جواب دوم ما:

این قیاس درست نیست. مرگ چیزی است که نفس انسان آن را دوست ندارد و عکس العمل اول همان است که حضرت موسی انجام داد. اما این حقه باز، داستان را از اول تا آخر ننوشته است می‌بینی که در آخر موسی با رضایت مرگ را می‌پذیرد و این اثر همان تعلیم و تربیت است. پس به موسی توهین نشده است.

با این استدلال‌های بچه گانه می‌توانید این آیات الهی را دروغ بدانید که در آن ابوالانبیاء، حضرت آدم، بهشت را به دو گندم بفروخت و بگویید که این آیات دروغ است و محال است که ایشان چنین کند.

ادعای ۶۶- شیعه، مشرک نیست

برای این که اتهام شرک را از خود دور کند به تعریف اقسام شرک می‌پردازد. یک شرک را این می‌داند که در ذات الله کسی را شریک کنیم مثل بت پرستان...^(۱).

جواب ما:

یکی از مکرهای شیعه این است که مشرکان را تقسیم بندی می‌کند و با تعریف خود، آنها را معرفی می‌کند تا جایی برای خود در میان آنان نگذارد!

برای این کار بعضی از صفات مشرکان را منکر می‌شود. صفاتی که مشرکان و شیعیان در آن مشترکند را به مشرکان نسبت نمی‌دهد که این دروغی بس آشکار است.

از آیات قرآن می‌توان دریافت که مشرکان مکه کسی را در ذات الله شریک نمی‌کردند؛ بلکه در نهایت مانند شیعه‌ها بودند. این هم دلایلی از قرآن:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (۸۵) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (۸۶) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (۸۷) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (۸۷) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ (۸۸) بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (۸۹) مَا أَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (۹۲) [المؤمنون: ۸۴-۹۲].

«بگو: برای کیست زمین و آنچه در آن است؟ می‌گویند: برای الله است. بگو: پس چرا پند نمی‌گیرید.

بگو: کیست پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ؟ خواهند گفت: الله. بگو: پس چرا متقی نمی‌شوید؟.

بگو: کیست که پادشاهی هر چیز به دست اوست و پناه می‌دهد و خودش به پناهنده شدن، نیازی ندارد؟ اگر بدانید، خواهید گفت: او الله است. بگو: پس چرا سحر زده هستید؟

پس به حق نازل کردیم و آنها دروغ‌گویند. الله فرزندی نگرفته است و با او شریکی نیست. اگر این طور نبود پس هر اله به کار مخلوق خود می‌پرداخت و اله‌ها بر یکدیگر برتری جویی می‌کردند! منزّه است الله از توصیف شما و دانای غیب و آشکار و برتر است از آنچه با او شریک می‌کنید».

پس دیدید که انسان ممکن است الله را بشناسد و خوب هم بشناسد اما در همان حال مشرک هم باشد.

اما چرا شیعه‌ها منکر این آیات هستند؟ چون می‌دانند که این، همان صفات خودشان است. بله آنها باید تعریف غلطی از شرک ارائه دهند تا بتوانند بگویند: ما مشرک نیستیم. در حالی که هستند. اگر این یک حقه نیست، پس چیست؟

ادعای ۶۷- شیعه مشرک نیست؛ زیرا کسی را پسر الله نمی‌داند

می‌خواهد بگوید: ما به نصارا شباهتی نداریم؛ زیرا آنها عیسی را خدا می‌دانند یا به سه اله در یک اله معتقدند و ما چنین نیستیم...^(۱).

جواب ما:

می‌گوییم: درست! اما باز بین شما و نصارا شباهت‌هایی هست. هر دوی شما عوض آنکه از الله بگویید، فقط به ستایش بندگانش مشغولید. شما نیز، چون نصارا برای بزرگان خود جشن تولد می‌گیرید و روز تولدش را عید می‌دانید.

شما نیز، چون نصارا به یادگارهایی از بزرگان چسبیده اید و آن را مقدس می‌دانید. آنها صلیب را که عیسی بر آن (بزعم خودشان) به دار کشیده شد و شما خاک کربلا را که خون حسین بر آن ریخته شد را مقدس می‌دانید.

از همه مهمتر نصارا از بنده مدد می‌خواهند؛ شما نیز، از بنده مرده مدد می‌خواهید. باز حجت نصارا از شما قویتر است؛ آنها می‌توانند ادعا کنند که عیسی نمرده است، اما شما با وجود این که علی را مرده می‌دانید از او مدد می‌خواهید. آیا این علی که فوت کرد، با پای خودش به قبر رفت که این قدرت عظیم را پس از مردنش برای او قائل می‌شوید؟!

ادعای ۶۸- شیعه مشرک نیست؛ زیرا صفات الله را کسبی نمی‌داند

باز حقه بازی کرده و تعریفی دروغین ارائه داده و گفته است: هرکس صفات الله را کسبی بداند، مشرک است...^(۱).

جواب ما:

وقتی هرکس غیر الله را رزاق بداند، مشرک است پس هرکس علی را چون الله مشکل گشا بداند هم، مشرک است. آیا شما نیستید که می‌گویید:
یا علی، مدد. علی، ای مشکل گشا، دردمو دواکن و مناجات مرا پیش خدا کن.
شرک؛ یعنی، بیکار کردن الله از امور جهان

ادعای ۶۹- شرک یعنی بیکار کردن الله در اداره امور جهان

شرک را طوری بیان کرده است که انسان گمان کند، الله جهان را خلق کرده و بعد امور جهان را به دست دیگران داده و یهود را مثال زده است که بر این عقیده‌اند...^(۲).

جواب ما:

باید گفت: شیعه هم بر این عقیده است. اگر این عقیده شیعه نباشد، پس امام زمانش بیکار می‌شود. البته عقیده شیعه بدتر است؛ زیرا یهود، الله را در دنیا بیکار می‌دانند، اما شیعه دست‌های الله را در آخرت هم بسته است.
آیا این دعای شیعه نیست که خطاب به امامان می‌گوید:
«ایاب خلق الیکم و حسابهم علیکم»؛ یعنی، بازگشت مردمان به جانب شما امامان است
(بعد از مرگ).

حساب بندگان به عهده شماست (پس الله هیچ کاره است؟!).

ادعای ۷۰- شرک: یعنی، ریا و توجه به غیر الله

۱- ص ۲۰۸.

۲- ص ۲۰۹.

از شرک در عبادت هم تعریف کاملی نداده و گفته است؛ یعنی، آدمی در نماز توجه‌اش به غیر خدا باشد...^(۱).

جواب ما:

به الله قسم، در تعجبیم از این مرد و پدرانش که چه فایده‌ای از گمراه کردن مردم نصیبشان شد؟ رزق و روزی؟! این روزی که نصیب قربانیان مکر و فریب داعی هم شد. می‌پرسم آیا شما به زیارت قبر می‌روید؟ این عبادت است یا نه؟ این ثواب دارد یا ندارد؟.

شما وقتی بر سر قبر حسین می‌روید، چگونه گریان و نالان می‌روید؟! وقتی سینه می‌زنید، آیا عبادت است یا نه؟ آیا توجه شما در آن جا، به الله است یا به حسین؟ آخر دروغ را هم باید به اندازه گفت. اگر شما بر سر قبر برای عبادت می‌روید، چرا دم دروازه از صاحب قبر اذن دخول می‌خواهید نه از الله. باز هم می‌گویید: توجه ما به الله است. در ضمن، تعریف تو از عبادت ناقص بود. اما شامل این تعریف ناقص هم می‌شوید.

جالب است که خودش نیز، می‌داند که اوضاع خیط است، پس فوری موضوع را به شرک اصغر می‌کشاند تا عیب خود را بپوشاند و از موضوع فرار کند. از این گذشته، اصل عبادت آن است که انسان دعا کند. «الدعاء هو العباده»؛ یعنی، دعا عبادت است.

قران می‌گوید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ

جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾ [المؤمن: ۶۰].

«و فرمود: رب شما که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. بدرستی آنان که از عبادت

من سر می‌پیچند در جهنم سرنگون می‌شوند».

پس دعا = عبادت است.

شما امامان خود را می‌خوانید و درخواست خود را به آنها می‌دهید و از آنان طلب یاری می‌کنید. باز می‌گویید: عمل ما شرک نیست؟ راست می‌گویید. قبول دارم که گاهی شرک در عبادت ندارید؛ زیرا گاهی الله را کاملاً فراموش می‌کنید و خالص بنده را می‌خوانید.

ادعای ۷۱- شیعه نذر برای غیر الله را حرام می‌داند

می‌گوید: ما نذر را برای غیر الله حرام می‌دانیم. اگر نذر برای الله باشد، اما کنار قبر امامی انجام گیرد، ما آن را حرام نمی‌دانیم.
و می‌گوید کار جاهلان ما ربطی به مذهب ما ندارد...^(۱).

جواب ما:

می‌گوییم: اول این که شما جاهلان را منع نمی‌کنید و معلوم است که مردم شیعه گوش به فرمان علمای خود هستند، اما شما منع نمی‌کنید؛ چون در حقیقت خودتان این را بد نمی‌دانید. هرچند که به زبان، خلاف آن را می‌گویید. این کار آن قدر جا افتاده است که مردم ضرب المثل‌ها درست کرده‌اند. مانند «نفت ریخته را نذر امام رضا کردن».
دوم این که اگر برای الله است پس چرا کنار قبر قربانی می‌کنید؟
جواب این است که در این جا بیشتر ثواب دارد و به نحوی صاحب قبر را در عبادت خود شریک می‌کنید.

ادعای ۷۲- شیعه از هیچ راهی شرک نیست

می‌گوید: آیا هرگز شنیده اید که شیعه در عبادت الله کسی را شریک کند؟...^(۲).

جواب ما:

بله شنیده‌ایم اما شنیده ایم که در عبادت امام رضا، الله را شریک کنند!

۱- ص ۲۱۱.

۲- ص ۲۱۵.

بله به الله قسم از این بیشتر را شنیده ام. شنیده ام که شیعه، الله را به زیارت قبر حسین فرستاد، اما نمی دانم منظور از این زیارت چه بود؟ آیا الله از حسین حاجت خواست یا نه همین طوری زیارت کرد.

این هم حدیثی^(۱) از بحار الانوار مجلسی است که قبلاً ذکر کردیم و این آقای داعی در کتابش، مجلسی را بسیار ستوده است.

صفوان می گوید: وقتی امام صادق به منطقه حیره آمد به من گفت: از قبر حسین حاجتی داری؟ گفتم: فدایت شوم به زیارتش می روید؟ فرمود: چطور به زیارتش نروم در حالی که الله هر شب جمعه برای زیارت قبر حسین با فرشته‌ها و پیامبران و امامان نازل می شود. محمد ﷺ بهترین انبیاء و ما بهترین اوصیاء هستیم.

صفوان می گوید: گفتم: فدایت شوم آیا هر شب جمعه به زیارت قبر حسین برویم تا الله را ببینیم (زیارت کنیم).

فرمود: برو که ثواب زیارت قبر حسین همراه این کار برایت نوشته می شود. باز می گوید: ما مشرک نیستیم. راست می گوید؛ مشرک نیستند بدتر از مشرکند. مشرکان زمان پیامبر در راحتی و آسودگی معبودان را می خواندند و در سختی و دشواری الله را.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا ۖ فَأَمَّا جَنَّاتُ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَبْرَارِ أَعْرَضْتُمْ ۖ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿۶۷﴾ [الإسراء: ۶۷].

«در بحر که به شما ضرر می رسد، غیر او چه کسی را می خوانید؟ اما شما را که نجات دادیم باز از الله روی برمی گردانید و انسان، ناسپاس است.»
اما شیعیان در سختی هم حسین را می خوانند.

۱- کتاب مزار، باب پیامبران و امامان و فرشته‌ها به زیارت قبر حسین می آیند...، حدیث ۳۲، ج ۲، تهران، مکتبه اسلامی، ج ۱۰۱، ص ۶۱.

دو سال پیش یک هواپیمای مسافربری در تهران سقوط کرد وقتی جعبه سیاه را پیدا کردند، دیدند آخرین فریاد خلبان قبل از مرگ این کلام بود: یا ح.....سین..... آری الهش حسین بود!

ادعای ۲۳- مرده می تواند قدرتی مافوق تصور داشته باشد

در این جا، مثال عجیبی گفته است. گفته: حاجت خواستن از مردگان شرک نیست چون سلیمان پیامبر از مخلوقی کمک خواست تا تخت بلقیس را بیاورد و از الله نخواست...^(۱).

جواب ما:

می گوییم: این حرف عجیبی است. مثل این که هندو بگوید: من از گاو شفا می خواهم چون پیامبر شما وقت بیماری نزد دکتر رفت. آخر چه ربطی دارد؟! می گوید: ربطش این است که آوردن تخت یک کار خدایی بود اما سلیمان از بنده خواست. می گوییم: دروغ در خود حرف نهفته است. اگر کار خدایی باشد، بنده نمی تواند انجام دهد مثل خلق کردن پشه.

آوردن تخت کار خدایی نیست با به کار گرفتن علمی خاص انجام گرفته است و بس. سلیمان بر سر قبر داود نرفت تا از او کمک بخواهد! اگر این را دلیل بگیریم هر مذهب باطلی هم می تواند این دلیل را بیاورد و بگوید: اگر من از فلانی مدد می خواهم، برای این است که سلیمان از بنده مدد خواست. پس بت پرستی هم با این استدلال، مجوزی می یابد!

حقه بازی این است که می گوید: «تنها حاجت خواستن از مخلوق، شرک نیست.» مثل این که ما می گوییم: هست. ما کی گفتیم، هست؟ ما از نانوا نان می خواهیم، این شرک است؟.

ما می‌گوییم: وقتی به مرضی گرفتار می‌شوید و دکتر شما را جواب کرده است، آن وقت می‌گویید: یا امام رضا، شفا بده. این شرک است؛ زیرا گمان می‌کنید که او قدرتی استثنایی دارد؛ مثل بت پرستان که می‌پنداشتند، بت‌ها قدرتی مافوق عادی دارند. آورندهٔ تخت بلقیس را به رخ ما نکشید. قرار نیست چون او یک قدرت استثنایی دارد، پس دوازده امام و هجده بت هم داشته باشند. گاهی سفسطه می‌کنند.

و می‌گویند:

خدایی که به یک انسان چنین قدرتی می‌دهد که در یک چشم بر هم زدن، تختی را از قاره‌ای به قارهٔ دیگر ببرد، آیا نمی‌تواند به حسین توانایی شفای بیماری بدهد؟

جواب ما:

می‌تواند اما توانستن، دلیل نمی‌شود که داده باشد. الله می‌تواند به جای دست به من بال بدهد اما توانستن یک چیز است و انجام دادنش چیزی دیگر. شما اگر ثابت کردید حسین در قبر چنین قدرتی دارد ما را از صرف هزینه برای رفتن پیش دکتر نجات می‌دهید.

می‌گوید: اگر شما شنیده باشید ما در گرفتاری‌ها می‌گوییم: یا حسین ادرکنی.

منظور ما این نیست که یا حسین که الله هستی، ادرکنی!

جواب ما:

منظور شما این است که ای حسین، مرا دریاب در این گرفتاری. ای حسین کمک کن. شما از او در گرفتاریها کمک می‌خواهید. همه با هم می‌خواهید و با زبانهای مختلف و مشکلاتی رنگارنگ و فوری هم می‌خواهید. در حالی که این فقط الله است که می‌تواند همهٔ زبانها را بفهمد، همه حرفها را یک جا بشنود و مشکلات گوناگون را حل کند. پس حسین نزد شما اله است؛ به همین دلیل احتیاجات خود را به این خدای قدرتمند عرضه می‌کنید و به زیارتش می‌روید و در ایام حسینیه بر سر و روی خود می‌زنید تا شاید

راضی شود و شادی را در دنیا و آخرت به شما هدیه کند. باز بگویید: شرک نیست؛ آب دوغ خیار است.

ادعای ۷۴- دربارهٔ وسیله گیری آیه داریم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵].

او این آیه را شاهد آورده است که باید وسیله بگیریم و بعد یک شاهد دیگر می آورد که وسیله؛ یعنی، اهل البيت. البته شاهد فراوان دارد. کتاب درجه یک سنی ها ابن ابی الحدید معتزلی شاهد اول آنهاست! ببینید چه می نویسد:

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علمای شما می باشد و شاهد دیگرش ثعلبی است به او درجه امام داده است و او را کنار امام بخاری و امام احمد حنبل نشانده است.

ابوبکر شیرازی دیگر کیست؟ الله می داند.

او را هم شاهد آورده است و بالاخره هر کس که حرف او را گفته، از بزرگان اهل سنت شده است...^(۱).

جواب ما:

خودش می گوید: معتزلی. آیا سنی ها، معتزلی هستند؟ آیا سنی ها، معتزلی ها را هدایت یافته می دانند. آیا خجالت چیز خوبی نیست؟

او اشاره نمی کند که تفسیرهای معروف سنی چه می نویسند. چرا؟ چون می خواهد بچه را فریب دهد. بچه کیست؟ ملت شیعه!

اما تفسیر درست این است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«ای ایمان آوردندگان، از خدا بترسید و به سوی خدا وسیله بجوید و در راهش جهاد کنید شاید که نجات یابید».

در خود آیه نیز، اگر داعی شیاد ما را گمراه نکند، معنی وسیله معلوم است. در این جا وسیله؛ یعنی، جهاد.

فرض کنید پدر، شما را نصیحت کند و بگوید: ای پسر، مرا راضی کن و درس بخوان تا موفق شوی. واضح است که وسیله موفقیت و راضی کردن پدر، درس خواندن است. حال اگر این ملا جمله «مرا راضی کن» را این طور تفسیر کند که «برو سر قبر و زاری کن» در حقیقت به ریش شما و کم سوادی شما خندیده است.

آیه واضح می گوید: ای مؤمنان، به سوی خدا وسیله بجوید و جهاد کنید تا موفق شوید! و این ملا آمده عجب تفسیری کرده است! عجب قبری ساخته، عجب دم دستگاهی درست کرده است.

کلمه وسیله یکبار دیگر هم در سوره اسراء، آیه ۵۷ آمده و این طور نوشته است:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفِ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾
 ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ
 وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ [الإسراء: ۵۶-۵۷].

این آیه، لقمه را جویده و در دهان ما گذاشته است تا فریب نخوریم. آیه واضح می گوید:

«(ای محمد) بگو: بخوانید به جز الله آنانی را که گمان می کنید (کاره ای هستند). پس نمی توانند ضرری را از شما دفع کنند و نه حال شما را عوض کنند. آنانی که شما می خوانید، خودشان دنبال وسیله می گردند. هر کدام که مقرب تر باشند [بیشتر دنبال

وسيله‌اند] اميدوار به رحمت رب هستند و از عذاب رب می ترسند». آيه خيلى واضح، وسيله را معنى کرده است. شما می گوئيد وسيله ما حضرت محمد ﷺ و حضرت علي و امام رضا هستند. آيه می گوئيد: آنها خودشان بيشر دنبال وسيله هستند. وسيله حضرت محمد ﷺ چه بود؟ معلوم است عمل صالح، صدقه، جهاد، امر به معروف.

آيا از اين صريح تر هم سخني هست؟

اصولا اين عادت مشركان است كه می گویند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

در حالي كه الله وسيله توسل و تقرب به سوي خودش را ايمان و عمل صالح قرار داده است. اين هم دليل از سوره سبأ، آيه ۳۷:

﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

صَالِحًا...﴾ [سبأ: ۳۷].

«وما أموالكم ولا أولادكم بالتي تقرّبكم عندنا زلفى إلا من آمن وعمل صالحاً»

و مال و اولاد شما، وسيله نزديك شدن شما به من نيست؛ مگر ايمان و عمل صالح.

ادعای ۷۵- حدیث ثقلین ؛ دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه

در اين جا، يك صفحه را پر کرده است و از كتب اهل سنت نقل کرده است كه حدیث ثقلین درست است.

مسلم بن حجاج و ابی داود و سليمان بلخی و ابن صباغ از پیامبر نقل کرده‌اند كه فرمود:

«انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي لن ينفركا حتى يروا على الحوض و من توسل او تمسك بهما فقد نجى و من تخلف عنها فقد هلك با ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً».

یعنی: «بدرستی که در میان شما دو چیز بزرگ: قرآن و عترت و اهل بیت را می‌گذارم. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. هر کس به آن دو توسل و تمسک نماید. به حقیقت نجات می‌یابد و هر که از آن دو روی برگرداند، هلاک شود و کسی که به آن دو تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهد شد...»^(۱).

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: درست است؛ اما نه به این صورتی که او نوشته است؛ زیرا او منظور دیگری هم دارد، حواله به مسلم می‌دهد و متن را از کتاب «ینابیع الموده» سلیمان بلخی می‌آورد!

در همین یک صفحه سند، دو بار حواله به کتاب سلیمان بلخی می‌کند و کتابش را کنار کتاب مسلم قرار داده است در حالی که این کتاب بی ارزش است و ۷۰ سال قبل از مناظره داعی نوشته شده است و سنی‌ها آن را نمی‌شناسند و فقط در قم چاپ می‌شود. آیا این داعی از حقه بازی خسته نمی‌شود؟ سپس نوشته است (با الفاظ کم و زیاد): آیا حدیث، حدیث سبب زمینی است که کیلویی می‌کشی؟ یک لفظ از مسلم را با یک لفظ از آن مشرک بلخی (سلیمان بلخی) قاطی می‌کنی تا هدف غلط خود را به منزل نهایی برسانی. هر لفظ حدیث در هنگام اختلاف راه گشاست و تو می‌نویسی: با الفاظ کم و زیاد، حدیث این گونه است.

ای کسی که جد اندر جد ملت ایران را به اعتراف خودت دوشیده ای، آیا تا قیامت هم می‌خواهید بر گردن این ملت سوار شوید.

مشکل کار شما این است که حدیثی را که درباره اهل بیت علی است، می‌بینید؛ اما درباره عمر نمی‌بینید. اگر این حدیث در کتاب ماست، آن هم هست. منظورم آن حدیث است که می‌گوید: دو چیز را برای شما باقی گذاشتم: قرآن و ستم را.

درباره این حدیث، داعی می‌گوید: سند آن دروغ است و اضافه کرده است: بخاری و مسلم می‌گویند: دروغ است.

در حیرتم از این مرد. هم پیاله‌هایش احادیث قوی ما را ذکر نمی‌کنند و دنبال حدیث موضوع می‌گردند. اما این مرد، صحیح را ضعیف و ضعیف را قوی جلوه می‌دهد. چرا چنین می‌کند؟ چون مخاطبانش فرق بین این احادیث را نمی‌دانند و همین به او جرات داده است تا هر چه دلش خواست بگوید.

در حالی که ما می‌دانیم، این حدیث صحیح است که رسول فرمود:

«علیکم بسنتی و بسنت خلفاء راشدین من بعدی»

«بر شماست پیروی از سنتم و سنت خلفای راشدین که بعد از من می‌آیند».

حال نظر سنی‌ها را ببینید درباره این روایت: اگر روایت را مثل داعی کیلویی وزن نکنیم و امام مسلم را کنار دست ابن ابی الحدید نشانیم، این حدیث در مسلم این طور آمده است: «به» ؛ یعنی، به آن و نیامده «بها»؛ یعنی، نوشته است: به آن دو. منظور «به» چنگ به قرآن است نه چنگ زدن به قرآن و عترت.

ببینید حدیث را در صحیح مسلم!

«أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ « وَأَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي».

«اما بعد ای مردم، من بشرم. شاید بزودی ملک الموت بیاید و بروم و در بین شما دو چیز بزرگ را گذاشتم: کتاب الله که در آن هدایت و نور است. پس کتاب الله را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید و رسول ترغیب کرد مردم را به کتاب الله و بعد گفت: و اهل بیتم. شما را از الله می‌ترسانم درباره اهل بیتم و شما را از الله می‌ترسانم درباره اذیت رساندن به اهل بیتم و شما را از الله می‌ترسانم درباره اهل بیتم!».

پس دیدید این داعی حقه بازی می‌کند و جلوی چشم همه در روز روشن کتاب مهم مسلم را تحریف می‌کند!

واضح است که اشارهٔ رسول به افرادی است که بعد آمدند و حسین را کشتند و عایشه را فحش دادند. حتی بیشتر بر ضد شیعه‌هاست؛ چون کسانی که حسین را کشتند، از بین رفتند و تازه شیعه در قتل حسین دست دارد. اما آزار دهندگان اهل بیت از شیعیان هنوز هم در زمان ما هستند و عایشه را بد می‌گویند و فحش می‌دهند.

و اگر به علم تمسک کنیم، باید به آن اهل بیتی رجوع کنیم که عالم بودند؛ مثل عایشه که به سخنان رسول بیش از هر کس دیگری علم داشت! آن وقت از روایت مسلم می‌فهمیم، منظور این است که به اهل بیت من توجه کنید و محب آنها باشید.

دیگر این که ما می‌دانیم، باید از اهل بیتی که به سنت رسول آگاهند، پیروی کنیم و در میان آنها، زنان پیامبر به خصوص حضرت عایشه در صف اول هستند. پس شیعه که از معنی «عترت پیامبر» امام نقی و تقی را می‌گیرد و عایشه و حفصه را رها می‌کند در گمراهی آشکار است.

برای درک مسأله، فکر کنید که پادشاهی به رعیت خود می‌گوید: اگر از روشم راضی هستید، بعد از مرگم از خاندانم پیروی کنید. اما بعد از مرگ پادشاه، مردم زنش را بزنند و بعد از ۲۰۰ سال، از نسل این پادشاه بچهٔ ۸ ساله‌ای را انتخاب کنند که بیا به ما اسرار اجدات را یاد بده!

این، نوعی دیوانگی است. اما فراموش نکنید، وقتی اهل شهری همگی دیوانگی کردند، دیگر نام کارشان دیوانگی نیست.

یک دلیل خنده دار دیگر هم دارند؛

می‌گویند: اهل بیتی باید باشند تا سنت و قرآن را معنی کنند.

جواب ما:

این مردم، این حرف مزخرف را زیاد تکرار می‌کنند. انگار امروز اهل بیت هستند! کجایند اهل بیت؟ آنهایی که می‌گویید: بدون آنها تفسیر قرآن و سنت ممکن نیست، کجایند؟ کو کجایند؟... آخر عقل هم چیز خوبی است!

ادعای ۷۶- بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده‌اند...^(۱)

جواب ما:

مثل این که این جناب می‌خواهد ما به جای بخاری از کتاب «ینابیع الموده» و «شرح نهج البلاغه» پیروی کنیم! از نظر ایشان، ابن ابی الحدید و امثال ایشان مردود و جعل نیستند؛ اما راویان بخاری و مسلم دروغگو هستند! بنازم رو را. فلانی را به ده راه نمی‌دادند سراغ کدخدا را می‌گرفت. او لیستی از دروغ‌گویانی را که بخاری و مسلم از آنها روایت کرده‌اند، نوشته و در بالای فهرست، نام مبارک حضرت ابوهریره را با بی‌شرمی تمام نوشته است. این داعی حقه باز که از اول کتاب مردم را فریب می‌دهد، آیا فکر می‌کند به گفته او ما ابی هریره را رها می‌کنیم. اگر به حرف او باشد، نه ابوبکر در امان است و نه عایشه، زن پیغمبر.

هر چقدر هم که زوزه بکشید، بخاری برای ما بخاری می‌ماند و مسلم هم، مسلم. اگر مسلم از رجال مردود نقل قول کرده است شما چرا این جا که حدیث ثقلین را مطابق هوای نفس خود دیدید به او شک نکردید؟ هر جا که مخالف شما بود، مسلم آدم بدی است و کتابش بدتر؟ با روش شما، شیطان پرستان هم می‌توانند با قرآن ثابت کنند که شیطان موجود نیکی بود. به شرطی که آیاتی را که در مذمت شیطان است، جعلی بدانند. آیاتی که از زبان شیطان سخن می‌گوید:

﴿زَرَزَوْا قَالِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

﴿[الأنفال: ۴۸].﴾

شیطان گفت: «ای مشرکان، من از شما بیزارم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید من از الله می‌ترسم و الله بسختی مجازات می‌کند.»

آیا وقت آن نرسیده است که کمی از این حقه بازی‌ها خجالت بکشید؟ اکنون این داعی مرده است... و اعوذ بالله اهل نار است. ای داعی‌های زنده، از حقه بازی دست بردارید. سرانجام می‌میرید.

بعد یک نکته دیگر: شما که اینقدر دانش مندید که سند احادیث ما را بررسی میکنید چرا احادیث خود را زیر ذره بن نمیبرید. آیا میدانید شیعه‌ها تکلیف احادیث ضعیف و صحیح خود را تا بحال روشن نکرده‌اند پس ما میتوانیم به داعی شاید بگوییم: تو اگر طیب بودی حدیث خودت را بررسی میکردی

ادعای ۷۷- اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم، آن دونفر نوشتند: پیامبر زنش را به مجلس رقص برد! العیاذ بالله

حدیثی را مورد انتقاد قرار داده است که در آن پیامبر در روز عید که عده‌ای از حبشی‌ها در مسجد نمایش اجرا می‌کردند به عایشه گفت: مایلی تماشا کنی؟ گفت: بلی. پس رسول الله او را بر دوش بالا برد تا نمایش را ببیند.

او انتقاد کرده است که پیامبر چگونه جلوی مردم چنین کرده است؟! وی ما را قسم داده است که شما را به خدا اگر درباره شما کسی چنین بگوید، دیگ غیرت شما از این تهمت به جوش نمی‌آید...^(۱).

جواب ما:

اول این که شما از این بدتر را درباره زن رسول می‌گویید. حالا چرا دلسوز عایشه شدید.

دوم، سوزش شما از محبت رسول به زنش است.

سوم، حتی غرب گراهای ما که این طرف و آن طرف می‌گردند تا حدیثی برای آزادی زنان پیدا کنند، این حدیث را دلیل نیاورده‌اند که مرد و زن، دست به دست هم به تماشای نمایش‌ها بروند.

آنها با آن قلب مریض و با آن غرض ورزی بی پایان خود باز فهمیدند که منظور حدیث، این است که پیامبر زنش را در گوشه‌ای دور از مردم و در کنار پنجره‌خانه نگذاشته است تا بگوید: سرک بکش و بازی را ببین.

هرکسی معنی حدیث را می‌فهمد حتی آن غرب زده مفلوک. و تو می‌گویی: پیغمبر زنش را سوار دوشش کرده و کنار معرکه ایستاده است. آیا تا به حال زنی را ندیده‌ای که از گوشه ایوان دزدکی به خیابان نگاه می‌کند؟ آیا جایی از بدن او را می‌توان دید.

ادعای ۲۸- بخاری همه احادیث صحیح را در کتابش ذکر نکرده...^(۱).

جواب ما:

این مطلب را ما هم می‌دانیم که نه تنها بخاری بلکه هیچ کدام از کتب حدیث ما به تنهایی تمام احادیث صحیح را در خود جا نداده‌اند. این که عیب نیست! در هیچ کدام از کتب شما نیز، همه احادیث صحیح به تنهایی جمع نشده است.

ادعای ۲۹ حدیث سفینه، دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه

این مرد، لیستی طویل ارائه داده است که در آن ابن صباغ و سلیمان بلخی و سبط ابن جوزی را کنار مسلم و احمد بن حنبل نشانده و این حدیث را از قول آنها نقل کرده است:

«انما مثل اهل یتیمی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك» اهل بیت «من مثل کشتی نوح هستند که هرکس در آن نشست، نجات یافت و کسی که نشست، هلاک شد...»^(۱).

جواب ما:

این حدیث در مسلم نیامده است. این یک دروغ بسیار بزرگ است. همین یک دروغ کافی است تا شیعیان اعتماد خود را به اینان از دست بدهند و در «معجم» طبرانی آمده است که بزرگان علم حدیث ما آن را سست و بی بنیاد می‌دانند از جمله: هیشمی.

او در «مجمع الزوائد» گفته است: در سلسلهٔ راویان این حدیث، چند فرد ناشناس هست.

داعی می‌گوید: اهل سنت می‌گویند: این حدیث صحیح است. چرا؟ چون برای این نویسنده، دروغ گفتن از آب خوردن هم آسانتر است. باز هم می‌گوییم که بودن حدیثی در کتب اهل سنت (غیر از بخاری مسلم) دلیل بر درستی آن نیست و قابل استناد هم نیست. مگر آنکه ببینیم، صحیح است یا نه؟

می‌گوید: شعری را به امام شافعی منسوب کرده که در بیت آخر گفته است:

رضیت علیاً لی اماماً و نسله
و انت من الباقین فی اوسع الحل

«من راضی شدم به امامت علی و اولادش که بر حقند.

و تو باش بر آن فرقهٔ باطله تا روزی که کشف حقیقت شود...»^(۴).

جواب ما:

خب می‌بینی امام ما را. امام شافعی ما را که دوستار اهل بیت است. تو هم قبول داری و شعرش را می‌بینی و شاهد می‌آوری (دروغ و راست). او می‌گوید: من دوستار علی هستم و تو بر باطلی. او که سنی بود پس معنی او از دوستی علی، حق است و برداشت دیگران (شیعه‌ها) از دوستی علی باطل.

۱- ص ۲۲۷.

۲- همان.

پس شعر این امام برای شما فایده‌ای ندارد جز آنکه ایشان تفسیر شما را از دوستی اهل بیت باطل می‌داند و می‌گوید: منتظر روزی باشید که حقیقت آشکار شود.

ادعای ۸۰- استسقاء عمر به کمک اهل بیت پیغمبر دلیل است بر جایز بودن وسیله گیری

در این جا اشاره کرده است به کار مشهور حضرت عمر که برای نماز طلب باران، عمومی رسول الله را پیش نماز کرد...^(۱).

جواب ما:

خبث باطن این مرد اجازه نداد که راه کج نرود و عوض آن که از کتب درجه یک ما نقل قول کند از ابن حجر مکی صوفی آورده است که دروغ و راست در آن جمع است. گویی این کتاب «صواعق محرقه» از کتب حدیث ماست.

جالب است بدانیم که ابن حجر این کتاب صواعق محرقه را در رد شیعه‌ها نوشت و خیلی هم کوبنده نوشت اما شیعه‌ها برای انتقام گیری از او نیمی از حرف‌هایش را نقل می‌کنند. و ابن حجر نیز، خود را پایبند نکرده که تنها حدیث درست بنویسد و همین کتابش را بی ارزش کرده است.

القصة داستان این است که حضرت عمر به دعای عباس متوسل شد برای طلب باران...

و شیعه از شادی در پوست خود نمی‌گنجد؛ زیرا رفیق پیدا کرده است و این را دلیلی گرفته تا سر قبر امام رضا برود و از او بخواهد تا الله زن و خانه و ماشین و باران و برف، به او بدهد.

اما این قیاس باطل است. اگر رفتن بر سر قبر و توسل به آن جایز بود، قبر پیامبر کنار مردم مدینه بود، اما آنها به عمومی [زنده] پیامبر متوسل شدند. در دعای باران باید عاجزانه

دعا شود. پیرمردی چون عباس با آن ریش سفید مناسب تر بود تا عمری که سلطان نصف جهان بود. پیش نماز کردن عباس، دلیلی است بر تواضع عمر.

ما می‌گوییم: طلب دعا از زنده، جایز و حتی خوب است و دعا را زودتر اجابت می‌کند. حدیثی داریم که در آن رسول الله می‌گویند:

«هل تنصرون او ترزقون الا بضعفائکم»

«آیا گمان می‌کنید جز این است که به خاطر ضعیفانتان یاری می‌شوید و روزی

می‌خورید؟»

این کجا و رفتن سر قبر رضا کجا؟ این قیاس باطل است مثل این که بت پرست، سجده برای بت را شبیه سجده مسلمان‌ها بدانند. آیا فرق مرده و زنده را درک نمی‌کنید؟ این که مثل سیاه و سفید و روز و شب واضح است.

ادعای ۸۱ شیعه مشرک نیست و دعاهایش توحیدی است...^(۱)

جواب ما:

این مرد سعی می‌کند حقایق کتابهای خویش را پنهان کند و آن جملاتی را نقل کند که بهترین هستند ما نمی‌گوییم: شیعه توحید ندارد؛ دارد؛ اما شرک هم دارد. و این دو با هم سازگار نیستند پس آن توحید به دردش نمی‌خورد؛ زیرا با شرک فاسد شده است. این یک حقه بازی است؛ مثل زن فاحشه‌ای که در حجاب خود افراط می‌کند تا کسی به او شک نکند. اگر کسی او را در حال بدی دید، سردرگم می‌شود که این، همان است؟ و می‌گوید: نه بابا اون که با حجاب بود! حسبی الله.

پدر این ملت با این حقه بازی‌ها در آمد. این سالوس سعی کرده است شیعه را از شرک پاک کند و از کتابهای مجلسی و قمی شاهد بیاورد. ما هم دور نمی‌رویم و از همین دو کتاب، شرک شیعه را ثابت می‌کنیم.

این جمله را مجلسی در باب زیارات مطلقه بحار الانوار نقل کرده است:

«متعوذاً بك من نار استحققتها بما جنيت على نفسي»

«پناه می‌برم به توای امام، از نار به خاطر جنایاتی که در حق خود کرده ام و مستحقش شده ام».

البته علمای شیعه برای ماست مالی می‌گویند: منظور زایر این است که شفیع شوید تا از آتش نجات یابم! اما در زیارت نامه، این طلب مستقیم است و الله در این قضیه جایی ندارد. همه چیز در امام و و زایر خلاصه شده است.

و این جمله را هم هنوز از کتاب «مفاتیح الجنان» قمی به یاد دارم که می‌گفت:

«یا علی یا محمد و یا محمد یا علی اکفیانی و انتما لی کافین».

«ای علی و ای محمد و ای محمد و ای علی، مرا کفایت کنید که شما برای من کافی هستید».

سبحان الله! به یاد دارم وقتی شیعه بودم و این دعا را می‌خواندم به این جملات شرک که می‌رسیدم، نخوانده و با سرعت از آنها رد می‌شدم. و به این دعاها اکتفا می‌کردم: **حسبی الله، حسبی الرازق من المرزوقین، حسبی الخالق من المخلوقین.**

چون من به کتب سنی دسترسی نداشتم، کتاب مفاتیح الجنان را غربال می‌کردم.

الله چقدر به من رحم کرده سبحان الله

ادعای ۸۲- سنی‌ها شیعه‌ها را مظلومانه می‌کشند

شهادت شهید اول به فتوای این جماعت بود. از کشته شدن یک شیعه به دست سنی‌ها

نوشته و از کشته شدن شیعه دیگری به دست سلطان سلیم خبر داده است...^(۱).

جواب ما:

البته بعد از حمله مغول و همکاری کامل شیعیان با آن قوم خون خوار، ملت اسلام از شیعیان کینه به دل داشت، اما شماها که در ایران حکومت ۱۲ امامی درست کردید، مگر سنی‌ها را نمی‌کشید؟ مفتی زاده را کی کشت؟ ضیایی را کی کشت؟...
 اگر سلطان سلیم شیعه را کشت، این، همان زمان است که شاه اسماعیل صفوی، ایران را به آتش می‌کشید و هزاران نفر را می‌کشت. حتی در میدان تبریز به نوجوانان سنی آشکارا و جلوی چشم همه تجاوز می‌کند.
 این آدم بی انصاف از آن یادی نمی‌کند؛ بلکه در جای دیگر، سلاطین خون خوار صفوی را ستوده است.

ادعای ۸۳- پیروی سنی‌ها از چهار مذهب، بی دلیل و باطل است

نوشته است: مگر مردم مجبورند از چهار مذهب سنی یکی را پیروی کنند.
 اشاره دارد به این که در اردن نماز می‌خواندم، امام مردم را تحریک کرد که مرا از مسجد بیرون بیندازند...^(۱)

جواب ما:

می‌گویم: نه، مجبور نیستند؛ می‌توانند اهل حدیث هم باشند. اما شماها همیشه کنار چهار مذهب ایستادید تا اهل حدیث را به نام وهابی بکشید. ما که بر مذهب سنی شدیم از مسجد که سهل است از مملکت بیرونمان انداختید و در خارج هم اگر دستشان برسد، از دنیا بیرونمان می‌اندازید. پس باز شکر کن از اردنی‌ها. این مظلوم نمایی برای چیست؟

ادعای ۸۴- شیعه، سنی را نمی‌کشد

گفته است: شما پیرو چهار امام هستید و ما پیرو علی. ما هرگز فتوا ندادیم که سنی باید کشته شود...^(۲)

۱- ص ۲۳۷.

۲- ص ۲۳۸.

جواب ما:

جواب این است که بله، وقتی که زور نداشتید. اما در زمان صفویها از زور استفاده کردید. اگر این طور نیست، پس مردم ایران چگونه شیعه شدند؟ با رضایت و میل باطن شیعه شدند؟!.

امروزه هم که در ایران زور دارید، نمی گذارید سنی ها در تهران مسجدی بسازند.

ادعای ۸۵- و سنی، شیعه را می کشد

تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان اعمالی بسیار ننگین انجام دادند. تجاوزات خان خیره به ایران و فتاوی علماء اهل سنت به قتل و غارت شیعیان از نمونه های این سفاکی است...^(۹).

جواب ما:

بدان که این عکس العملی در مقابل اعمال ننگین صفویان بود. بدان که هر کس باد بکارد، توفان درو می کند. بدان که افغانها از ظلم حکام شیعه که به امر وزیر عالم سلطان حسین (یعنی، همین علامه محمد باقر مجلسی) دمار از روزگار افغانهای سنی در آورده بود، به تنگ آمدند وقتی به دربار سلطان حسین به شکایت رفتند، ذلیل شدند. پس علم بغاوت بر افراشتند و برای همیشه از ایران جدا شدند. و تخم باد شما، توفان ثمر داد و تو حالا می گویی:

ننه، من غریبم؟! جواب تو این است که تاریخ صفویان را دوباره بخوان و خود را به نادانی نزن.

و جواب تو این شعر است:

بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

می نویسد:

شیعیان در حملات عبدالله خان ازبک به خراسان مصیبت‌های فراوانی را دیدند...^(۱).

جواب ما:

به یاد آر که شاه اسماعیل صفوی وقتی عبید الله خان ازبک را شکست داد به مریدان خود امر کرد که جسد او را بخورند و آنها خوردند و جسد پادشاه ازبک تبدیل به مدفوع در شکم قزلباشان شد.

تو انتظار داشتی که بازماندگان او به شما و شیعه‌ها گل بدهند.

پدر گشتی و تخم کین کاشتی پدر گشته را کی بود آشتی

بدترین دروغ آن است که آدم نصف حقیقت را بگوید. با توجه به وحشیگری‌های شما، ازبکها قصاص کامل نکردند چون مثل شما نبودند که وحشی شوند و آدم‌ها را زنده یا مرده بخورند.

ادعای ۸۶- رفتار امراء افاغنه با شیعیان افغانستان ظالمانه است...^(۲).

جواب ما:

می‌گوییم: خودتان را به یاد آر. کمتر کسی می‌داند محمد باقر مجلسی که ۳۲۰ سال قبل بحارالانوار ۱۱۰ جلدی را نوشت، فقط عالم نبود بلکه وزیر سلطان حسین صفوی هم بود.

او با فتوای صیغه، شاه را مشغول خوش گذرانی کرد و خودش امور مملکت را به دست گرفت. او هرکس را که والی مناطق سنی نشین می‌کرد به او دستور اکید می‌داد که بر سنی‌ها سخت بگیرد.

در استان مرزی قندهار، مردم از ظلم حاکم به تنگ آمدند و به دربار (اصفهان) برای شکایت رفتند. نزد مجلسی رفتند! فهمیدند که کرم از درخت است و بازگشتند. و

۱- ص ۲۴۰.

۲- همان.

افغانستان برای همیشه از ایران جدا شد. نادر شاه کوشش کرد تا آب ریخته را به جوی برگرداند؛ اما بعد از مرگش باز افغانها جدا شدند؛ چون خاطره وحشتناکی را به یاد داشتند.

در اصل افغانستان بر اساس انگیزه‌های مذهبی، یک کشور مستقل شد و کمتر کسی این را می‌داند و می‌گویند: دست انگلیسی‌ها در کار بود و اصل قضیه را نمی‌گویند. کولی‌های افغانی هنوز هم که می‌خواهند بچه‌های خود را بترسانند تا بیرون از خانه نروند، می‌گویند: قجر آمد که اشاره‌ای است به بی رحمی‌های قاجار در زمان نادرشاه و قاجاریه. (جنایات صفویه هم که احتیاج به معرفی ندارد).
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو

ادعای ۸۷- امیر امان الله خان، قابل تقدیر است

چون ظلم را از شیعیان افغانستان دور کرد...^(۱).

جواب ما:

این داعی که واعظ سلاطین است در همین کتاب اعتراف کرده است که پدرانش در خدمت فتحعلی شاه قاجار بوده‌اند. یک جا هم کار رضا شاه را ستوده است که اجازه نداده تا مردوخ سنی، علیه شیعه‌ها کتاب بنویسد (رضا شاهی که زنان را در ایران به زور بی‌حجاب کرد).

اکنون امان الله خان را می‌ستاید. آیا امان الله رامی شناسید؟ او دستور داد مردم کابل لباس و کلاه غربی بپوشند و سلام را ممنوع کرد و عوض سلام دستور داد: مردم کلاه را به جای سلام بلند کنند.

این مرد غرب زده مثل رضا شاه کشف حجاب کرد. اما وقتی به دیدار شاه ایران رفت از بی‌حجابی زنش، زنان دربار ایران متعجب شدند و جالب این جاست که رضا شاه با

همه دشمنی که با دین داشت در مذاکراتش با امان الله خان برای شیعیان افغانی آزادی بیشتری را درخواست کرد.
عجیب است داعی از سقوط امان الله خان افسوس می خورد.

ادعای ۸۸- سنی ها، قاضی سید نور الله شوشتری را کشتند...^(۱).

جواب ما:

نمی دانم راست می گویی یا نه؟ اما آنچه واضح است این است که شما در وقت قدرت خیلی بدتر می کشید. در زمان ما، احمد میرین، قدرت الله جعفری، رادمهر محمدی و... بس است یا باز هم بگوییم!؟

ادعای ۸۹- نماز شیعه در سر قبر برای راضی کردن الله است...^(۲)

جواب ما:

این دروغ است! تو می روی پیش قبر علی که عبادت کنی و حاجت بگیری.
این جا سعی می کند، بگوید: ما قبر پرست نیستیم در حالی که برقی، عالمی بزرگ در مذهب شیعه که از شرک برگشت، می گوید:
در بحار الانوار و مفاتیح الجنان و سایر کتب شیعه نوشته اند که هر کس به بارگاه می رود باید غسل کند و در درگاه درب بایستد تا رقت قلب پیدا کند. سپس پای راست خود را جلو بگذارد و دستور دیگر این که جایز است پشت به قبله و رو به قبر نماز بخواند...^(۳).

می گوید: از بدو ورود به نجف، دعاهای ما توحیدی است تا آخر و دعاها را شاهد هم می آورد...

۱- ص ۲۴۲.

۲- ص ۲۴۴.

۳- علامه برقی، خرافات وفور.

جواب ما:

شکی نیست که شما دعاهای توحیدی هم دارید، اما آنها را با دعاهای شرک آمیز درآمیخته اید و از مکر، آنها را ذکر نمی کنید. بیا ببین در دعای جوشن کبیر چه نوشته است:

در دعای جوشن کبیر، بند ۹۹ خطاب به امام آمده است:

یا من لا یشغله سمع عن سمع

یا من لا یمنعه فعل عن فعل

یا من لا یلهیه قول عن قول

یا من لا یغلظه سوال عن سوال

یا من لا یحجبه شی عن شی

ای کسی که شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگر باز نمی دارد
و کاری از کار دیگر

و گفتاری از گفتار دیگر مانع نیست

ای کسی که برآوردن حاجتی او را از برآوردن حاجت دیگری مانع نیست

ای کسی که چیزی نزدش حجاب بر چیز دیگری نمی اندازد

همه اینها صفات الله است که شما درباره امام می گوئید. این داعی حقه باز از دعاهای شرک دار مذهب خود حرفی نمی زند. تا مردم را فریب دهد و هزارها حقه چون این دارد بل بیشتر...

آری، از توحید شما نیز خبری نیست. ای گندم نمایان جو فروش.

مجلسی که عالم بزرگ و معتبر اینان است می نویسد:

چون به دروازه نجف رسیدی، چنین بگو. چون به در صحن مطهر رسیدی، فلان دعا

را بخوان. به در بقعه که رسیدی، فلان دعا را می خوانی و بعد داخل می شوی.

این جاهل نمی داند که در و دروازه حرم و صحن بعدها ساخته شد و در زمان ائمه

نبود.

ادعای ۹۰- ما رو به قبر نماز نمی خوانیم...^(۱).

جواب ما:

این دروغی آشکار است. مجلسی در کتاب بحار الانوار، جلد ۱۰۱، باب وجوب زیارت قبر حسین می نویسد: امام صادق فرمود: چون زایر خواست نماز بخواند، قبر را قبله قرار دهد.

و در باب زیارت مطلقه بعد از نقل جملات کفر آمیزی چون:

بکم فتح الله و بکم یختم الله.

توسط شما جهان را درست کرد و به دست شما از بین می برد.

بکم بمحو الله و بکم بثبت

توسط شما الله محو می کتد و به وسیله شما ایجاد می کند.

می گوید قبر امام را قبله قرار بده و نماز بخوان! اگر بگویی: قبر باید در بین تو و قبله باشد. باز هم دوگانگی است و شرک.

ادعای ۹۱- بوسیدن آستانه قباب ائمه، شرک نیست...^(۲).

جواب ما:

اما حاجت خواستن از آنها شرک است. قبه ساختن برای امام بدعت است و بوسیدن این قبه نیز، بدعتی بدتر است.

ادعای ۹۲- سجده اگر به نیت عبادت نباشد، اشکالی ندارد

زیرا انسان گاهی از فرط محبت سر به سجده می نهد و روی بر خاک می کشاند و سجده مربوط به نیت است و نیت یک امر قلبی است...^(۳).

۱- ص ۲۴۶.

۲- ص ۲۵۰.

۳- ص ۲۵۱.

جواب ما:

برای ابراز محبت نباید پای از حد فراتر نهاد. مرد نمی تواند بگوید: من از فرط محبت خون زخم را خوردم. یا مادر نمی تواند بگوید: من از شدت محبت مادری پسر را خوردم.

دوستدار اهل بیت نیز، برای نشان دادن محبت خود نباید سجده کند.

به خاک افتادن و سجده نمودن برادران یوسف دلیلی است بر شرک نبودن سجده

بین چه دلیل محکمی آورده است:

میگوید:

برادران یوسف برای یوسف سجده کردند. پس سجده شرک نیست و شیطان برای آدم باید به امر الله سجده می کرد و الله امر به شرک نمی کند...^(۱).

جواب ما:

جواب این مرد حقه باز به روش کلامی خودش است:

۱ - در قران آمده است:

﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ [الرحمن: ۶].

«درخت و ستاره سجده می کنند».

آیا کسی دیده است که درخت خم و راست شود؟ اگر دیده، برود داعی را آگاه کند تا از شادی پر بکشد.

پس سجده در این جا به معنی «فرمانبرداری» است.

دوم، هر مذهب و دینی مناسک خود را دارد. برای مثال: قبله مذهب یهود، بیت المقدس بود. اگر یک یهودی رو به سوی کعبه ابراهیمی نماز بخواند، نمازش باطل است؟ نمی تواند بگوید: نماز به سوی کعبه جایز است چون ابراهیم خوانده است.

همینطور در دین ما نیز، اگر کسی به سوی بیت المقدس نماز بخواند، کافر است و نمی تواند بگوید: چون موسی و عیسی خواندند، ما هم می خوانیم.
هر دینی مناسک خود را دارد؛ پس کاری که برای برادران یوسف جایز بود می تواند برای ما حرام باشد.

پس ای داعی، اگر می خواهی سجده را جایز کنی، باید از فعل رسول دلیل بیاوری نه از فعل یوسف و برادرانش.

آیا این همه آیه که ما را از سجده برای غیر الله منع می کند، ندیدی:

﴿...لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ

تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت: ۳۷].

آیا رسول الله خودش برای بنده ای سجده کرد؟ آیا بنده ای را امر کرد که برای دیگری سجده کند؟.

مذهب شما با این همه دروغ چنین قولی را از رسول الله نقل نکرده است! پس از بازی های کلامی بهره نگیر.

میگوید: روح بعد از فنای جسم باقی می ماند پس حاجت طلبی از آن جایز است.

این مرد تبه کار می گوید: چگونه منکر حاجت طلبی ما در مقابل قبور اموات هستید؟ در حالی که شهداء زنده اند و به تعبیر قرآن روزی می خورند:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾

[آل عمران: ۱۶۹].

«کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده نپندارید، آنها زنده اند و نزد پروردگار خود روزی می خورند».

و ادامه می‌دهد اگر دهان دارند و روزی می‌خورند، پس گوش هم دارند که بشنوند و جواب هم می‌دهند متنها پرده جسمانی، گوشهای ما را گرفته است و جواب آنها را نمی‌شنویم...^(۱).

جواب ما:

یک جواب ساده به این مرد سیه کار این است که اگر قیاس می‌کنی که چون روزی می‌خورند، پس دهان دارند و چون دهان دارند، پس گوش هم دارند؛ گوش دارند، پس زبان هم دارند...

پس همینطور جلو برو و بگو: آلت تناسلی آنها هم فعال است. اگر آنها در دنیای ما زنده‌اند، پس چرا زنهایشان شوهر می‌کنند و جلوی چشم این شهدا برای مرد دیگری لخت می‌شوند؟

قرآن می‌گوید: آنها پیش پروردگارشان زنده‌اند و روزی می‌خورند و آن وقت تو آنها را آوردی در قبر نشاندی و برایشان سفره پهن کردی.

دانستی اشتباه تو در کجاست؟ دانستی کجا سوراخ دعا را گم کرده‌ای؟ ای بی‌خبر، آنها پیش الله زنده‌اند نه پیش ما!!!

مگر این آیه را ندیده‌ای: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾ [آل عمران: ۱۸۵].

پس چرا شهید را استثناء می‌کنی؟ مگر این آیه را ندیدی:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

«ای محمد، تو می‌میری و آنها هم می‌میرند».

پس چرا شهید را از پیامبر بالاتر می‌دانی؟ این آیه را بخوان:

﴿...وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ۗ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴].

«آنهايي که غير از الله می پرستند به اندازه پوست هسته خرما اختيار ندارند. اگر بخوانيد شان دعای شما را نمی شنوند و اگر به فرض محال بشنوند، جواب نمی دهند و روز قيامت از شرک شما بيزاری خود را اعلام می کنند و مثل خداوند آگاه، کسی برايت خبرها را نمی گوید».

پس ای مشرکان، منتظر روزی باشيد که علی و حسين از شرک شما تنفر خود را اعلام کنند!

ادعای ۹۳- روح در این دنیا زنده است

عوض آن که از قرآن و احاديث ثابتة دليل بياورد، مثل همیشه از ابن ابی الحديد و محمد عبده دليل می آورد که آنها هم می گویند: زنده است.

یک دليل هم از زیارت نامه حسين آورده است که ما در زیارت نامه می گوئيم: شهادت می دهم ای حسين، که تو حرف مرا می شنوی و جواب می دهی...^(۱).

جواب ما:

به زبان ساده شهادت می دهی که حسين سمیع و بصیر و قریب و مجیب و خبير است و این، همان شرک است که حسين را به آن مقام رسانده است که در آن واحد، حرف یک ميليون نفر را می شنود و می فهمد (فرق ندارد که انگلیسی بگويد يا چینی) و جوابشان را فوراً می دهد اما زورش به یک شمر نرسيد.

این حسين نيست این اله است و شما مشرکيد. بی برو و برگرد.

ادعای ۹۴- سنی‌ها یزید را دوست دارند و او را امیر المومنین می‌نامند

جواب ما:

این فرض، خودش غلط است. ابن تیمیه درباره یزید می‌گوید: (لا نحبه)؛ یعنی، دوستش نداریم. اکثر سنی‌ها بر این عقیده‌اند؛ یعنی، همان سنی‌هایی که شیعه آنها را وهابی می‌داند. اگر کسی رای دیگری دارد، مشهور نیست. سنی‌ها به اتفاق، حسین را سرور جوانان بهشت می‌دانند و این داعی بی جهت از زبان سنی حرف می‌زند.

آنهایی که یزید را بد نمی‌بینند به خاطر حسین نیست؛ آنها هم قتل حسین را فاجعه می‌دانند. منتهی می‌گویند که یزید در قتل حسین دست نداشت! پس عنوان تو دروغ است و از سنی‌ها کسی ضد اهل بیت نیست؛ یعنی، حتی دوستدار یزید هم، حسین را دوست دارد. در ضمن گفتیم که آنها اقلیتی کوچکنند و اکثر سنی‌ها یزید را دوست ندارند!

ادعای ۹۴- یزید کافر است

دلایلیش را از سبط ابن جوزی آورده است...^(۱).

جواب ما:

سبط ابن جوزی را در اول کتاب معرفی کردیم که شیعه است. ما یزید را کافر نمی‌دانیم. قتل، انسان را کافر نمی‌کند و این دروغ‌هایی را که درباره او نوشته اید، باور نمی‌کنیم. از مردمی که دروغ گویی عادت آنهاست، چگونه می‌توان باور کرد؟ از مردمی که حتی به ابوبکر صدیق هم چنین دروغ‌هایی را نسبت داده‌اند که شراب می‌خورد و شعر در رد قیامت می‌گفت، چگونه باور کنیم. تنها می‌گوییم: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ».

ادعای ۹۵- جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید

می گوید: غزالی از یزید تعریف می کند و احمد حنبل او را لعنت...^(۱).

جواب ما:

بر فرض به گفته تو امام احمد حنبل او را لعنت می کرد (که البته دروغ می گوید. احمد حنبل کسی را لعنت نمی کرد)، در نتیجه سنی ها مخالف او هستند. پس این خزعبلات برای چیست؟

کسی که از غزالی پیروی نمی کند! سنی ها پیرو ابن تیمیه و امامان چهار مذهب خود هستند. البته از آنها هم پیروی کور کورانه نمی کنند. برای اطلاع عامه خوانندگان باید بگویم که این جا هم این مردک دروغ گفته است. امام احمد حنبل به پسر خود که پرسیده بود، چه می گویی درباره کسانی که یزید را دوست دارند؟ فرمود:

مگر کسی پیدا می شود که یزید را دوست داشته باشد؟

پسرش گفت: ای پدر، لعنتش می کنی؟

فرمود: پسر، آیا تا به حال دیده ای، پدرت کسی را لعنت کند؟

ادعای ۹۶- قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید...^(۲)

جواب ما:

ما که یزید را نکوهش می کنیم پس چرا برای ما می گویی؟!.

ادعای ۹۷- یادبود ساختن برای بزرگان، عاقلانه است

این جا اشاره کرده است که اهل فرنگ مجسمه یک سرباز گمنام را دارند و تجلیل می کنند. ما هم شهدای خود را داریم پس چرا حسین تجلیل نکنیم ...^(۱).

۱- ص ۲۶۲.

۲- ص ۲۶۳.

جواب ما:

می گوئیم: ما از رسول الله پیروی می کنیم نه از فرنگ. یا رومی روم باش یا زنگی زنگ.

حال که برای اروپا می میرید و می خواهید مثل آنها از شهدای خود تجلیل کنید و سر قبرشان گل بگذارید. چه معنی دارد قَمِه زدن و زنجیر زدن و فریاد زدن در روز عاشورا که ای حسین، به میدان مرو؛ جانم به قربانت به میدان مرو! آیا اروپایی ها می گویند: ای سرباز گمنام، به میدان مرو. جانم به قربانت شهید مشو!

در ضمن، شما که برای بزرگداشت قبر نمی سازید، قبر می سازید تا حاجت بخواهید! او اشاره کرده است که وهابی ها قبر حسین و دیگر بزرگان را خراب کرده اند و این را دلیلی گرفته بر دشمنی آنها با حسین که دروغ محض است. آنها با قبر دشمن بودند؛ اما حسین را دوست داشتند.

دروغ بزرگتر این که می گوید: وهابی ها بر سر قبر پادشاهان خود قبر مجلل می سازند که دروغی بس عظیم است.

راستی، شما مگر قبور سنی ها را در زمان صفویه خراب نکردید و استخوان هایشان را نسوزانید. مگر اصطلاح «پدر سوخته» از آن وقت پیدا نشد. پس وهابی ها از شما بهترند؛ چون آنها ضریح را خراب می کنند و به جسد کاری ندارند. چطور انجام این کار برای شما خوب است و برای وهابی ها بد است؟!.

اگر بگویی، کار صفویه به ما مربوط نیست. می گویم: اول این که در این کتاب از آنها تعریف کردی و دوم این که می پرسم: کار امام زمانتان را که قبول دارید؟ ایشان هم بر سر قبر عمر و ابوبکر و عایشه می رود و فقط قبر را خراب نمی کند، بلکه مرده را نیز از قبر بیرون می کشد و کتک می زند!.

ادعای ۹۸- از امام حاجت نمی خواهیم؛ آنها واسطه‌اند

می گوید: ما از امامان حاجت نمی خواهیم آنها شفیع ما هستند نزد خدای بزرگ. و بعد مثال زده است: درست مثل آدمی که حاجتی از سلطانی مقتدر دارد و به خانه وزیر اعظم می‌رود تا او ورقه را پیش سلطان ببرد...^(۱).

جواب ما:

می گویم: بر این گفته تو چند اشکال وارد است:

- ۱- الله از حال تو آگاه است. الله ارحم الراحمین است. الله که بر تو رحم نکند، اصغر الراحمین‌ها چه کاری می‌توانند بکنند؟!.
 - ۲- دایه که از مادر مهربان تر نمی‌شود.
 - ۳- پادشاه عاجز است و مجبور است برای رتق و فتق امور وزیرانی بگیرد؛ اما الله به وزیر نیاز ندارد. الله پادشاه نیست که عاجز باشد.
- می گوید: می‌دانیم که نیاز ندارد، اما اراده‌اش بر این است که وزیری داشته باشد!

جواب ما:

اولاً- می‌تواند چنین باشد. می‌تواند هم چنین نباشد. این که الله کاری را می‌تواند بکند، با این که این کار را کرده است، دو حرف متفاوت است.

اگر اینها وزیرش هستند و تو ۱۰۰۰ صفحه کتاب نوشتی تا این را اثبات کنی، اگر در این باره یک آیه در قرآن بود، این همه به زحمت نمی‌افتادی! یک آیه هم نداری که نام علی در قرآن باشد. وزیر بودنش پیشکش شما! حتی نامش هم نیست.

یعنی، بی دلیل حرفتان را قبول کنیم؟.

دوما- حرفهایت، مخالف این آیه است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ...﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«کسانی را که غیر از الله می خوانید، بنده ای مثل شما هستند...»
و شما می گوید: اینها واسطه بین ما و الله هستند. اما الله این استدلال را نکوهش می کند.

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر: ۳].

«آگاه باشید که دین خالص برای الله است و کسانی را که غیر از الله اولیاء خود قرار داده اند و می گویند: ما آنها را نمی پرستیم بلکه آنها واسطه هستند بین ما و الله، تا ما را به الله نزدیکتر کنند. بدرستی که الله حکم می کند در بین آنها در موضوع مورد اختلاف. بدرستی که الله دروغ گوی کافر را هدایت نمی کند.»

بفرما الله شما را دروغ گوی کافر می داند. الله صاحبان این گونه عقاید را دروغ گویی کافر می داند.

سوماً- این وزیر بودن مستلزم این است که این وزیر لایق پادشاهی چون الله باشد. همانطور که وزیر پادشاه از جنس پادشاه است؛ یعنی، بشر. پس وزیر الله هم باید از جنس الله باشد. خوب دقت کنید چه می گویم:

وزیر نیز، باید چون الله آگاه به تمام امور زمان و در هر گوشه دنیا باشد. باید همه زبانها را بداند. بعضی از حاجت مندان حاجت خود را نیمه تمام می گویند؛ پس باید آگاه به گذشته باشد. باید بداند اعمال گذشته آنها چیست تا درباره حاجت آنها تصمیم بگیرد (که بر الله عرضه کند یا نکند) باید هر لحظه میلیونها حاجت را بشنود و جواب دهد. خلاصه وزیر الله (اگر الله وزیری داشته باشد) باید در خور الله و از جنس الله باشد و عملاً شما از علی اله ساخته اید.

ادعای ۹۹- سنی از ۴ امام پیروی می کند. آنها ۴ امام مرده

گفته است: چرا شما از چهار امام پیروی می‌کنید و از مرده تقلید می‌نمایید...^(۱).

جواب ما:

اول این که ما اهل حدیث هستیم. پیرو چهار مذهب نیستیم. دوم، تو هر وقت با اهل سنت طرف می‌شوی؛ سعی می‌کنی چهار مذهب را حق جلوه دهی و اهل حدیث را به عنوان وهابی بکوبی. در حالی که اهل حدیث باب اجتهاد را بسته نمی‌داند. سوم، تا آن جا که ما می‌دانیم، اهل چهار مذهب نیز، مفتیانی دارند که برای مسائل جدید فتوا می‌دهند.

می‌گویید:

ما مجتهدان خود را امام نمی‌دانیم.

این دروغ است. شما امام خمینی دارید. امام موسی صدر هم دارید. اما آن مقامی که امامانتان در نزد شما دارند، امام‌های چهارگانه در نزد اهل سنت ندارند. اگر فتوای آنها غلط باشد که می‌تواند باشد، ما پیروی نمی‌کنیم! فرق بین ما و شما را به دقت ببین.

ادعای ۱۰۰- دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

و نباید از چهار امام پیروی کنیم...^(۲).

جواب ما:

ما که سلفی باشیم، این حرف شما را قبول داریم که نباید از ائمه چهارگانه و غیر آنها، کورکورانه پیروی کنیم. ما ندیدیم شما یک دفعه از روش ما تعریف کنید؛ بلکه در هر کنفرانس دوستی که بین شیعه و سنی گذاشتید، سعی کردید سنی را از وهابی (به قول شما) جدا کنید. مقلد را بستاید و سلفی را دشمن بدانید.

۱- ص ۲۷۳.

۲- در حدیث.

من هم می‌گویم که ما سلفی‌ها فقط و فقط از قرآن و حدیث پیامبر پیروی می‌کنیم و هر امامی که از آنها حرف حقی بگوید، می‌پذیریم؛ اما مقلد کور نیستیم. از نظر ما هر مذهبی که تقلید را بر حدیث مقدم بدارد، گمراه است. پس با هم موافقیم.

ادعای ۱۰۱- رد نمودن ابو حنیفه توسط امامان و علمای اهل تسنن...^(۱)

جواب ما:

در این جا، از زبان سنی‌ها، طعن‌هایی را دروغ و راست به ابو حنیفه رضی الله عنه نسبت داده است. که ما بحث را طولانی نمی‌کنیم از حرفش بهره می‌بریم و جوابش را می‌دهیم: از همین معلوم می‌شود که اسلاف ما کورکورانه از چهار امام پیروی نمی‌کردند، و گرنه، نباید به امامی چون ابو حنیفه خرده می‌گرفتند. پس تقلید نزد بزرگان ما مردود است و همگی سلفی بودند.

حتی شاگردان ابی حنیفه حرف استاد بزرگوار خود را صد در صد قبول نکردند. پس خودت حرف سابق را نقض کردی که سنی‌ها از مرده تقلید می‌کنند و در این جا حرف دیگری می‌زنی.

و بدان که غزالی در پیش ما نصف مقام ابی حنیفه را ندارد و جار الله زمخشری نیز، به ابی حنیفه طعن زده است که سنی نیست بلکه معتزلی شیعه مشرب بود. ما او را به نوکری ابی حنیفه نیز، قبول نداریم.

ادعای ۱۰۲- امامان شیعه یک دست هستند و یک حرف می‌زنند. برخلاف

امامان

سنی...^(۲)

جواب ما:

۱- ص ۲۷۶.

۲- ص ۲۷۸.

می گویم: دروغ است. اگر یک دست هستند، چرا مجتهدان شما توضیح المسائل‌های رنگارنگ و ضد هم می‌نویسند و از امامان یک گونه نقل نمی‌کنند؟ عاقبت همان عیبی در شما پیدا شد که در مجتهدان ما دیدید.

این غیرممکن است که همه یک گونه سخن بگویند

چرا علی با بنی امیه جنگ کرد؟

و چرا حسن صلح؟

و چرا حسین باز جنگ؟

و چرا زین العابدین باز صلح؟

چرا پسرش زید باز جنگ؟

و چرا برادرش باقر باز صلح؟

و چرا یحیی باز جنگ؟

و چرا برادرش امام صادق باز صلح؟

چرا امام موسی باز جنگ کرد که به زندان برود؟

و چرا پسرش رضا باز صلح کرد و تا ولیعهدی پیش رفت؟

چرا امام نهم داماد خلیفه شد؟

و چرا امام مهدی فراری یا غیب شد؟!

معنی یکدست و هماهنگ را نفهمیدیم!

ادعای ۱۰۳- امامت از اصول دین است

در این جا دلیل آورده است که امامت جزو اصول دین است و مدعی شده است سنی‌ها هم می‌گویند: جزو اصول دین است. سنی‌ها می‌گویند: هر کس مُرد و امام زمان خود را نشناخت بر جاهلیت مرده است...^(۱).

جواب ما:

این حدیث، دروغ است. آیا شیعه از دروغگویی خسته نمی شود؟!
روایت درست این است:

«من نزع یده عن الجماعه فلا حجه له یوم القیامه و من مات مفارقا للجماعه مات میتة جاهلیه»

یعنی: «هرکس از جماعت مسلمانها جدا شد، در روز قیامت حجتی ندارد؛ و هرکس از جماعت جدا شد، بر جاهلیت مرده است.»
این علمای شیعه مثل یهودیان احادیث را تغییر می دهند تا معنی فاسد خود را استخراج کنند.

عجب حرفی زده است که امامت جزو اصول دین است! چطور از اصول دین است که قرآن به آن اشاره ای ندارد (حتی در یک آیه). در حالی که درباره توحید و نبوت و معاد، صدها آیه دارد.

آیا دروغ از این بزرگتر ممکن است؟! بله دروغ بزرگتر را داعی گفته و آن این که اهل سنت نیز، امامت را جزء اصول دین می دانند!

ادعای ۱۰۴ - مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

می گوید: بر اساس این آیه:

﴿وَإِذْ أٰبَتٰیٰٓ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُۥٓ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهٖنَّ ۗ قَالَ اِنِّیۡ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیۡ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِیۡ الظَّالِمِیۡنَ ۗ﴾ [البقرة: ۱۲۴].

یعنی: «به یاد آر هنگامی که الله ابراهیم را امتحان فرمود و او انجام داد. پس الله فرمود: ترا بر مردم امامت می دهم. گفت: و برای نسلم. فرمود: تضمین نمی کنم برای ظالمان.»
پس ثابت می شود که مقام امامت از نبوت عامه بالاتر است...^(۱)

جواب ما:

شعار دادن آسان است. دلیل بیاور. از قرآن دلیل بیاور نه از سبط ابن جوزی و نه از اون سلیمان بلخی.

۱- اگر منظور از امامت، همین باشد که تو می‌گویی، پس چرا عباد الرحمن می‌گویند:

﴿...وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۱۲۴].

«ای الله، ما را امام متقین قرار ده.»

آیا کسی حق دارد که بگوید: یا الله، مرا پیامبر کن. مسلماً نه. می‌گویی: مقام امام از پیامبر بالاتر است؟ پس نباید کسی تمنای آن مقام را بکند.

جواب شما را هم می‌دانم چیست؟ خیلی آسان می‌گویید: این امامت، آن امامت نیست. حرف بی دلیل گفتن که کاری ندارد، مثل نبوت عامه، نبوت خاصه. عجب تقسیم بندی‌هایی که نمی‌کنید!

می‌گویید: بعد از آنکه ابراهیم در مال و جان فرزند امتحان شد و سربلند بیرون آمد، از مقام نبوت پرید به امامت...

جواب ما:

۲- به فرض حرف شما درست باشد. حالا بگویید: چگونه امام دهم شما در هشت سالگی امام شد؟ ایشان در این سن چه امتحانی شدند که یک دفعه از مقام نبوت بالاتر رفت؟ و همین طور امام دوازدهم خود را به چه حقی در پنج سالگی بدون امتحان امام کردید؟

۳- بعضی از امام‌های شما اول امام شدند، بعد امتحان دادند!! مثل امام حسین که این هم با تفسیر شما از آیه، همخوانی ندارد.

۴ - اگر امامت از پیامبری بالاتر است، با توجه به این که حجم بزرگی از قرآن داستانهای پیامبران است، باید حجم بزرگتری به بیان فضل ائمه شیعه اختصاص پیدا می‌کرد اما دریغ! از ذکر یک نام خشک و خالی در قرآن.

۵ - این آیه را در قرآن ببینید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹].

«و هر کس اطاعت الله و رسولش را بنماید پس آنها با کسانی خواهند بود که الله به آنها نعمت داده است؛ یعنی، انبیاء و صدقین و شهیدان و صالحین و آنها چه خوب دوستانی هستند.»

در این آیه، گروه‌های مهمی از میان آدمیان ذکر شده است و امامان نه در اول آیه هستند و نه در آخر آیه.

پس به کدامین دلیل می‌گویید که امام‌ها از از انبیاء برترند!

شما در هر جایی نیاز به تاویل دارید و این است دلیل اول ما بر باطل بودن شما.

ادعای ۱۰۵ - دو نوع نبوت داریم: خاصه و عامه

در این جا، قرار شد که فرق بین نبوت خاصه و عامه را که خود مبتکر این تقسیم بندی است، بیان کند. معلوم است این تقسیم بندی را کرده است تا بگوید: مقام علی از حضرت محمد پایین تر و از حضرت ابراهیم بالاتر است...^(۱).

جواب ما:

اگر منظورت این است که پیامبری برای قومی فرستاده شد و پیامبری برای تمام ابناء بشر. باز علی از هیچ پیامبری بالاتر نیست؛ زیرا علی به سوی قومی فرستاده نشد.

ادعای ۱۰۶ - حدیث منزله، دلیل است بر اثبات مقام نبوت برای علی

این حدیث را از کتب اهل سنت ذکر کرده است که پیامبر فرمود:

«یا علی اما ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

«ای علی، آیا راضی نیستی که تو برای من مثل هارون باشی برای موسی؟ جز این که بعد از من پیامبری نمی آید...»^(۱).

جواب ما:

۱- پیامبر شاید هرگز فکر نمی کردند روزی هم می آید که مردم می گویند: مقام امامت از نبوت بالاتر است! برای همین به علی گفت که ای علی، تو مثل هارون هستی اما بعد از من پیغمبری نیست.

در ظاهر، منظور رسول این است که ای علی، حد خود را بشناس؛ زیرا بعد از من پیامبری نیست.

اما شیعه می گوید: امام بهتر از پیغمبر است. این حدیث را نباید قبول کرد؛ زیرا با این تفصیل باید پیامبر می فرمود: ای علی تو برای من مثل هارون هستی اما از هارون هم بهتری زیرا هارون پیامبر بود و تو امامی!.

۲- مثل این که من به پسر دوستم بگویم که تو مثل پسر منی جز این که از من ارث نمی بری. حالا بعد از مرگم این پسر خوانده ادعا کند که من از پسر تو هم بهترم و چون بهترم پس وارثم. هرچند که اسماً نامم وارث (پیامبر) نیست، اما رسماً و عملاً این قدر اختیارات دارم که صد تا وارث در جیبم جا می شود. به نظر شما این حرف معقول است؟!.

۳- شیعه حرف حق را نصفه می گوید و گفتیم که با این روش حتی شیطان پرستان هم می توانند ادعا کنند که شیطان موجود خوبی بود. این روش، بی ارزش و بچه گول زن است.

باید دید که پیامبر این حرف را به چه مناسبتی گفت؟ سر و ته حدیث را قطع کرده اند و تنها، منظور خود را استنباط کردند.

۴ - رسول الله به جنگ تبوک رفتند و علی را فرماندار مدینه کردند. این شغل چندان مهمی نبود؛ زیرا شهر از مردان خالی بود و با روحیه سلحشوری علی ناسازگار... حرف مردم هم به آن اضافه شد که « ببینید رسول الله علی را امیر زنان و کودکان کرده است». علی آمد پیش رسول که مردم چنین می‌گویند و پیامبر این حدیث عظیم را در مدح علی گفت.

پس علی هم می‌دانست که شغل مهمی نیست، اما با این حرف پیامبر، طعنه زنان ساکت شدند. حالا تو به این متوسل شدی که علی با پیامبر در نبوت شریک است! پس طعنه مردم و ناراحتی علی چه دلیلی داشت؟

۵ - از این حرفها بیشتر و بهترش را رسول الله در حق اصحاب دیگرش گفته است که در کتب ما ذکر شده است. اگر ما هم مانند شما استنباط کنیم، پس جانشینان پیامبر زیاد می‌شوند.

حضرت محمد، ابوبکر را به ابراهیم و عیسی تشبیه کرده است. این که دلیل نمی‌شود حالا ابوبکر مثل آنها یا از آنها بهتر باشد یا عمر را به موسی و نوح تشبیه کرده است و علی را به هارون. شما زمین را می‌برید آسمان، آسمان را می‌آورید زمین تا باورهای فاسد خود را تاویل کنید. می‌دانم که حالا می‌گویید: حدیث‌های مربوط به ابوبکر و عمر را از کتاب شما قبول نداریم.

کتاب ما را که قبول ندارید، حدیث‌های مربوط به علی را هم قبول نداشته باش و فقط با قرآن و حدیث با ما بحث کن!

میگوید:

سنی‌ها می‌گویند: اسناد حدیث منزله، صحیح است.

دو صفحه را از سند پر کرده است که این حدیث را سنی‌ها روایت کرده‌اند...^(۱)

جواب ما:

۱ - این دلیل دیگری است بر صداقت سنی‌ها... تو که این همه سند از سنی‌ها داری، چرا فقط دربارهٔ یک حدیث در مدح علی سخن می‌گویی...

اگر همهٔ احادیثی را که در مدح علی است و سنی‌ها جمع کرده‌اند، بیاوریم؛ مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود! پس چرا علمای سنی را دشمن علی می‌دانید؟ و چرا روایات این راویان صادق را دربارهٔ ابوبکر نمی‌پذیرید؟.

۲ - سند بازی تو خالی از حقه بازی نیست. مثل همیشه از ابن مغزلی و خواریزمی و ابن صباغ و سلیمان بلخی و... نقل قول کرده‌ای که قبلاً آنها را معرفی کرده‌ام.

دوباره بگویم که ما این حدیث را قبول داریم که رسول الله وقتی به جنگ تبوک می‌رفت علی را در مدینه باقی گذاشت و چون در این جنگ اجازه نداد احدی از مسلمانها به مرخصی بروند، این بر علی گران آمد. به خصوص که منافقان شایعه کردند که حضرت محمد از علی خسته شده بود و او را پادشاه کودکان و زنان کرد. علی آمد و گفت: «یا رسول الله مرا می‌گذاری با زنان کودکان؟».

رسول دلجویی کرد و حرف عظیمی زد که منافقان ساکت شدند؛ گفت:

«تو برای من مثل هارون هستی برای موسی. جز این که بعد از من پیامبری نمی‌آید.»

پس ما قبول داریم که این حدیث با این سند درست است. البته به طرق دیگر هم روایت شده است که همه ضعیف یا ساختگی است.

در حق ابوبکر و عمر هم عین همین حدیث هست که «آن دو به من مثل هارون هستند به موسی» که آن هم ضعیف است و ما به آن استناد نمی‌کنیم. اما در مجموع، قبول داریم که این حدیث دربارهٔ علی صحیح است. حالا این داعی چرا حرص می‌خورد تا آن را صحیح ثابت کند. در حالی که ما درستی آن را قبول داریم. پشت این اصرارش چه حقه بازی نهفته است؟.

ادعای ۱۰۷ - راوی حدیث منزله، عمر بن الخطاب است

در این جا، از علامه دهر و مشهور در شرق و غرب عالم اسلامی؛ یعنی، آن کسی که هر اهل سنتی او را می شناسد و کتابش را روزانه مطالعه می کند!!!!؛ یعنی، حضرت سلیمان بلخی حنفی، خواجه کلان و حافظ قندوزی، که ۱۵۰ سال پیش مرد، روایتی آورده است که ایشان در کتاب «ینابیع الموده» از حضرت عمر نقل کرده اند که... (هر کس تا به حال نمی دانست که ینابیع الموده مهمتر از بخاری و مسلم است، حالا بدانند!)-.
حدیث آورده است که وقتی عمر دید، مردم بدگویی می کنند، گفت: از رسول شنیدم که فرمود:

«ای علی، تو اولین مومن و مسلمانی و به من مثل هارون هستی به موسی.
و دروغ می گوید دشمن تو که من رسول را دوست دارم...»^(۱).

جواب ما:

ای داعی، قبل از این که تکرار کنم که این حدیث دروغ است، می گوئیم: ای کذاب، به اعتراف تو عمر از علی دفاع می کند و این حدیث عظیم را می گوید؛ پس چگونه ممکن است، دشمن او باشد؟!.

ما می گوئیم: این حدیث دروغ است. اما می دانیم عمر، علی را آن قدر دوست داشت که کسی جرأت نداشت، جلوی او از علی بدگویی کند. آن قدر دوست داشت که وقتی مرگ خود را نزدیک دید، علی را از جمله کسانی نام برد که برای رهبری امت بهترین هستند.

گفتیم که قبول داریم این حدیث صحیح است. حالا منظورت را بگو.

ادعای ۱۰۸- از حدیث منزله ثابت می شود که ایشان از همه افضل بود...»^(۲)

۱- ص ۲۹۱.

۲- ص ۲۹۸.

از این حدیث ثابت می‌شود که حضرت علی مقام نبوت (در معنی و حقیقت) داشت. و از حدیث منزله ثابت می‌شود که ایشان خلیفه رسول است!!!.

جواب ما:

ما می‌گوییم: هر سه دروغ است. به این دلایل:

۱ - من به زید بگویم تو مثل پسر من هستی جز این که از من ارث نمی‌بری. بعد از مرگ مردم به این جمله استناد کنند که تمام ارث مال زید است. آیا نباید به او خندید؟! رسول به علی گفت: تو به من مثل هارونی؛ جز این که بعد از من پیامبری نیست. منظور این است که به هر مقامی می‌رسی غیر از پیامبری. حالا شیعه نام علی را امام نهاده؛ بعد مقام امام را از پیامبر بالاتر دانسته است؛ یعنی، هارون را از علی پایین تر و علی را از هارون بالاتر برده است. پس با این حساب حرف رسول معنی ندارد. من به زید می‌گویم: تو مثل پسر من هستی اما از من ارث نمی‌بری. شیعه می‌آید اسم زید را امام می‌گذارد بعد امام را با تعریف ساختگی از زید به پدر نزدیکتر می‌کند. سپس نتیجه می‌گیرد: چون زید از پسر به پدر نزدیکتر است، پس وارث اول و آخر اوست. رسول به علی گفته است: تو به من مثل هارونی جز این که مثل من پیغمبر نیستی. شیعه می‌گوید: کاری ندارد؛ نام علی را امام می‌گذاریم. بعد امام را از پیغمبر بالاتر می‌دانم تا هارون در جیب علی جا شود. پس حرف پیامبر چه شد؟ پیغمبر اگر می‌دانست که علی امام و از هارون بالاتر است، باید می‌فرمود:

«تو به من مثل هارونی جز این که از هارون چند درجه بالاتری. او نبی بود و تو از نبی بالاتری؟!».

اما هرکس از جمله رسول می‌فهمد که علی همه مقام هارون را دارد جز نبوت و در این مقام هرگز به حضرت هارون نمی‌رسد.

اما شیعه با تفسیر خود مقامی بالاتر از نبوت را به علی داده است؛ چون در مذهب شیعه امام بالاتر از نبی است و وقتی علی امام است خود به خود نبی هم هست. به قول معروف چون که ۱۰۰ آمد ۹۰ هم پیش ماست. انا لله وانا اليه راجعون.

برای درک مسأله به این مثال توجه کنید:

مدیری که لیسانس دارد، در معرفی استادش می‌گوید: ایشان مثل من است جز این که دوازده کلاس درس خوانده است و دیپلمه هستند.

حال اگر شیعه ادعا کند که ایشان دکترا دارد. در حقیقت، حرف مدیر را دروغ دانسته است؛ زیرا رسیدن به دکترا ممکن نیست مگر با عبور از مرز لیسانس. پس رسیدن به مقام امامت ممکن نیست مگر با عبور از مرز نبوت.

میگوید:

از این حدیث ثابت می‌شود که علی از همه اصحاب افضل و جانشین رسول است.

جواب ما:

این، دروغی بیش نیست؛ زیرا با این استدلال می‌توان ثابت کرد که حضرت ایوب از حضرت محمد بهتر است؛ به شرطی که آیاتی را که در مدح ایوب آمده است، با آب و تاب بنویسیم و آیاتی را که در مدح محمد آمده، قبول نکنیم یا ذکر نکنیم. روایت داریم که پیامبر فرمود:

وزن اعمال امت من یک طرف و وزن اعمال نیک ابوبکر در طرف دیگر چون به تنهایی از همه امت (در ترازوی قیامت) بیشتر است.

و درباره عمر فرموده است: اگر بعد از من پیامبری می‌آید، همانا او عمر بود.

با وجود این احادیث واضح، باز ما مثل شما غلو نمی‌کنیم.

شما خود را و نیت فاسد خود را پشت فضایل علی پنهان کرده اید و این، اولین بار است که می‌بینیم، یک نبی به فرمان چند نفر از افراد امت خود (ابوبکر و عمر) است و پشت سر آنها نماز می‌خواند.

مقام الهی را ببین و عملکرد علی را ببین!

ادعای ۱۰۹- پیغمبر در تمام خانه‌ها را به مسجد بست مگر در خانه علی

احمد حنبل در «مسند» خود نوشته است که رسول الله فرمود:

«سدوا الابواب کلها الا باب علی بن ابی طالب...»^(۱).

«همه دروازه‌های مسجد را ببندید غیر از دروازه ای که از خانه علی است.»

جواب ما:

احمد حنبل این حدیث را به این صورت هم نوشته است که اسنادش درست است؟!!

«سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة اَبی بکر».

«همه شکاف‌ها را به مسجد ببندید غیر از روزنه خانه ابوبکر را.»

تا آن جا که به خاطر دارم در بین علماء، حدیث قبلی صحیح نیست و اکثر آنان آن را موضوع می‌دانند.

حدیث درست این است که درب خانه ابوبکر را باز گذاشت نه علی را و شما دروغ گویانید.

«سدوا الأبواب إلا باب اَبی بکر».

«همه درها را به مسجد ببندید؛ غیر از در خانه ابوبکر را.»

حتی اگر حدیثی که تو می‌گویی، درست باشد؛ باز هم ثابت نمی‌شود که علی جانشین پیامبر است یا ابوبکر؟

برای این امر عظیم، کلمات صریح نیاز است نه تاویل از گفته‌های پیامبر. پیامبری که به قول شما درها را بست جز درب علی... پس از کسی واهمه نداشت. آیا بهتر نبود علی را رسماً ولیعهد می‌کرد و از ازدواج با دختران دشمن علی خود داری می‌کرد و دو دخترش را به دشمن دیگر علی؛ یعنی، عثمان نمی‌داد؟

شما از هر چیزی می‌خواهید جانشینی علی را ثابت کنید حتی از کتب سنی‌ها. در حالی که براحتی چشم خود را بر همه احادیث سنی که فضایل صحابه را می‌گوید، می‌بندید! باید به این روش شما و به این وقاحت شما خندید.

علمای ما معتقدند: حدیثی که درباره باب علی است، ضعیف است و حدیثی که درباره ابوبکر است، درست است! و احمد حنبل هم که هر دو حدیث را آورده است و این محال است که هر دو درست باشد. چه کسی باید تکلیف نادرست بودن یکی از آنها را معلوم کند؟ تو یا علمای ما! خب علمای ما متفقند که حدیث ابوبکر درست است.

اگر از کتاب ما سند می‌آوری درست بیاور یا دست کم هر دو را ذکر کن. اگر خواننده پرسد: چرا خود احمد حنبل متوجه دو حدیث متضاد نشده است؟.

می‌گوییم: متوجه شده بود اما هیچ کدام از علمای ما غیر از بخاری و مسلم خود را محدود نکردند که فقط احادیث صحیح را بنویسند. تحقیق درباره خیلی چیزها برای آیندگان مانده است و محققان باید راست را از دروغ تشخیص دهند.

ادعای ۱۱۰- بخاری گفته است: علی حق دارد جُنُب وارد مسجد شود

باز حدیث آورده است که در بخاری و مسلم آمده است: «لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی».

«جایز نیست برای هیچ کس که در مسجد جنب شود، الا من و علی...»^(۱).

جواب ما:

به نظرم برای این دروغش باید کلمه جدیدی اختراع کنیم. این جا دروغ نگفته؛ چیزی بدتر گفته است. نه در بخاری این حدیث هست نه در مسلم. در حیرتم از جرأت این مرد!!!

من یقین دارم که این شاید گمان نمیکرده روزی خواهد آمد که کامپیوتر صد هزار کتاب را در یک دقیقه پون برق خواهد زد و به دنبال حدیث خواهد گشت و او را رسوا خواهد کرد.

او با خود گفته به کتب اهل سنت حواله میدهم کیست که بگردد!!!
 مثل اون آدم که سر منبر گفت هر سوالی دارید پرسید جواب پیشم است.
 پرسیدند: شیر چند مو در یال خود دارد؟
 گفت: ۱۵۴۴۴۲۶۵۴۳ تا!!! باور ندارید بروید بشمارید!

ادعای ۱۱۱ - تقاضا نمودن پیغمبر از الله برای این که علی را وزیرش کند

می گوید: از ابن مغازلی شافعی، سیوطی، ثعلبی، سبط ابن جوزی، محمد بن طلحه شافعی ابو نعیم اصفهانی و علی جعفری (این دیگه کیه؟!)، امام احمد حنبل و از اکابر دیگر شما که منظورش حتماً سلیمان.
 بلخی است، نقل قول کرده است...^(۱).

وقتی علی در حالت رکوع به گدا اشاره کرد که بیایید و انگشتر را از دستش بیرون بکشد پیامبر دعا کرد که یا علی علی را وزیر من کن و آیه:

﴿إِنَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ [المائدة: ۵۵].

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

نازل شد

جواب ما:

اگر دادن زکات در حال نماز درست بود، فرقی بین قیام و سجده یا رکوع نمی بود چرا رکوع را ذکر کرده. باید آیه میگفت در حالت نماز زکات میدهند.

دوم این که علی اصلاً صاحب نصاب نبود تا زکات بدهد و در زمان پیامبر فقیر بود! و علی خاتم نداشت! مهر زدن با خاتم بین عرب رسم نبود تا وقتی که رسول الله خواست برای پادشاه ساسانی نامه بنویسد. گفتند: آنها نامه بدون خاتم را قبول نمی کنند.

و اصلاً خاتم دادن که جای زکات دادن را نمی گیرد!

بعد دادن زکات باید قبل از سوال باشد؛ چون مثل نماز فرض است!

سند این حدیث هم دروغ است!

ادعای ۱۱۲ - سنی حدیث دروغ درباره ابوبکر و عمر دارد

ابوبکر و عمر به من مثل هارون هستند به موسی.

بعد از قول ذهبی گفته است که این حدیث ضعیف است و ما هم می گوییم: ضعیف است...^(۱).

جواب ما:

اما حیرت ما در این است که این مرد می فهمد در احادیث ما هم ضعیف و صحیح هست. پس چرا هر حدیث ضعیفی را درباره علی می آورد؟ بدون آنکه به خود زحمت دهد تا ببیند عسقلانی و ذهبی و آلبانی درباره آن حدیث چه گفته اند؟ به حدیث ضعیفی درباره عمر و ابوبکر که می رسد، نظر آنها را نقل می کند و احادیث بسیار مهمی را که در مدح صحابه هست حتی اگر صحیح باشد، را نمی بیند.

اگر این حقه بازی نیست، پس چیست؟

ادعای ۱۱۳ - پیامبر پیشگویی کرده بود که مردم از فرمان علی سر می تابند

می گوید: اشارهٔ پیامبر به علی که تو به من چون هارونی به موسی، اشاره‌ای است لطیف به سرپیچی قوم محمد از فرمان علی. همانطور که قوم موسی از فرمان هارون سرپیچی کردند...^(۱).

جواب ما:

می‌گوییم: این استدلال و دلیل درستی نیست که وقتی یکی را به دیگری تشبیه کردیم پس این را شاهد بگیریم که قصهٔ زندگی آن دو یکسان است؛ بلکه باید وجه تشبیه را دید!

حضرت محمد در تبوک علی را جانشین خود کرد و موسی در رفتن به میقات، هارون را جانشین خود نمود.

در قوم موسی سامری پیدا شد و هارون دچار مشکل بود تا موسی برگشت. در قوم محمد سامری پیدا نشد و حضرت محمد که برگشت، همه چیز عادی بود! شرم آور است این گونه حرف زدن‌ها. بیایید فرق‌ها را ببینیم:

۱- هارون قبل از موسی مُرد و علی بعد از پیامبر زنده بود.

۲- قوم موسی به خاطر نافرمانی از دستور هارون در دنیا قبل از آخرت گرفتار عذاب شدند اما قوم محمد در دنیا عزیز شدند.

سامری‌های ساخته و پرداختهٔ این داعی کذاب بر نصف دنیا حکومت کردند و تا امروز هم دارند بر دل‌ها حکومت می‌کنند.

واقعاً آبرو ریزی است که آدم چنین سخنانی بگوید:

قرآن می‌گوید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...﴾ [آل عمران: ۵۹].

«بدرستی که مثل عیسی چون مثل آدم است.»

حالا تو بیا نتیجه بگیر که شیطان عیسی را فریب داد؟ همانطور که شیطان آدم را فریب داد؟

حیا کن! حیا کن!

بعد ای آدمی که دنبال شباهت می‌گردی، بگو بینم: چرا در قرآن به صراحت آمده است: موسی، هارون را بر قوم خود خلیفه نمود.

چرا؟ چرا؟ در قرآن به صراحت نیامده است که حضرت محمد، علی را بر قوم خود خلیفه کرد؟ به صراحت که نیامده با اشاره هم نیامده است! یکبار هم اسم علی نیست و تو علی را تشبیه به هارون می‌کنی.

در حالی که ذکر داستان هارون مهمتر از داستان علی نیست. آن مربوط به گذشته و مربوط به دینی است که ملغی شده است و این مربوط به این دین رسمی در حال و آینده است.

می‌دانم با قرآن دشمنی. می‌دانم که آرزو می‌کنی ای کاش، می‌توانستی آیات موضوع و ساختگی را در قرآن وارد کنی؛ همانطور که در احادیث داخل کردی، اما قرآن، حریم ممنوع باقی ماند تا سامری‌های تاریخ را رسوا کند! و رسوا تر کند!

جالب این است که از او پرسیده شد: چرا به صراحت دربارهٔ خلافت علی نیست؟
جواب داد: لطافت کنایه از صراحت بیشتر است! این را می‌گویند یک جواب دادن شکن!
این را می‌گویند: جواب کافی و شافی!

ادعای ۱۱۴- اگر خوب عربی بدانید، می‌توانید از حدیث منزله منظور اصلی رسول الله را دریابید

استثناء و مستثنی منه در کلمات اهل لسان در هر مورد دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف به خصوص کلمهٔ منزله مضاف به سوی علم بالقطع و الیقین افاده عموم می‌کند به دلیل صحت استثناء و از آنکه الا انه لا نبی بعدی باشد که استثناء متصل است.

علاوه بر این، اصولیین تصریح کرده‌اند بر این که اسم جنس مضاف افاده عموم می‌کند به خصوص زمانی که محلی به الف و لام باشد.
پس لفظ منزله که در کلام آن حضرت مضاف به سوی علم است، مقید عموم می‌باشد...^(۱).

جواب ما:

بین چطور خود را می‌کشد و زنده می‌کند تا از حرف رسول، مطلب دلخواه خود را بگیرد. آیا رسول به زبان چینی صحبت می‌کرد که تو مأمور فهماندن سخنانشان هستی؟
آقای داعی نیازی به این همه صغرا و کبرا نیست. شما را به الله قسم، آیا پیامبر نمی‌توانست آشکارا بگوید: علی ولیعهد من است تا این طور پای‌هارون و موسی و مضاف و مضاف علیه را پیش نکشی و اصولیون را به جان هم نیندازی.
باز از سلیمان بلخی و مسلم نیشابوری نقل قول کرده است و حدیث را به الفاظ دیگری آورده تا معنی فاسد خود را استخراج کند. آخر سلیمان بلخی کیست که او را در نقل روایات و احادیث پیغمبر بر مسلم نیشابوری مقدم می‌کنی؟ طلا و خرمهره از یک جنس نیستند و تو خرمهره را پیش تر و بیشتر از طلا ذکر می‌کنی.

ادعای ۱۱۵- حدیث منزله در دفعات متعدد غیر از تبوک وارد شده ...^(۲)

جواب ما:

دروغ است. فقط در جنگ تبوک آمده است و بس. باقی حدیث‌ها یا ساختگی است یا ضعیف.
و باز شاهد آورده است از سلیمان بلخی، مسعودی، سبط ابن جوزی، خوارزمی و بعضی هم از علمای سنی‌ها هستند اما از آنها دروغ نقل قول کرده است. گاهی تا آن جا بی حیا

۱- ص: ۳۱۰.

۲- ص ۳۱۳.

می شود که می گوید: در فلان کتاب است در حالی که اصلاً نیست. می توانید به ادعاهایش رجوع کنید.

ادعای ۱۱۶- پیامبر گفت: علی برادر من است

می گوید: وقتی حضرت محمد در واقعه برادری بین مهاجرین و انصار، علی را برادر خویش اعلام فرمودند، در همان وقت این جمله را فرمود که علی به من به منزله هارون است به موسی...^(۱).

جواب ما:

می گویم: اصلاً محمد ﷺ علی را برادر خود نکرد تا آن جمله را بگوید؛ اصل داستان که دروغ باشد، دنباله اش هم دروغ می شود. تو اول برادریت را ثابت کن بعد تقاضای ارث و میراث کن.

ادعای ۱۱۷- در شباهت های علی با هارون درس هایی بر حقانیت شیعه هست

می گوید: بین هارون و علی شباهت هست. هر دو جانشین پیامبر در میان قوم شدند. هر دو با نافرمانی قوم روبرو شدند. هر دو ضعیف بودند و قدرت مبارزه نداشتند...^(۲).

جواب ما:

این درست نیست. شباهتی هست اما نه در همه چیز. حضرت موسی که برگشت مردم گوساله می پرستیدند. حضرت محمد که برگشت همه گوش به فرمان علی بودند و علی شکایتی از زیر دستان خود نداشت.

اگر بگوییم، منظور ما بعد از وفات حضرت محمد است؛ باید بگویم که در این جا شباهتی نیست. موسی به قوم برگشت و فساد سامری را اصلاح کرد. محمد باز نگشت. الله سامری را در دنیا عذاب کرد. سامری های قوم محمد (به ادعای شما) در دنیا نه فقط

۱- همان.

۲- ص: ۳۱۵.

عذاب نشدند بلکه با عزت پادشاهی کردند و تا امروز بر دلها حکومت می‌کنند و اقلیت کوچکی (شیعه‌ها) با آنها مخالفند. تازه هر جایی هم جرأت ندارند دشمنی خود را علنی کنند. پس شباهت کجاست؟

هارون قبل از موسی مُرد و علی بعد از پیامبر. یوشع بن نون جانشین موسی شد نه هارون. پس کجاست شباهت بعد از مرگ؟!.

از او پرسیده شد: چرا امر به این مهمی (امر جانشینی) به کنایه گفته شد. جواب داد که کنایه کاملتر از صراحت است!! خوب بود الله هم نمی گفت: محمد رسول الله. می فرمود: محمد هم پیش من به منزله موسی است منتهی بعد از موسی پیامبری نمی آید! حرف آخر ما درباره این حدیث، این است که حضرت محمد هر وقت که به سفر می رفت، یکی را جانشین خود می کرد. از این نباید شما تاویل‌های سست کنید! اما شیعه چیزی که نمی شناسد، منطوق است!.

ادعای ۱۱۸- در حدیث «الدار یوم الانذار» پیغمبر، علی را به خلافت برگزید

باز به روش گذشته احادیث را کیلویی کشیده و گفته است: احمد بن حنبل و سلیمان بلخی! و صد البته ابن ابی الحدید و استادش حضرت اسکافی و ثعلبی و خواریزمی و گنجی و البته سبط ابن جوزی هم هست؛ نه این دفعه غایب است؛ بلکه اینها با الفاظ کم و زیاد (یعنی کیلویی) نقل کرده‌اند که رسول الله روزی در آغاز دعوت، خویشان نزدیک خود را دعوت کرد و فرمود:

هرکدام از شما به من ایمان بیاورد، جایزه‌اش این است که وارث من می‌شود. کسی ایمان نیاورد الا علی. و رسول گفت:

«إن هذا أخي ووصي وخليفتي من بعدي فاسمعوا له وأطيعوا» تو جانشین منی بعد از من...^(۱).

جواب ما:

این حدیث را احمد حنبل ذکر کرده است اما حدیث ضعیفی است و این شیاد مذهبش استناد به هر چیزی است که در مدح علی باشد. در حالی که متن حدیث دلیلی است بر دروغ بودن این حرف:

۱- فرض کنید اگر همه فامیل رسول ایمان می‌آوردند، آیا همه آنها جانشین ایشان می‌شدند؟.

۲- علی که قبل از آنها به پیامبر ایمان آورده بود. ابوبکر هم که ایمان داشت. آیا حضرت محمد هم می‌خواست مثل پادشاهان ساسانی سلسله پادشاهی درست کند. الله به ایشان پسر نداد تا کار بر شاه پرستان آسان نباشد اما آنها سلسله پادشاهی را به خاندان پسر عمویش و نوه دختری‌اش بردند.

۳- حضرت علی در خانه پیامبر بزرگ شد. ایمان آوردن ایشان عادی است و اگر ایمان نمی‌آورد، تعجب آور بود.

ادعای ۱۱۹- شهادت کافران بر جانشینی علی دلیلی است بر حقانیت شیعه

حیرت آور است که این دفعه علاوه بر سلیمان بلخی، فرنگی‌ها را هم شاهد آورده است و می‌گوید:

توماس کارلایل انگلیسی و مسیو پول لهوژور فرانسوی و آقای جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی و مستر جان دیون پورت، همگی در کتابهای خود نوشتند که محمد علی را جانشین خود نمود...^(۱).

جواب ما:

به یک نفر گفتند: اسمت چیه؟ گفت: مسیو قاراییط. گفتند: دیگر دینش را نپرسید!

حال از شاهدانت ترا شناختیم. رسول الله راست فرمود: «اگر حیا نداری، پس هرچه می خواهی بگو.»

ادعای ۱۲۰- سنی ها می گویند: علی خلیفه پیامبر است

موفق خوارزمی در کتاب «فضایل امیر المومنین» به اسناد خودش از رسول الله روایت می کند که «... رسول الله فرمود: در معراج که رسیدم ندا آمد: ای محمد، خلق را آزمودی. کدام کس را فرمانبردارتر دیدی؟»

عرض کرد: علی را. آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده ای؟ عرض کرد: پروردگارا، تو برایم انتخاب کن که انتخاب تو بهتر است. گفت: من علی را انتخاب کردم که هیچ کس در قبل یا بعد به این مقام نمی رسد.»

و این داعی حقه باز در ادامه این حدیث می نویسد:

و از این قبیل اخبار در کتب معتبر شما بسیار است. اما آنچه در حافظه داشتم به عرض رساندم...^(۱).

جواب ما:

سوالم این است که تو در این کتاب هرچه نوشتی بدون استثناء از اهل سنت شاهد آوردی، اگر اهل سنت در تمام عقاید با شیعه موافقت، دیگر مشکل چیست؟ آخر چگونه ممکن است که اهل سنت این همه احادیث داشته باشند که علی جانشین پیامبر است و در همان حال دشمن علی باشند! جالب است که بعضی از احادیث را از زبان عمر می گوید!

این مرد حقه باز استراتژی خود را بر این قرار داده است که پرگویی را با بی حیایی پیامیزد تا طرف خود را خسته کند که بالاخره کدام حرفش را جواب دهم.

در جواب این حرفش می گویم:

یا رب، نظر تو برنگردد
 آدم که دچار خر نگردد

اگر این داعی حقه باز این ملت را ... تصور نمی کرد که این کتاب را نمی نوشت.
 داعی می دانست که این ملت نمی داند که خوارزمی نویسنده است یا خوردنی یا
 نوشیدنی؟! اگر این ملت را داخل آدم حساب می کرد، کتاب خوارزمی را از کتب معتبر
 اهل سنت معرفی نمی کرد. ای کاش این مرد یک بار این حقه را به کار می برد. تمام
 کتابش از این اباطیل پی در پی پر است؛ نه شرمی و نه حیایی!!

گمان می کند که ما با پرگویی از میدان در می رویم.
 چگونه ممکن است این همه حدیث معتبر در کتب ما باشد و خودمان ذکر کنیم، باز
 منکر شویم و برویم به دنبال عمر و ابوبکر؟!
 چگونه ممکن است این همه احادیث معتبر در کتابهای ما باشد و آن همه احادیث
 معتبرتر در کتابهای شما باشد، اما در قرآن ذکر و یاد و نام و نشانی از علی نباشد؟!
 چگونه ممکن است الله بگوید: علی مقامی دارد که نه در اول کسی داشت نه در آخر
 کسی خواهد داشت، اما چنین انسان والا مقامی را قابل نداند که در قرآن فقط یک بار
 نامش را ذکر کند؟!!

او می دانست که کسی در میان این ملت، چنین سوالهایی نخواهد کرد و هرکس هم
 که پرسد به او می گوید: وهابی. یا اصلاً چماق و کلاشینکوف را برای چه آفریده اند؟
 اگر در خارج از محدوده چماق هم کسی پرسید، چاره کار در بی حیایی و لجاجت
 است. آنها فکر همه چیز را کرده اند.

ادعای ۱۲۱ - سنی ها در باره جانشینی ابوبکر حدیث جعلی دارند

بدون دادن آدرس می گوید که سنی ها حدیث دارند که پیامبر فرمود:

«ای مردم، بدرستی که خدا ابوبکر را جانشین من کرد. خدا گفت: من از ابوبکر راضیم. آیا او هم از من راضی است...»^(۱).

جواب ما:

البته از نظر ما این دو حدیث جعلی هستند و هر دو دروغ. اما در صفحات آینده خواهید دید که چه حقه‌ای در کار است.

ادعای ۱۲۲- ابوهیره دینش را به شکم فروخت

باز از ابن ابی الحدید و زمخشری روایت کرده است که ابوهیره در جنگ صفین گفت: حق با علی است اما سفره معاویه چرب تر است...^(۲).

جواب ما:

این مرد می‌خواهد هزار صفحه را از دروغ پر کند! ابوهیره را همه علمای ما قبول دارند. اگر قبول نداشتند، چرا هزاران حدیث او را پایه کتاب‌های خود قرار دادند. آخر ابی الحدید معتزلی و جار الله زمخشری کی باشند که بدگویی آنها بر شخصیت ابوهیره تاثیر سوء بگذارد؟!.

آخر آن دو خودشان نزد اهل سنت قیمتی ندارند و چون معتزلی بودند از نظر اهل سنت گمراه هستند. حرف‌های آن دو فقط باب دل اهل شرک؛ یعنی، افرادی مثل تو است؛ ای داعی.

تو چگونه می‌توانی از کتب اهل سنت بد بودن ابو هیره را ثابت کنی در حالی که هیچ کتاب حدیثی از احادیث او خالی نیست؟!.

ادعای ۱۲۳- علی از حق و قرآن جدا نمی باشد

۱- ص ۳۲۷.

۲- ص: ۳۲۸.

می گوید: حدیث داریم که سلیمان بلخی در کتاب خود (که ۷۰ سال پیش، از روی مناظره شبهای پیشاور نوشته است) از رسول الله نقل کرده است که ایشان فرمود: حق با علی است.

و باز سلیمان بلخی و دیگران نقل کرده‌اند که علی با قرآن است و قرآن با علی است. باز پرسیده است: چگونه ممکن است ابوهریره آدم خوبی باشد در حالی که در لشکر مخالف علی سنگر گرفته بود...^(۱).

جواب ما:

جالب است که نوشته راوی حدیث ابوهریره است! آیا همین حالا به ابوهریره خائن و دروغ گو نگفت؟ پس چرا از او حدیث نقل می‌کند!

بدان که حدیث «حق با علی است» دروغ است و از این حدیث، علی الهی‌ها نتیجه گرفتند که الله (حق) و علی، هردو، یک چیزند.

اما حدیث قرآن با علی است و علی با قرآن، درست است.

و اهل سنت نیز، عقیده دارند که علی از ابوهریره و معاویه افضل است، اما خوب تر بودن یکی دلیل بر بد بودن دیگری نیست. اشتباه انسان در یک موضوع دلیل خطای او در تمام امور نیست. اینگونه نتیجه گیری اصلاً معنا ندارد، مگر غرض ورزی باشد.

ما اهل سنت، صحابه را معصوم نمی‌دانیم؛ یعنی، اشتباهات آنها را می‌پذیریم. اما همیشه نظر نیک به اصحاب داریم. ابوهریره به علی اعتراض داشت که چرا قاتلان عثمان را مجازات نمی‌کند؟ شاید حدیث علی با قرآن است را نشنیده بود.

شاید شنیده بود اما از آن نتیجه نگرفت که علی معصوم است و درست این است که این حدیث معنیش این نیست که علی معصوم است.

شما چرا فراموش می‌کنید که حضرت حسن از جنگ دست کشید و حکومت را به حضرت معاویه داد اگر معاویه این قدر بد بود که شما می‌گویید، پس رسمیت بخشیدن به حکومت او توسط حسن بسیار بدتر بود.

اینجا جواب ندارید!! پس معاویه بد نبود. حرف همان است که ما گفتیم، یکی خوب بود و یکی خویتر.

بعد اگر علی با حق و حق با علی بود، پس معنی‌اش این است که وقتی دختر به عمر داد و وزیر او شد، هم حق با علی بود و هم علی با حق.

ادعای ۱۲۴- با وجود این همه احادیث مشابه چرا بعضی از صحابه علی را رها کردند و با معاویه رفتند...^(۱).

جواب ما:

- ۱- اصحاب معصوم نبودند.
- ۲- چون معصوم نبودند، پس اشتباه هم می‌کردند.
- ۳- چون معصوم نبودند، گاهی در دام مکر و فریبی که دشمنان اسلام کنده بودند هم می‌افتادند.
- ۴- آنها فاعل مایشاء نبودند که جلوی حوادث را بگیرند؛ مثلاً جنگ جمل نا خواسته و در اثر فتنه دشمنان اسلام شعله ور شد.
- ۵- اما بهترین راه برای ما این است که ببینیم، خودشان پس از فتنه چگونه عمل کردند؛ اگر کاسه داغتر از آتش شدیم، پس هدف نا مقدسی داریم.
- ۶- علی مثل این داعی حقه باز عمل نکرد. عایشه را ناسزا نگفت؛ بلکه با احترام به خانه برگرداند.

۷- معنی حدیث این نیست که علی معصوم است و اصلاً خطا نمی کند و خود علی هم این را نمی گفت و دعاهایش در شب و طلب استغفارش دلیل ادعای ماست.

۸- و قرآن نیز، این را نمی گوید و این آیه، دلیل ادعای ماست.

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا...﴾ [السجده: ۱۶].

«پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و بپا می خیزند و رو به درگاه

خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند.»

اگر علی مشمول این آیه است پس از الله خوف داشت و به حدیث «علی مع القرآن»

اکتفا نکرد. و علی هم بنی آدم بود و معصوم نبود.

ادعای ۱۲۵- مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفان

می گوید: از صدر اسلام شما دارید ما را لعنت می کنید و شیعیان را فحش و دشنام

می دهید...^(۱).

جواب ما:

مثل این است که بگویند: از صدر اسلام شما دارید قبر سازی و قبر پرستی می کنید و

ما شیعیان همواره شما وهابی ها را از این عمل زشت منع می کنیم. آیا این مرد نمی داند

که اکثر اهل سنت آدم زنده را لعنت نمی کنند، زیرا ممکن است، هدایت شود. بسیاری از

سنی ها مرده را نیز، لعنت نمی کنند؛ زیرا وقتی مُرد الله می داند و او.

ما احادیثی داریم که اگر در لعن خطا کنیم و غیر مستحق را لعنت کنیم، لعنت به خود

ما برمی گردد. حتی کار به جایی رسیده است که بعضی ها شیطان را هم لعنت نمی کنند و

فقط از شر او به الله پناه می برند.

برعکس، شیعه بی پروا سیاه و سفید را لعنت می‌کند و این قوم به ما تهمت می‌زند که شما پیروان و دوستانان حضرت علی را لعنت می‌کنید و در همان حال کتابش پر است از احادیثی که از اهل سنت نقل کرده است در فضایل حضرت علی!

ادعای ۱۲۶- تهمت علمای سنی به شیعیان

عالم شما «ابن عبد ربه» به ما تهمت زده است که ما مثل یهود دشمن اسلام هستیم. و تهمت زده است که شیعه‌ها دشمن جبرئیل هستند، چون خیانت کرده و رسالت را به محمد رسانده است نه به علی. و تهمت زده که شیعه‌ها می‌گویند: «السام علیکم» و این که خون تمام مسلمانان را حلال می‌دانند...^(۱).

جواب ما:

این مرد حقه باز راست نگفته است؛ زیرا شیعه‌ها یک فرقه نیستند. در زمان نویسنده مذکور، فرقه قرامطه بودند که حاجیان را کشتند و به مکه حمله کردند و دروازه کعبه را خراب کردند، حتی سنگ حجر الاسود را با خود بردند و دو نیم کردند. باز می‌خواهی بگوییم: شیعه‌های پاک نهاد بودند؟!.

پس «ابن عبد ربه» و امثال او دروغ نگفته‌اند. لباس دروغ گویی را تو بر قامت خود دوختی. اما صفت مشترک بین شما و شیعه‌های قرامطه این است که هر دوی شما، هر وقت کفار به بلاد اسلامی حمله کردند همگی یک صدا در کنار کفار ایستادید. امروزه هم اگر می‌بینیم که در عراق و افغانستان، برخی از سنی‌ها با صلیبی‌ها ساختند در عوض گروهی دیگر با آنان می‌جنگند. در حالی که شیعه به کلی در ارتش و پلیس متجاوزان داخل شد و هنوز به قتل و غارت جان و مال سنی‌ها مشغول است.

و دیگر صفت مشترک شما با شیعه‌های قرامطه این است که هرگز با کفار جهاد نکردید و جهاد شما همیشه با مکه و کعبه و حجرالاسود بود. اگر دروغ می‌گوییم؟ نشان دهید کجای حرفم راست نیست.

ادعای ۱۲۷- ما گرفتن بیش از چهار زن را جایز نمی‌دانیم

می‌گوید: ابن حزم نیز، به ما تهمت زده است که ما بیش از چهار زن نکاح می‌کنیم و تا نه زن هم می‌گیریم. تهمت زده است که شیعه مسلمان نیست و از یهود بدتر است...^(۱).

جواب ما:

دروغ گفته است، نه زن که نه، شما نکاح همزمان با هزار زن را جایز می‌دانید. منتهی نامش را ازدواج موقت گذاشته‌اید.

ای حقه بازها! ازدواج موقت و دائم که فرق ندارد. همه موقت است و با مرگ یا طلاق پایان می‌پذیرد. و باز فراموش نکن که ابن حزم، معاصر با قرامطه و اسماعیلی‌های مصر بود و آنها فرقی دیگر شیعه هستند و هر کدام گمراهی‌های خاص خود را دارند. شما دوازده امامی‌ها آنوقت‌ها کمتر مطرح بودید.

فتحعلی شاه که اجدادت در زمان او به تهران آمدند، ۹۰۰ زن داشت و تو او را شهنشاه نامیدی. همین ناصرالدین شاه که به پدربزرگت لقب «سلطان الواعظین» داد. ۳۰۰ زن داشت و هر روز عصر از زنان خود سان می‌دید و برای شب چند تا را انتخاب می‌کرد.

پس چرا می‌گویی: بیش از چهار زن در مذهب ما روا نیست؟ باز می‌گویی: تهمت است.

ادعای ۱۲۸- تهمتهای ابن تیمیه به ما

به شیخ الاسلام زبان درازی کرده است و به دروغ او را دشمن علی معرفی کرده که البته از این مرد معتاد به دروغ نباید تعجب کرد. می گوید: ابن تیمیه تهمت زده است که شیعه‌ها، اصول دین را چهار تا می‌دانند. در حالی که ما می‌گوییم: سه تا است...^(۱).

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: من که شیعه بودم و پدرم مرا به یک مدرسه اسلامی در شهر لنگرود فرستاد. یادم می‌آید که به ما یاد دادند، اصول دین، ۳ تا است: توحید، نبوت و معاد. و اصول مذهب شیعه، ۲ تا است: عدل و امامت. یک روز پدرم از من پرسید: چی یاد گرفتی؟ گفتم: اصول دین و مذهب. گفت: چند تا است؟ گفتم: پنج تا. گفت: بشمار. شمردم. از خوشحالی مرا بوسید.

حالا این مرد عقیده خود را منکر است.

بزرگتر که شدیم، معلمان دینی می‌گفتند: به این دلیل، عدل جزء اصول دین است که سنی‌ها خدا را عادل نمی‌دانند. پس برای تاکید، جزو اصول دین کرده ایم. حالا این دجال می‌خواهد عقیده خود را از ما پنهان کند. می‌گوید: ابن تیمیه تهمت زده که شیعه نماز جماعت نمی‌خوانند و نماز جمعه هم نمی‌خوانند و سه عکس را شاهد آورده است که نماز می‌خوانند.

می‌گوییم: در همین کتاب، مرتب نوشتی: سنی‌ها مناظره را قطع کردند که می‌رویم نماز جماعت و خودت از نماز جماعت خودت چیزی نگفتی. آنچه عیان است چه حاجت به بیان است. این مثل روز روشن است که شما نماز جمعه نمی‌خواندید تا این که ۲۰ سال پیش دوباره شروع کردید و از رادیو اعلام کردید: اولین نماز جمعه تهران... دومین نماز جمعه تهران به امامت طالقانی... .

و سنی‌ها می‌خندیدند که اینها را ببین بعد از هزار و چهارصد سال می‌گویند: اولین نماز جمعه!!

در ضمن، در تهران ۱۵ میلیونی فقط در یک جا نماز می‌خوانید. پس حساب کنید درصد نماز گزاران را و از این درصد کم هم، عدۀ زیادی برای الله نمی‌آیند از ادارات ارتشی می‌آیند و حقوق بگیرند.

و واضح است که شیعه‌ها تا امروز هرگز اهمیتی را که سنی‌ها به نماز جمعه می‌دهند، نداده‌اند. در همین تهران ۱۵ میلیونی شمار مساجد شاید از یک دهم مساجد پیشاور دو میلیونی هم کمتر باشد. تازه با وجود این که ۳ بار در شبانه روز نماز می‌خوانید نه ۵ بار. باز این اندک مساجد شما از نماز گزاران تهی است!

فرموده‌های ابن تیمیه هم مال زمان خودش بود او که در قرن ۷ زندگی می‌کرد، نمی‌دانست شما در قرن ۱۴ اولین نماز جمعه خود را برگزار می‌کنید!

ادعای ۱۲۹-شهرستانی بی سواد بود

می‌گوید: شهرستانی دروغ گفته است که قبر امام محمد تقی در قم است، چون در سامرا است و ناصرالدین شاه مرحوم آن را مُذَهَّب (طلا کاری) نموده است...^(۱).

جواب ما:

ناصرالدین شاه با این کارش نه در دنیا نه در آخرت بهره‌ای ندارد؛ چون به زور از مردم بیچاره در کار حرام استفاده کرده است. در دنیا، خمینی دستور داد قبر ناصرالدین شاه را خراب کنند و در آخرت باید جواب دهد که به چه دلیل قبری را طلا کاری کرده است و با کدام پول؟!.

والله اگر آدمی علم قبر شناسی نداشته باشد، بی سواد نیست! بی سواد کسی است که علم به قرآن ندارد.

ادعای ۱۳۰- سنی ابو هریره را مذمت می کند

از ابن ابی الحدید شیعه معتزلی اخباری در مذمت ابی هریره آورده است و می خواهد ثابت کند اهل سنت ابی هریره را قبول ندارند...^(۱).

جواب ما:

در حیرتم از بی حیایی این مرد و نا امید نشدنش! آیا ممکن است، سنی ها ابی هریره را قبول نداشته باشند در حالی که او را صحابی می دانند و تمام اصحاب را صادق می دانند و از او چند هزار حدیث نقل کرده اند. از ابن ابی الحدید شیعه و استاد ابن ابی الحدید نقل قول می کند که ابو هریره آدم خوبی نبود. خب آیا این دلیلی است بر سنی نبودن ابن ابی الحدید!

مثل این است که بنویسد: فلان عالم مسلمان که شهرت جهانی دارد در کتابش نوشته است: حضرت محمد آدم خوبی نبود. واضح است که دروغ است یا مسلمان نیست یا این حرف را نزده است. سنی ها تمام صحابه را دوست دارند. پس کسی که ابی هریره را دوست ندارد، سنی نیست. حال حق دارم از اصرار این مرد حقه باز در فریب دادن مردم تعجب کنم؟!.

ادعای ۱۳۱- ابوهریره با بسر بن ارطاه مسلمانان را کشتار کرد...^(۲)

جواب ما:

حضرت ابوهریره در مدینه امام جماعت بود و شمشیر نمی زد. اگر هم شمشیر زده باشد، روز گار فتنه بوده است؛ و مثل بقیه. مگر عایشه و علی و زبیر و عمار شمشیر نزدند! به هر حال فتنه ای رخ داده بود و خلیفه بر حق شهید شده بود و اگر کسانی برای خون خواهی برخاستند، کارشان کفر نیست. لذا باید دید که نیت آنها چه بود؟ نیت

۱- ص ۳۴۶.

۲- ص ۳۴۸.

قصاص بود. حالا چرا بر خلیفه بر حق علی شوریدند؟! برای این که فکر کردند علی در این قصاص کوتاهی کرده است یا قدرت ندارد. آنها که مثل شما علی را معصوم نمی‌دانستند! و حق هم این است که معصوم نبود و شما غلو کنید.

این را چرا نمی‌گویی که علی برای دفع بسر بن ارقطه، فرماندهی فرستاد و فرمانده علی (جاریه) بسر را از عین به مکه از مکه به مدینه و از مدینه به شام راند! فکر می‌کنید با گل این کار را کرد یا با شمشیر آبدیده؟.

فرمانده علی کشته شد. فرمانده معاویه هم کشته شد. در جنگ که حلوا تقسیم نمی‌شود، حال آنها می‌دانند و خدای خود! تو بعد ۱۴۰۰ سال هدفت تنها زنده نگه داشتن فتنه‌ای است که عبدالله بن سبا روشن کرد. و شما نمی‌گذارید خاموش و فراموش شود.

به یزد رفته بودم. دوستان گفتند: به معبد زرتشتی‌ها برای تماشا آتش برویم. آتش عظیم و شعله‌وری را دیدیم. متولی آتش گفت: این آتش را ما از آتشکده شیراز آوردیم. آتشی است که زرتشت با دست خود روشن کرده بود و ما نمی‌گذاریم خاموش شود!

ای داعی شیاد، شما هم نمی‌گذارید و نمی‌خواهید آتش فتنه جنگ بین صحابه خاموش شود.

ادعای ۱۳۲- عمر، ابوهریره را تازیانه زد برای نقل حدیث دروغ

نوشته است: عمر احادیثی را که ابوهریره نقل کرده است، جعلی می‌دانست. بعد اشاره کرده به حدیثی در مسلم که... در زمان رسول الله عمر، ابوهریره را آنچنان زد تا از پشت به زمین خورد...^(۱).

جواب ما:

آن حدیث به این صورت بود که رسول الله در باغی نشسته بودند، ابوهریره ایشان را یافت و به نزدشان رفت و رسول الله به او گفت: کسی که «لا اله الا الله» بگوید، داخل بهشت می‌شود. ابوهریره از پاداش این عمل آسان خوشحال شد و فرمود: یا رسول الله، به مردم خبر بدهم؟ فرمود: بگو.

او از باغ بیرون آمد. اولین کسی را که دید، عمر بود. به او گفت و عمر مشتی به سینه‌اش زد. نزد پیامبر برای شکایت برگشت و عمر از پی او... و گفت: یا رسول الله، این حدیث را به مردم نگو؛ زیرا عمل صالح نمی‌کنند و به این کلمه، بهشت را می‌خواهند و به آن اتکا می‌کنند....

در این جا، چطور دروغگویی ابوهریره ثابت می‌شود که نویسنده می‌گوید: عمر او را برای دروغ‌گویی زد.

عجیب این است که در این جا، عمل عمر را شاهد گرفته است تا ابوهریره را بکوبد. در جای دیگر، همین عمل عمر را ذکر می‌کند تا عمر را بکوبد که چرا عمر در کار نبی دخالت می‌کرد؟

یعنی، زدن ابوهریره خوب بود اما در همان حال بد هم بود. آدم حیرت می‌کند از روش استدلالی این قوم و پرده‌داری آنها که آخر از چی می‌خواهند چی را ثابت کنند؟! می‌گوید: ابوحنیفه گفته است: ما حدیث‌های ابوهریره و انس بن مالک را نمی‌پذیریم.

جواب ما:

این دروغ است؛ ابوحنیفه رضی الله عنه این را نگفته، زیرا حنفی‌ها، بخاری و مسلم را صحیح می‌دانند. بخاری و مسلم نیز، ۷۰۰ حدیث از حضرت ابوهریره روایت کرده‌اند گفته است: عمر، ابوهریره را از ولایت بحرین معزول کرد و زدش!

جواب ما:

ما صحابه را معصوم نمی دانیم چون بشر بودند. اما این را هم می دانیم که در عصر فتنه، شیعه‌ها هزاران حدیث دروغین ساختند و نباید بدون دیدن اسناد، هر چیزی را نقل کرد و این داعی مرامش این است که احادیثی را که در مدح علی و مذهبش است، نقل کند به درستی و نادرستی آن کاری ندارد!

می گوید: ابن عساکر نوشته است که عمر، ابوهریره را تازیانه زد که این قدر روایت از پیامبر نقل نکن؛ زیرا تو خیلی دروغ از زبان آن حضرت می گویی!

جواب ما:

ما در کتابخانه الکترونیکی خود بر نام ابوهریره جستجو کردیم تا صفحه ۵۰ از کتاب ابن عساکر. چندین و چند حدیث از ابوهریره دیدیم و جستجو را متوقف کردیم و با خود گفتیم: اگر ابن عساکر ابوهریره را دروغ گو می داند، چرا این همه حدیث از ایشان نقل کرده است؟ پس نویسنده کتاب شبهای پیشاور، دروغ گوست! که فقط دنبال حرفهای دروغ می گردد و این همه شواهد، دال بر خوب بودن ابوهریره را نمی بیند و می خواهد از کتاب ما ثابت کند که سنی‌ها ابوهریره را قبول ندارند!!

ادعای ۱۳۳ - حدیثی که خدا فرموده است: «من از ابی بکر راضیم. آیا او هم از من راضی است یا نه»، دروغ است

می گوید: این حدیث به دو دلیل دروغ است. اول، این که هیچ چیز بر الله پوشیده نیست تا او محتاج سوال باشد...^(۱).

جواب ما:

در این جا، چند حدیث ساختگی در فضیلت عمر و ابوبکر نقل کرده است که معلوم نیست از کدام کتاب‌ها جمع کرده است. در حالی که به بخاری و مسلم توجه نکرده است! که آنهمه حدیث صحیح در حق شیخین دارند.

کاملاً واضح است که این یک مناظره نبود؛ بلکه این داعی است که هم از زبان سنی حرف می‌زند و هم از زبان شیعه. هم مدعی است هم قاضی. مکر او که به ما ضرری نمی‌زند، اما الله به شیعه‌ها رحم کند!

دیدید انصافش را؟ همین چند صفحه جلوتر این حدیث را در حق علی آورده است! آن جا یادش نبود که الله محتاج سوال نیست. در کتابش^(۱) می‌نویسد:
رسول الله فرمود: به معراج که رفتیم، الله فرمود: ای محمد، خلق را آزمودی؟ چه کسی را فرمانبردارتر دیدی؟

عرض کردم: علی را. آیا خلیفه‌ای برای خود انتخاب نموده‌ای؟
خوب، چرا در این جا بر حدیث خرده نمی‌گیری و نمی‌گویی: این حدیث دروغ است و هیچ چیز بر الله پوشیده نیست تا او محتاج سوال باشد!
چرا نمی‌گویی؟! چون در حق علی است!

**ادعای ۱۳۴ - می‌گوید: تا بنده به مقام رضا نرسد، الله از او راضی نمی‌شود.
پس این روایت، دروغ است...^(۲)**

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: دروغ است. اما گناه از دوست که مناظره‌گری از بی‌سوادترین بی‌سوادان انتخاب کردی که به یک حدیث دروغ چسبیده و این همه روایات درست را ذکر نکرده است. مثل این روایات:

رسول الله ﷺ فرمود: «ابوبکر از همه مردم در مال امین تر و همراه با من است. اگر غیر از خدا دوستی را بر می‌گزیدم، بی‌شک ابوبکر را دوست خود قرار می‌دادم».
در مسجد هیچ دری باز نشود جز در ابوبکر.

۱- ص ۳۱۹.

۲- ص ۳۵۵.

در صحیحین از حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص آمده است: «پیامبر ﷺ او را بر لشکر ذات السلاسل گماشت و گفت: پیش پیامبر آدمم و پرسیدم که محبوب ترین فرد نزد شما کیست؟ گفت: عایشه. گفتم: از میان مردها چه کسی است؟ گفت: پدر او. گفتم: بعد از آنها چه کسی؟ گفت: عمر بن خطاب. سپس افراد دیگری را ذکر نمود.»

در حدیث ابودرداء آمده است که می‌گوید: «من نزد پیامبر نشسته بودم که ابوبکر در حالی که دامن پیراهنش را گرفته بود و زانویش پیدا بود، سر رسید. پیامبر گفت: صاحب و یاور و همراه شما خبری دارد. آنگاه ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول الله، میان من و عمر بن خطاب قضیه‌ای اتفاق افتاد و من عجله کردم و الان پشیمان شدم از او خواستم که مرا ببخشد، اما او امتناع کرد. برای همین پیش شما آمدم. آنگاه پیامبر ﷺ سه بار گفت: خداوند تو را ببخشاید ای ابوبکر. سپس عمر پشیمان شد و به نزد ابوبکر در خانه‌اش رفت و از او جویا شد. گفتند: اینجا نیست. پس نزد پیامبر آمد و پیامبر چهره‌اش را از او برگرداند تا این که ابوبکر به رحم آمد و بر روی زانویش خم شد و گفت ای رسول الله.

رسول الله ﷺ فرمود: خداوند مرا به سوی شما فرستاد؛ مرا تکذیب نمودید اما ابوبکر مرا تصدیق نمود، و با مال و جان خود با من همدردی و همیاری نمود. آیا یار مرا رها نمی‌کنید (دوبار این جمله را تکرار کرد)؟ بعد از آن دیگر کسی او را آزار نداد.»

ابن شاهین بعد از روایت این حدیث می‌گوید: «ابوبکر در این فضیلت تنهاست و کسی با او شریک نیست.»

در صحیحین از انس بن مالک از ابوبکر آمده است که می‌گوید: «وقتی در غار بودم به رسول الله گفتم: اگر یکی از آنها زیر پایش را نگاه کند ما را می‌بیند. فرمود: چه فکر می‌کنی ای ابوبکر، درباره دو فردی که سومین آنها خداست؟»

در صحیحین از حدیث عایشه آمده است که پیامبر فرموده است: «من قصد کردم که به سوی ابوبکر قاصدی بفرستم و فرستاده و عهد را به او واگذار کنم تا کسی آرزو و

ادعای [حکومت] نکند. و بعد گفتم که خداوند (از غیر او) ابا می‌ورزد و مؤمنان دفاع می‌کنند یا خداوند دفاع می‌کند و مؤمنان ابا می‌ورزند (از غیر او)».

در حدیث ابو موسی اشعری آمده است که می‌گوید: بیماری رسول الله شدت گرفت. آنگاه فرمود: «به ابوبکر دستور بدهید که بر مردم نماز بخواند. عایشه گفت: ای رسول الله، ابوبکر مردی است نازک دل و هنگامی که در جای شما می‌ایستد، نمی‌تواند نماز بخواند. فرمود: به ابوبکر بگو که بر مردم نماز بخواند. شما (زنهار) همچون زنان پیرامون یوسف هستید».

راوی می‌گوید: «ابوبکر در زمان حیات رسول الله بر مردم نماز خواند».

پیامبر درباره ابوبکر فرمود: «إِنَّهُ أَمِنَ النَّاسَ عَلَيْهِ فِي صَحْبَتِهِ وَ مَالِهِ»

«او پیش از همه مردم در دوستی و اموالش بر گردن من حق دارد».

پیامبر درباره ابوبکر فرمود: «لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا غَيْرَ رَبِّي خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ».

«گر غیر از پروردگار دوستی بر می‌گزیدم، بی تردید ابوبکر را برای دوستی انتخاب می‌کردم».

پیامبر به خاطر او و دفاع از او خشمگین شد تا این که چهره‌اش بر افروخته شد و از او جانبداری می‌کرد و سه بار برای او طلب آمرزش کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «پس از آنکه قریش مرا تکذیب کردند، ابوبکر بدون تردید مرا تصدیق کرد».

پیامبر ﷺ فرمود: «آیا دوستم را برایم رها می‌کنید؟» و این سخن را خطاب به هیچ احدی نگفته است که نشان دهنده این است که او را از میان صحابه برای دوستی انتخاب کرده بود به طوری که هیچ کس به این مقام در دوستی پیامبر دست نیافته بود.

اشاره پیامبر به خلافت او و تلاش برای نوشتن این امر و سپس رها کردن این امر با ایمان و یقین به پروردگار و این که فرمود: خداوند و مؤمنان از خلیفه شدن غیر او ابا و امتناع می‌کنند و این از بزرگترین فضایل اوست که هیچ کس در برتری او بعد از پیامبر

شکی ندارد. گواهی و شهادت اصحاب پیامبر از جمله علی بر این بود که او بعد از پیامبر بهترین مردم بود. همچنین عمر می‌گفت: از میان جمع، بزرگ صحابه و بهترین آنها و سرورشان و دوست داشتنی‌ترین فرد آنها در نظر پیامبر، ابوبکر بود. هیچ کس این امر را انکار یا تقبیح نکرد که این امر نشان دهنده اجماع آنها بر این نکته است.

و داعی شیاد همه این حدیث‌ها را نادیده گرفته است و به دنبال حدیثی دروغین رفته تا بگوید من در بحث برنده شدم.

خواننده محترم، آیا این است سطح علمی شیعه‌ها در مناظره؟! عجیب این که شیعه‌ها به این کتاب خیلی می‌نازند!

میگوید:

- حدیث ابی بکر و عمر که دو سید از پیران اهل بهشت‌اند، ساختگی است.

این حدیث ساختگی است به دلیل عقلی و نقلی. سند نقلی، این است که سند حدیث ضعیف است...^(۱).

جواب ما:

این چه حکایتی است که اگر حدیث در مدح ابوبکر باشد، دنبال سند می‌گردی اما اگر در مدح علی باشد، گفته ما را کافی و درست می‌دانی؛ حتی اگر نجار سر کوچه گفته باشد. آیا تا به حال یک حرف سلیمان بلخی را در مدح علی رد کرده‌ای؟ این است انصاف تو!!

اما این حدیث، صحیح است به گفته آل‌بانی و ابن کثیر و ابن قتیبه و مناوی و دیگران. **گفتی:** «در بهشت همه جوانند و پیری نیست تا ابوبکر و عمر سید و سرور آنان باشند».

دلیل عقلی تو بر رد این حدیث این است که:

مدار جنت، بر دنیا است و بهشت امتداد دنیاست. بهشتیان برای عمل دنیایی خود به بهشت می‌روند. منظور این است که ابوبکر و عمر، سید مردانی هستند که در دنیا به پیری رسیده‌اند. اگر اینطور نیست، چرا پیامبر فرمود: حسن و حسین، دو سید جوانان اهل بهشت‌اند. وقتی در بهشت همه جوانند، این تاکید بر جوانان برای چیست؟ در حدیث دیگری است که کودکان کفار در بهشت خادمند. پس اعتبار حرف بر حالت دنیا است. حالا فهمیدی؟

ادعای ۱۳۵- سنی خودش روایت دارد که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت‌اند...^(۱).

جواب ما:

اول، لیست راویان حدیث را نگاه کنید تا حال شما بد شود! و بهم بخورد!
دوم، ما قبول داریم این حدیث درست است اما نه از زبان منافقان و مشرکان و ملحدانی چون سلیمان بلخی و ابن صباغ و سبط ابن جوزی و ابن ابی الحدید و دیگر رافضیان...

سوم، چرا در این جا بر حدیث ایراد نمی‌گیری و نمی‌گویی: چه معنی دارد که کلمه جوانان را ذکر کرده است مگر در بهشت پیر هم هست؟ چرا در حدیث قبلی این قدر موشکاف و دقیق بودی و این جا نیستی؟! ای آدم بی تعصب!

ادعای ۱۳۶- حدیث سنی که می‌گوید: با بودن ابوبکر کس دیگری نباید پیش امام شود، درست نیست

باز حدیثی را از سنی‌ها نقل کرده است که «ما ینبقی لقوم فیهم ابوبکر ان یتقدم علیه» و گفته این حدیث درست نیست؛ زیرا با وجود حضور ابوبکر در تبوک پیامبر علی را

جانشین کرد و در حج اکبر، علی را فرستاد تا نامه براثت از مشرکان را بخواند. خلاصه می‌گوید: چرا به علی کاری واگذار شد...^(۱).

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: این حدیث دروغ است و تو هم می‌دانی که دروغ است و به همین خاطر سند هم نشان ندادی؛ چون اصلاً در کتب ما نیست. در کتب شما هم نیست. پس این حدیث را از کجا آوردی و هدف چیست؟
میگوید:

ادعای ۱۳۷- روایت ابی بکر و عایشه، محبوب پیغمبر بودند، دروغ است

این روایت با احادیث دیگر در تضاد است. ببینیم که چگونه آن را درست نمی‌داند. فاطمه بهترین زنان عالم است. او احادیثی را آورده که پیامبر گفته است: فاطمه، سیده النساء است...^(۲).

جواب ما:

این، نهایت درجه فهم این مرد است! او نمی‌داند که هر حُبّی جای خود را دارد. حالا من اعتقاد دارم که حضرت مریم، سیده النساء است. آیا اشکال دارد که بگوییم: محبوبترین زن نزد من مادرم است. آیا این دو متضاد است؟ دوستی دختر به جای خود؛ حب زن به جای خود.

این مرد، بدیهیات را منکر است!

می‌گوید: آیه داریم که باید نزدیکان رسول را دوست داشته باشیم.

این آیه در حق اهل بیت است:

﴿...لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾ [الشوری: ۲۳].

۱- ص ۳۵۹.

۲- ص: ۳۶۰.

یعنی: «من از شما اجری نمی خواهم مگر آنکه به نزدیکانم مودت و محبت کنید».

جواب ما:

آیه را غلط معنی کرده است. منظور این نیست که محب نزدیکانم باشید. معنی درست این است که من از شما اجری نمی خواهم اما رعایت حق قرابت و خویشاوندی را بکنید و به این خاطر هم که شده مرا آزار ندهید.

ما حتی با معنی شما هم، پیرو حقیقی این آیه هستیم؛ زیرا هم دوستدار دختر پیامبریم و هم دوستار زنانش. اما شما از این آیه این را می فهمید که باید زنانش را فحش دهید. این است تفسیر شما از موده فی القربی. اگر منظور، اهل بیت بود، نباید می گفت: الموده فی القربی. باید می گفت: موده ذولقربی. مثل این آیه:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید که خمس، غنیمت مال الله و رسولش و نزدیکان رسول و یتیمان و فقیران و در راه مانده گان است.»

بخاری هم، حرف ما را از زبان ابن عباس می گوید. پس تو این گفته ها را از کجا آوردی؟

وانگهی فاطمه بعد از رسول حق ندارد که اجری بخواهد. اجر او بر الله است!

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان:

۵۷].

«بگو: من از شما اجری نمی خواهم فقط می خواهم به سوی الله بروید.»

و این آیه است که می گوید: اگر از شما اجری خواستم، مال خودتان باشد.

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...﴾ [سبا: ۴۷].

«اگر از شما اجری خواستم، آن اجر، مال خودتان باشد. اجر خود را از الله می‌خواهم».

پس پیامبر اصلاً اجر نمی‌خواهد! و این دلیل دیگری است که تفسیر ما درست است. بعد آیه می‌گوید: «فی القربی». نمی‌گوید: «مودة لذوی القربی».

پس این آیه ثابت می‌کند که تفسیر شیعه از آیه ﴿...لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾ [الشوری: ۲۳]. دروغ است.

ادعای ۱۳۸- اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت، دلیلی است برحقانیت شیعه

شعری را از شافعی ذکر کرده که در آن آمده است: همین درجه برای اهل بیت بس است که اگر در نماز به آنها سلام نکنیم، نماز پذیرفته نمی‌شود. این را دلیل گرفته که فاطمه محبوب تر است تا عایشه...^(۱).

جواب ما:

آیا گمان می‌کنی که امام شافعی، زن پیغمبر را از اهل بیت ایشان نمی‌داند؟! این شما هستید که زن را از اهل بیت نمی‌دانید و در این اعتقاد، حماقت و لجاجت و غرض ورزی و بی‌حیایی را یک جا جمع کرده اید و به این هم بسنده نکرده اید؛ از شافعی شعری در مدح اهل بیت می‌آورید.

بدبخت‌ها شافعی دارد اهل بیت را مدح می‌کند؛ یعنی، عایشه و حفصه را. می‌بینی که امام شافعی چقدر اهل بیت را دوست دارد. او را که مثال می‌زنی، مرام او را نیز، قبول کن. این چه روش خبیثی است که از هرچمنی گلی می‌چینی؟ حرفی را که مطابق میل است از بزرگان ما نقل می‌کنی، اما حرفهای دیگر آنها را رد کنی.

اگر یک مسیحی کتابی بنویسد تا حقانیت عیسی و باطل بودن اسلام را ثابت کند و شعری از شافعی در مدح عیسی بیاورد و نتیجه بگیرد که اسلام بد است. آیا به این استدلال او نمی‌خندی؟ ما هم به کارت می‌خندیم و از حماقت و لجاجت تو انگشت بر دهانیم!

حالا که نام امام شافعی را ذکر کردی، خوب است نظر ایشان را درباره شیعه بدانیم؛ همان گونه که نظر ایشان را درباره اهل بیت دانستی. امام شافعی می‌گوید: «در میان فرقه‌ها، هیچ فرقه‌ای را در ادعاهایش دروغگوتر و در شهادت دروغ، گستاخ تر از رافضیان^(۱) ندیدم^(۲)».

ادعای ۱۳۹ - علی، محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده است

باز یک حدیث ساختگی از زبان شیخ سلیمان بلخی و ابن حجر مکی صوفی و آدم‌هایی مثل محمد بن طلحه و خوارزمی پیدا کرده است که علی محبوبترین فرد پیش رسول الله بود...^(۳)

جواب ما:

این دروغ است. اصل این حدیث در ترمذی است که ضعیف است. من نمی‌دانم این مرد که از کتب ما نقل قول می‌کند، چرا قواعد ما را در تصحیح حدیث نمی‌پذیرد؟! مثل این است که ما در بازار با ارز بیگانه معامله کنیم، اما ارزش آن را بیش از قیمت واقعی آن اعلام کنیم. کی از ما قبول می‌کند؟ هیچ کس! می‌گوید: حدیث «طیر مَسْوَى» دلیلی است بر محبوبترین بودن علی

۱- منظور از رافض همه شیعه‌ها هستند غیر از زیدیه.

۲- شرح اصول عقاید اهل السنه، ج ۸، ص ۴۵۷.

۳- ص ۳۶۴.

حدیث، این است که: «روزی زنی برای پیامبر مرغ بریانی هدیه آورد و ایشان دعا کرد که یا الله، محبوبترین خلقت را بفرست تا با من بخورد و علی آمد و با او خورد...»^(۱).

جواب ما:

این حدیث، دروغ است نه در بخاری هست نه در مسلم. اما نویسنده می‌گوید: هم در صحیح بخاری هست هم مسلم. او مثل همیشه به دروغ استناد می‌کند. اما برای آنکه به دروغش بهایی دهد، می‌گوید: در صحاح سته هست. دروغ در خود جمله هست. برای رسول الله هدیه می‌آید و به اطرافیانش تعارف نمی‌کند که بیایند در خوردن با او شریک شوند و این راوی بیچاره دیده است که علی هم نشست و خورد، اما خودش نخورد. وای بر مردمی که او و کتابش را با ارزش می‌دانند. این را ابن عساکر نقل کرده است. و علمای ما آنرا ضعیف و یا جعلی میدانند.

ادعای ۱۴۰- قرآن را کسی نمی‌فهمد جز امامان ما

اما معنی قرآن را کسی نمی‌فهمد غیر از اهل بیت...^(۲).

جواب ما:

اکنون که اهل بیت نیست، پس باید به کتبی که شما مدعی هستید اقوال اهل بیت است؛ مراجعه کنیم. به زبان ساده تر قرآن را قبول نداری و کتب حدیث خودت را قبول داری. این، عقیده توست. هرچند که مستقیم نمی‌گویی، اما حرف ترا که تجزیه کنیم، فقط همین معنی را می‌دهد.

۱- ص ۳۶۶.

۲- ص ۳۷۱.

پس قرآن نمی تواند اختلاف من و تو را حل کند. باید به کتب تو مراجعه کنیم تا حل شود؛ یعنی، کتاب خودت را از قرآن بالاتر می دانی عملاً این باور توست هرچند که، به زبان نمی گویی.

ادعای ۱۴۱- اهل ذکر، آل محمدند

می گوید: در تفسیر این آیه: ﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

«... پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جويا شوید».

شیخ سلیمان بلخی می فرماید که منظور، حضرت علی است...^(۱).

جواب ما:

من نمی فهمم چرا داعی، عاشق سلیمان بلخی است. اگر این سلیمان بلخی نمی فرمود، آیا معنی این آیه معلوم نبود؟! ای مردک، شیخ سلیمان بلخی یک انسان بیهوده و بی ارزش بود که ۱۵۰ سال پیش مرد. اگر من بنویسم: ترمذی یک انسان بی ارزش بود، شاید تکفیر شوم. اما بی دغدغه می گویم: سلیمان بلخی، صوفی مشرک، ملحد و شیعه بود. برو در تمام حوزه های علمی مطرح کن؛ بین کسی که کسی به من اعتراض می کند. آخر چه بگویم به کسی که این همه عالم را رها کرده است و مرتب می گوید: سلیمان بلخی، سلیمان بلخی. آیا علی آباد هم شهری است!؟.

اگر این آیه ۷ و ۸ از سوره انبیاء را کامل بخوانیم و آیات پیش از آن را ببینیم، مشاهده می کنیم که بحث از مشرکانی است که قبول نمی کردند خدا انسانی را پیغمبر کند و گمان می کردند که پیغمبر باید از جنس فوق بشر باشد؛ مثلاً غذا نخورد. در این آیه که داعی شیاد، نصفش را آورده است، اول الله می فرماید که ای مشرکان، قبل از محمد هم هر پیغمبری که آمد، مذکر و از جنس بشر بود؛ اگر حرف محمد را قبول ندارید که پیغمبر

می‌تواند از جنس بشر باشد از اهل کتاب پرسید. اما داعی گفته است: الله فرموده است که «ای محمد، به مشرکان بگو: اگر باور ندارید که بشری مثل من می‌تواند پیغمبر باشد از علی که پیرو من است پرسید.» آیا این حرف عاقلانه است؟! مشرکان که محمد را قبول نداشتند، حرف علی را چطور قبول می‌کردند که الله بگوید: «فاسئلوا اهل الذکر» (یعنی، پرسید از علی)! پس اهل الذکر، همانا اهل کتاب بودند که با وجود دشمنی با محمد ناچار بودند، شهادت بدهند که پیامبران آنها نیز، طعام می‌خوردند و در بازار می‌رفتند.

ما آیه را کامل می‌آوریم تا سند رسوایی او باشد:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ ۖ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾﴾ [الأنبياء:

[۸-۷].

ادعای ۱۴۲- منظور آیه از اشداء علی الکفار علی است

در این جا دست پیش گرفته تا پس نیفتد. این داعی می‌داند که یکی از آیاتی که ما به آن استناد می‌کنیم تا مقام بلند اصحاب پیامبر را با آن ثابت کنیم، همانا آیه:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۗ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ۖ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۗ...﴾ [الفتح: ۲۹].

است.

«محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر و [با] همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را می‌خواهند. علامت آنها بر اثر سجود در چهره‌هایشان است...».

پس می‌گوید: منظور از «وَالَّذِينَ مَعَهُ» علی است. منظور از «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» علی است. منظور از «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» هم، علی است و مقصود از «أَثَرِ السُّجُودِ» علی است.

او اول با سنی مناظره کرده است و معنی این آیه را عوض کرده تا بتواند از صراحت و معنی آیه فرار کند. سنی گفته است: منظور از این آیه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی است. «الَّذِينَ مَعَهُ» ابوبکر است. «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» عمر است. «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» عثمان است و «أَثَرِ السُّجُودِ» علی است...^(۱).

جواب ما:

این دروغ است. سنی این را نمی‌گوید. این آیه دربارهٔ تمامی یاران محمد ﷺ است. چگونه منظور از «الَّذِينَ مَعَهُ» ابوبکر است در حالی که ابوبکر، یک نفر و جمله، جمع است و همین ایراد در سه جملهٔ دیگر هم هست. دروغ‌های خودش کافی نیست که از زبان سنی هم، دروغ می‌گوید.

به هر حال این آیه یکی از بهترین دلایل ما بر پاکی اصحاب محمد است و مکر داعی برای بی ارزش کردن آن با تغییر در تفسیر و منسوب کردن یک تفسیر غیر عقلانی به سنی‌ها برای فرار از معنی آیه، چه فایده‌های برایش داشت؟!.

نان مفت در دنیا خورد حالا باید لباس آتش بپوشد. یا الله، پناه می‌برم به تو از حال اهل نار.

از این آیه که صحابه را به ساقه ای که رشد می‌کنند و به درخت تنومندی تشبیه کرده است و در آخر آیه گفته است: «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» «کافران را به خشم دراندازد». امام مالک، نتیجه گرفته است:

«هر کس به صحابه غیض داشته باشد، کافر است و چون شیعه‌ها به صحابه غیض دارند، پس کافرند». بر اساس نص آیه. حالا داعی مکار با شتاب می‌خواهد بگوید: آیه درباره‌ی علی است که خنده دار و گریه آور است. این تفسیر او!

ادعای ۱۴۳- حضرت محمد، ابوبکر را برای این برد که مبدا جایش را به کفار بگوید

می‌گوید: حضرت محمد، ابوبکر را برای این برد که مبدا جایش را به کفار بگوید...^(۱).

جواب ما:

این هم یک آیه دیگر است که شیعه را به گریه در آورده است. بیچاره قرآن را چه کند که نمی‌تواند مثل حدیث آن را عوض کند. قرآن کتاب بخاری نیست که بگوید: قبول ندارم.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ط فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ [التوبة: ٤٠].

پس چپ و راست می‌گرددتا شاید راهی برای فرار بیابد. آیه آن قدر واضح است که داعی برای ماست مالی کردن آن، اگر تمام ماست‌های ملل دنیا را مصرف کند، باز ماست کم می‌آورد.

ما که تا به حال ندیده بودیم، آدم وقت فرا، دشمنش را با خود ببرد! ندیده بودیم که قومی از یک انسان بی منطق چنین حرفهای... نمی گویم: کودکانه چون توهین به کودکان است و نمی گویم: احمقانه چون توهین به احمقان است. می گویم: شیعه گانه را قبول کنند!

مگر وقتی کفار به در غار رسیدند، ابوبکر نمی توانست حضرت محمد را لو بدهد. نمی توانست داد بزند؟!

مردک، اگر اینطور است، پس باید حضرت محمد ابولهب و ابو جهل را نیز با خود می برد. شما که ابوبکر را از ابی جهل بدتر می دانید. این طور نیست؟

ادعای ۱۴۴ - ابوبکر بی اجازه با پیغمبر همراه شد...^(۱)

جواب ما:

چرا؟! مگر در راه حلوا پخش می کردند که این قدر شوق داشت با محمد باشد؟! مگر می دانست که کار حضرت محمد بالا می گیرد؟.

اگر ایشان دشمن پیامبر بودند و اگر رسول الله از ترس لو رفتن، ایشان را همراه خود برد، پس چرا وقتی که کفار به در غار رسیدند، ابوبکر داد نزد تا محمد را لو دهد؟! شیعه به این سوال جواب می دهد؟ نه هرگز. او فقط به تکرار حرفهای احمقانه خود می پردازد و از بحث علمی می گریزد.

ادعای ۱۴۵ - همراهی ابوبکر با پیامبر در غار بی اهمیت است

در این مقوله، آبروی خود را پاک برده است و برای آنکه دوستی و همراهی حضرت ابوبکر را با حضرت محمد بی اهمیت جلوه دهد، مثالهایی زده است که نشان دهنده هیچ چیزی نیست جز کینه شتری این قوم با اسلام و مسلمانان.

می گوید: حضرت یوسف هم در زندان دوستان زندانی خود را یا «صاحبی السجن» (دوستان زندانی من) گفته است. البته آن دو کافر بودند و این مطلب، فضیلتی را برایشان ثابت نمی کند.

پس در قرآن که آمده است: «و قال لصاحبه...» این، برای ابوبکر فضیلتی نمی آورد...^(۱).

جواب ما:

اول، پس برای علی هم نمی آورد. وقتی برای ابوبکر قیاس می کنی برای علی هم بکن.

دوم، یوسف، خودش، آن دو یار را در زندان انتخاب نکرد. او را در اتاقی زندانی کردند و این دو نیز، آن جا بودند. در حالی که محمد، ابوبکر را به دوستی انتخاب کرد. چرا رسول اکرم در آن ایام حساس و در قبل و بعدش یک آدم بد را به دوستی برگزید تا این همه بدبختی برای اسلام بیاورد؟!.

سوم، به گفته یوسف به یارانش توجه کن تا حقیقت یارانش را دریابی. به آنها می گوید: شرک نکنید. به سخن محمد که به یارش می گوید، توجه کن تا حقیقت درونی یارش را دریابی. به او می گوید: غمگین مباش؛ الله با ماست.

آیا یوسف به دو یار زندانی خود گفت: ای کافر، غمگین مباش؛ الله با شماست.

آیا قیاس کردن هم بلد نیستی؟! از قیاسش خنده آمد خلق را...

و می گوید: در سوره کهف، باغ دار مسلمان به باغ دار کافر می گوید: یا صاحبی.

جواب به تو همان است که گفتم. بعد از «لصاحبه» چه می گوید؟ می گوید: «الله معنا»

و باغ تو خراب نمی شود. یا می گوید: (آیا کافر شدی به کسی که ترا از خاک آفرید؟).

و می گوید: الله با همه هست. طبق این آیه «وما یکون من نجوی ثلاثة و هو رابعهم...»

پس برای ابوبکر فضیلتی نیست. اگر فضیلتی نیست.

جواب ما:

دیگر چرا رسول می گوید: «لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»

چرا می گوید: «غمگین مشو؛ الله با ماست.» الله با تعقیب کنندگان هم بود؛ چرا به آنها نگفت: غمگین نباشید؛ الله با شماست. چرا آخر، کفار غمگین شدند و ابوبکر خوشحال؟ چرا کفار، محمد را نیافتند. در حالی که الله با آنها هم بود. چرا الله فقط ابوبکر را به مراد خود رساند و کفار را نرساند در حالی که با همه بود. فرق در این است که با رحمت خود همراه ابوبکر بود و با زحمت و خشم خود همراه کفار بود!

کور هم این فرق را می فهمد؛ اما کور دل نه! کور دل را علاجی نیست. می گوید: شیطان همنشین فرشته گان بود؛ اما بی فایده...^(۱).

جواب ما:

پس جبریل هم، همنشین فرشته گان بود؛ پس با قیاس تو بی فایده است؟! این چگونه قیاسی است! ما از شیطان بد می گوییم؛ چون الله از او بد گفته است و دیگر فرشتگان را می ستاییم؛ چون الله آنها را ستوده است. همین جوری که نمی شود گفت: چون شیطان بد بود، ابوبکر هم بد است. قرآن از شیطان به طور مستقیم بد گفته است و ابوبکر را غیر مستقیم ستوده است. و می گوید: بلعم بن باعورا آدم خوبی بود بعد بد شد...^(۲).

جواب ما:

بسیار خوب، شما که ابوبکر را در هیچ مرحله ای خوب نمی دانید، پس باید ابوبکر را با فرعون مقایسه کنید. آیا موسی، فرعون را همنشین خود کرد؟ آیا موسی بعد از خیانت بلعم بن باعورا او را همچنان وزیر و همنشین خود کرد؟

۱- ص ۳۷۹.

۲- ص ۳۸۰.

آخر تا کی می‌خواهی به پیامبر به طور غیر مستقیم توهین کنی؟ بله، وقتی من بگویم: فلانی با آدم‌های نا بابی می‌گردد. این حرف توهینی به فلانی هم، هست! اگر بلعم بن باعور خیانت کرده است، چه ربطی به ابوبکر و عایشه و عمر دارد؟! ما هم نمی‌گوییم: آدم خوب محال است که بد شود. بله، آدم خوب هم امکان دارد که بد شود.

اما تنها با امکان چیزی که وجود آن ثابت نمی‌شود! امکان دارد علی هم یک روز خوب باشد و یک روز بد. اما این امکان را باید ثابت کنی.

اما مثال برعکس است و می‌گوید:

شیطان مردود شد؛ بلعم بن باعور مردود شد و برصیصای عابد مردود شد...^(۱).

جواب ما:

اما ابوبکر تا روز آخر دوست پیامبر بود. در زمان بیماری پیامبر به امر ایشان، امام جماعت شد.

آیا با چرندگویی حرف ناحق، حق می‌شود؟ قرآن در رد برصیصای عابد^(۲) آیه دارد و در مدح ابوبکر هم آیه دارد:

﴿لَا تَحْزَنَ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ «ناراحت نشو ای ابوبکر که الله با ماست».

ادعای ۱۴۶ – نزول سکینه در غار بر رسول الله بوده است نه بر ابوبکر

در این جا، از دجال هم جلو زد. برای خراب کردن دلیل سنی‌ها از زبان آنها مدعی شده است. همان استدلال احمقانه را در این جا تکرار کرده است.

۱- ص: ۳۸۱.

۲- در داستانهای اسلامی عابدیست از بنی اسرائیل یا عیسوی که شیطان او را بفریفت و به زنا کردن و قتل وادارش کرد و چون گرفتار شد شیطان از او خواست که سجده‌اش کند تا وی را برهاند و چون چنین کرد گرفتار شقاوت ابدی گردید.

که سنی می گوید: منظور از آیه: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ ابوبکر است...^(۱).

جواب ما:

در حالی که سنی می گوید: منظور، حضرت محمد است و اضافه می کند که منظور از «الله معنا» ابوبکر است. این مرد، دو قدم از دجال جلوتر است!
این آیه را شاهد آورده است که پیغمبر به ابوبکر گفت: غمگین نشو (لا تحزن) در حالی که آیه دیگر می گوید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

«آگاه باشید که دوستان الله نه می ترسند و نه غمگین می شوند».

می گوید:

رسول اکرم با بیان «لا تحزن» ابوبکر را از حزن و اندوه منع نموده است. آیا این حزن ابی بکر خوب بود یا بد؟ اگر خوب بود، چرا منع کرده است؟ اگر بد و عصیان بود، پس برای صاحب آن شرافتی نیست...^(۲).

جواب ما:

آیا بازی با کلام را دیدید؟ آیا این مذهب باطل را دیدید؟

او مگر در قرآن نخوانده است که الله به حضرت لوط می گوید:

﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَحْفَ وَلَا تُحْزَنْ

ط
إِنَّا مُنَجُّوكَ...﴾ [العنكبوت: ۳۳].

آیا برای لوط شرافتی نیست؟ آیا لوط از اولیاء الله نبود؟

به حضرت محمد هم، می گوید:

۱- ص ۳۸۲.

۲- ص: ۳۸۳.

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸].

آیا برای حضرت محمد شرافتی نیست؟ آیا پیامبر، ولی الله نبود؟

به حضرت مریم هم، امر کرده است که «لا تحزنی»

﴿فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ [مریم: ۲۴].

نمی دانم به این استدلال‌های داعی شیاد بگیریم یا بخندم!!

کسانی که فریب این دجال را خورده‌اند، روز قیامت به الله چه جوابی خواهند

داد؟ وقتی که خداوند از آنها بپرسد: آیا به شما چشم و گوش و دل نداده بودم؟

سیصد آیه قرآن در شأن علی است

ادعای ۱۴۷- با کتب اهل سنت ثابت می‌کنم که ۳۰۰ آیه قرآن درباره علی است...^(۱).

جواب ما:

اگر اهل سنت ۳۰۰ آیه را درباره علی می‌دانند پس شما ۳۰۰۰ آیه را در حق ایشان می‌دانید. قرآن ۶۲۳۶ آیه دارد. بقیه هم حتماً در حق فاطمه، حسن و حسین و امام آخرتان است!!!!

سنى که می‌گوید: ۳۰۰ آیه در حق علی هست، پس الله از ترس کی یک بار هم در قرآن نام علی را ذکر نمی‌کند؛ اما نام ایوب و ذوالقرنین هست!!؟

نام علی که به گفته شما از انبیاء و ملائکه هم بالاتر است، یک بار هم نیست! وقتی می‌گوییم: چرا نام علی در قرآن نیست؟ می‌گویند: هر چیزی که نباید در قرآن باشد! ای جاهلان، در این جا پس چرا می‌گویید: ۳۰۰ دفعه در قرآن آمده است!

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.

میگوید: منظور از ﴿الَّذِينَ مَعَهُ﴾، در آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾... ﴿﴾، علی است.

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: علی هم است؛ اما این کلمه جمع است. این قدر که دیگر سواد داری تا فرق مونث و مذکر و جمع و مفرد را بدانی؟ علی هست؛ باقی یاران پیامبر نیز، مشمول آیه هستند.

ادعای ۱۴۸- سبقت علی در اسلام دلیل است بر برتری او

و همچنین تربیت نمودن پیغمبر، علی را از طفولیت...^(۱).

جواب ما:

این مرد، این آیه را نوشته است:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾... ﴿﴾ [التوبة: ۱۰۰].

بعد می‌گوید: منظور آیه، علی است و خدیجه.

دیگر داری چیزی بدتر از هذیان می‌گویی. کلمه جمع است و ذکر انصار هم هست.

در حالیکه علی و خدیجه از انصار نبودند

صفحه‌ها را از حرف‌های سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و حسکانی پر کرده است و

حتی به خود زحمت نداده که آیه را بخواند. علی را هم مهاجر می‌کند و هم انصار و

خدیجه به کجا هجرت کرد که مشمول آیه باشد؟!.

حدیث‌هایی که آورده است، همه دروغ است. همه را از دوستانش خوارزمی، سلیمان بلخی، سبط ابن جوزی و دیگران که مرتب نامشان را در کتاب تکرار می‌کند، نقل قول کرده یا از احادیث ضعیف ما نقل قول کرده است.

ادعای ۱۴۹- علی اولین مومن بود...^(۱).

جواب ما:

به فرض که اولین مومنان بود، این برایش فضیلتی نیست؛ نسبت به فضیلت ابوبکر و عمر.

چون علی کودک بود. کودک به دین پدر است و پیامبر به منزله پدر علی بود. اگر علی ایمان نمی‌آورد در خانه دچار مشکل می‌شد. در حالی که این وضع برای عمر و ابوبکر برعکس بود.

پس ایمان علی به پیامبر مثل ایمان آوردن ابوبکر نیست. ابوبکر با ایمان آوردن در خطر از دست دادن منافع و جان قرار گرفت و علی با ایمان نیاوردن در معرض خطر قرار می‌گرفت؛ زیرا سرپرستان او؛ یعنی، خدیجه و پیامبر، هر دو، مسلمان شده بودند. اگر علی ایمان نمی‌آورد این جای تعجب بود.

من که سنی شدم، همه بچه‌هایم نیز، سنی شدند. اگر یک پسر مذهب مرا قبول نکند در فشار و زحمت می‌افتد و تعجیبی ندارد و امتیازی هم نیست. اما من که مذهب شیعه را ترک کردم، مجبور به هجرت شدم و کارم را از دست دادم. این سخت تر و مهمتر است. و فضیلت است.

ادعای ۱۵۰- ایمان علی در کوچکی، دلیل بر وفور عقل و فضل او می‌باشد

می‌گوید: پیامبر، علی را لایق دعوت دید که گفت: مسلمان شو...^(۲).

۱- همان.

۲- ص ۳۹۱.

جواب ما:

بچه ما، زبان که باز کرد به او «لا اله الا الله» را یاد می دهیم. بزرگتر که شد، ارکان اسلام را یاد می دهیم. این به هوش بچه ربطی ندارد. تعلیم بچه وظیفه هر سرپرستی است.

میگوید:

بازهم صباغ مالکی و محمد بن طلحه را در کنار سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و گنجی و همدانی و خوارزمی شاهد آورده است تا ثابت کند که ایمان علی بهتر از ایمان ابوبکر بود.

در ضمن می گوید: آنها از بزرگان سنی ها هستند.

ایمان علی از فطرت بود اما صحابه دیگر مدتی از عمرشان را در کفر سپری کردند و این دلیل است بر برتری علی و می گوید: چون علی در کودکی ایمان آورد، پس ایمان او افضل است...^(۱).

جواب ما:

می گوئیم که گناه ابوبکر چه بود که الله وقتی ابوبکر پیر شد، پیامبر را مبعوث کرد. آخر به چه دلیل ایمان علی افضل است؟ مگر این آیه را نخواندی؟

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾ [الفرقان: ۷۰].

الله بدی های اصحاب را در زمان جاهلیت به نیکی تبدیل می کند. چرا نکند؟ آنها بر عادات بد بودند؛ اسلام که آمد، ترک عادات برایشان مشکل تر بود تا علی. پس به خاطر این فداکاری اجر بزرگی خواهند گرفت و این اصلاً عیب نیست.

ادعای ۱۵۱- علی افضل از جمیع صحابه و امت بود...^(۱)

جواب ما:

خجالت نکش. یادت رفته است؟ مگر از همه انبیاء و فرشته‌ها هم افضل تر نبود. اما نمی دانم چرا قرآن به او اشاره‌ای ندارد؟! همین طور از کارخانه دروغ سازی خویش، حدیث دروغ می‌سازد. کارگزارانش هم، سلیمان بلخی، ابن ابی الحدید، خوارزمی، اسکافی، گنجی، ابن صباغ و حسکانی هستند.

ادعای ۱۵۲- نزول آیه در شأن علی «لیلة الهجرة» که در بستر رسول اکرم خوابید

می‌گوید آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة:

۲۰۷].

«و از مردم کسی است که می‌فروشد خودش را تا الله را راضی کند و الله مهربان است بر بندگان.»

آیا این آیه در حق علی و درباره خوابیدن او در شب هجرت در رختخواب رسول الله است...؟^(۲).

جواب ما:

این، دروغی بیش نیست. این آیه درباره صهیب رومی نازل شد که در زمان هجرت، مردم از او خواستند که مالش را بگذارد و برود. و او قبول کرد. سپس در حق همه مومنان است.

او می‌گوید علمای سنی این را در حق علی می‌دانند! اما فقط از سلیمان بلخی شیعه نقل قول می‌کنند که ما او را قبول نداریم.

۱- ص ۳۹۹.

۲- ص: ۴۰۴.

ادعای ۱۵۳- اعتراف علماء سنی بر افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار...^(۱).

جواب ما:

منظورش از علمای اهل سنت حتماً چهار امام چهار مذهب ما هستند؛ یا شاید هم بخاری، مسلم، ابن تیمیه یا ابن رجب. حالا ببینیم او از چه کسی دلیل می آورد؟ از ترمذی نسایی ابن ماجه؟ نه بابا از اینها هم مشهورتر هستند. از حضرت ابو جعفر اسکافی اعتراف گرفته است از حضرت علامه دهر! مشهور در شرق و غرب عالم اسلام! از ابن صباغ مغربی گواهی آورده است. او را می شناسید؟ این دیگه کیه! نام کامل او، نورالدین علی بن محمد است. کتابی دارد به نام «الفضول المهمه فی معرفته الائمه» و در هر فصلش، فضایل یکی از امامهای شیعه را نوشته است و منظورش از ائمه، امامهای دوازده گانه شیعه است. در حیرتم که چرا دیگر نام مالکی را یدک می کشد؟!.

ادعای ۱۵۴- علی از ابوبکر برتر است چون ابوبکر سفر را دوست می داشت

در این جا، یک دلیل دیگر هم آورده است تا برتری علی را ثابت کند. می گوید: علی دوست نداشت یک دقیقه از رسول جدا باشد. پس این عدم همراهی با پیامبر او را رنج می داد و این، اجر او را مضاعف کرد. اما ابوبکر سفر را دوست داشت پس هجرت برایش مثل سفر بود و به آن عادت داشت پس در آن اجری نیست...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۴۰۵.

۲- ص ۴۰۷.

در عقل من که به این خزعبلات جواب می‌دهم، شک نکنید.
 چه کار کنم که با هر کس مناظره می‌کنم، می‌گوید: برو شبهای پیشاور را بخوان.
ادعای ۱۵۵- در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده است
 می‌گوید: من خبر ندارم که عمر علمی داشت یا مناظره دینی داشت، اگر کسی خبر
 دارد به من بگوید...^(۱).

جواب ما:

تو از خیلی چیزها خبر نداری. تو هنوز خبر نداری که حسین ۱۳۶۸ سال پیش فوت
 کرد. همین دیروز بود که چهلمین روز مرگش را گرامی داشتید! تو هنوز خبر نداری که
 الله یکی است یا ۱+۱۴!

اما بدان که عمر سخنان با ارزشی داشت که عین آنها در قرآن است؛ مثل این جمله
 معروفش که در ماجرای تهمت به عایشه فرمود: هذا بهتان عظیم. آیه آمد که:
 ﴿...سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾ [النور: ۱۶].

یکبار عمر در مجلسی قرآن می‌خواند؛ سپس برای قضای حاجت بیرون رفت و
 برگشت تا قرآن خواندن را ادامه دهد. مردی گفت:
 یا امیر المومنین، بدون وضو قرآن می‌خوانی؟ در جواب جمله ای کوتاه گفت که یک
 دنیا معنی داشت. گفت: چه کسی گفته است، وضو لازم است؟ مسیلمه کذاب!
 به یک نکته خواننده توجه کند؛ بین شیعه و اقوام پیشین، شباهت عجیبی وجود دارد!
 اول این آیه را ببینید:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرٰكَ إِلَّا بَشْرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرٰكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا
 الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كٰذِبِيْنَ

﴾ [هود: ۲۷].

همانطور که در آیه می‌بینید، قوم نوح به پیامبر خود ایراد می‌گرفتند که با تو اراذل و اوباش همراه هستند و شیعه‌ها هم به پیامبر خود با زبان بی‌زبانی ایراد می‌گیرند که ای محمد، با تو اراذل و اوباش همراهند!

اگر نیک بنگریم، می‌بینیم که حرف شیعه، همان حرف منکران قوم نوح است.

ادعای ۱۵۶- اقرار عمر بر برتری علی بر خودش؛ در علم و در عمل

از قول عمر می‌گوید: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد...^(۱).

جواب ما:

اول، همین جمله دلیل است بر هوش عمر؛ چون فقط نادان خود را از همه عاقلتر می‌داند به خصوص اگر پادشاه هم باشد.

دوم، این حرف «اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد» در بین شیعه‌ها مشهور است؛ اما دروغ است. ما برای دروغ بودن آن چند دلیل عقلی می‌آوریم. عمر با خوردن حق علی هلاک شد با زدن فاطمه (بزعم شما) هلاک شد!

کسی که در دریا غوطه می‌خورد، از باران نمی‌ترسد یا اگر شخصی به یک آدم کش نصیحت کند که مورچه را نکش، گناه دارد. احمقانه است که او تشکر کند که اگر نمی‌گفتی من در آخرت بدبخت می‌شدم!

پس یا روایت دروغ است یا این که عمر قصد ریا داشت. می‌دانم گل از روی شیعه‌ها شگفته می‌شود که بالاخره راه حلی پیدا شد.

فرض کنید شخصی با حقه بازی ولیعهد را برکنار می‌کند و خودش به جایش می‌نشیند یا با زور و تهدید و آتش زدن خانه‌اش و زدن همسر و کشتن بچه‌اش پادشاه می‌شود. بعد برای ریاکاری از همین مرد تعریف کند! البته این مرد مظلوم هم یک جای

کارش عیب دارد که وزارت این ظالم را قبول می‌کند و او را پر و بال می‌دهد تا برای خود حیثیتی دست و پا کند.

حال که این مرد این طور به عمر کمک کرده است، شما چه کاره اید که بعد از ۱۴۰۰ سال از عمر بد می‌گویید؟! نتیجه این که نه کار عمر عیب دارد، نه کار علی. شیعه دروغ می‌گوید.

ادعای ۱۵۷- گفتار عمر (لو لا علی لهلك عمر)، سند معتبری از سنی‌ها دارد...^(۱).

این مرد چون نمی‌خواهد علمی بحث کند، باز سند از سلیمان بلخی و امثال او آورده است و یک صفحه را از روایت ابن ابی الحدید و سلیمان بلخی و گنجی شافعی و شبلینجی و عجیلی و ابن صباغ پر کرده است.

جواب ما:

مثل این که بگوید: روزنامه کیهان و رسالت و فردا و ایران امروز از رسول الله روایت کرده‌اند!

این جمله را عمر به سعد بن معاذ گفت که او را از کشتن زن متهم به زنا منع کند تا بچه دنیا بیاید. و این روایت در مصنف ابن ابی شعبة آمده است:

«أن امرأة غاب عنها زوجها، ثم جاء وهي حامل فرفعها إلى عمر، فأمر برجمها فقال معاذ: إن يكن لك عليها سبيل فلا سبيل لك علي ما في بطنها، فقال عمر: احبسوها حتى تضع، فوضعت غلاما له ثنتان، فلما رآه أبوه قال: ابني، فبلغ ذلك عمر فقال: عجزت النساء أن يلدن مثل معاذ، لولا معاذ هلك عمر».

«مردی پس از مدت درازی از سفر برگشت؛ زنش را حامله دید؛ او را نزد عمر برد و عمر، امر به سنگسارش کرد. معاذ گفت: اما بر بچه‌اش حق نداری که ظلم کنی. عمر گفت: بگذارید زن وضع حمل کند و بچه‌اش را به دنیا آورد با دو دندان. و مرد که

دیدش گفت: بیچه من است! به عمر خبر رسید. گفت: اگر معاذ نبود، من هلاک شده بودم».

در مسند احمد روایتی است که حضرت علی، حضرت عمر را از رجم زنی دیوانه منع کرد. اما عمر نگفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.

علمای ما هر دو حدیث را قبول ندارند. ملاک قبولی حدیث در نزد آنها معلوم است؛ اما ملاک قبولی حدیث در نزد شیعه این است که در آن مدحی برای علی باشد و ذمی برای اصحاب دیگر. حال اگر راوی، سلیمان بلخی یا سبط ابن جوزی باشد هم، مهم نیست.

در ضمن نام معاذ را برمی دارد و می نویسد: علی!.

این مردم از عمای خود هم خجالت نمی کشند. علم و جهل نزد آنها یکی است؛ حتی جهل، علم است.

این شیعه‌ها آن قدر دروغ می گویند که دیگر برایشان راست شده است.

ادعای ۱۵۸- علی معما را بهتر از عمر حل می کرد؛ پس افضل است

طبق عادتش از گنجی شافعی روایتی آورده است که عمر از کسی پرسید: چگونه صبح کردی؟ گفت: بیدار شدم در حالی که از حق بدم می آمد و فتنه را دوست دارم و من چیزی را در زمین دارم که الله در آسمان ندارد. عمر غضبناک شد؛ خواست آزارش دهد که علی گفت: نه؛ منظور بدی ندارد. منظورش این است که مرگ را دوست ندارد که حق است؛ و مال را دوست دارد که فتنه است؛ و زن دارد و الله، زن ندارد...^(۱).

جواب ما:

این را از گنجی شافعی نقل کرده است. ببینم این گنجی شافعی که از او نقل قول می کنی، کیست؟.

او همان پیرمرد دراز قدی است که نامش و کتابش «الطالب» را در کتب استدلالی شیعه زیاد می‌بینید. از او دلیل می‌آورند که آنچه ما می‌گوییم، عقیده اهل سنت است! اما این مرد در سال ۶۵۸ مرد؛ یعنی، همان سالهایی که الله بر مسلمانان غضب کرد و بلای مغول را بر آنها مسلط نمود.

همان سالهایی که شیعه‌ها میدانی یافتند و همه جا به مغول‌ها کمک می‌کردند تا به کمک آنها انتقام حسین را از کودکان سنی بگیرند.

به هر حال محمد بن احمد قمی که شیعه است، می‌گوید: او به مذهب شیعه تمایل یافت و به همین خاطر به دست مردم کشته شد.

ابن کثیر در ضمن داستانهای طولانی که از ظلم مغول نوشته است، این را هم آورده که شیخی رافضی و خبیث با مغولان ساخته بود و غیض عجیبی به مسلمانان داشت و جای اموال مسلمانان را به مغولان نشان می‌داد و بلاخره مردم او را به همراه گروهی دیگر از منافقان کشتند^(۱).

او نمی‌توانست شافعی باشد؛ زیرا به اعتراف ابن طاووس شیعی، این آقای گنجی، محمد بن حسن عسکری را مهدی می‌دانست و باور داشت که او ظهور خواهد کرد. گویا ظلم مغول او را مایوس کرده بود که منتظر مهدی بود. شیعه‌ها بر این باورند: وقتی مهدی می‌آید که جهان از ظلم پر شود. شاید به همین دلیل، مغول را یاری می‌داد تا مهدی زود تر بیاید.

شیعه می‌گوید: او کتابی دارد به نام «البیان فی اخبار صاحب الزمان». پس او شیعه بود؛ اما نام شافعی را از او دور نمی‌کنند تا سنی‌ها را بفریبند. در حالی که شافعی‌ها پشت شیعه نماز نمی‌خوانند.

و امام شافعی خودش درباره شیعه می‌گوید: کسی را ندیدم که آشکارتر از شیعه دروغ بگوید!

او در اواخر قرن هفتم می‌زیست و شیعه هم بود! پس با کدام سند از عمر و علی روایت می‌کند.

در عین حال این داستان نشان دهنده این است که عمر دوستدار دین بود و از این که کسی از حق بدش بیاید و فتنه را دوست داشته باشد و الله را کامل الصفات نداند، غضبناک می‌شد. برای دین غضبناک شد. پس این که معما را حل نکرد، عیب نیست؛ اما چون برای الله ناراحت شد، خوب است.

در پایان این داستان عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد. پس معلوم می‌شود که عمر خیلی متقی بود که خوشحال شد بی گناهی را آسیب نرسانده است. خب وقتی عمر این قدر از آزار مردم دور بود، پس غیرممکن است که علی را آزار دهد، بعد او را اینگونه بستاید.

در آخر می‌گوید: عمر گفت: پناه می‌برم به خدا از مشکلی که برای حل آن، علی نباشد.

پس نگوئید: عمر، علی را کشان کشان آورد تا از او بیعت بگیرد؛ زیرا خودتان می‌گوئید که عمر علی را می‌ستود.

بدانید که این روایت دروغ است. ما نه سلیمان بلخی را سنی می‌دانیم، نه گنجی شافعی را، نه ترا، نه ابن ابی الحدید را و نه ابن طلحه شافعی را. در کتب ما این جمله نیست که اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

این، دروغ شیعه‌های سرگردان و گریزان از حق است. آنها از یک طرف، این دوستی را بین آن دو راد مرد تاریخ ذکر می‌کنند و از طرف دیگر، می‌گویند: عمر جلوی چشم علی، زن حامله‌اش را آن هم دختر پیامبر را!! چنان زد که سقط جنین کرد! دروغگو حافظه ندارد!.

ادعای ۱۵۹ - عمر در جنگ‌ها شجاع نبود...^(۱).

جواب ما:

همین شجاعت برای عمر بس است که جلوی چشم اسدالله، زنش را زد. همین بس که علی را کشان کشان به مسجد آورد و به زور وادارش کرد که بیعت کند. همین بس که که بدون لشگر توانست مردی را که در حل مسایل مهم این همه خبره بود، شکست دهد و خود بر جای او بنشیند؛ حتی دخترش را به زنی بگیرد و او را وزیر خود کند و به خدمت بگیرد!

ادعای ۱۶۰ - پیروزی‌های صدر اسلام، موهون علی است

می گوید: درست است که اسلام در زمان عمر، فتوحات بزرگی داشت، اما به شهادت علمای شما (منظور ابن ابی الحدید) در تمام امور مملکت و به خصوص لشکرکشی‌ها عمر با امیر المومنین شور می‌کرد و مطابق دستور آن حضرت رفتار می‌نمود...^(۲).

جواب ما:

این نادان نمی‌داند که با اثبات یک چیز، چیز دیگری هم ثابت می‌شود. وقتی می‌گویی که حضرت عمر بدون اجازه علی آب هم نمی‌خورد تا علی را فاتح ایران و روم معرفی کنی، بدان با این گفته، عمر را خیر خواه اسلام معرفی می‌کنی که برای پیشرفت اسلام مردی چون علی را وزیر خود کرد و نترسید که مبادا علی قیام کند و حق خود را بگیرد. آن حق خوری اول کار و این وزیر کردن آخر کار، با هم مناسبت ندارد! آیا ممکن است که یک نمونه دیگر در تاریخ را ذکر کنید؟!.

می گوید: فتوحاتی که در زمان پیامبر انجام شد، رهین منت شخص شخیص امیر المومنین علی بود؛ بعد شعر می‌گوید که «یکی مرد جنگی به از صد هزار...»^(۱).

۱- ص ۴۱۲.

۲- ص: ۴۱۳.

جواب ما:

این مردک نمی داند که متضاد حرف می زند. اگر علی به تنهایی کفار را شکست داد، چرا نتوانست کاری کند که دو آدم ترسوی بی تدبیر و جاهل دور پیامبر را نگیرند و بعد از مرگ بر جایش نشینند؟!.

خنده دار است که می گوید: فتوحات اسلام در زمان عمر و ابوبکر رهین منت شجاعان نامی و سرداران زبردست اسلام و نقشه کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی، شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب آمدند.

او برای کم کردن ارزش کارنامه عمر از سردارانش تعریف می کند. اما نمی داند که باز در منطق خود به دام افتاد. اگر آنان چنین بودند، پس چنین مردان پاک بازی محال است که حق را از علی بگیرند و راضی شوند که جلوی چشم آنها به شکم دختر پیامبر بزنند و حق علی خورده شود! دشمنی با عمر کورتان کرده است و نمی دانید که چه می گوید!.

به یاد شعری افتادم:

بشکست عمر پشت دلیران عجم را بر باد فنا داد رگ و ریشه جم را
این عربده برغصب خلافت، زعلی نیست با آل عمر کینه قدیم است عجم را

ادعای ۱۶۱- ابوبکر و عمر در خیبر شکست خوردند

در این جا، پنج صفحه را سیاه کرده است تا ثابت کند: روز، شب است! می گوید: در جنگها همه فرار می کردند غیر از علی. سند هم دارد از ابن ابی الحدید و گنجی شافعی و سلیمان بلخی...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۴۱۴.

۲- ص ۴۱۵.

این مردک نمی گوید که این فراری‌های ترسو چرا از علی شجاع نترسیدند و جلوی او زنش را زدند و خودش را به زور به مسجد بردند که یاالله بیعت کن؟! نمی گویند که چرا از جلوی علی فرار نکردند!؟!

او برای آنکه ترس اصحاب را نشان دهد، مجبور است که قبول کند آنها در جنگ شرکت کردند. خب، همین شرکت کردن در جنگ دلیل خلوص آنهاست. ای داعی، تو و پدرانت در چند جنگ شرکت کردید؟!

در ضمن، عده ای از صحابه بعد از آنکه شنیدند پیامبر شهید شده است از میدان فرار کردند که در بین آنها عمر نبود، اما درباره همان فراری‌ها، قرآن به صراحت می گوید:

﴿...وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

«الله از آنها در گذشت و عفوشان کرد».

الله عفو کرده است و داعی عفو نمی کند و دروغ پشت دروغ می گوید. اگر کسی این را بگوید که خودش مقابل کفار جنگیده است، خوب بود. علمای شیعه تمام عمرشان در این خلاصه شده است که از یاران محمد بدگویی کنند. آیا تا به حال یک شهر توسط شیعه فتح شده است؟ جنگ آنها همیشه با اهل قبله بود. می گوید: جالب تر از همه شعر ابن ابی الحدید است که گفته است:

ای عمر و ابوبکر، عذر شما مقبول است که فرار کردید.

چون حفظ نمودن نفس، محبوب آدمی است.

آدمی مرگ را دشمن می دارد درحالی که موت می آید.

پس بهتر نیست که آدمی به اختیار خود و با شجاعت مرگ را انتخاب کند.

جواب ما:

باز می گوید: ابن ابی الحدید، سنی است و و این منافق (ابن ابی الحدید) می گوید: آن

دو، رموز جنگ را نمی دانستند و بر اسلام لباس ذلت پوشاندند.

و در دنباله شعرش علی را می‌ستاید و از این بدتر به عمر و ابوبکر بد می‌گوید. ابن ابی الحدید شعر سروده است تا از عمر و ابوبکر بد بگوید و داعی از اول تا آخر کتاب مرتب او را شاهد می‌آورد و می‌گوید: ابن ابی الحدید از علمای بزرگ سنی است... این ابن ابی الحدید که به ابوبکر و عمر طعنه می‌زند. خودش در زمان حمله مغول زندگی می‌کرد اما عوض جنگ با آنها با ایشان همکاری کرد و کتاب «شرح نهج البلاغه» را برای وزیر شیعه و خائن؛ یعنی، ابن علقمی نوشت. همان وزیری که به پاپوس بت پرستان مغول رفت و بغداد را به آنها تسلیم کرد و وزیر مغول شد. اینها از عمر بد می‌گویند و خود را پشت علی پنهان کرده‌اند؛ در حالی که همگی دشمن اسلام هستند.

ادعای ۱۶۲ - علی محبوب خدا و پیغمبر بود

باز از گنجی روایتی نقل می‌کند و از دروغ خسته نمی‌شود. می‌گوید: علی محبوب الله بود. بله بود...^(۱).

جواب ما:

اما الله فقط یک نفر را دوست نداشت. تو یک کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای نوشتی که یک حرف علمی در آن نیست و سوغاتش تنها عوام فریبی و یاوه گویی است.

ادعای ۱۶۳ - سنی هم قبول دارد که الله، رسولش و علی را دوست داشت...^(۲).

جواب ما:

باز در این جا، همان حقه همیشگی را به کار برد. سلیمان بلخی را کنار امام بخاری نشانده است. برای درک زشتی کارش فکر کنید که من بگویم: حضرت علی و جرج

۱- ص ۴۲۰.

۲- ص ۴۲۰.

بوش از حضرت محمد روایت کرده‌اند. یا در بهترین حالت بگوییم: حضرت علی و بروجردی از حضرت محمد روایت کرده‌اند.

حال چرا این طور می‌گویید؟ برای این که حرف دلش را از زبان رفیقش سلیمان بلخی بگوید. اما نام بخاری را هم می‌آورد تا حرف خود را مستند جلوه دهد.

ما هم می‌گوییم: رسول الله در روز خیبر درباره‌ی علی گفتند: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که الله و رسول او را دوست دارند و او نیز، الله و فرستاده‌ی الله را دوست دارد.

ما عقیده داریم که این، مهمترین حدیثی است که در مدح علی آمده است، اما مدح یکی دلیل بر ذم دیگری نیست. کما این که احادیث مهمی در مدح عمر هست و ما با آنها علی را سرزنش و رد نمی‌کنیم.

ادعای ۱۶۴ - عمر و ابوبکر در خیبر شکست خوردند

باز خود داعی می‌گوید: زمانی که لشکر اسلام خیبر را محاصره نمود، سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابوبکر و عمر شکست خوردند...^(۱).

جواب ما:

اگر آنها لایق پرچمداری نبودند، چرا رسول الله چنین کردند؟! تو در حقیقت رسول الله را زیر سوال می‌بری.

پس معلوم می‌شود که ابوبکر و عمر مورد اعتماد کامل رسول خدا بوده‌اند که آنها را از بزرگان و مقربان و رئیس لشکر خود نمود.

هرکس می‌داند که وقتی در جنگ شکست بخوری، بیشتر با جانت بازی کردی؛ زیرا ممکن است که کشته شوی. این مغرض، شرکت آنها را در جنگ نمی‌بیند و تنها شکست را می‌بیند. در ضمن، جنگ همیشه به پیروزی منتهی نمی‌شود و شکست خوردن در

جنگ دلیل ترسو بودن رهبر نیست. بهتر این است که بگوییم: آن دو کامیاب نشدند. همانطور که حضرت محمد در احد کامیاب نشد و علی در صفین ناکام شد. **فبهِت الَّذِي كَفَرَ.**

ادعای ۱۶۵ - آیه ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ در حق عثمان نازل نشد

و می‌نویسد: این که فرمودید: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم دارد که بسیار رقیق القلب و دل رحم بود. متأسفانه این عقیده هم، به شهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمی‌کند...^(۱).

جواب ما:

ما نفرمودیم. شما هستید که از زبان ما آیه را اینگونه تفسیر فرمودید.

ما می‌گوییم: آیه واضح می‌گوید:

﴿حُمَدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾ [الفتح: ۲۹].

یعنی: «محمد، رسول خداست و یاران او بر کافران سخت گیر و در بین خود با هم مهربان هستند».

ما نگفتیم: این تو هستی که از زبان یک سنی مجهول الهویه این حرف را زدی.

بالاخره نگفتی که این تفسیر در کدام کتاب ما است؟ ظاهر آیه آشکار است که درباره همه اصحاب است و فقط درباره یک نفر نیست تا سنی بگوید: درباره عثمان است. نگفته است: مهربان با دیگران؛ فرموده: مهربان در بین خودشان.

می‌خواهی ثابت کنی که عثمان مهربان نبود. خب، ثابت کن. اما حقه بازی نکن.

ادعای ۱۶۶ - عثمان بذل و بخشش‌های بی حدی می‌کرد و مسرف بود

می نویسند: این مطلبی است که تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی نوشته‌اند و در صحاح سته و کتب معتبر شما ثبت شده است. و مسعودی، محدث و مورخ معروف و مقبول الفریقین، در «مروج الذهب»^(۱) مختصری ذکر نموده است که عثمان به خلافت نشست و خلاف سنت رسول و سیره شیخین عمل کرد.

خانه ای بنا کرد از سنگی مثل سنگ مرمر و درهای آن را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر بذل و بخشش‌های بیجایی که در زمان حیاتش به بنی امیه و دیگران نمود (مانند خمس بلاد ارمینه را که در زمان او فتح شد بدون هیچ مجوز شرعی به مروان ملعون واگذار کرد). صد هزار درهم نیز، از بیت المال - چهار هزار درهم به عبدالله بن خالد و صد هزار درهم به حکم ابن ابی العاص ملعون و طرد شده رسول الله و دویست هزار درهم به ابی سفیان - واگذار نمود^(۲) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرور درهم وجه نقد یافتند غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابانها بی حساب داشت؟!...^(۳).

جواب ما:

پیش از جواب دادن به او بهتر است مسعودی، مقبول طرفین؟!، را بشناسیم: هم شیعه و هم معتزلی بود. نمی دانم چرا شیعه او را جزو جماعت خود قبول ندارد؟ در حالی که کاملاً شرط شیعه بودن را داشت؛ یعنی، صحابه را فحش می داد. و باز نمی دانم چرا شیعه که او را سنی می داند، این قدر به او علاقه دارد و بخاری و مسلم و نسایی

۱- ج ۱، ص ۴۳۳.

۲- ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه، جلد اول، صفحه ۶۸ ثبت نموده است.

۳- ص ۴۲۵.

را رها می‌کند و مرتب از او نقل قول می‌کند. به هر حال از نظر ما او یک شیعه خبیث است.

و حالا جواب ما به او:

دروغ هم باید به اندازه‌های معقول بزرگ باشد. در کجای «صحاح سته» سند این حرف که گفتی، نوشته شده است؟ اصلاً ما صحاح سته نداریم؛ فقط دو صحیح داریم: بخاری و مسلم.

آیا می‌توانی یک حدیث صحیح بیاوری. اگر به دروغ باشد، من هم می‌نویسم: در کتب اربعه شیعه نوشته شده است: حضرت عثمان مثل ماه شب چهارده بود و در تقوی نظیر نداشت و از حضرت علی به مراتب بهتر بود.

آیا این طور نیست که رسول الله دو دخترش را به عثمان داد! آیا زن اول عثمان نزد پدرش شکایت برد که عثمان آدم خوبی نیست و به قول شما شیعه‌ها، دزد است؟ اگر من مردم دختر دیگری را به او ندهی.

خود بنده که نویسنده این سطور هستم، زخم که مُرد، در حالی که هفت بچه از او داشتم و همسر دیگرم هم دو بچه داشت، خواهر زن اولم را از پدر زخم خواستگاری کردم.

ایشان هم قبول کرد و به من داد. آیا پدر زخم از زندگی و رفتار من با دخترش آگاهی نداشت! از ریز درشت زندگی من با خیر بود! داعی بعد از ۱۴۰۰ سال از جزئیات زندگی عثمان خبر دارد آن وقت زخم که هر شب با او بود، خبر نداشت! پدر زخم که دخترش را به من داد، دشمنان و حاسدان می‌توانستند چند تفسیرکنند؛ مثلاً بگویند:

۱- از سرضدیت با زن اول، دختر دومش را داد.

۲- به خاطر پول داد.

۳- دیوانه بود.

اما درباره حضرت محمد ما نمی‌توانیم چنین بگوییم. اگر بگوییم، کافر می‌شویم. شیعه هم این را می‌داند؛ پس می‌گوید: از سر مصلحت داد. اگر دخترها را برای مصلحت نگه داشته بود، پس باید یکی را می‌داد. وانگهی عثمان که اهمیت قبیله ای نداشت چون دختر رییس قبیله او (امویان)؛ یعنی، دختر ابوسفیان، زن پیامبر بود؛ پس مصلحتی در کار نبود. پدر زنم به من گفت: به خاطر این که آدم خوبی بودی، دوباره به تو دختر دادم. دلیل رسول الله هم درباره عثمان همین بود و بس. ای داعی، قسم به خدا که تو با حمله به اطرافیان رسول الله، به ایشان توهین می‌کنی، اما به طور مستقیم به ایشان توهین نمی‌کنی چون ضربه زدن به اسلام از درون آسان تر است. در این جا یک نکته خنده دار می‌نویسد:

ادعای ۱۶۷ - درمقایسه با عثمان، عمر خوب تر بود

مسعودی در «مروج الذهب» ضمن بیان حالات عثمان می‌نویسد: خلیفه عمر با پسرش عبدالله به حج رفت و خرج ایاب و ذهاب او شانزده دینار شد. به پسرش عبدالله گفت: ما در خرج خود اسراف نمودیم. اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگی خلیفه عمر و گشاد دستی و زیاده روی‌های عثمان. تصدیق نمایید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است...^(۱).

جواب ما:

هان! از عمر تعریف می‌کنند تا عثمان را بکوید. اما وقتی می‌خواهد از عمر بد بگوید، این یادش می‌رود و با خود نمی‌گوید که چرا به این مرد متقی تهمت می‌زند و می‌گوید:

او تشنه قدرت بود! پس قدرت را برای چه می‌خواست؟ برای این که شانزده دینار در حج خرج کند؟!.

آری! وقتی می‌خواهد یک صحابی را سرزنش کند، مثل کبک سرش را در برف فرو می‌کند و متوجه نشیمن گاه خود نیست! در حقیقت عمر نزد اینان از عثمان بدتر است. آیا قرآن برای کوبیدن قارون از فرعون تعریف کرده است؟.

ادعای ۱۶۸- عثمان، فاسدهای بنی امیه را روی کار آورد...^(۱).

جواب ما:

حضرت عمر، حضرت معاویه را در شام فرماندار کرد نه عثمان را! و حضرت محمد ﷺ به معاویه شغلی بالاتر دادند و او را مدتی کاتب وحی نمودند.

ادعای ۱۶۹- بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان ملعون خدا و پیغمبر بودند و عثمان آنها را بر سر کار آورد.

می‌گوید: علمای شما می‌گویند: این آیه در لعن بنی امیه نازل شده بود:

﴿...وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَخُوفُهُمْ

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾ [الإسراء: ٦٠].

«و رویای ترا قرار ندادیم مگر برای آزمایش کردن مردمان و شجره ملعونه مذکور در قرآن نیز، برای آزمایش مردم است و بیم می‌دهیم مردم را. اما این بیم دهی بر سرکشی آنها می‌افزاید.».

می‌گوید: منظور از شجره ملعونه، بنی امیه است...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۴۲۷.

۲- ص ۴۲۷.

می گویم: دروغ گفتم. از نظر علمای ما، این شجره ملعونه همان شجره زقوم است که در قران ذکرش آمده است:

﴿أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ﴾ [الصافات: ۶۲].

«بگو: آیا بهشت بهتر است یا درخت زقوم؟».

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾ [الصافات: ۶۳] ﴿أَصَلِ الْجَحِيمِ﴾ [الصافات: ۶۳ تا ۶۶].

«این همان درختی است که مردم راسخت به فتنه و عذاب می اندازد. در جهنم می روید و میوه اش مثل سر شیاطین بدشکل است. جهنمی ها از آن می خورند و شکم را از آن پر می کنند.»

این است تفسیر اهل سنت. اگر آنها ملعون بودند، مثل عاد و ثمود و ابی لهب لعنتشان می کرد و مبهم نمی نوشت تا تو بیایی و تاویلش کنی! و حدیثی که در تفسیر این آیه از ابن عباس ذکر کرده است از نظر ما معتبر نیست و داعی شیاد بر حسب عادت به احادیث ضعیف و مردود استناد می کند.

ادعای ۱۷۰ - حکم بن ابی العاص را رسول الله تبعید کرد و عثمان بر سر کار آورد

حکم ابن ابی العاص، عموی خلیفه عثمان بود. بنابر آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری در انساب^(۱) نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله بود و آن حضرت را بسیار اذیت می نمود. بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و در ظاهر اسلام آورد؛ اما پیوسته آن حضرت را در میان مردم تحقیر می نمود. وقتی حضرت حرکت می کرد، پشت آن حضرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک درمی آورد؛ حتی در نماز با

انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می‌نمود. لذا در اثر نفرین آن حضرت، در حالت تشنج باقی ماند و ابله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت و حضرت از حجره بیرون آمد و فرمود: کسی از طرف او عذر خواهی نکند؛ بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند. لذا به امر آن حضرت آنها را به طائف تبعید نمودند...^(۱).

جواب ما:

بیایید دروغش را آشکار کنیم. اگر ابن العاص منافق بود، نباید پشت سر حضرت محمد شکلک در می‌آورد؛ زیرا در سوره منافقین، الله اولین صفت آنها را اینگونه بیان می‌کند:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ...﴾ [المنافقون: ۱].

«وقتی که منافقان پیش تو می‌آیند، می‌گویند: گواهی می‌دهیم که برستی تو رسول الله هستی...».

پس منافقان در ظاهر سازی استاد بودند. پس ای دروغگو، محال است که یک منافق پشت سر رسول الله شکلک درآورد! دلیل دیگر بر دروغ گویی تو این است که مگر رسول الله تنها بود؟ مگر اصحاب رسول الله نبودند؟ او چگونه جلوی عمرجرات داشت که رسول الله را از پشت سر مورد تحقیر قرار دهد؟!.

می‌گویند: در زمان خلافت ابی بکر و عمر، عثمان شفاعت نمود که چون عموی من است، اجازه دهید که به مدینه برگردد آنها قبول ننمودند و گفتند: طرد و تبعید شده رسول الله را ما بر نمی‌گردانیم. وقتی عثمان خود به خلافت رسید، آنها را برگرداند و مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد. هر چقدر مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند، اعتنا نمود.

جواب ما:

خوب خودت را رسوا می‌کنی! وقتی اصحاب رسول الله! بعد از مرگ ایشان از کار عثمان ناراضی شدند، پس چگونه ممکن بود در حضور چنین مردمی ابی العاص رسول الله را تمسخر کند؟! یا عمر دختر پیامبر را بزند.

ادعای ۱۷۱- ولید فاسق د ر حال مستی نماز جماعت خواند و عثمان او را والی کرد

از جمله کارهای عثمان یکی این است که ولید بن عقبه بن ابی معیط را به ولایت و امارت کوفه فرستاد. ولید کسی است که بنا بر روایت مسعودی^(۱) پیغمبر درباره او به عثمان فرموده بود:

« انه من اهل النار»، یعنی، او اهل آتش است.

باز می‌نویسد:

در ایام امارت کوفه، شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی به محراب مسجد رفت و با مردم نماز صبح را در چهار رکعت بجا آورد. آنگاه به مردم گفت: اگر میل دارید، برای شما بیشتر بخوانم. و نیز بعضی از آنها می‌نویسند: در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیدند و شکایت به عثمان بردند...^(۲).

جواب ما:

اول، مسعودی یک معتزلی است که کسی به حرف‌هایش اعتنا نمی‌کند. دوم، اگر حاکم گناه کرد، این گناه خلیفه نیست.

۱- مروج الذهب، ج ۱ (ذیل حالات عثمان).

۲- ص ۴۳۰.

رسول الله نیز، همین ولید را فرستاد تا زکات جمع کند. او بر گشت و گفت که آنها زکات نمی دهند! در حالی که دروغ می گفت.

و آیه نازل شد و فرستاده رسول را فاسق خواند:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: ۶].

پس پیامبر، مرد فاسقی را امیر بر کاری کرد. آیا می توانیم او را سرزنش کنیم! دشمنی با صحابه او را کور کرده است. نمی گوید که مردم شکایت کردند و حضرت عثمان، ولید را بر کنار کرد! و شلاق زد. در حالی که شاهدان فقط دو نفر بودند و این، از خوبی عثمان بود که فامیل خود را حد زد و بر کنار کرد! دیگر چه می خواهید؟ و اگر بگویید: چرا با وجود این که قرآن ولید را فاسق خواند، باز او را فرماندار کرد. می گوئیم: فاسق توبه می کند و در ظاهر این مرد توانایی هایی داشت و توبه کرده بود و عثمان می خواست از آن تواناییها برای اسلام بهره گیرد. اگر هم اشتباه باشد، ما نگفتیم که عثمان معصوم است و همه کارهایش درست است.

علاوه بر این، این داعی تنها از بدی ولید می گوید و از جهادش نمی گوید. در تاریخ آمده است که مردم در نزد بزرگی از جهاد حبيب بن سلمه و کشور گشایی هایش صحبت می کردند، او گفت: اگر جهاد ولید بن عقبه را می دیدید، چه می گفتید.

چرا حضرت علی را نمی گویی که زیاد بن ابیه را بر جان و مال مردم ایران مسلط کرد و او را والی ایران نمود و آخر کار زیاد بن ابیه با معاویه همراه شد!

چرا در این جا مانند شیطان گنگ می شوی و بر علی اعتراض نمی کنی؟! خواننده عزیز بداند که خلفاء، غیب نمی دانستند، کسی که در ظاهر درست و صالح و توانا و مدیر بود را، فرماندارش می کردند! نه بر علی شماتتی است و نه بر عثمان.

درباره معاویه می گوید: «و عثمان معاویه را والی شام نمود.» معاویه که کارنامه نیکی از خود بر جای گذاشت غیر از جنگ با حضرت علی که کار درستی نبود. او بعد از وفات

علی سرزمین‌های اسلامی را گسترش داد و با اقتدار زحمات رسول الله و صحابه را حفظ نمود.

و باز فراموش نکن که در زمان خلافت عثمان هم متصرفات پیشین، بیش از دو برابر شد! و این نشانه لیاقت عثمان بود. اگر لایق نبود، پیامبر دو دخترش را به او می‌داد؟ یک دختر به علی داد؛ شما گوش فلک را کر کردید! دو دختر را به عثمان داد، هیچ نمی‌گویید!

ادعای ۱۷۲- غلط کاریهای عثمان موجب قتل او شد...^(۱).

جواب ما:

باز هم می‌گویید: ابن ابی الحدید سنی است؛ مثل این است که بگوییم: داعی شیعه نیست!

ادعای ۱۷۳- ایجاد ناراضی در مردم منجر به قتل عثمان شد...^(۲).

جواب ما:

نه آقا این طور نیست. عثمان را به نامردی شهید کردند. وقتی فقط مردم یک استان مصمم به خون خواهی عثمان شدند، با آنکه قاتلان عثمان خود را پشت شخصیت عظیمی چون حضرت علی پنهان کرده بودند، باز راهی به جایی نبردند! این مردم ناراضی که توانستند خلیفه پر قدرتی مثل عثمان را بکشند، چرا از عهده یک استاندار او که در شام بود، بر نیامدند. پس افراد ناراضی اندک بود، این یهودیان بودند که آنها را فریفته بودند.

ادعای ۱۷۴- عثمان به اصحاب پیغمبر صدمه زد...^(۱).

۱- ص ۴۳۰.

۲- ص ۴۳۲.

جواب ما:

مگر عثمان، شیعه بود که به اصحاب رسول صدمه بزند؟! این، عجیب است؛ اما از این عجیب تر این که شیعه مدافع اصحاب پیامبر شده است!!

ادعای ۱۷۵- مضرِب شدن ابن مسعود و مردن او... (۲)

و علماء و مورخان شما نوشته‌اند که وقتی عثمان می‌خواست قرآن‌ها را جمع کند، تمام نسخ قرآن را طلب کرد و همه را جمع آوری نمود از جمله، قرآن عبدالله بن مسعود که از جمله کُتاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود. عثمان قرآن عبدالله را به جبر گرفت. وقتی عبدالله شنید که قرآن او را هم، مانند قرآن‌های دیگر سوزاندند، خیلی دلتنگ شد. در مجالس و محافل احادیثی را در قرح و بدی عثمان نقل می‌کرد. این خبر به عثمان رسید؛ پس به غلامان خود امر کرد تا او را تنبیه کنند. آنها آن قدر عبدالله را زدند تا از شدت ضربات، دنده‌هایش شکست و مرد!

جواب ما:

این را ابن ابی الحدید نوشته است. گویا اینها قرآن موجود را هم قبول ندارند. بعد این داستان را برای ایجاد شبهه می‌آورند که عثمان قرآن ابن مسعود را سوزاند و او اعتراض کرد! مثل این که آن قرآنی دیگر بود... در ضمن، بگو: بینم این ابن مسعود چرا حدیث‌های رسول را پنهان کرده بود و حدیث‌هایی را که در مذمت عثمان بود، نگفت تا وقتی که عثمان به او آزار رساند، بعد گفت!!

۱- ص: ۴۳۳.

۲- همان.

چرا این آدم را که حدیث‌های رسول را پنهان کرده است، دوست دارید؟ این سخنان برای شیعیانی خوب است که عقل خود را به کار نمی‌برند و مقلدند و تضاد در حرفهای شما را نمی‌بینید.

ادعای ۱۷۶- مضرِب شدن عَمَّار به امر عثمان

بیابید، بخوانیم:

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبر علمای خودتان ثبت است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و مسعودی در مروج الذهب^(۱) ضمن مطاعنی که به عثمان وارد گردید، اشاره می‌کند که علت انصراف قبیلهٔ هزیل و بنی مخزم از عثمان، عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمار یاسر بود و صدماتی که بر آنها وارد کردند. اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی به رقت قلب و دل‌رحمی او ببرند...^(۲).

جواب ما:

گفتم که راوی ابن ابی الحدید است. اینها همه دروغ است.

ادعای ۱۷۷- اذیت و تبعید نمودن ابوذر و وفات او در صحرای رنده

این هم حتماً از فرموده‌های ابن ابی الحدید است. بله هست؛ ابن ابی الحدید و مسعودی و یعقوبی...^(۳).

جواب ما:

البته بین ابوذر و عثمان اختلافی رخ داد که در آن ابوذر برحق نبود، سخن ابوذر این بود که هیچ کس حق ندارد بیش از نیاز خود طلا و نقره پس انداز کند؛ حتی اگر زکاتش

۱- ج ۱، ص ۴۳۷.

۲- ص ۴۳۵.

۳- ص: ۴۳۶.

را داده باشد. بدیهی است که این سخن درستی نبود و ابوذر خود به ربه رفت و تبعید نشد.

ادعای ۱۷۸- پیامبر چهار صحابی را بسیار دوست می‌داشت: علی، ابوذر، مقداد و سلمان

می‌گوید: رسول الله فرمود: الله به من امر کرده است که با ۴ نفر دوست باش: علی، ابوذر، مقداد و سلمان.

این مرد از زبان سنی می‌نویسد:

مورخان نوشته‌اند: ابوذر، مرد ناراحتی بود و در شامات به نام علی (کرم الله وجهه)، تبلیغات شدیدی می‌نمود و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و می‌گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود: علی، خلیفه من است. او دیگران را غاصب و علی را خلیفه منصوص معرفی می‌نمود، لذا عثمان رضی الله عنه برای حفظ جامعه و جلوگیری از فساد، ناگزیر او را از شامات فراخواند.

وقتی یک فردی بخواهد، مردم را بر خلاف صلاح جامعه تحریک کند بر خلیفه عصر لازم است که او را از محل انقلاب خارج نماید.

جواب ما:

این مرد از زبان سنی به ابوذر توهین می‌کند؛ در حالی که سنی به صحابه توهین نمی‌کند. او از زبان سنی می‌گوید که ابوذر می‌گفت: عثمان، غاصب خلافت است.

باز از زبان سنی می‌گوید: از کجا معلوم که ابوذر راست می‌گفت و حقی را ابراز می‌داشت و وضع حدیث از قول رسول الله نمی‌نمود؟...^(۱).

جواب ما:

تو که این همه حدیث از اهل سنت آوردی، آیا نمی دانی که اهل سنت صحابه را عادل می دانند و معتقدند که هر گز صحابی از رسول الله خلاف حقیقت نقل قول نمی کند. پس چگونه ممکن است که سنی بگوید: از کجا معلوم ابوذر به رسول الله دروغ نبسته باشد!

اگر سنی این حرف را زده است، پس دعویات با او بر سر چیست؟ چرا با او مناظره می کنی؟ پس او هم یک شیعه است که کارش توهین به اصحاب پیامبر است. حالا چه فرقی دارد که ابوذر را بد بگویی یا ابی هریره را؟.

اخراج ابوذر به اجبار به ربه توسط عثمانان سنی دست پرورده داعی شهادت گفته است که ابوذر به میل خود به ربه رفت که البته درست است. و بعد داعی، حدیثی از ابن ابی الحدید نقل کرده است و از زبان ابوذر به رسول الله تهمت زده است که روزی در مسجد خوابم برده بود، آن حضرت تشریف آورد و با پا به من زد که چرا در مسجد خوابیده ام؟ عرض کردم: بی اختیار خوابم برد.

آنگاه فرمود: وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند، چه خواهی کرد؟ عرض کردم: به سرزمین مقدس شام می روم. فرمود: وقتی از آن جا هم اخراجت کنند، چه خواهی کرد؟ عرض کردم: برمی گردم به مسجد.

فرمود: وقتی از این جا هم اخراج شوی، چه خواهی کرد؟ عرض کردم: شمشیر می کشم و جنگ می کنم.

فرمود: آیا دلالت بکنم تو را به چیزی که خیر تو در آن باشد؟ عرض کردم: بلی. فرمود: «انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع» یعنی، هر چه می کند، قبول کن و بشنو و اطاعت کن.

پس شنیدم و اطاعت نمودم. آنگاه گفت: «و الله ليلقين الله عثمان و هو آثم في جنبي»، یعنی، به خدا قسم عثمان خدا را ملاقات می‌کند در حالی که گنه کار است در حق من...^(۱).

جواب ما:

اینها، حرفهای مفتی است که از ابن ابی الحدید نقل قول کرده است و پیشیزی ارزش ندارد.

ادعای ۱۷۹- رحیم، علی بن ابیطالب بود...^(۲).

جواب ما:

ما قبول داریم که او با مومنان رحیم بود، اما این صفت، خاص او نبود. او در این صفت تنها نیست. الله می‌گوید: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾. نمی‌گوید: «علی کان رحیماً علی المؤمنین».

ادعای ۱۸۰- عثمان به فامیل بخشش می‌کرد و علی فامیل را ادب می‌کرد

می‌گوید: عثمان به فامیل‌های خود بذل و بخشش می‌کرد و علی به برادر خود، عقیل، چیزی از بیت مال نداد...^(۳).

جواب ما:

می‌گویم: درست نیست. چون حضرت عثمان خودش از بیت المال بر نمی‌داشت! چرا باید به فامیلش می‌داد؟! خود آدم که سوء استفاده نکند، مگر ممکن است که اجازه دهد دیگران دزدی کنند؟

اگر بعضی از فامیل‌های خود را حاکم کرد، علی هم کرد؛ مثل عبدالله بن العباس و عبیدالله بن العباس و فامیل‌های دیگر خود را حاکم شهرهای مختلف کرد!

۱- ص ۴۱.

۲- ص: ۴۲.

۳- ص ۴۳.

بدان که ما نوشته‌های تاریخ طبری را وحی منزل نمی‌دانیم! حتی خود طبری هم نمی‌گفت: حرفهایم صد درصد درست است. و یادتان باشد که درجایی از آن نوشته است: مالک اشتر از علی ناراضی شد و گفت که عبدالله در مکه، عبدالله در مدینه، فلان در فلان جا... پس پیرمرده (منظور عثمان) را چرا کشتیم؟ و علی از پی او رفت و راضی‌اش کرد!؟

ادعای ۱۸۱- رفتار علی با عایشه بعد از جمل نشانهٔ مهربانی اوست

بالاتر از همه، رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید. در صورتی که فتنه انگیزی او در اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن حضرت و بدگویی‌های بسیار که نسبت به آن حضرت نمود، آدمی را چنان عصبانی می‌کند که اگر به او دست پیدا کند دمار از روزگارش برآورد و به اشد مجازات برساند؛ اما وقتی آن حضرت بر او غالب آمد، کوچک‌ترین اهانتی هم به او ننمود...^(۱).

جواب ما:

خب شما چرا اهانت می‌کنید؟ اگر پیرو علی هستید، چرا اهانت می‌کنید؟! قبول نداریم که عایشه فتنه انگیزی کرد، فتنه انگیزی را پیشینیان تو کردند که اصحاب را رو در روی یکدیگر قرار دادند. حالا هم شما تمامش نمی‌کنید و نسل در نسل ادامه داده و می‌دهید... تا امروز که خودت می‌گویی: علی کوچک‌ترین اهانتی نکرد. آیا شما هم اهانت نمی‌کنید؟ آیا شما پیرو علی هستید؟

ادعای ۱۸۲- معاویه در صفین لشکر علی را از آب منع کرد و علی برعکس عمل کرد

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسید و رود فرات را تصرف نمودند و دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند. وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید، مردان معاویه مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند: ما به این جا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم، دستور دهید مانع آب نشوند و هر دو لشکر آزادانه آب بردارند. معاویه گفت: هرگز آب نمی دهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید، مالک اشتر را امر فرمود تا با یک عده سوار به یک حمله، لشکر معاویه را پراکنده و فرات را تصرف نمایند.

وقتی به آب رسیدند، اصحاب عرض کردند: یا امیر المؤمنین، اجازه بفرمایید ما تلافی نماییم و آب را از آنها منع نماییم تا از تشنگی هلاک شوند و جنگ زودتر خاتمه پیدا کند. حضرت فرمودند: به خدا قسم با آنها معامله به مثل نمی کنم؛ از اطراف فرات دور شوید...^(۱).

جواب ما:

این مرد، دروغ گفتن بلد نیست! مگر رود فرات حوض بود که معاویه جلویش را بندد! فرات یک رود طویل است که با کمی عقب نشینی می توانست در سمت پایین یا بالای رود به ساحل رود و به آب برسد!

لشکر معاویه تمام ساحل فرات از خلیج تا کوههای ترکیه را که در اختیار نداشت! در ضمن، جنگ صفین در منطقه جلگه بود! با کندن زمین به آب می رسیدند؛ در صحرای بی آب و علف که نبودند.

آیا دشمن را از آب محروم نکردن تا مومنان را بکشد، کاری عاقلانه است؟! هرگز نیست. آیا خون مومنان لشکر علی از تشنگی لشکریان معاویه کم اهمیت تر بود؟!

می گوید:

پس اگر دقیق و منصفانه بنگرید، تصدیق خواهید کرد که معنای آیه شریفه چنین می‌شود: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ مبتداء ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ معطوف بر مبتدا و خبر آن و آنچه بعد از آن است خبر بعد از خبر و همه، صفات یک نفر است.

جواب ما:

یا ایها العرب، بدانید که «و الذین» معنایش «و کسی که» است. دیگر «و الذین» را ضمیر جمع ندانید و (کسانی که) معنی نکنید! پس در قرآن هر جا «یا الذین امنوا» آمده است، آن را «ای کسی که ایمان آورده ای» معنی کنید! آیه ای که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^(۱) این طور معنی کنید: ای کسی که ایمان آورده ای بر تو روزه فرض شد. پس روزه نگیرید چون به یک نفر اشاره دارد و آن هم علی است!

ادعای ۱۸۳- آیه ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ در حق علی است، هر چند که ضمیر جمع

باشد

می‌گوید: در زبان عرب و عجم از باب بزرگداشت بسیار متداول است که جمع به جای مفرد بیاید...^(۱)

جواب ما:

درست است الله خودش را گاهی با ضمیر جمع نیز، معرفی کرده است. لیکن در این جا، معنی بزرگداشت ندارد؛ این جا از انسانهایی صحبت می‌کند که خود را در مقابل الله ذلیل می‌کنند و آن قدر سجده می‌کنند تا در پیشانی آنها آثار سجود نمایان می‌شود. علی که از نظر شما این قدر فخیم است، چرا در قرآن نامش با احترام ذکر نشده است؟! در حالی که نام ذوالقرنین هست.

خنده دار است برای اثبات نظر خود این آیه را شاهد می‌آورد:

ادعای ۱۸۴ - آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ در حق علی نازل شد

در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما می باشد، این آیه نظایر بسیار دارد؛ مانند آیه مبارکه ولایت که می فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ [المائدة: ۵۵].

«جز این نیست که مولی و متصرف در شما خدا و پیغمبر است و آنانی که ایمان دارند و نماز به پا می کنند و زکات در حالت رکوع می دهند».

جواب ما:

این سخن مثل این می ماند که ما بگوییم: به چه دلیل تقی را امام معصوم می دانید و جواب بشنویم که به همان دلیل که نقی امام معصوم است.

یک دلیل ما که این آیه درباره حضرت علی نیست، همین است که «و الذين امنوا» به صورت جمع است!

معلوم است کسانی که این مذهب باطل را ساخته اند، فرق «الذی» را با «الذین» نمی دانستند!

آیا در رکوع می توان بچه خود را نصیحت کرد یا اذان گفت؟ هر کاری جای خود را دارد. کسی که زکات می دهد نباید در حالت نماز باشد. پس معنی آیه را غلط فهمیده ای. معنی آیه:

دوستان شما، خدا و رسولش و مومنان هستند که نماز می خوانند و زکات می دهند و رکوع کنندگانند.

ادعای ۱۸۵ - سنی می گوید: آیه ولایت در حق علی است

مورد اتفاق جمهور مفسران و محدثان است؛ از قبیل امام فخررازی^(۱)، امام ابو اسحق ثعلبی^(۲)، جار الله زمخشری و سلیمان بلخی که آیه ولایت در حق علی است...^(۳).

جواب ما:

هرگز چنین نیست. این افرادی که نامشان ذکر شد، عالمان ما نیستند و حتی بعضی از ایشان دشمن ما هستند.

مشکل در الذین امنوا... و الذین... یقیمون... یوتون... راکعون... است که به تمامی جمع هستند و علی یک نفر است. برای حل این مشکل داعی.

می نویسد:

جواب این اشکال را هم عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده است که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده‌اند.

چنانکه جار الله زمخشری در «کشاف» می‌گوید: این آیه شریفه حصر است و در شأن علی نازل گردیده است؛ اما مقصود از این که به طریق جمع آورده شده، آن است که دیگران هم از آن متابعت نمایند.

و دیگر این که می‌گوید: در حق کسی نازل شده است که ۲۶۰ سال بعد پیدا شد؛ یعنی، در حق مهدی و می‌نویسد:

و افراد دیگری را از اهل عصمت مشمول این آیه می‌دانیم؛ یعنی، سایر امامان ما هم در این آیه داخل هستند...^(۴).

جواب ما:

۱- تفسیر کبیر، ص ۴۳۱.

۲- کشف البیان.

۳- ص ۴۵۰.

۴- ص ۴۵۳.

نام و نشانی از مهدی نیست. نام و نشانی از تقی و نقی هم نیست. آیه را در حق کسانی می‌داند که هنوز به دنیا نیامده‌اند. چرا باید علی در حال نماز زکات بدهد؟ او می‌گوید:

ادعای ۱۸۶- زکات دادن در حال رکوع جایز است

اول، این عمل لطمه ای به مقام آن حضرت نمی‌زند؛ بلکه توجه به سائل و خوش کردن دل او موجب کمال است. آن حضرت پیوسته در حال توجه به خدا و رضای پروردگار بودند و با این عمل، عبادت بدنی و روحی را با عبادت مالی که انفاق در راه خداست، جمع نموده است. آن التفاتی که لطمه به خشوع نماز می‌زند و سبب نقصان عبادت می‌گردد، التفات به امور دنیوی و اغراض نفسانی می‌باشد و آلا توجه به عمل خیر که عبادتست و عبادت هم موجب کمال است.

جواب ما:

اصلاً منظور، دادن زکات در حال رکوع نیست! منظور وصف صفات مومنان است که نمازی می‌خوانند و زکات می‌دهند و از رکوع کنندگان هستند؛ مثل این آیه که درباره حضرت مریم است:

﴿يَمْرِيْمُ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِيْنَ﴾ [آل عمران: ۴۳].

«یا مریم پرستش کن رب خود را و سجده کن و رکوع نما با رکوع کنندگان.»
نمی‌گوید که همزمان همه کارها را انجام بده؛ زیرا ممکن نیست که هم در حال رکوع باشیم و هم سجده.

در این جا با آنکه در آیه قبل، مریم را بزرگ و محترم داشت، می‌فرماید: ای مریم، ترا برگزیدم بر همه زنان عالم؛ اما او را در «ارکعی» و «اسجدی» با ضمیر مفرد خطاب می‌کند و داعی برای این که قافیه تنگ است، می‌گوید: برای احترام، علی را به صورت جمع خطاب کرده است!

دوم، اگر درباره‌ی علی است، چرا نامش نیامده همانطور که نام مریم آمده است؟! نعوذبالله! الله از کسی می‌ترسید یا خجالت می‌کشید؟! آیا می‌شود دو عبادت را با هم درآمیخت؟ مثلاً وسط اذان، امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ آیا ما می‌توانیم نماز عصر را به بهانه دفن کردن مرده بخوانیم؟! یا در همان حال که راه می‌رویم تا مرده را دفن کنیم، نماز بخوانیم؟! تداخل در عبادت زشت و از اختراعات شیعه است!.

ادعای ۱۸۷ - عمر به رسالت حضرت محمد شک کرد

در کتاب شبهای پیشاور^(۱) بحث جالبی بین داعی و سنی درمی‌گیرد و مرتب داعی اصرار می‌کند که علیه خلفاء بد گوئی نکند. سنی‌ها هم می‌گویند: نه باید بگویی. آخر داعی می‌گوید:

از کتب اخبار و تواریخ معلوم می‌شود که یکمرتبه نبود، بلکه در دفعات متعدد اشخاصی شک می‌نمودند و بعد که کشف حقیقت می‌شد، بر می‌گشتند؛ اما بعضی بر آن شک باقی می‌ماندند و مغضوب غضب الهی می‌شدند.

حضرت عمر در صلح حدیبیه شک کرد که آیا رسول الله براستی پیامبر است...^(۲).

جواب ما:

حدیث دروغی آورده است از ابن مغزلی. در حالی که این مرد راوی حدیث نیست! این اسم را در کتاب شبهای پیشاور زیاد می‌بینید. او کیست؟ او کسی است که کتاب «مناقب» را در ذکر علی بن ابی طالب نوشت و معتقد بود که علی قبل از خلقت آسمانها و زمین به صورت نوری خلق شده بود و وجود داشت. او چون شیعه‌ها آیات را تاویل می‌کرد.

۱- ص ۴۵۴ و ۴۵۵.

۲- ص ۴۵۶.

این روش نویسنده کتاب شبهای پیشاور است که سر را رها می‌کند و تنه را می‌چسبند. صاحب مذهب؛ یعنی، شافعی را رها کرده و به ابن مغزلی شافعی چسبیده است!

و امام مالک را رها کرده به ابن صباغ مالکی و سبط ابن جوزی چسبیده! امام ابوحنیفه را رها کرده به سلیمان حنفی بلخی و ابن ابی الحدید و استاد ابن ابی الحدید و ابو جعفر اسکافی و زمحشری و دیگر شیعه‌ها و معتزلی‌ها چسبیده است!

قبول دارم حضرت عمر در آن روز زیاده از حد گفت و ابوبکر او را منع کرد. البته این را رسول الله به آنها یاد داده بود که حق اظهار نظر دارند و با آنها مهربان بود. خودش می‌فرماید که تا امروز (که خلیفه هستم) از آن روز خائفم و هر چه صدقه و عبادت و استغفار می‌کنم! باز امین نیستم! زیرا تندگویی کردم!

غیر از ایشان در ابتدا همه مسلمان‌ها با رسول الله مخالفت کردند حتی وقتی که امر کرد از احرام خارج شوند، کسی اطاعت نکرد. حتی علی پیامبر به علی گفت: اسم مرا پاک کن و در قرارداد ننویس: محمد رسول الله؛ بلکه محمد بن عبدالله بنویس چون مشرکان قبول نداشتند.

علی گفت: نه؛ اسمی را که الله به تو داده است، پاک نمی‌کنم. در تواریخ هم نیامده است که وقتی پیامبر به مسلمانها گفت: از احرام خارج شوید. علی خارج شده باشد. همه انکار کردند! انکار هم نکردند؛ دستور اجرا نشد!

مخالفت مسلمان‌ها برای چه بود؟ اول، از عدم توجه به این آیه:

﴿...وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«چه بسا چیزی را دوست ندارید و آن برای شما بهتر است».

دوم، آنها نمی‌خواستند مشرکان را پیروز و خوشحال بینند و مایل بودند عبادت حج را به پایان ببرند.

پس نیت مهم است. پدر به پسر می‌گوید: فعلاً نماز نخوان و نماز را نیمه رها کن؛ چون کار مهمتری در پیش است. پسر انکار می‌کند و نماز را به پایان می‌رساند. در این جا پسر از پدر نافرمانی کرده است؛ اما این نافرمانی کجا و نافرمانی آنها کجا!

رسول الله، صحابه را از شراب منع کردند؛ آنها فوراً قبول کردند. از حج در سال صلح حدیبیه منع کردند؛ آنها تعلل کردند؛ یعنی جهاد را می‌خواستند.

شما عوض آنکه از صحابه بدگوئی کنید، بهتر بود که بگویید: آنها انسان بودند و اشتباه کردند و فقط برای لحظاتی کوتاه این اشتباه را مرتکب شدند و ندانستند اطاعت پیامبر از عبادت حج و جهاد مهمتر است اما خیلی زود به خود آمدند.

بهتر بود از فرماندهی رسول الله تعریف می‌کردی که وقتی نافرمانی لشکر را دید! خودشان از خیمه خارج شدند و قربانی کردند و از لباس احرام بیرون آمدند. اصحاب که مصمم بودن رسول الله را دیدند در قربانی کردن و کندن لباس احرام از هم پیشی گرفتند! تازه امروز هم عمر می‌گوید:

من به خود ایمن نیستم از زبان درازی آن روز...

ای داعی، این همه فرمانبرداری را ندیدی! یک نافرمانی چند لحظه ای آن هم با نیت خوب را دیده‌ای! در ضمن، نافرمان تا آخر عمر با صدقه و عبادت و استغفار سعی می‌کند تا کارش را جبران کند. اینها را نمی‌بینی؟!

ادعای ۱۸۸ - حضرت محمد و علی یک روح در دو بدن بودند

برای این که ثابت کند حضرت محمد و علی یک روح در دو بدن بودند؛ این شعر لیلی و مجنون را مثال آورده است:

گفت مجنون: من نمی‌ترسم ز نیش

صبر من از کوه سنگین است بیش

لیک از لیلی وجود من پر است

این صدف پر از صفات آن دُر است

داند آن عقلی که آن دل روشنی است
 در میان لیلی و من فرق نیست
 ترسم ای فصاد چون فصدم کنی
 نیش را ناگاه بر لیلی زنی
 روجه روجه و روحی و روحی روجه
 من یری الروحین عاشا فی البدن...^(۱)

جواب ما:

از این بهتر دلیلی ندارد!!
 در این جا، حرفهای بی دلیل و برهان زده است. از یک طرف علی را پیغمبر نمی داند
 از طرف دیگر در دو صفحه عقب تر حضرت علی را از جمیع انبیاء و رسل برتر می داند!
 (غیر از حضرت محمد).
 این مرد مکار می داند که اگر بگوید: علی پیغمبر است. مسلمانها او را کافر می دانند.
 لذا منکر است که علی پیامبر است، اما می گوید: علی از پیامبران برتر و افضل است!
 مثل کسی که در مدح پرستاری غلو کند و ما بگوییم: این که دکتر نیست! این که
 مدرک دکتری ندارد! و او بگوید: بله من قبول دارم که دکتر نیست اما از همه دکتراها
 افضل و بهتر است!
 این قوم در مرز کفر متوقف می شوند و حرف دل خود را نمی گویند اما در دل به
 کفری بزرگتر معتقدند.
 علی را پیامبر نمی دانند؛ چون این کفری صریح است. اما علی را از پیامبران برتر
 می دانند. این جمله مبهم است تا کسی به آنها کافر نگوید.

ادعای ۱۸۹- آیه مباهله دلیلی است بر این که پیامبر و علی یک روح بودند در دو بدن

به او گفته شد: سند بیار که محمد و علی یک روح در دو بدن بودند. جواب داد: اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما می باشد و بزرگترین دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که به صراحت می فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«پس هر کس با تو در مقام مجادله بر آید درباره عیسی بعد از آنکه با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی. بگو: بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری به منزله نفس ما باشند با هم به مباهله برخیزیم (یعنی، در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار ورزیم) تا دروغ گو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم...»^(۱).

جواب ما:

آیا این دلیل است؟ یک بار جواب دادم که این اختصاص به علی و فاطمه و حسن و حسین ندارد. اگر حضرت محمد یک بار خالد را امیر لشکر کرد، نباید نتیجه بگیریم که غیر از او، امیر دیگری نیست. اگر یک بار علی را با خود به مباهله برد، نباید نتیجه بگیریم که در دوره بعدی غیر از علی کس دیگری را نمی برد.

و دلیل ما این است که «نساءنا» جمع است، اما شما می گوید: فقط درباره فاطمه است.

و باز گفتی که مسلم و سلیمان بلخی و سبط ابن جوزی و گنجی شافعی با الفاظ کم و زیاد آورده‌اند. او یک لفظ از مسلم گرفته که راست است و یک لفظ از سلیمان بلخی گرفته که دروغ است و محصول خود را بیرون داده است.

می‌نویسد:

در روز مقرر، تمام جمعیت نصاری به اتفاق هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه در دامنه کوه ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم با طمطراق و جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء با جوانی در طرف راست و زن محجوبه ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل خود آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد)...^(۱).

جواب ما:

داری دروغ می‌گی آیا مدینه دروازه داشت؟ آیا مدینه قلعه داشت؟ پس چرا وقتی کفار به مدینه حمله کردند، رسول الله خندق کند؟ آیا این حدیث مباحله راست است؟! چرا باید این مباحله را دلیل بگیری که آن دو یک روح بودند در دو بدن؟ چرا خروج محمد و ابوبکر و بودن در غار را دلیل نمی‌گیری که آنها یک روح بودند در دو بدن؟ مگر الله در آیه نمی‌گوید:

﴿لَا تَحْزَنَ إِنِّ اللَّهَ مَعَنَا^ط﴾ یعنی، از بین این جماعت الله با من و توست.

مگر شما نمی‌گویید: «حق مع علی و علی مع حق». خب نتیجه بگیرید که الله (حق) و علی هم یک روح هستند در دو بدن. علی الهی‌ها با همین دید داعی، به این حدیث نگاه کردند و علی را الله دانستند و تا قعر جهنم پیشروی کردند! و آن را فتح نمودند!

ادعای ۱۹۰- شواهدی از اخبار در اتحاد روحی پیغمبر و علی از اهل سنت

این جا بیش از ده حدیث جعلی روایت کرده است در حق علی که هیچ کدام سند درستی ندارد یا دروغ است!...^(۱).

جواب ما:

این شیوه ناپسند، عادت این مرد است که فرق حدیث صحیح و غیر صحیح را نمی فهمد، اما همین که حدیثی در فضیلت ابوبکر باشد، حدیث شناس می شود و اگر در بخاری و مسلم هم باشد، می گوید: ضعیف است!

در همین عنوان سه بار از سلیمان بلخی روایت کرده است آخر این آدمی که ۸۰ سال پیشتر از مناظره نویسنده کتاب شبهای پیشاور مرده است، مگر کی بود؟ آیا راوی حدیث بود؟! اگر داعی ۱۰۰ سال زود تر به دنیا می آمد، با توجه به نبود سلیمان بلخی، این همه احادیث را از کجا پیدا می کرد تا کتاب خود را با آنها پر کند.

ادعای ۱۹۱- چون پیغمبر افضل بر انبیاء است، علی هم افضل از آنها می باشد...^(۲).

جواب ما:

با وجود این، نمی دانیم چرا قرآن این حرف مستدل و منطقی را قبول ندارد و ذکری از علی در قرآن نیست!

و حدیث هایی که آورده است، همه دروغ است. ما دیگر این همه احادیث دروغ را درباره پیامبر ذکر نمی کنیم.

دلایل افضل بودن علی بر انبیاء

در این جا، یک داستان دروغین نقل کرده است که حتی در قوطی عطارانی چون سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید هم پیدا نمی شود. لذا بدون سند ارائه داده است.

۱- ص ۶۹.

۲- ص ۷۲.

خلاصه‌اش این است که وقتی حضرت علی ترور شد و سرش را با شمشیر زهر آلود شکافتند. شیعیان را خواست که اگر سوالی دارید، بپرسید؛ اما سعی کنید سوالات مهم را بپرسید و این آقای «صعصعه» که اسمش هم به آدمیزاد نمی‌خورد، سوالهای مهمش این بود که تو برتری یا آدم؟ تو برتری یا نوح؟ تو برتری یا ابراهیم؟ تو برتری یا موسی و عیسی؟.

در همه جا علی گفت: من برترم.

از آدم برترم. چون گندم که حلال بود من از تقوا نخوردم؛ و او با آنکه بر او حرام بود، خورد. و از ابراهیم برترم؛ زیرا بدون آنکه از خدا بخواهم مرده را زنده کند، قلبم مطمئن است و ایمان به زنده شدن مرده دارم...^(۱). جواب ما:

اگر این طور باشد، من هم از آدم برترم. زیرا الله به ایشان امر کرد که گندم حرام نخور و او سر پیچی کرد؛ اما من از امر الله تا امروز که فرمود: شراب حرام است. نخوردم و سرپیچی نکردم. من هم مثل علی از ابراهیم برترم؛ زیرا من هم به بعثت مردگان عقیده دارم بدون آنکه از الله خواسته باشم مرده را زنده کند!

او نمی‌داند همین اجابت دعای ابراهیم که خدا پرنده مرده را برایش زنده کرد دلیل بر مقام والای اوست! علی اگر از ابراهیم برتر بود باید دعا می‌کرد یا الله، ۱۰ مرده را زنده کن. اگر اجابت می‌شد ما قبول می‌کردیم که علی برتر است. اگر اجابت می‌شد که حتماً در قرآن ذکر می‌شد.

آیا آدم عاقل می‌گوید که من از موسی برترم چون الله به او عصا داد و به کمک عصا به جنگ طاغیان رفت اما من از الله عصا نخواستم و بی عصا جنگیدم. پس با این حساب تمام مجاهدان از موسی برترند یا کسی که به خود بمب می‌بندد و بین کفار می‌رود و خود را منفجر می‌کند از علی برتر است چون علی چنین نکرد.

و می‌گوید: علی فرمود: من از نوح هم برترم؛ چون قومش را دعای بد کرد و من نکردم!

جواب ما:

می‌گوییم: پس شماها شیعه علی نیستید. زیرا علی دعای بد و نفرین و لعنت نکرد اما شما همچنان به عمر و ابوبکر لعنت می‌فرستید! و این را عبادت می‌دانید. اگر بگویید: علی نکرد و ما از طرف علی مامور شده ایم که دعای بد کنیم پس فضیلت علی بر نوح در چیست؟! نوح به زبان خود قوم را نفرین کرد و علی به شما گفت که نفرین کنید!

می‌گوید:

علی گفته است که من از موسی برترم چون موسی وقتی الله به او گفت: برو؛ فرعون را دعوت کن. گفت: من می‌ترسم که مرا بکشند، اما رسول که به من گفت: برو آیه برائت را بخوان من نترسیدم!

جواب ما:

می‌گوییم: آیه برائت را وقتی خواند که مکه در دست مسلمانها بود. این که هنر نیست. در ضمن، با این حساب من هم از موسی برترم زیرا الله امر به جهاد کرد و من نترسیدم! و به جهاد روس‌ها رفتم!

می‌گوید:

علی گفته است: من از عیسی برترم؛ چون به مادرش که او را زایید، امر شد که از عبادتگاه بیرون برو؛ اما مادرم که مرا در کعبه زایید، سه روز در آن ماند؛ حتی درد زایمان که شروع شد، دیوار کعبه باز شد که بیا به درون!

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: پس الله فقط به علی ظلم نکرد که نام او را در قرآن ذکر نکرد به مادرش هم که از مریم عذرا مهمتر بود، ظلم کرد؛ زیرا ذکری از او در قرآن نیاورده است و حتی حق او را خورده و گفته است که مریم «سیده نساء» است.

در ضمن، قصه تولد علی در کعبه دروغ است؛ چون در آن زمان درون کعبه پر از بت‌های ریز و درشت بود! و آن مکان به نجاست بت‌ها آلوده بود. وقتی الله نجاست بت‌ها را تحمل می‌کند! دیگر چه هنری است برای یک زن حامله!!

اگر علی از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی برتر است، به من بگویید که چرا در قرآن نوشته شده است:

﴿سَلَّمَ عَلٰی نُوْحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ﴾ [الصافات: ۷۹].

﴿سَلَّمَ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ﴾ [الصافات: ۱۰۹].

﴿سَلَّمَ عَلٰی مُوسٰى وَهٰرُونَ﴾ [الصافات: ۱۲۰].

﴿وَسَلَّمَ عَلٰی الْمُرْسَلِيْنَ﴾ [الصافات: ۱۸۱].

و ذکری از علی در قرآن نیست؟

سلام که هیچ! حتی اسم خشک و خالی هم از او نیست؟ بعد می‌گویید که از ابراهیم برتر است!!

ادعای ۱۹۲ - علی صاحب کمالات جمیع انبیاء بوده است

باز حدیثی از ابن ابی الحدید معتزلی و سلیمان بلخی و گنجی شافعی و محی الدین عربی و ابن طلحه شافعی نقل قول کرده است. البته برای خالی نبودن عرصه، نام احمد بن حنبل و بیهقی رحمتهما الله را هم آورده اما باز نوشته است با الفاظ کم و زیاد...^(۱).

جواب ما:

یعنی، الفاظ زیادی را از سلیمان بلخی گرفته است و شاید همه را از سلیمان بلخی گرفته. برای این که قبح و زشتی کارش را بدانید، مثل این است که ما بگوییم:

در قرآن و تورات و انجیل با الفاظ کم و زیاد نوشته شده است: **قل هو الله احد و هو ثالث ثلاثة و الله هو عیسی بن مریم.**

پس با الفاظ کم و زیاد؛ یعنی، همین قل هو الله احد را از قرآن گرفته است و ۲ تای دیگر را از تورات و انجیل (از احمد بن حنبل گرفته و از ابن ابی الحدید و گنجی شافعی) متوجه شدید این حقه بازی ظریف را؟! می‌گوید:

گنجی شافعی حدیثی را که مدعی است از زبان رسول الله شنیده‌اند، روایت می‌کند. اصل حدیث این است:
اگر کسی بخواهد به آدم در عملش و نوح در حکمتش و ابراهیم در عملش و موسی در هیبتش و عیسی در عبادتش نگاه کند پس به علی بنگرد...^(۱).

جواب ما:

تو اول برادری خود را ثابت کن بعد تقاضای ارث کن. گفتم که این حدیث دروغ است! گنجی شافعی که شیعه بود و سنی‌ها او را کشتند؛ چون خائن بود و جای مسلمانها و اموال آنها را به مغولها نشان می‌داد. این که سنی نیست که از او دلیل می‌آوری!

حالا ببینید که داعی از ابن ابی الحدید چه‌ها نقل قول می‌کند:

قول به افضل بودن امیر المؤمنین، به امام احمد اختصاص ندارد؛ بلکه اکثر علمای منصف شما این معنی را تصدیق نموده‌اند. چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۲) می‌گوید:

«انه عليه السلام كان اولی بالامر و احق لا علی وجه النص بل علی وجه الا فضیلة فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق الخلاصة من جميع المسلمين».

۱- ص: ۴۷۷.

۲- ج ۱، ص ۴۶.

یعنی: علی عليه السلام اولی و احق به امر ولایت بود از جهت افضل بودن نه از جهت نص؛ زیرا او افضل بر تمام بشر بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و احق به مقام خلافت از تمام مسلمانان.

جواب ما:

باز می‌گوید که ابن ابی الحدید سنی است! آیا بر پیشانی کسی نوشته شده است که او سنی است یا باید از حرفهایش فهمید که شیعه است یا سنی؟
آیا آدمی زیر زبان خود پنهان نیست؟

ادعای ۱۹۳- امامت ابوبکر با اجماع امت نبود

او در این مناظره خیالی حرفی را از زبان سنی می‌گوید تا بتواند جوابش را بدهد. از زبان سنی می‌گوید:

امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نمود و تسلیم شدند. حتی مولانا علی (کرم الله وجهه). بدیهی است اجماع امت حجت است و آن اجماع واجب؛ زیرا رسول الله فرمود: «لا تجتمع امتی علی الخطاء». یعنی: «امت من اجتماع بر خطاء و ضلالت و گمراهی نمی‌نمایند».

علاوه بر اجماع که هر عاقل و دانایی را به زمین تسلیم فرود می‌آورد، کبرسن و شیخوخیت حق تقدم را به ابی بکر و عمر داد نه به علی (کرم الله وجهه) با تمام فضل و کمال و نزدیکی به رسول الله که مورد قبول تمام امت بود.

و نیز، حدیثی را خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نمود و فرمود: «لا یجتمع النبوة و الملك فی اهل

بیت و احد»

«یعنی، نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد».

علی (کرم الله و جهه) را از مقام خلافت ساقط نمود؛ چون علی اهل بیت رسول الله بود؛ لذا نمی شد واجد مقام خلافت گردد...^(۱).

جواب ما:

البته که امت بر ضلالت متفق نمی شوند. اما تو نمی توانی بگویی که چون حضرت سعد بن عباده در انتخاب متفق با بقیه نبود، پس خلافت ابوبکر درست نیست. ما نمی گوییم که همه انتخاب کردند. می گوییم: اکثریت قریب به اتفاق انتخاب کردند و عده کمی هم یا بعد بیعت کردند یا تحت امر حکومت زندگی کردند و این حرفهای عجیب را که ما خلیفه ایم، عنوان نکردند!

دوم، ما نمی گوییم که پیر بودن دلیل بر مشروعیت است. چرا این حرف را در دهان ما می گذارید.

سوم، حدیثی که از امیر المومنین عمر نقل کردی، دروغ محض است. تو از زبان سنی، هر حرفی را که دلت می خواهد را می گویی تا جواب دادن برایت آسان باشد. اگر می خواهی دلیل ما را درباره برحق بودن خلافت ابوبکر بشنوی، یکی این است که می گوییم: در قرآن اشاره ای به این امر مهم نشده است که شما می گوئید: علی را خدا انتخاب کرد! پس این گفته شما حقیقت ندارد!

ای کسی که عزیز دل ما نیستی، امر خلافت مهم بود یا نبود؟ اگر نبود، چرا این کتاب ۱۰۵۰ صفحه ای را نوشتی؟ چرا زندگیت را وقف این موضوع کردی؟ پس بود! اگر بود، چرا قرآن ذکری از این موضوع مهم ندارد؟

باز آیات را تاویل نکنی!

با مقامی که شما به علی می دهید قرآن، باید نام او را ذکر می کرد. باید صد بار ذکر می کرد. مگر نمی گوئید: علی از همه پیامبران افضل است؟ پس باید ذکر می کرد. حالا که قرآن یادی از علی نکرده است، پس شما چکاره هستید؟

می گوید:

وا عجب از تشکیل چنین دسته کوچکی در یک مکان سر پوشیده کوچک که آن را اجماع نامگذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط با تعصب پافشاری و ایستادگی نمایند و بگویند: اجماع امت دلیل برحقانیت خلافت است؛ یعنی، چنین اجماعی که چند نفر در مکان سر پوشیده سقیفه جمع شده‌اند و مقدرات یک ملت و امت را به دست یک نفر دادند، حق بود و باید مورد تبعیت قرار گیرد؟!.

جواب ما:

مرتب تکرار می‌کنی: دسته کوچک و قلیل!! خب این سوال را جواب بده که این دسته کوچک و قلیل چگونه تصمیم خود را به یک دسته بزرگ و کثیر و شجاع تحمیل کردند؟!.

بگو: آیا همه بیعت کردند یا نه؟ حالا که اکثر حاضران بیعت کردند، دلیلی است که آنها هم می‌دانستند که در حقیقت، این دسته کوچک و قلیل در کمیت، اصل و اساس اسلام بودند.

به قول خودت: یکی مرد جنگی به از صد هزار.

معلوم است که حق تصمیم‌گیری از آن مردم مدینه بود نه مکی‌ها نه قبایل عرب.

می گوید:

بر فرض تسلیم فرموده شما (مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بود) باشیم، آیا عقلاء و کبار از صحابه، همان عده ای بودند که در زیر سقف سرپوشیده و کوچک سقیفه به پیشوایی ابی بکر و عمر و ابو عبیده گور کن (جراح) رأی دادند و بیعت نمودند؟! آیا در سایر بلاد مسلمانان، عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه، در حین وفات رسول الله در همان سقیفه مدینه جمع بودند؟.

جواب ما:

بقیه چه کسانی بودند؟ حاضران، بزرگان انصار و مهاجر بودند. آنهایی هم که نبودند، قبول کردند. چرا قبول کردند؟ می‌توانستند قبول نکنند. ابوبکر و عمر که ارتش یا قومی نداشتند.

ادعای ۱۹۴- اسامه خودش امیر ابوبکر بود. چگونه یک شبه مأمور او می‌شود

به فرموده شما فرصت خبر دادن به تمام مسلمانان نبود و وقت می‌گذشت. ما هم با شما هم صدا می‌شویم و می‌گوییم: به مکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمانان دسترسی نداشتند؛ آیا به اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود، دسترسی نداشتند تا بزرگان صحابه را که در اردو بودند، خبر نمایند؟ و با آنها شور نمایند. شاید یکی از آنها مثلاً امیر لشکر اردو، اسامه بن زید، شایسته تر بود؛ زیرا رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو کرد که ابی بکر و عمر نیز، در تحت امارت اسامه بودند. وقتی اسامه شنید که... بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند، سوار شد و به مسجد رفت که تمام مورخان نوشته‌اند: فریاد زد این چه غوغایی است بر پا نموده اید شما با اجازه چه کسی خلیفه تراشی نمودید؟ شما چند نفر چه کاره بودید که بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید؟!.

عمر جهت استمالت پیش آمد و گفت: اسامه کار تمام شد و بیعت واقع گردید... تو هم بیعت بنما. اسامه متغیر شد و گفت: پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داد و از امارت هم عزل نگردیدم؛ چگونه امیری که رسول الله به امارت و ریاست بر شما برگزید، در تحت امر و بیعت مأموران خود قرار گیرد؟...^(۱)

جواب ما:

اسامه برای امر خاصی امیر بود؛ امیر همه امت که نبود. در ضمن، همین لشکر اسامه کافی بود که شورای سقیفه را با تصمیمش ببلعد البته به یک شرط! به شرطی که حرف تو درست باشد و آنها به حقیقت، گروه کوچک و حقیر و قلیلی می‌بودند.

در این جا ملامت متوجه اسامه است که چرا مثل زنها جیغ زد؟ و چرا مثل مردها تیغ نزد؟ چرا مثل یک فرمانده شمشیر نکشید تا عمر و ابوبکر و ابو عبیده را برجای خود بنشانند؟! پس داستان تو سر تا پا خیالی است.

می‌گوید: به عمد نخواستند علی و بنی‌هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند، خیر نمایند. خلیفه عمر تا در خانه پیغمبر آمد، اما داخل نشد تا علی و بنی‌هاشم و کبار صحابه که در خانه بودند، با خبر نشوند.

خوب است که مراجعه نمایید به تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری^(۱) که از اکابر علمای خودتان در قرن سوم بود و می‌نویسد:

عمر از در خانه پیغمبر داخل نشد و به ابی بکر پیغام داد که زود بیا که کار مهمی دارم. ابی بکر گفت: الحال وقت ندارم. باز پیغام داد: امر مهمی پیش آمده است؛ وجود تو لازم است.

ابی بکر بیرون آمد. محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه به او خبر داد و گفت: لازم است به آن جا برویم.

دو نفری رفتند. در راه ابو عبیده (گور کن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجتماع امت بدهند....

شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبود، عمر که تا در خانه پیغمبر رفت، چرا داخل نشد؟ تا حادثه را به سمع تمام بنی‌هاشم و کبار صحابه برساند و

از همگی استمداد نماید؟ آیا ابی بکر عقل کل و منحصر به فردی در امت پیغمبر بود؟! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!...^(۱).

جواب ما:

ای داعی، حالا که این را می‌گویی پس باید به ناچار قبول کنی که روح ابوبکر از توطئه خبر نداشت و بی‌خبر در خانه پیغمبر منتظر کفن و دفن بود و عمر هم، دستی در توطئه نداشت؛ زیرا در فکر خستی کردن آن توسط و به همراهی ابوبکر بود.

از یک طرف اسامه مخالف، از یک طرف انصار مخالف، از یک طرف بنی‌هاشم مخالف، از یک طرف بزرگان صحابه و به گفته تو مخالف، پس این معما را حل کن که آخر این سه نفر که تو یکی از آنها را گور کن لقب دادی، چرا گوی خلافت را از همه ربودند؟! بعد شما که می‌گویید: علی عالم غیب و شهاده بود؛ پس چطور عمر از شورا خبر دار شد اما علی نشد؟! این نقصی برای علم این امام معصوم که علم لدنی دارد، نیست؟!.

در زمان شورای سقیفه، دو امام دیگر زنده بودند؛ در کل سه امام با فاطمه معصوم، چهار معصوم!.

حسن و حسین هم که از نظر شما از بدو تولد علم لدنی دارند و داشتند؛ نوشتیم: «دارند» برای این که شما در قبر هم همین علم را برای حسین ثابت می‌کنید و به آن ایمان دارید. در زمانی که سه امام زنده بودند، باید زور همین سه نفر امام به آن سه نفر دیگر که یکی از آنها گورکن بود، می‌رسید! تازه معصوم چهارم را حساب نکردم!.

ادعای ۱۹۵- سنی هم قبول دارد که اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشد...^(۲)

جواب ما:

۱- ص ۴۸۸.

۲- ص ۴۹۰.

خوب است که گفتی: سنی هم قبول دارد که اجماع واقع نشد (در روز اول). پس چرا از زبان سنی در مناظره، دلیل آوردی و گفتی: «دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر، اجماع همه بود».

مگر نمی گویند: علی از همه پیامبران افضل است؟ پس باید نامش را ذکر می کرد.

باز نگویی: مگر هر چیزی در قرآن هست؟! نماز ظهر چند رکعت است؟.

در قرآن چند صد بار نوشته است که نماز بخوانید. البته از ۴ رکعت ظهر نوشته است. اما مقایسه تو مع الفارق است. هر وقت ما از تو تعداد فرزندان امام تقی را پرسیدیم که چرا در قرآن عدد فرزندانش ذکر نشده است؟ تو این جواب را به ما بده که در قرآن از جزئیات نماز اثری نیست. ما از تو می پرسیم: اصلی از اصول دین شما امامت است. چرا قرآن درباره آن ساکت است؟.

شما بگویند: چرا قرآن درباره علی که افضل از انبیاء است، ساکت است؟! در حالی که درباره نماز بیش از ۷۰۰ آیه دارد.

میگوید ما نمیگوئیم علی از جمله پیامبران است! چون این کفر است!؟.

اما در حقیقت شیعه حتی این را نمی گوید؛ خوب بنگرید او می گوید: از همه پیامبران بهتر است! می بینید چگونه میخواهد ما را فریب می دهد!؟.

از طرفی منکر است که علی پیامبر است

از طرفی او را از پیامبران برتر میداند

ادعای ۱۹۶- دور نمودن کبار صحابه از بیعت با ابی بکر ...^(۱).

جواب ما:

خودت می تری و خودت می دوزی؟ آیا ما گفتیم: همه مردم در روز اول با ابوبکر بیعت کردند؟ تقریباً همه در روزهای بعد بیعت کردند و زوری در کار نبود. آیا زوری در

کار بود؟ اگر بود، کی و کجا بود؟ تو که می‌گویی: نه لشکر اسامه با او بود نه علی و بنی‌هاشم نه انصار نه مهاجر. تو خودت هم نمی‌دانی که چه می‌گویی؟

ادعای ۱۹۷- سعد بن عبادہ را توطئه گران کشتند...^(۱)

به نوشته کتاب «روضه صفا»، سعد بن عبادہ را شبانه ترور کردند چون مخالف خلافت ابوبکر بود.

جواب ما:

دروغی است از سلسله دروغ‌های بی پایان او! و این کتاب «روضه صفا» را هم نمی‌شناسیم که چه کسی نوشته است و درباره چیست؟
کشتن رئیس قبیله انصار ساده نبود.

ادعای ۱۹۸- بالا بودن سن عمر دلیلی بر ارجحیت نیست...^(۲)

جواب ما:

ما اصلاً نمی‌گوییم که در حضور بزرگتر، کوچکتر امیر نمی‌شود، مگر رسول الله اسامه را امیر نکرد. تو خودت از زبان ما می‌گویی و تهمت می‌زنی؛ خودت هم جواب می‌دهی.

ادعای ۱۹۹- پیامبر، علی را جانشین خود کرد

در غزوة تبوک، وقتی رسول اکرم عازم حرکت شد، منافقان محرمانه توافق کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی بر پا کنند، لذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که به جای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقان را خنثی نماید.

۱- همان.

۲- ص ۴۹۵.

تمنا می‌کنم از آقایان محترم که بفرمایید: پیغمبر چه کسی را در مدینه به خلافت و جانشینی خود قرار داد...^(۱).

جواب ما:

کودتا و انقلاب منافقان در مدینه از حرفهای بیگانه این مرد است! منافقان چنین جراتی نداشتند؛ زیرا به فرض اگر شهر را دو روزه تصرف می‌کردند! بعد که لشکر بر می‌گشت، کجا می‌رفتند؟

منافقان برای این منافق شدند که قدرت و جرأت نداشتند. حالا تو داری به آنها دل و جرأت می‌دهی که کودتا می‌کردند.

حضرت علی، خودش، از شغل پست فرمانداری بر کودکان و زنان نالان بود؛ زیرا رسول الله دستور داده بود همه مردان خارج شوند و علی را بر زنان و کودکان شهر امیر کرد.

می‌گوید:

با وجود پیران سالخورده، نباید جوان نارس را به کار گماشت. پس چرا هنگام فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه که وجود پیران سالخورده با تدبیر و جهان دیده لازم بود تا با حسن سیاست اداء وظیفه نمایند و همچنین برای هدایت اهل یمن از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده نمود و امیر المؤمنین را مأمور هدایت اهل یمن نمود...^(۲).

جواب ما

علی زیردست ابوبکر در حج بود و پشت سر او نماز خواند. حالا همین سوال را ما از تو می‌پرسیم که با وجود بودن علی چرا پیغمبر کارهای مهم مثل همین امیر حجاج بودن یا فرمانده لشکر بودن را به اصحاب دیگر می‌داد؟

۱- همان.

۲- ص ۴۹۶.

پیامبر برای این اعلان برائت را به علی داد که در بین اعراب رسم بود خبر مهم را اگر خود شخص نگفت، یکی از افراد فامیلش بگوید. و دیگر این که پیامبر کارها را بین اصحاب تقسیم کرد. آیا نخوانده ای که ماموریت‌های مهم را به اصحاب دیگر هم می‌دادند.

ادعای ۲۰۰- علی، فارق بین حق و باطل است

باز سلیمان بلخی، باز گنجی شافعی، باز حدیث دروغ! «سیکون من بعدی فتنه. فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب فإنه أول من آمن بي وأول من يصفحني يوم القيامة وهو الصديق الأكبر وهو فاروق هذه الأمة». «بعد از مدتی فتنه خواهد بود. پس همراه علی باشید چون او اولین ایمان آورنده به من است و او اولین کسی است که در روز قیامت با من دست می‌دهد و صدیق اکبر است و جدا کننده حق از باطل است». و محمد بن یوسف گنجی در «کفایت الطالب»^(۱) همین حدیث را نقل نمود به اضافه این کلمات «و هو يعسوب المؤمنين و هو بابي الذي أوتي منه و هو خليفتي من بعدی». یعنی: و اوست پادشاه مومنان و اوست باب من که از آن باب بر من داخل می‌شوند و اوست بعد از من خلیفه‌ام!

و نیز، محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و خطیب خوارزمی در «مناقب» و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و خطیب بغداد در «تاریخ بغداد»^(۲) و حافظ ابن مردویه در «مناقب» و سمعانی در «فضائل الصحابه» و دیلمی در «فردوس» و ابن قتیبه در «الامامة و السياسة»^(۳) و زمخشری در «ربیع الابرار» و حموی در «فرائد»^(۴) و طبرانی در

۱- باب ۴۴.

۲- ج ۴، ص ۲۱.

۳- ج ۱، ص ۶۸.

۴- باب ۳۷.

«اوسط» و فخررازی در «تفسیر کبیر»^(۱) و گنجی شافعی در «کفایت الطالب» و امام احمد در «مسند» و دیگران از علماء شما نقل نموده‌اند که رسول اکرم فرمود: **علی مع الحق و الحق مع علی** حیث دار.

و نیز در همان کتابها و همین طور شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع الموده»^(۲) از حموی نقل نموده‌اند که آن حضرت فرمود: **«علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال»**.

وجود علی بنا به فرموده رسول اکرم، فارق بین حق و باطل بود. چنانکه علمای بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده‌اند؛ از جمله: شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع»^(۳) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و طبری در «کبیر» و بیهقی در «سنن» و نور الدین مالکی در «فصول المهمه» و حاکم در «مستدرک» و حافظ ابونعیم در «حلیه» و ابن عساکر در «تاریخ» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و طبرانی در «اوسط» و محب الدین در «ریاض» و حموی در «فرائد» و سیوطی در «در المثنور» از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل می‌نمایند که رسول اکرم به دست مبارک اشاره نمود به علی بن ابی طالب و فرمود: **«ان هذا اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القيمة و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامه یفرق بنی الحق و الباطل...»**^(۴).

جواب ما

علمای حدیث ما، یک صدا می‌گویند: این حدیث دروغ است؛ زیرا در سلسله حدیث، اسحاق بن بسر ابن مقاتل هست که یک دروغگوی بزرگ و جاعل حدیث است و کسی از او حدیث قبول نمی‌کند.

۱- ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- باب ۲۰.

۳- باب ۱۶.

۴- ص ۴۹۷.

تا حالا می‌گفتی: سلیمان بلخی حنفی!! حالا شد سلیمان قندوزی حنفی!! در حالی که هر دو یک نفرند! چرا اسم را عوض کردی؟! شاید برای این که مردم از شنیدن نام سلیمان بلخی که حالا تبدیلیش کردی به سلیمان قندوزی ملول نشوند. مرتب می‌گویی: ابن طلحه شافعی و گنجی شافعی و سلیمان قندوزی یا سلیمان بلخی و گاهی هم می‌گویی: سید کلان و زمحشری و حموی و گنجی شافعی و ابن ابی الحدید. اینها همه از مردودین هستند؛ یا شیعه هستند یا معتزلی! یا ملحد یا مشرک. ما یک نفر دیگر از گروه را به شما معرفی می‌کنیم: آقای عبید الله حسکانی. در بد بودن این آدم همین بس که وزارت ارشاد ایران کتاب او را پیوسته چاپ می‌کند و باید بدانید این وزارتخانه در خدمت ترویج مذهب شیعه است درست مثل این که علمای سلفی (وهابی) عربستان کتاب آیت الله سیستانی را چاپ کنند آن وقت شما دربارهٔ سیستانی چه گمان خواهید کرد؟!

این مرد در اصل حنفی بود؛ اما بعد شیعه شد. استناد به گفتهٔ او درست نیست. اسم من، محمد باقر است. شیعه به دنیا آمدم و شیعه بودم. معلم دینی نیز، بودم؛ اما بعد سنی شدم.

آیا این حقه بازی نیست که سنی‌ها به کتابی که در وقت سنی بودم نوشتم، استناد کنند که شیعه‌ها حرف ما را می‌گویند. وقتی کتب اصلی شیعه وجود دارد، من کیستم که به گفته من استناد می‌کنید؟! وقتی بخاری، مسلم، نسایی و ترمذی و... هست، آخر حسکانی کیست که او را به رخ ما می‌کشید؟!

(مکر + مکر) برای فریفتن عوام شیعه.

او اعتقاد داشت که خورشید برای حضرت علی برگشت و شب عقب گرد کرد و دوباره روز شد تا علی نمازش قضا نشود. امام ذهبی به استناد همین گفته، حسکانی را شیعه دانست.

هرکس که حدیث برگشت شمس برای علی را درست بداند، بدون شک از علم حدیث بی خبر است.

یک حقه دیگر او، این است که کتابی را که خودشان نوشته‌اند به اهل سنت نسبت داده‌اند؛ مثلاً کتاب «امامه و سیاست» را یک ابو قتیبه دیگر نوشته است و با این تشابه اسمی خواسته‌اند ما را به اشتباه بیندازند! اینها یک طبری غیر از طبری ما هم دارند! اما این که امامان اهل سنت در کنار قندوزی و همصدا با هم حدیث «حق مع علی و علی مع حق» را گفته‌اند، همه، کذب و دروغ است.

امکان دارد علمای ما حدیثی را نقل کنند و ما قبولش نداشته باشیم. همینطور که نمی‌شود تا نام حدیثی در طرفداری از علی آمد، آن را بین علمای حدیث علم کنی! آنان که می‌خواستند مذهب شیعه را بسازند، احادیث دروغ بسیار ساخته‌اند که از فیلتر بعضی از کتب حدیث جان سالم به در بردند، اما بعدها علمای علم حدیث آمدند و همه را غربال و راست را از دروغ معلوم کردند.

و تو ای داعی که کبک وار سرت را زیر برف فرو برده ای، همان قدر فرق بین حدیث صحیح و موضوع را نمی‌دانی که پسر کوچک من فرق بین جواهر و خرمهره را نمی‌داند.

ای داعی و ای علمای شیعه، بیماری قلبی شما یک درد بی درمان است! مگر شیطان به شما چه داده است که این طور کمر به خدمت او بسته اید؟! وای به حال شما در دنیا و در قبر و در قیامت و در جهنم و اعوذ بالله من حال اهل النار.

ادعای ۲۰۱- در انتخاب خلیفه عجله کردند؛ چون از عکس العمل مخالفان می‌ترسیدند

به یقین بدانید که علت تعجیل در عمل، آن بود که می‌دانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمان‌ها حاضر شوند یا لاقلاً اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی‌هاشم و غیره حاضر شوند و در شور شرکت نمایند، حتماً در میان اشخاصی

که اسم برده می‌شد، نام علی هم به میان می‌آمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده می‌شد، طرفداران حق و حقیقت با دلایل واضحی که در دست داشتند، کلاه آنها را پشت معرکه سیاست می‌انداختند. لذا عجله نمودند تا بنی‌هاشم و کبار صحابه به غسل و کفن و دفن پیغمبر مشغولند، آنها نیز، کار خود را انجام دهند و ابی بکر را دو نفری به خلافت برسانند. چنانکه کردند و تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین می‌گذارند.

جواب ما:

اول، تو خودت الآن گفتی که ابوبکر خیر نداشت و عمر با شتاب آمد که چرا نشسته ای بیا که انصار غوغا کرده‌اند!! پس نه عمر توطئه ای از پیش ساخته داشت نه ابوبکر (به اعتراف خودت).

دوم، مگر علی به گفته شما بلافاصله بعد از وفات پیامبر عهده دار امر امت نشد؟ پس او سستی کرد و عوض آنکه مواظب حرکات دشمنان باشد و امور مهم را انجام دهد، به غسل و کفن پیامبر سرگرم است؟! حتی چند تا مامور هم بیرون نگذاشته است تا مبادا کسی کودتا کند. این هم از امام غیب دان شما! همان عمر غیب ندان (بگفته شما) بهتر بود چون حواسش به این طرف و آن طرف بود تا نظم به هم نخورد.

عقیده تو مثل یک لحاف کوتاه است. سرت را می‌پوشانی پایت معلوم می‌شود؛ پایت را می‌پوشانی سرت معلوم می‌شود!.

ادعای ۲۰۲- عمر به غلط گفت: نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد

چنانکه اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته‌اند که عمر می‌گفت: خلافت ابی بکر با عجله و فوری بود. خداوند امر او را به خیر کند و گفت که پیامبر فرمود: نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌شود...^(۱).

جواب ما:

عجیب است که این داعی هر دروغی از پیامبر نقل کرد، حواله داده است به روایت سلیمان بلخی (که تازگی به سلیمان قندوزی تغییر نام داده است) یا ابن ابی الحدید؛ اما ذکر نمی کند که در کدام کتابش نوشته است که عمر از زبان پیامبر فرمود: نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود. او هرچه دروغ می خواهد می نویسد و بعد نام کتابش را می گذارد: شبهای پیشاور! معلوم است در تاریکی شب نوشته است!

ادعای ۲۰۳- هر صحابی قابل احترام نیست

جواب ما:

شما خاک کربلا را قابل احترام میدانید! شما فلان عمامه را که معلوم نیست مال پیامبر بوده یا نه را قابل احترام میدانید!! شما سنگ مرمر ایتالیایی را فقط به این خاطر که بر سر قبر امام رضا نوه هشتم رسول الله است را قابل احترام میدانید!!!، اما مردان و زنانی که رسول الله را یاری کرده اند را قابل احترام نمیدانید!

آیا شما نمیدانید صحابی یعنی یاران، و یار کسی است که مددکار باشد آنها مدد کار پشتیبان و پناه دهنده رسول الله در مدینه بودند و تو میگویی قابل احترام نیستند اگر شما دشمن رسول الله نیستید پس کستید؟!!!

ادعای ۲۰۴- تعداد کمی از مردم با ابوبکر بیعت کردند...^(۱)

اول، ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد، فرقی که ما با شما داریم در این است که شما به نام صحابی که رسیدید حتی اگر منافق باشد یا ابو هریره باشد که خلیفه عمر او را تازیانه می زند و کذابش می خواند، زانوی تسلیم بر زمین می گذارید.

دوم، ما با دلایل کافی برای شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشد تا با رأی اجماع امت، ابی بکر به خلافت تعیین گردد.

سوم، آقایان حاضر در مجلس، قضاوت به حق کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود آورم؛ اگر شما در کتب اخبار خود نشان دهید که در سقیفه، تمام امت یا دست کم به عقیده شما تمام عقلای قوم جمع شدند و به اجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود، ما تسلیم می شویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده ای از قبیله اوس با توجه به سابقه عداوت با قبیله خزرج، کسی بیعت نکرد، تصدیق نمایید که ما بیراهه نمی رویم.

جواب ما:

این دروغ آشکاری است اگر عمر ابوهریره را کذاب بدانند. پس چرا بخاری و مسلم از او حدیث نقل می کنند؟ آیا راویان حدیث ما و امامان ما، عمر را قبول نداشتند؟ نمی توانی بگویی: نه. پس تو دروغ می گویی نه ابوهریره کذاب بود و نه عمر او را کذاب می دانست!

میگوید:

در ضمن، انتقاد ما به این جمله این است که آیا سه نفر صحابی می توانند زمام امور یک ملت را به دست بگیرند و میان خودشان با تعارف یا به قول عوام ایرانی، با جنگ زرگری بیعت نمایند و بعد مردم را با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت، مرعوب و تسلیم نقشه خود کنند؟ قطعاً جواب منفی است.

پاسخ ما:

خواننده توجه کند: سنی هایی که شیعه ها برای مناظره منصوب کرده اند و نقش سنی را بازی می کردند، چه جواب داده اند:

شیخ سنی: ما می گوییم: در آن روز حاضر نبودیم تا ببینیم آنها در چه محظوری گیر کرده بودند. اما امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم حتی اگر این اجماع به مرور واقع شده باشد، نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نماییم؛ بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نماییم و راهی که آنها رفتند، برویم.

جواب ما:

آیا این، جواب یک سنی است؟! حالا جواب مرا بشنو: شما که می‌گویید: سه نفر بودند؛ پس این لشکر اسامه کجا بود؟ آیا به جای شمشیر، گل در دست داشتند که نتوانستند سه تا یاغی را بر جای خود بنشانند! بعد از این، باز طبق عادتش یک حدیث دروغ از رسول الله نقل کرده است.

ابوعبیده قبر کن بود

و بعد سنی از او می‌پرسد که چرا به ابوعبیده قبر کن می‌گویی؟ جواب داده است: در «البدایه و النهایه»^(۱) نوشته است که چون ابوعبیده جراح، قبر را مانند قبرهای اهل مکه حفر می‌کرد؛ لذا جناب عباس یکی را به دنبال ابی طلحه، قبر کن مدینه، فرستاد و یکی را هم در پی ابوعبیده فرستاد تا قبر رسول الله را آماده نمایند.

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: حضرت علی هم پیامبر را شتسو دادند؛ اما ما نمی‌گوییم: مرده شوی؛ بلکه افتخاری بوده برای ایشان. دوم، آن زمان برای قبر کنی پول نمی‌گرفتند؛ لذا قبر کندن برای ثواب که عیب نیست. سوم، قبر کنی حتی اگر برای پول باشد، باز هم یک شغل است. از مفت خوری که بهتر است.

چهارم، طعنه تو به پیامبر برمی‌گردد که رفقاییش را قبرکن معرفی می‌کنی. البته اگر شغل بدی باشد.

پنجم، افسوس به حال تو که حضرت علی را توسط یک قبر کن شکست دادی و خلافت را مثل آب خوردن از او گرفت و به دیگری داد. خب این که توهین به علی است که اسدالله بود و از عهده یک قبر کن بر نیامد!

۱- ابن کثیر شامی، ج ۵، باب دفن رسول الله، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

ادعای ۲۰۵- بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و زور و بعد از شش ماه بود...^(۱).

جواب ما:

اول، در یک حدیث می‌گوید که فوری بود و در یکی دیگر می‌گوید: بعد از شش ماه! پس معلوم می‌شود آن داستانها که می‌گویید: پهلوی حضرت فاطمه را شکستند و علی را به زور بردند و بچه‌اش را کشتند تا بیعت کند؛ دروغ بود! عجب از این مرد! بدون آنکه متوجه باشد، این حرف، حرف دیگرش را باطل می‌کند! او تنها جلوی پای خود را می‌بیند!

ادعای ۲۰۶- علی را به زور برای بیعت بردند

در کتابش^(۲)، سنی سوالی می‌کند و او جوابی می‌دهد. بخوانید:

سنی: علمای ما در کجا گفته‌اند که علی را به جبر کشیدند و آتش در خانه‌اش زدند که در آلسنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می‌نمایند و اعصاب را تحریک می‌نمایند که فاطمه علیها السلام را آزرند و بچه‌اش را سقط نمود. داعی: آقایان محترم، یا واقعاً کم مطالعه می‌کنید یا به عمد روی عادت تبعاً للأسلاف می‌خواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و با این جملات خودتان و بزرگان اسلاف، خود را تبرئه نمایید...^(۳).

جواب ما:

آقا چه می‌گویی؟! اگر ۶ ماه درست باشد، بعد از مرگ فاطمه بیعت کرده است؟! تو می‌گویی: فردای وفات پیامبر، علی را به زور بردند و تا بیعت نکرد، ولش نکردند. اگر این درست است، پس حرف اول تو غلط است! موضع خود را روشن کن!

۱- ص ۵۰۷.

۲- ص: ۵۰۹.

۳- ص: ۵۰۹.

ادعای ۲۰۷- دوازده دلیل برای این که علی را با جبر و زور و شمشیر به مسجد بردند

این روضه خوان می‌نویسد:

ابو جعفر بلادزی احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی به سال ۲۷۹ قمری از موثقین و محدثان و مورخان معروف شما می‌باشد و در تاریخ خود همین مطلب را روایت نموده است.

عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخان شما هستند، روایت کرده‌اند که عمر با سید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی به در خانه علی رفتند. عمر گفت: بیرون آید والا خانه را بر شما می‌سوزانم...^(۱).

جواب ما:

والله اگر ابن ابی الحدید، مورخ باشد! چه برسد به این که مورخ ما باشد. و آن طبری هم حتماً طبری شماس است. گفتم که دو تا طبری داریم! در ضمن، تو که گفتی سه نفر بودند. زور علی به سه نفر نرسید؛ یعنی، زور گور کن از علی بیشتر بود؟! تو که گفتی: ۶ ماه بعد او را بردند. حالا می‌گویی: همان روز اول بردند؟.

می‌نویسد:

ابن خزابه در کتاب «غرر» از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت: من با آنها بودم که همراه عمر هیزم برداشتیم و به در خانه فاطمه بردیم و در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا کردند و....

جواب ما:

ابن خزابه کیه؟ کتاب غرر را کی معتبر می‌داند؟ کی می‌شناسد؟!.

خلاصه، کتاب را از ۱۲ دلیل پر کرده است و در یک صفحه جلوتر با این قول که علی ۶ ماه بعد بیعت کرد، این ۱۲ دلیل را رد نموده است!

ادعای ۲۰۸- از علی به زور بیعت گرفتند

شما را به خدا انصاف دهید. معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهان و زور و خوف و تهدید به قتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!...^(۱).

جواب ما:

نمی‌دانم دروغ‌های ترا باور کنیم یا حرفهای اصول کافی شما را که می‌گویید: علی دخترش را به عمر داد. شما از علی چه شخصیتی ساخته اید! او که اسدالله بود من که موش الله هم نیستم، اگر کسی زخم را در ملاء عام بزند و شکمش را پاره کند و بچه‌اش را سقط کند؛ آنهم جلوی چشم من! محال است که دست روی دست بگذارم! علی که هم مشاور عمر می‌شود و هم دختر دسته گل ۱۷ ساله از بطن فاطمه را به عمر می‌دهد! این یعنی چه؟! یعنی دروغگو گفتم شما، که مثل روز آشکار است. حالا بیا یک حقه بازی جدید داعی را به شما نشان بدهم:

ادعای ۲۰۹- خانه علی را آتش زدند

احمد بن عبدالعزیز جوهری که از ثقات علمای شماس، بنابر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نمود به این عبارت «هو عالم محدث کثیر الادب ثقة ورع، اثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته» یعنی او عالم محدث و صاحب ادب ثقة و با تقوا. مورد مدح مردم بود و از او محدثین در نوشته‌های خود روایت کرده‌اند در کتاب «سقیفه» آورده و چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه»^(۲) (چاپ مصر) از او نقل نموده است مسنداً از ابی

۱- ص ۵۱۳.

۲- ج ۲، ص ۱۹.

الاسود که گفت: جمعی از اصحاب و رجال مهاجران غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشد و نیز، علی و زبیر هم غضب نمودند از بیعت و برکنار شدند (گوشه گیری کردند) و وارد خانه فاطمه شدند. آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن قریش (که هر دو از بنی عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند به منزل فاطمه و هر چقدر فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد، فایده‌ای نداشت. شمشیر علی و زبیر را گرفتند و به دیوار زدند و شکستند و آنها را به جبر و عنف کشیدند و به مسجد بردند برای بیعت؟!...^(۱).

جواب ما:

از زبان جوهری نقل می‌کند که من نمی‌دانم، کیست؟! از کتاب ابن ابی الحدید سند می‌آورد که ابن ابی الحدید گفته است او (جوهری) موثق است. اما نمی‌گویند خود ابن ابی الحدید که معتزلی است، چگونه ورقه تزکیه می‌دهد؟!.

بعد می‌گوید: شمشیر علی را به دیوار زدند و شکست! آیا شمشیر چوبی بود که بشکند؟! آیا شمشیر را به دیوار خاکی بزنی، می‌شکند؟! به دیوار خاکی!.

تو در چند صفحه قبل گفتی: کودتاچیان ۳ نفر بودند. آنها در یک روز این همه پیرو از کجا پیدا کردند؟ و می‌گویی: علی تا ۶ ماه بعد مرگ فاطمه بیعت نکرد.

و تازه یادت باشد علی خانه نداشت اتاق داشت این همه آدم به گفته تو (از اصحاب و رجال مهاجرین) در اتاقی که زنش بود داخل شدند بگمانم این گفته درست نیست و تو خیال کردی که که علی خانه ای مثل خانه بزرگ تو داشته؟! نه نداشته یک اتاق فقط داشته تازه بگمان من خانه علی در نداشته و پرده داشته البته صد درصد نمیتوانم بگویم اما خیلی از فقرا خانه‌هایشان پرده داشته نه در بعضی از خانه‌ها و حجره‌های زنان پیامبر نیز پرده داشته نه در البته بعضی زنان برای اتاق خود دری داشتند.

ادعای ۲۱۰ - سنی قبول دارد که در خانه علی را سوزاندند

از زبان حافظ سنی می‌گوید: این اخبار نشان می‌دهد که جهت ارباب و ترساندن و به هم زدن اجتماع مخالفان خلافت، آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان دو دیوار بچه شش ماهه را سقط نمودند...^(۱).

جواب ما:

این حرف را از زبان سنی می‌گوید؛ یعنی، سنی قبول دارد که عمر در خانه علی را آتش زد! یک سنی هم در دنیا نیست که این مناظره را قبول داشته باشد.

زدن عمر سبب سقط جنین فاطمه شد

در این جا، دو سه روایت آورده است از کتب اهل سنت!! که عمر فاطمه را درب و داغان کرده است. روایت اول از مسعودی، دوم از ابن ابی الحدید و سوم را از صلاح الدین خلیل بن ابن القدسی نقل کرده...^(۲).

جواب ما:

دو تای اول، شیعه هستند و ما معرفی کردیم و سوم را هیچ کس نمی‌شناسد! چنان‌که نامش را با احترام ذکر کرده است که تو گویی امام ابو حنیفه است!!

ادعای ۲۱۱ - حدیث حبّ علی، حسنه ای است که گناه با آن ضرر نمی

رساند؛ درست است

و می‌گویند سنی‌ها هم همین حدیث را دارند که امام احمد حنبل در مسند نوشته: «حب علی حسنه لا یضر معها سیئه و بغض علی سیئه لا تنفع معها حسنه»
یعنی: دوستی با علی، حسنه ای است که گناه با آن ضرر نمی‌رساند؛ و دشمنی با علی، گناهی است که گناه با آن هیچ عمل نیکی نمی‌رساند.

۱- ص ۵۱۵.

۲- ص: ۵۱۸.

جواب ما:

این یک دروغ عظیم و عجیب است این در مسند احمد نیست بلکه این حدیث در هیچ کتابی از کتب اهل سنت نیست.

میگوید:

این حدیث هم در کتب اهل سنت است

«حب علیّ یا کل الذنوب كما تأکل النار الحطب»

یعنی «دوست داشتن علی گناه را محو میکند مثل اینکه آتش هیزم را میخورد»

جواب ما:

این حدیث در کتاب ما است اما همه ما میگوییم باطل و دروغ است و ما به آن باور نداریم شیعه است که با این عقیده دل خود را خوش کرده و هر گناهی دلش خواست میکند به این گمان که با حب علی بنده خاص الله است و چیزی به او ضرر نمیرساند.

اداعای ۲۱۲ - حدیث هرکس بر حسین گریه کند، بهشت بر او واجب می شود؛ درست است.

سنی مناظره گر بطرف شیعه خود گفته: شما شیعه ها می گوید که یک قطره اشک در عاشورا جنت را واجب می کند و باعث شده اید تا شیعه ها سراسر سال گناه کنند و تنها در عاشوار اشک بریزند! داعی در جواب میگوید این دو حدیث بالا درست است و این دلایل اوست:

دلیلش این است که آیه به صراحت می فرماید:

﴿إِنْ مَجْتَبُوا كَبَابِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾

﴿النساء: ۳۱﴾

«اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی شده اید، ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم.»
 پس به حکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی می‌شود و او را می‌آمرزد.
 در این حدیث هم می‌فرماید: دوستی علی حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی به آن ضرر نمی‌رساند...^(۱).

جواب ما:

ببینید چگونه یک قسمت از آیه را گرفته است که اصلاً ربطی به علی ندارد و آن را به حب علی مرتبط کرده است! چه ربطی دارد؟ الله فرموده: از کبیره اجتناب کنید؛ صغیره را می‌آمرزم! علی نه در اول آیه جای دارد نه وسط آیه نه آخر! و نه حتی خود علی مخاطب این آیه است.

تفسیر آیه روشن است. انسان وقتی از کبایر اجتناب می‌کند، مثلاً برای این که ربا حرام است، از بانک ربا نمی‌گیرد و خانه نمی‌سازد. در ظاهر به زحمت می‌افتد! این زحمت در برنیاوردن هوای نفس، حسنه و نیک است! و در مقابل گناهان کوچک در ترازوی میزان، این حسنات وزین تر است. علی نه اول کار است نه آخر کار حتی او به این آیه محتاج است!

ببینید باز چه نوشته است:

ادعای ۲۱۳- اگر مسلمان بی توبه از دنیا برود و محبّ علی باشد، خداوند او را عفو می‌نماید

اما در سیئات و صغائر اعمال، اگر بی توبه از دنیا برود و محب علی باشد، خداوند او را عفو نماید و به مجازات عقبات بعدالموت نمی رساند و جحیم و جهنم نمی بیند و او را داخل بهشت می نمایند چنانکه فرمود:

﴿وَنُذِّخِلْكُمْ مُدَّخَلًا كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱]^(۱).

جواب ما:

حتی صغائر ذنوب با حب علی پاک نمی شود! الله شرط پاک کردن آنها را در دوری از گناهان کبیره قرار داده است. اگر حرف شما درست باشد، پس این آیه را برای چه آورده است؟ چرا حرف مهمتری را نگفته؟ چرا آیه نیامده است که اگر حب علی را داشته باشید، گناهان کوچکتان را می بخشم؟ آیا این قرآن برای اعلام خبرهای مهم نازل شده است یا خبرهای غیر مهم؟

و می گوید:

شیعه در اول تکلیف و سن بلوغ، بعد از معرفت خدا و پیغمبر باید معنای تشیع را بفهمد. بفهمد که حب علی مرتکب کبائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نشده است. پس سعی و کوشش می کند مانند مولای خود متصف به صفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید و چون قوه عصمت را که مخصوص مقام نبوت و امامت است، ندارد و به تمام معنی، علی شدن کار مشکلی است؛ حتی محال! پس سعی می نماید دست کم مرتکب کبائر نشود و اصرار بر صغائر هم ننماید تا محبوب علی گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

جواب ما:

چرا حدیثی نیامده است که حُبّ محمد، حسنه ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند. حتی حب الله هم به تنهایی برای ما فایده ای ندارد! این هم دلیل:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

﴿[آل عمران: ۳۱]﴾

«ای محمد، به آنها بگو: اگر الله را دوست دارید پس... پس چی؟ پس گناه به شما ضرر نمی زند؟! نه! می فرماید: اگر الله را دوست دارید، پس از من پیروی کنید تا الله نیز، شما را دوست داشته باشد...».

جایی که حب الله فایده نمی رساند، مگر به شرطش. حب علی دیگر چیست؟! که شما حدیث می آورید:

((حب علی عمل نیکی است که با آن هیچ گناهی به آدم ضرر نمی رساند و بغض علی گناهی است که با آن هیچ عمل نیکی نفع نمی رساند!!!!)).

ادعای ۲۱۴- شهرهای سنی پر از فساد است

این مردک در جواب این که بلاد شیعه فاسد است، می گوید: این ربطی به عقیده شیعه ندارد؛ زیرا بلاد اهل سنت هم فاسد است...^(۱).

جواب ما:

اما این قیاس درست نیست؛ در بلاد اهل سنت هر وقت حکومت در دست علما بود، وضع مناسب بود؛ مثلاً حکومت ابن عبدالوهاب در سعودی که اول عالیتین بود و تا امروز هم به اندازه قدرت علما، تاثیری دارد بر اوضاع و خود داعی در اول کتاب از نبود دزدان در سعودی بخاطر قطع دست تعریف کرده است.

وقتی حکومت طالبان در افغانستان بر سر کار آمد، ریشه فساد را کند؛ نه زنا بود و نه ربا.

اما شیعه‌ها، هر وقت ملاهایشان حکومت را در دست گرفتند، وضع بدتر شد. نمونه‌اش ایران امروز که هم ربا آزاد است و هم زنا بیداد می‌کند یا مثلاً زمان صفویه که وزیر با قدرت شان محمد باقر مجلسی بود، باز فساد در اوج بود! این است تفاوت بین حکومت‌ها!

ادعای ۲۱۵- سنی‌ها زنا و لواط، حتی با مادر را حلال می‌دانند

بین چه تهمت‌هایی به اهل سنت زده‌اند! اکنون ببینیم که دلیلش چیست؟ زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تَجَرِّی^(۱) و لا ابالی گری آنها به احکام دین و فتاوی بی جای امامان و فقهای آنها از قبیل حکم طهارت سگ و حلال دانستن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح امارد^(۲) در سفر و مقاربت با محارم با حریر و لفافه ای که به قضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لا ابالی به منهیات نموده‌اند؟

دلیلش هم این است: شعری از زمخشری آورده است که او می‌گوید: سنی‌ها به آلت تناسلی خود پارچه ای می‌بندند و در فرج دختر یا مادر خود می‌کنند! ببخشید از این صراحت بیان...^(۳)

جواب ما:

و باز این زمخشری را سنی می‌داند. اگر زمخشری چنین کاری را می‌کند به سنی‌ها ربطی ندارد. ما او را سنی نمی‌دانیم! این زمخشری که عیب به این بزرگی را در اهل سنت دیده است، چرا به مذهب اهل سنت باقی مانده تا کس دیگری مثل تو از کتاب او استفاده کند و اهل سنت را بکوبد.

۱- بچه گرفتن از سیاع.

۲- مفرد آن آمرد است و به معنای پسران بی مو و ساده زنج، پسران بدکار.

۳- ص: ۵۲۳.

این زمخشری که چهار مذهب اهل سنت و همین طور اهل حدیث را رد کرده است، باز شما می‌گویید: این عالم بزرگ شما در تفسیر خود نوشته است: علی اله است که علی فوق بشر است. پس سنی همان حرف شیعه را می‌زند!

زمخشری معتزلی و شیعه بود. او عالم ما نیست. اصلاً ما این عالم را نخواستیم شما برای خودتان بردارید؛ چون شما مرتب از او دلیل می‌آورید نه ما.

چگونه ممکن است که من بدانم خوردن مدفوع گاو بد است و کارهای دیگر هندوها را تقبیح کنم و در همان حال بر دین هندو باشم و کتاب هندوها را تفسیر کنم! یا هندو هستم یا نیستم؛ اگر هستم که دیگر خوردن مدفوع گاو ایراد ندارد. اگر نیستم، چرا به من هندو می‌گویید و بر ضد هندو حرف مرا دلیل می‌آورید؟

ادعای ۲۱۶- حدیث حب علی حسنه ای... در کتب اهل تسنن است

همین خبری را که شما از «بحار الانور» علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید، امام احمد بن حنبل در «مسند» و خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۱) و سلیمان قندوزی حنفی در «ینایع الموده»^(۲) و از «کنوز الدقایق»^(۳) شیخ عبدالرؤف المناوی المصر در «مناقب السبعین»^(۴) از معاذ بن جبل و میرسید علی فقیه همدانی شافعی در «مودة القری»^(۵) و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری در «ذخایر العقبی»^(۶) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت

۱- آخر فصل ششم.

۲- در باب ۴۲.

۳- باب ۵۶، ص ۱۸۰.

۴- ص ۱۳۹، حدیث ۴۹ نقل از فردوس دیلمی.

۵- در مودت ششم.

۶- در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده است.

الطالب» و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول الله روایت نموده‌اند که فرمود: **حب علی حسنة لا یضّر سیئة و بغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة.** یعنی: «حب علی عمل نیکی است که با آن هیچ گناهی به آدم ضرر نمی رساند و بغض علی گناهی است که با آن هیچ نیکی نفع نمی رساند...»^(۱).

جواب ما:

همه چیز شما که در کتاب ماست! دیگر چرا راوی‌های ما را قبول ندارید؟! او از مجلسی نقل می‌کند! مجلسی را کی قبول دارد؟ او دروغ گویی بزرگ است. او گفته است: الله هر شب جمعه به زیارت قبر حسین می‌رود!!

بیاید به غیر از بلخی و قندوزی و گنجی و... چند تای دیگر را بشناسیم: اول، متقی هندی، او کتابی دارد به نام «کنز الاعمال» که در آن بدون توجه به راست یا دروغ بودن احادیث هر چه دستش آمده از کتب حدیث نقل کرده است!

شیعه عوض آنکه به مصدر اصلی حواله دهد به کنز الاعمال حواله می‌دهد. نمی دانم چرا؟ گاهی هم که از مصدر اصلی آدرس می‌دهد، کنارش از کنز الاعمال شاهد می‌آورد تا شیعه فکر کند که کتب اهل سنت همه یک حرف می‌زنند. در حالی که اگر امروز کتاب کنز الاعمال از صفحه هستی محو شود، یک حدیث هم کم نمی شود؛ زیرا او از کتب دیگر نقل کرده است و بس.

دوم، محمد بن طلحه الشافعی، او فکر می‌کرد به علم رموز اعداد دست یافته است. گمان می‌کرد علی بخوابش آمده و یادش داده است و گمان می‌کرد با علم خود فهمیده که در سال ۹۹۹ هجری عمر دنیا به پایان می‌رسد و از این قبیل هذیان‌ها... پس تعجبی ندارد که شیعه شیفته او باشد.

سوم، میرعلی بن شهاب الدین محمد همدانی شافعی، این مرد در قرن نهم زندگی می‌کرد. آغا بزرگ تهرانی او را شیعه می‌داند. اما این داعی شیعه برای قوی کردن دلایل خود او را سنی می‌داند. به فرض محال اگر سنی هم باشد، آیا حرف او اهمیت دارد؟ داعی چرا از بخاری و مسلم و ابو حنیفه دلیل نمی‌آورد؟! جایی که شافعی، خودش هست چه نیازی است که شما از مقلدش دلیل بیاورید.

قاضی شوشتی نیز، او را شیعه می‌داند. به هر حال، منظورش از کتب اهل تسنن، همین کتب زمخشری و سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و...!

و نوشته این حدیث در مسند احمد است!

این دارد دروغ می‌گوید نه در مسند احمد نه در هیچ کتاب دیگر اصلاً این حدیث نیست نمی‌گوییم هست و ضعیف است اصلاً نیست ای مسلمون‌ها اصلاً نیست من دردم را به کی بگوییم؟

ادعای ۲۱۷- محبت به علی این فایده را دارد که گناهان را می‌بلعد؛ مثل بلعیدن آتش هیزم خشک را

و نیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در «ذخائر العقبی» و ابن حجر در کتابش^(۱) و سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده»^(۲) و در «مناقب السبعین»^(۳) از فردوس دیلمی و ابن عساکر در تاریخ خود^(۴) از نسائی از ابن عباس آورده‌اند که رسول الله فرمود: «حب علی بن ابیطالب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب».

یعنی: «محبت به علی این فایده را دارد که گناهان را می‌بلعد؛ مثل بلعیدن آتش هیزم خشک را».

۱- ص ۲۱۵.

۲- ص ۲۴۶.

۳- باب ۵۶، حدیث ۳۳.

۴- ج ۴، ص ۱۰۹.

جواب ما:

این غلوی است که شما را از دین خارج کرد! شما با حب بی حد علی از دین خارج شدید. اسماعیلیه و علی الهی‌ها هم علی را دوست دارند؛ حتی اهل سنت هم علی را دوست دارند.

من در سنن نسایی و معجم ابن عساکر گشتم و این حدیث را دیدم:
 «عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار...»^(۱).

یعنی: «انس از پیامبر روایت می‌کند که حسد، حسنات را می‌خورد؛ مثل خوردن آتش، هیزم را و صدقه، شعله گناه را خاموش می‌کند؛ مثل آب که آتش را خاموش می‌کند».
 پس این حدیث را از کجا آورده ای؟!.

و حدیثی که تو آوردی در ادعای ۲۱۱ ثابت کردم که در نزد ما باطل و جعلی است.

ادعای ۲۱۸ - کس، شیعه و ناکس، سنی است

و اما معنای حدیث «من بکی علی الحسین و جیت له الجنة». معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است: هر کس بر حسین گریه کند، بهشت بر او واجب می‌شود. مفهوم مخالفش این است که اگر ناکس گریه کند، نه تنها بهشت بر او واجب نمی‌شود بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمی‌گیرد.
 کس، مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد و اصول عقاید را به نحو یقین دارد و معتقد به نبوت انبیای عظام از آدم تا خاتم باشد و خود را ملزم به دستورات خاتم الانبیاء بداند و به معاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد و عترت طاهره آن حضرت عقیده داشته باشد. علی و یازده فرزند بزرگوارش (سلام الله علیهم اجمعین) را عباد الصالحین و امام بر حق و نایب مناب رسول الله بداند و یازدهمین فرزند

۱- معجم ابن عساکر، حدیث شماره ۱۴ ۲۱.

علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است را زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد به کتب مساویه، حق و از جانب خدا بداند و به مندرجات آن معتقد و بر دستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد...^(۱).

جواب ما:

این، چگونه ممکن است که هم به قرآن عقیده داشته باشیم هم به امام زمان؟! قرآن فرموده است: از چیزی که الله نازل نکرده است، پیروی نکنید. امام زمان به این مهمی چرا در یک آیه قرآن هم به صراحت نیامده است؟
با تعریف تو از کس! پس ناکس کیست؟! یعنی، سنی‌ها ناکسند؛ چون آنها به امام زمان شما عقیده ندارند.

خب آقای فقیه عصر، این تقسیم بندی کس و ناکس را از کجا آورده ای؟ براساس عقاید تو، سلیمان حنفی و ابن ابی الحدید هم ناکس هستند!!

ادعای ۲۱۹ - گریه و مجالس عزاداری باعث خودسازی است

تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس، مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام است به این معنی که به نام آل محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل می‌گردد و به جاذبه آن، خاندان جلیل افراد مسلمان از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر می‌شوند؛ آنگاه خطباء و وعاظ و متکلمان و محدثان ساعتها حقایق دین از جمله: توحید و نبوت معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بازگو می‌کنند. سالی نیست که توسط همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان، اسلام را قبول نمایند. چه بسا از منحرفان که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار می‌گیرند و از اعمال گذشته خود توبه می‌کنند و به راه راست وارد می‌گردند...^(۲).

۱- ص ۵۲۹.

۲- ص: ۵۳۰.

جواب ما:

یک جواب کافی و شافی به تو می‌دهیم؛ می‌گوییم: اگر گریه چنین ابزار نیرومندی است، پس چرا تا وقتی که گریه بر حسین رسم نشده بود؛ یعنی، در زمان خلفای اربعه و معاویه، اسلام به سرعت پیش رفت و نیم کره زمین را فتح کرد؟ اگر گریه ابزار نیرومندی است، چرا پیامبر از آن بی‌خبر بود؟! می‌پرسیم: اگر گریه ابزار نیرومندی است، چرا شیعه‌ها نتوانستند با آن حتی یک شهر را از کفار بگیرند....

ادعای ۲۲۰- سنی می‌گویند: باید برای زیارت به کربلا رفت

و در اخبار معتبر فریقین از ام المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده است که پیغمبر فرمود:

«من زار الحسین بکربلا عارفاً بحقه و جبت له الجنة»

«هر کس زیارت نماید حسین علیه السلام را در کربلا در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار

باشد، بهشت بر او واجب می‌گردد.»

و نیز، می‌فرماید: «من بکی علی الحسین عارفاً بحقه و جبت له الجنة»

«هر کس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت

بر او واجب می‌گردد...»^(۱).

جواب ما:

این حدیث آن قدر دروغ است که حتی سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید هم آن را نقل

نکرده‌اند. آیا این بحث علمی است؟!.

این جغد شب است که در دل تاریکی شبهای پیشاور، آوای مرگ حقیقت را سر داده

است.

ادعای ۲۲۱- پنج تن معصوم بودند

الله در سوره «احزاب» شهادت به طهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش مبرا از هر رجس و پلیدی معرفی نموده است. آن جا که می‌فرماید:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الأحزاب: ۳۳].

به اتفاق جمهور اکابر علمای خودتان از قبیل مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، ابی نعیم اصفهانی، ابوبکر شیرازی، سیوطی، حموی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، بیهقی، طبرانی، ابن حجر، فخررازی، نیشابوری، عسقلانی، ابن عساکر و غیرهم که معتقدند و به طور مبسوط آورده‌اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل گردیده است...^(۱).

جواب ما:

این آیه شریفه در حق پنج تن است؛ اما در حق زنان رسول هم هست. این آیه نمی‌گوید که الله، اهل البیت (که زنان و دیگر خویشان رسول نیز، در آن هستند) را از رجس پاک کرده است، می‌گوید: الله می‌خواهد که چنین کند؛ لذا الله به آنها دستوراتی داده است که با پیروی از آن از رجس پاک می‌شوند. اما این آیه دلالتی بر معصوم بودن زنان پیامبر یا دختران یا نوه‌هایشان ندارد.

اینها همه استنباط‌های فاسد این قوم گمراه است که گویا قصد ندارند از کج روی دست بردارند؛ حتی نمی‌خواهند در جایی از جاده گمراهی متوقف شوند! و پیش نروند!

ادعای ۲۲۲- قیام امام حسین برای ریاست و خلافت، ظاهری نبود...^(۲)

۱- ص ۵۳۴.

۲- ص: ۵۳۵.

جواب ما:

گفتیم: این گفته را قبول داریم؛ اما احادیث دروغی را که در هر صفحه از سلیمان بلخی حنفی نقل می‌کنی، قبول نداریم! این‌ها احادیث اهل سنت نیست. احادیث صحیح اهل سنت که امروزه یک میلیارد مسلمان به آن معتقدند از کتاب فاسد سلیمان بلخی نیست. کسی او را نمی‌شناسد چه برسد کتابش را! قسم به الله که مورچه از سلیمان بلخی تو بهتر است. مورچه می‌داند که یاران پیامبران کسی را بیهوده آزار نمی‌دهند. برای همین است که در سوره نمل بزرگ مورچه‌ها فریاد می‌زند که ای مورچگان، به لانه‌های خود داخل شوید که لشکر سلیمان دارد می‌آید. این طور نشود که شما را نادانسته لگد مال کنند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَتَأْتِيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا تَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النمل: ۱۸].

آری مورچه می‌گوید: ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

مورچه هم می‌داند که محال است کسی شرف همراهی پیامبری را بیاید؛ مصاحب پیامبری باشد؛ جزو لشکر پیامبری باشد و مورچه ای را دانسته لگد مال کند. اما داعی این را نمی‌داند و به نزدیکترین دوستان پیامبر اتهاماتی می‌زند که انسان حیران و متعجب می‌ماند.

کما آنکه پسر خمینی، پسر رهبر خود، را به احتمال قوی کشتند و جانشین او منتظری را خانه نشین کردند. راست گفته‌اند که کافر همه را به کیش خود پندارد!

ادعای ۲۲۳- ابو سفیان پس از اسلام کافر شد

از زمان خلافت خلیفه سوم، عثمان بن عفان، که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابوسفیان لعین که در آن موقع کور شده بود، دستش را گرفتند و به مجلس آوردند و با صدای بلند گفت: یا بنی امیه، «تداو لو الخلافة فانه لا جنة ولا نار».

ابو سفیان فامیل خود را تشجیع می‌کند به این که دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید؛ زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست (یعنی، دروغ است).
و نیز، گفت: یا بنی امیه، «تلقفوها تلقف الکرة فوالذي يحلف به ابو سفیان مازلت ارجوها لكم و لتصيرن الی صیيانکم وراثه».

یعنی: «ای بنی امیه، بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند به آن چیزی که [همیشه] قسم می‌خورم (مراد بتها است که همیشه به آن قسم می‌خوردند) پیوسته طالب و شایق یک همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام. شما هم آن را نگهبان باشید تا به اولاد خود برسانید...»^(۱).

جواب ما:

این از آن دروغ‌هایی است که حتی در قوطی عطارهایی مثل سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و گنجی و ابن طلحه و ابن صباغ و سبط ابن جوزی هم پیدا نمی‌شود! گویا این، از اختراعات اسلاف داعی است!

این دروغی بیش نیست. مردم مکه به همراه ابو سفیان از سال هشتم که مسلمان شدند به اسلام و عهد خود وفا کردند. در روز وفات رسول، قبایل عرب شورش کردند اما اهل مکه نه تنها همراه قبایل عرب شورش نکردند و با آنها همراه نشدند؛ بلکه به طرفداری از مهاجران و انصار شمشیر زدند و پسر ابو سفیان (یزید بن ابو سفیان) در جنگ با کفار شام شهید شد. داعی از اسلاف خود یک نفر را نشان بدهد که در جنگ با کفار روس مرده باشد. وقتی روس‌ها شمال ایران را فتح می‌کردند، اسلاف داعی داشتند برای فتحعلی شاه - که او را در صفحه ۱۰۰ کتابش او را شاهنشاه نامید - فتوای جایز بودن صیغه تا ۹۰۰ زن جوان را صادر می‌کردند و به برکت فتوای اسلافش، فتحعلی شاه این زنان نگون بخت را یک بار یا دوبار مصرف می‌کرد و تا آخر عمر در حرمسرا زیر سایه قانون شوم صیغه حبس می‌نمود.

بعد این مرد از خاندان بنی امیه بدگویی می‌کند! البته بی شک قاتلان حسین بد بودند؛ اما این ربطی به ابن سفیان و ابو سفیان ندارد. اگر ابوسفیان با پیامبر جنگید، بعد مسلمان شد و پیش رسول محترم بود. حتی پیامبر (در فتح مکه) فرمود:

هر کس در کعبه باشد در امان است. هر کس در خانه ابوسفیان باشد، در امان است.

امیر معاویه نیز، اگر با امیر المومنین علی جنگید، نباید عملکرد ۲۷ ساله او را در خدمت به اسلام و گسترش اسلام فراموش کنیم.

ادعای ۲۲۴-امام سجاد در مقابل یزید سخنرانی کرد و یزید ترسید

در دنباله، داعی ۶ صفحه روضه خوانی کرد و دیگر حواله به ابن ابی الحدید و سلیمان بلخی نکرد؛ بلکه کاملاً به سبک روضه خوان‌های شیعه، روضه خوانی کرد و یادش رفت که مجلس مناظره است. چون که ترک عادت موجب مرض است.

او می‌گوید: حضرت زینب و امام سجاد در مسجد سخنرانی کردند نه ببخشید بحرالطویل گفته‌اند آن هم به کلامی مسجع و وزن دار!

جواب ما:

که کاملاً آشکار است سخنرانی یک اسیر آشفته حال نیست؛ در اخبار صحیح آمده است که حضرت حسین، پسرش علی (سجاد) را با خود به کربلا نبرد؛ زیرا ایشان مریض بود و نمی‌توانست حرکت کند! اگر یزید بد بود و حسین را کشت و از ملت نترسید، کشتن ابن حسین آسانتر بود؛ اما او در دسترس نبود؛ در مدینه بود! این معقول نیست که تو می‌نویسی: ابن حسین را به شام آوردند و در مسجد به او اجازه سخنرانی دادند! تا آن جا که یزید ترسید و از مجلس خارج شد. تو می‌گویی: یزید از مجلس خارج شد! نه این که امام سجاد را بیرون کرده باشد!! بر عکس می‌گویی!

این شیعه‌ها وقتی روضه می‌خوانند امپرشان بالا می‌رود و دیگر نمی‌دانند چه می‌گویند!

کوچک که بودیم مادر ما، قصه حسین را می‌گفت که در مجالس روضه خوانی شنیده بود که سر حسین بر سر نیزه جلوی یزید شروع به صحبت کرد و لباس حسین حرکت کرد و یزید گفت: شلاق بزیند.

بزرگ که شدم در جایی خواندم که در روز قیامت حضرت محمد ﷺ شمر را به گوشه ای می‌کشد که بگو: چگونه حسین را کشتی؟ و شمر شرح می‌دهد و حضرت محمد از روضه خوانی شمر آن قدر گریه می‌کند که نگو و نپرس! در قیامت گریه میکند مجلسی هم در کتاب بحارالا نوارش گویا آمپرش خیلی بالا رفته بود و خواندم که الله شبهای جمعه با فرشته‌ها از آسمان نازل می‌شود تا قبر حسین را زیارت کند! و تازگی در اینترنت یک خبیث که کارش لعن صحابه است! گویا آمپرش از حد انفجار هم گذشته بود که این شعر را نوشت:

خدا یک شب زجای خود سفر کرد!

شبی را با علی تا صبح سر کرد!

اگر بینی خدایی می‌کند او!

کمال همنشین در او اثر کرد!

باز در یک جای دیگر نوشته بود که علی سرش را در چاه‌های مدینه می‌کرد و گریه می‌نمود و غصه می‌خورد.

ادعای ۲۲۵ - مادام انگلیسی شاهد است بر مظلومیت امام حسین...^(۱)

جواب ما:

شهادت ابن ابی الحدید، سلیمان بلخی، ابن سبط جوزی و دیگران قدیمی شده است و تاریخ مصرفش گذشته که حالا مادام انگلیسی بر حقانیت مذهب شیعه گواهی می‌دهد! روی حرف مادام، مادامی که ما زنده ایم، نمی‌توانیم حرفی بزینیم!

ادعای ۲۲۶- عزاداری سبب صالح شدن است

پس نتیجه این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء (ارواحنا فداه) که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است، یک قیام و جنگ دینی بوده است. لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان به آن حضرت وقتی می شنوند که آن حضرت با یزید جنگید برای آنکه عمل به منکرات می نمود، متوجه می شوند که عمل به منکرات، مرضی (مورد رضایت) آن حضرت نخواهد بود، لذا هر گز گرد محرّمات و منکرات که مکره طبع آن بزرگوار است، نمی گردند و عمل به واجبات را برخود فریضه حتمی قرار می دهند...^(۱).

جواب ما:

یعنی، این کافی نیست که منکرات، مرضی الله نباشد، اگر الله راضی نباشد این انگیزه ای کافی نیست برای ترک منکرات! اما اگر حسین ناراضی باشد و او یلا ست! ای قوم، بدانید که این شرک است. حسین نه اولین شهید تاریخ ماست نه آخرین آنها. شما پیراهن حسین را علم کرده اید تا اسلام را بکوئید؛ دلتان برای حسین نسوخته است. اصلاً شما حسین را از مدینه بیرون آوردید و در صحرای کوفه تنهائش گذاشتید! این شعر هر چند آبکی است اما معنی نغزی دارد. خودم سروده ام قبولش کنید!!

کوفیان گفتند: حسین را زود بیا
چون پیامد در بیستند بی حیا
نور چشم ما به کوفه چون رسید
شیعه یعنی، دست بیعت با یزید
نور چشم ما چو سر کردند جدا!
شیعه یعنی، گریه از روی ریا
شیعه؛ یعنی، هر که اعمالش تباه

شیعه؛ یعنی، شرک؛ یا الله، پناه

ادعای ۲۲۷- زیارت، ثوابی عظیم دارد

جواب ما:

می‌خواهد از کتب ما ثابت کند که باید برای حسین عزا داری کنیم. هنوز نخوانده‌ام که منظور کدام کتاب است؟ اما حتماً قصدش کتابهای گنجی شافعی، ابن طلحه شافعی، حموینی، خوارزمی اسکافی، سلیمان بلخی، ابن ابی الحدید، ابن صباغ، سبط ابن جوزی و... که او اصرار دارد آنها را سنی بنامد! بیایید بینم منظورش کیست؟

عجب! حتی از آن کتابها هم دلیل نیاورده است؛ پس از خودش هر چی خواسته، نوشته است که پیامبر قبل از مردن حسین گریه و عزاداری می‌کرد! اما ارجاع نداده که کجا این حرف عجیب نوشته شده است. یادتان نرود که این مردم معتقدند پیامبر در قیامت هم برای حسین گریه می‌کند!

به نظرم اینها ایمان درستی به آخرت ندارند والا در قیامت که یزید حالش زار است و حسین خندان. پس چرا برای حسین گریه می‌کنند.

در این جا، یک حقه جدید را آغاز کرده است!

ادعای ۲۲۸- قبر امامان ما پر از زوآر است و آرامگاه امامان سنی خالی است

در عراق، قبر امام موسی کاظم و امام عسکری و امام عبدالقادر و امام ابو حنیفه هست.

بعد مقایسه کرده است که این دو جا همیشه شلوغ است، اما اماکن سنی‌ها فقط وقت نماز باز می‌شود و در آن جا زیاد عبادت نمی‌شود...^(۱)

جواب ما:

بنام به این استدلال را! اول، قبر پرستی نزد سنی‌ها مردود است! دوم، تو که داری قبر امام موسی را با مسجدی از مساجد مقایسه می‌کنی، باید بدانی که به این دلیل قبر امام موسی کاظم از دحامش بیشتر است که سنی‌ها قبر پرست نیستند! مسجد کنار قبر موسی کاظم مزیتی بر مسجدهای دیگر بغداد ندارد که مردم همه یک جا جمع شوند! هر کس در مسجد نزدیک به خانه خود نماز می‌خواند و تو یک مرکز شیعه ای را که از همه جهان می‌آیند با مسجدی عادی مقایسه کرده ای! نه آقا آن را باید با مسجد الحرام در مکه مقایسه کنی!

این مرد می‌گوید: آیا زیارت قبر عبدالقادر مهمتر است یا قبر موسی کاظم که در سلسله نسب به حضرت محمد ما نزدیکتر است.

باید بگویم: اصلاً زیارت قبر برای طلب حاجات از صاحبان قبر جایز نیست؛ حالا می‌خواهد هر کس باشد. حتی از رسول الله بعد از وفاتشان حاجت خواهی، جایز نیست.

ادعای ۲۲۹ - سنی می‌گوید: اسلام با ایمان فرق ندارد

از زبان سنی حرفی را می‌گوید که یک سنی حقیقی هرگز نمی‌گوید. سنی ساخته دست داعی می‌گوید:

لذا جمهور امت اتفاق نموده‌اند بر این که اسلام عین ایمان اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید...^(۱)

جواب ما:

آخر من در چند جبهه بجنم. تا حالا جواب ابن ابی الحدید سنی!! را می‌دادم. حالا مناظره گر سنی هم می‌گوید که اسلام و ایمان فرقی ندارند تا داعی هم میدانی برای

حقانیت شیعه بیابد. در حالی که فرق دارد. هر کسی می‌داند که اسلام و ایمان فرق دارند و محال در محال است که سنی چنین بگوید.

خب چه جوابی به تو بدهم؟! این یک جنگ ساختگی است که از زبان ما دروغی به ما نسبت دادی حالا داری ردش می‌کنی!!

ما مثل آن سنی که دست پرورده، بی سواد نیستیم که این آیه را در قرآن ندیده باشیم:

﴿ قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسَلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ [الحجرات: ۱۴].

«اعراب بیابان گرد گفتند که ما ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاوردید بلکه بگویید: اسلام آوردیم...».

ما هر چند احادیث دروغین و بی سند داعی را قبول نداریم اما بر اساس احادیث خود به خوبی می‌دانیم که ایمان درجات دارد! اما اصلاً مقصد داعی از مطرح کردن این موضوع در وسط مناظره چیست؟!.

ادعای ۲۳۰- اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن، شیعیان را طرد می‌کنند و شیعه مشرک نیست

منظورش، این است؛ بخوانید:

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است و از گفتار خودتان اتخاذ سند نموده ام و عرض می‌کنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گوینده لا اله الا الله، محمد رسول الله را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شما، شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار به وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء می‌نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می‌باشند، عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحبات هستند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج بیت الله می‌روند،

ترک محرمات می‌نمایند، اداء خمس و زکوٰه می‌کنند و معتقد به معاد جسمانی می‌باشند، کافر و مشرک و رافضی می‌خوانید و از خود دور می‌نمایید. عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و اموی‌ها در شما ظاهر است؟!...^(۱).

جواب ما:

آقای محترم! چرا این همه صغری و کبری چیدی و از زبان سنی دروغ بافتی؟ از اول می‌توانستی به صراحت سوال خود را بپرسی.

جواب تو این است که ما عموماً، عوام شیعه ۱۲ امامی را کافر نمی‌دانیم و حساب آنها را از ملاحظه جدا می‌دانیم. با سَبِّ صحابه، کسی کافر نمی‌شود. البته این نظر ما سلفی‌هاست والا خیلی از سنی‌ها، کسی که ابوبکر را امام نداند، کافر می‌شمارند.

البته اگر از یک شیعه یا حتی از یک سنی حرکتی دیدیم که نشانه شرک بود، مثلاً مشاهده کردیم از امام رضا حاجت می‌خواهد؛ می‌گوییم: مرتکب شرک شده‌ای؛ توبه کن.

اگر ادامه داد، فقط او را مشرک می‌دانیم نه همه شیعه‌ها را!!

باید بدانیم که فقط گفتن شهادتین، انسان را مسلمان نمی‌کند، بهایی‌ها و قادیانی‌ها و منکران احادیث نیز می‌گویند: لا اله الا الله محمد رسول الله، اما شما نیز، آنها را مسلمان نمی‌دانید. چرا؟ چون زوایدی به دین آویخته است که آنها را از آیین اسلام خارج می‌کند!

حالا شیعه‌های ۱۲ امامی اگر همه یک صدا بگویند: قرآن تحریف شده و ناقص است. همگی را کافر و مرتد می‌شماریم. این جا لا اله الا الله برایشان بی سود است! اما چون همه نمی‌گویند، پس ما معتقدان به تحریف قرآن را کافر می‌دانیم و بس.

ادعای ۲۳۱- و تقلید کردن از امامان اربعه اهل سنت اشتباه است

در این جا می خواهد وسط دعوا (بین سنی و سنی) نرخ تعیین کند و می گوید:
 شما یک حدیث بیاورید ولو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده
 باشد: امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره
 و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا
 محمد بن ادریس شافعی باشند...^(۱).

جواب ما:

ما نیز، می گوئیم که درست نیست از امامان چهارگانه اهل سنت یا هر کس دیگری
 (غیر از پیامبر) کور کورانه و درست تقلید کنیم، این را ما سلفی ها می گوئیم.
 مذهبی های عاقل نیز، صد در صد پایبند گفته امام مذهب خود نیستند. اهل مذهب
 چهارگانه بر سه دسته اند:

دسته بزرگی می گویند: اگر حدیث صحیحی دیدیم که خلاف مذهب ما بود، قول
 مذهب را رها می کنیم و تعصب نشان نمی دهیم.

دسته دوم که باز گروه بزرگی را تشکیل می دهند، سعی می کنند هر چه در مذهبشان
 است را موافق حدیث نشان دهند؛ حتی اگر در مقابل حدیث آنها حدیث قویتری در
 بخاری یا مسلم باشد، باز بر پیروی از همان حدیث ضعیف پافشاری می کنند. به هر حال
 آنها نیز، قابل قبولند؛ چون معتقدند حرف، حرف امامشان نیست؛ فرموده پیامبر است!

دسته سوم سنی ها، آنهایی هستند که از خود حرفهای درست کرده اند و به ائمه
 منصوب نموده اند. حتی اگر خلاف قول پیامبر باشد، باز قول امام شان را ترجیح می دهند.
 اینها از نظر ما مردودند.

اما عجب و صد عجب که شیعه ها هر وقت که خواستند با سنی ها پیمان وحدت
 ببندند، گروه سلفی ها و دو گروه اول و دوم اهل مذهب را تحت نام وهابی رد می کنند و
 همیشه عاشق همان گروه سوم؛ یعنی، صوفی ها هستند.

ادعای ۲۳۲- به امر رسول الله بایستی امت از علی متابعت نماید

باز از کتب معتبر ما! حدیث آورده‌اند. خبری یادم آمد که برایتان بازگو می‌کنم تا بدانید که شیعیان چاره ای جز راهی که رفتند، نداشتند:

شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده»^(۱) از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده است که رسول الله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«یا علی انا مدینه العلم و أنت بابها و لن تؤتی المدینه الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی و یغضک لانک منی و انا منک لحمک لحمی».

در این حدیث شریف به صراحت می‌فرماید: یا علی، تو باب علم منی و هر گز کسی به شهر علم من راه پیدا نمی‌کند مگر از باب علم که علی علیه السلام باشد. می‌فرماید: گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است. اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته است...^(۲).

جواب ما:

ما که با تو بحث کنیم از کتب درجه یک شما دلیل می‌آوریم و تو از کتب درجه چهار ما که باز عیبی ندارد از کتبی دلیل می‌آوری که هیچ اهل سستی آن را قبول ندارد! نه کتاب را! نه شیخ سلیمان بلخی را! نه ابن ابی الحدید معتزلی را... .

و بدانید که این حدیث نزد سنی‌ها اعتبار ندارد. همه علمای ما گفتند: دروغ است. از آلبانی تا هیثمی تا ذهبی تا قرطبی تا ابن عدی و تا و تا...

ادعای ۲۳۳- حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می‌باشد...

جواب ما:

ما قبلاً جواب حدیث ثقلین را داده ایم. تکرار آن بی معنی است.

۱- در باب ۴.

۲- ص ۵۶۵.

از ابن حجر مکی حدیث‌های نقل کرده است؛ تو گویی نوشته‌های ابن حجر مکی وحی منزل است. او پیش ما، یک صوفی است. این که او شیعه را کافر می‌داند که دلیل برائت او نمی‌شود! او که فرق حدیث صحیح و ضعیف را نمی‌فهمد، شاید نمی‌داند که حدیث‌هایش نزد ما بی ارزش است!

از ابن حجر عسقلانی حدیث بیار. او امیر المومنین در علم حدیث است. امیر المومنین را گذاشتی؛ سراغ صوفی رفته‌ای؟.

ادعای ۲۳۴- چرا ما باید از ابوبکر و عمر پیروی کنیم در حالی که احادیث درباره اهل البیت است

حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و به جای آن کتاب دیگری به صلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است.

پس روی چه قاعده ای کسانی را که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند. جواب این سؤال ساده را بدهید و بفرمایید بینم آیا خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و سقینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم به حکم رسول الله از آنها اطاعت بنماییم.

جواب ما:

باز رسیدیم به حرف اول تو از کجا می‌گویی: پیامبر فرموده است! حدیث‌هایی که آوردی همه دروغ است جز حدیث ثقلین که شرح دادیم.

حالا یک سوال مرا جواب بده؛ می‌پرسیم: در زمان ما که امام زمان وجود ندارد در عوضش ملک حسین‌هاشمی هر روز صبح از رادیو ندا می‌دهد:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الأحزاب: ۳۳].

و می‌گوید: این آیه در حق من است!

شما می‌گویید: در حق امام دوازدهم شماسست. او که نیست.
 پس شما از کی پیروی می‌کنید؟ از فقیه جامع الشرایط درست می‌گوییم یا نه؟! حالا
 سید باشد یا نباشد؛ مهم نیست! از اهل بیت باشد یا نباشد؛ مهم نیست!
 به چیزی که خودتان نمی‌توانید به آن عمل کنید (پیروی از امام معصوم) چرا به ما
 تحمیل می‌کنید؟!.

تو با احادیث دروغ ثابت کردی که پیغمبر فرموده است: از اهل بیت من پیروی کنید.
 این حدیث، دروغ است. ما اگر راست باشد هم عملی نیست.
 در تفسیر آیه فوق می‌گوید: فاطمه، معصوم است. در حالی که چند آیه بعد، الله به
 همین فاطمه می‌گوید: حجاب خودت را خوب به سر کن. این چگونه معصومی است؟
 ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ
 ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیامبر به همسرانت و دخترانت (از جمله فاطمه) و زنان مومنان بگو: حجاب خود
 را درست بپوشند...».

ما هم احترام اهل البیت را واجب می‌دانیم هم احترام خلفا را. حالا تو بگو: چرا پیامبر
 دو دختر از اهل البیت را به عثمان داد و عثمان را هم اهل البیت کرد؟! چرا یک دختر از
 عمر و یکی از ابوبکر گرفت تا رفت و آمد آنها در بیتش بی زحمت و راحت باشد و
 هكذا از ابو سفیان! چرا دخترش را به زنی گرفت؟.

علی به عمر دختر داد تا داماد اهل البیت باشد! چرا به سلمان نداد؟ چرا به عمار
 نداد؟.

ادعای ۲۳۵- سوالی که جواب ندارد

پس در این صورت، همانطور که رسول الله ﷺ فرموده است: پیروی از قرآن و عترت نمایید و دیگران را مقدم بر آنها نکنید. آیا ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری اهل بیت پیغمبرند یا علی و یازده امام دیگر؟.

جواب ما:

پیامبر نفرمود است؛ اگر می گفتند که کار تمام بود. تو یک امر را ثابت کن؛ بعد نتیجه بگیر. حدیث را از سلیمان بلخی نقل می کنی که آن را رد کردیم.

ادعای ۲۳۶- مذهب امام صادق حق است

چرا شیعیان مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی نمودند و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از عترت طاهره گردیدند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم؛ اما عقل و خرد و دانش به ما حکم می کنند که کور کورانه به راهی نرویم و قرآن مجید، کتاب آسمانی، هم ما را راهنمایی نموده است؛ در آیه ۱۸ سوره زمر که فرموده:

﴿...فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...﴾ [الزمر: ۱۷ و ۱۸]^(۱).

جواب ما:

آخر ما چگونه از امام صادق و ائمه دیگر شما پیروی کنیم و در همان حال هم عاقل باشیم؟ شما از قول امام صادق می گوئید که او و همه ائمه، غیب می دانند و در همان حال می گوئید که با خوردن جام زهر یا میوه زهر آلود مرده اند!

اگر می دانستند و خورده اند، پس خودکشی کرده اند که گناه کبیره است. اگر نمی دانستند و خورده اند، پس علم غیب نداشتند! پس چطور ائمه از همه علوم آگاهند!

ای مرد ناآگاه! آمریکا کمی علم دارد و دنیا را فتح کرده است! آنان که به همه علوم آگاه بودند چرا ولیعهد مامون شدند؟ چرا دختر مامون را برای پسرش گرفت تا آن امام هم زهر بخورد و بمیرد!

ای کسی که می‌گویی: آدمی باید پیرو عقل و خرد باشد. خرد و عقل در نزد تو چه معنی دارد؟ بگو!

ادعای ۲۳۷- امام صادق بزرگترین محدث بود

اکابر علمای خودتان ثبت نموده‌اند. مراجعه فرمایید به کتاب «فصول المهمه» تالیف عالم جلیل القدر نور الدین بن صباغ مالکی^(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) تمام این معانی را نقل نموده است و گوید:

به قدری از امام صادق، علم نقل شده است که شیفتگان علم و دانش برای درک فیض به جانب آن حضرت حرکت می‌نمودند و علما از احدی از امامان اهل بیت به اندازه ای که از امام صادق حدیث نقل کرده‌اند از امام دیگری نکردند. اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را درباره آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می‌شود. خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند به این که در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است...^(۳)

جواب ما:

این را هم ذکر کن که در مهمترین کتاب ما بعد از قرآن؛ یعنی، بخاری، نام حضرت صادق نیست و ایشان؛ یعنی، امام بخاری از حضرت صادق روایتی نقل نکرده‌اند حتی یک روایت!

۱- در فصل حالات امام به حق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد.

۲- باب ۶، ص ۸۱

۳- ص ۵۷۵.

اما ابن صباغ و محمد بن طلحه شافعی را قبلاً در همین کتاب به همه شناسانده‌ایم که این‌ها سنی نیستند. او می‌خواهد بگوید که هر چه نوشتم از کتب شماست در حالی که مهمترین کتاب ما، بخاری است که روایات امام صادق را قبول نکرده است و چشم خود را بر این حقیقت عظیم می‌بندد! از ابن صباغ نقل می‌کند که او امام امام‌های شما بود! می‌گویم اگر اینطور است پس راه ما حق است! زیرا استاد را باید از شاگردانش شناخت!

این چه مذهبی است که شما دارید؟

پس امام صادق نیز از نظر شما مثل حضرت محمد شاگردانش به طور کلی ناکام بودند! اگر برستی حضرت صادق استاد امامان سنی بود، پس چرا شاگردانش مخالف او هستند و چرا مذهبی درست کردند بر خلاف مذهب او؟! پس یا این گفته‌ها معقول نیست! یا شما بر خلاف مذهب صادق، مذهب ساخته‌اید! البته امام صادق نزد ما محترم است و او یک سنی است؛ اما غلو این شیعیان را قبول نداریم.

ادعای ۲۳۸- عدد خلفاء را پیغمبر دوازده نفر معرفی نمود که منظور ۱۲ امام ما هستند

اشاره به حدیثی می‌کند که در آن پیامبر فرموده است که امر دین، قائم است تا وقتی که ۱۲ خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند که همگی از قریش هستند! شیعه از خوشحالی پر می‌کشد که امامان ما ۱۲ نفرند و حدیث هم ۱۲ نفر را گفته است! پس با برحقیم...

جواب ما:

جواب این جاهلان این است که هر کس که سبیل داره بابای تو نیست! درست است که عدد ۱۲ با تعداد امامان شما مطابقت دارد، اما حضرت فرمودند: ۱۲ خلیفه. حضرت ابوبکر یک خلیفه بود. عمر یک خلیفه بود. حضرت علی هم یک خلیفه

بود. حضرت حسن هم بفهمی نفهمی برای ۶ ماه یک خلیفه بود. اما حسین خلیفه نبود. سجاد که اصلاً نبود. امام باقرو صادق هم همین طور. امام هفتم شما هم که در زندان بود، خلیفه دارای زندان است نه این که خود در زندان باشد. امام هشتم شما ولیعهد خلیفه بود و خلیفه نشد. پسرش وضعش خراب تر بود؛ یعنی، ولیعهد هم نشد!

امام دهم شما هم همین طور.

امام یازدهم شما فقط امام یک محله در سامرا به نام محله عسکری بود و امام دوازدهم شما هم که فراری است یا مخفی است! مودبانه تر! خلیفه که مخفی نمی شود معمولاً کسی که از خلیفه می ترسد، مخفی می شود!

حالا پیامبر فرموده است که رایت سیاه برای تایید مهدی مثلاً از خراسان بیرون می آید؛ ابو مسلم خراسانی از این حدیث استفاده کرد و با پرچم سیاه از خراسان قیام کرد و به نام مهدی، اموی را سرنگون کرد اما با یک پرچم سیاه کار درست نمی شود باید همه شرایط آماده باشد!

اهل سنت به حقیقت نمی تواند درک کند که وقتی یک نفر ادعا کرد بزرگترین متخصص در درمان همه بیماریها هست، چرا باید خودش برای درمان سرما خوردگی پیش یک دکتر عادی برود؟!.

شیعه ها گاهی این آیه زیر را شاهد می آورند:

ادعای ۲۳۹- عدد دوازده در قرآن اشاره به ۱۲ امام است

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...﴾ [المائدة: ۱۲].

یعنی: «بدرستی که الله از بنی اسرائیل عهد گرفت و در بین آنها ۱۲ نقیب بر

انگیخت».

مثل امامان ما در اسلام...

جواب ما:

این آیه مربوط به ۱۲ امام شما نیست! بنی اسرائیل چه ربطی به شما دارد؟. این مصداق من آنم که رستم یلی بود در سیستان ... است من ثابت کردم که هر دوازده ای، دوازده امام شما نیست. ۱۲ نقیب، به ۱۲ خلیفه چه ربطی دارد؟ در قوم نوح ۵ تن مذمت شدند؛ اما این تشابه عددی دلیل نمی شود که ۵ تن شما را رد کنیم.

البته اگر از روش شما پیروی کنیم، می توانیم چنین استدلال کنیم! در یاران عیسی علیه السلام یک خائن بود؛ اما عدد خائن هایی که شما در یاران محمد صلی الله علیه و آله یافتید، هزاران است! در قوم صالح ۹ نفر مفسد بودند؛ اما دلیل ندارد که در تاریخ این عدد تکرار شود و در هر قومی ۹ باشد. این حرف خیلی عجیب است!

واضح است که شما می خواهید عدد ۱۲ خود را مقدس کنید.

خب حالا اگر خواننده پرسد این حدیث درباره چیست؟ میگوییم:

باید توجه داشت که قرآن و سنت از آینده خبرهایی به ما داده اند؛ مثلاً از آینده دولت یهود و جنگ مسلمانها با یهود در دو طرف دیوار و نابودی یهود را به ما گفته اند. حالا ما می بینیم که دولت یهود تشکیل شده است و دیوار هم دارد ساخته می شود، پس یک پیشگویی درست است و دومی در حال وقوع است و ایمان داریم که سومی؛ یعنی، نابودی (دولت یهود) نیز، اتفاق خواهد افتاد.

و اما مسأله ۱۲ خلیفه:

فرمودند ابتداء در سی سال اول نبوت و خلافت بر منهج نبوت است (خودشان و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و شاید هم حسن چون با ۶ ماه حکومت او، ۳۰ سال وعده داده شده کامل می شود).

بعد پادشاهی است با کمی خرابی (از زمان معاویه شروع شد) و وقت معلوم ندادند و فرمودند: ادامه دارد تا آن وقت که الله بخواهد. بعد دیکتاتوری که باز وقت معین مقرر نکردند. بعد هرج و مرج و بعدش باز خلافت بر منهج نبوت است که یکی از آنها با توجه

به احادیث دیگر خلیفه صالح، مهدی است (مهدی ما نه مهدی شما... فرق بین این دو مهدی از زمین تا آسمان است).

پس بخشی از پیشگویی رسول تحقق یافت و بعضی منتظر گذر زمان است. در هر حال شما حق ندارید با تاویل‌های لایتچسبک، امامان خود را همان خلفاء بدانید... معنی خلیفه معلوم است؛ باید واجد شرایطی معین باشد. همانطور که دکتر واجد شرایط معلوم است یا پادشاه یا نانوا یا هر کس دیگر.

تقی و نقی و عسکری هرگز خلیفه نبودند. وقتی ما به یکی می‌گویم دکتر، او باید صفاتی داشته باشد که هر طبیبی دارد! این که پیغمبری بگوید: در این شهر ۱۲ طبیب هست و ما کسی را که معالجه نمی‌کند، طبیب بدانیم.

یا راندگی بلد نیست، راننده بدانیم. نشانه کودنی و حماقت ماست. وقتی می‌گوییم امام موسی، غلیفه بود، دست کم باید در یک برهه از عمرش خلافت کرده باشد نه این که خلیفه، او را زندانی کند!

ادعای ۲۴۰- علی مشاور اول خلفاء بود

رسول اکرم، خاتم الانبیاء، مثل هر پیغمبری قبل از وفات، وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین نمودند. امیر المؤمنین علی را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر به اطاعت آن حضرت نمودند.

اما بعد از وفات رسول اکرم به جهاتی که عند العقلاء واضح است سیاست امر خلافت به ابی بکر و عمر و عثمان قرار گرفت؛ اما در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) ابی بکر و عمر کاملاً با آن حضرت در جمیع امور شور می‌نمودند و مطابق فرموده‌های آن حضرت عمل می‌کردند...^(۱)

جواب ما:

شما بگویید: در تاریخ یک مورد فقط یک مورد دیگر سراغ دارید که کسانی شخصی را از حکومت بر کنار کنند، بعد بدون مشورت با او آب نخورند؟!

دعای ۲۴۱ امامان سنی، شاگرد امام صادق بودند

اکابر فقهاء و ائمه عظام اهل تسنن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند؛ مانند ابو حنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحق و یحیی بن سعید قحطان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلاً اشاره شد) که هر یک به قدر استعداد خود از محضر انور آن حضرت بهره مند می شدند...^(۱).

جواب ما:

این هم یک حرف عجیب دیگر! اگر واقعاً ما شاگردان امام صادق بودیم پس امامهای ما بهتر می دانند که نظر او چه بود؟! پس شما مذهب خود را از کی گرفتند؟ ما که به گفته شما از استادمان، امام صادق، گرفتیم! شما از کی گرفتید؟! آیا این معقول و باور کردنی است که علمای ما پشت سر امام صادق، استادشان، با دست باز نماز بخوانند بعد که از محضرشان رفتند، به مردم بگویند: با دست بسته نماز بخوانید! ما هم همین را می گوئیم که ایشان سنی بودند و الله می داند که اصول کافی شما کی پیدا شد! و دروغها به امام صادق بست....

دعای ۲۴۲ - سنی ها به امام صادق اهمیت ندادند

درد بزرگ شما این است که بزرگانتان حاضر نشدند نام شریفش را در اعداد امامان اربعه قرار دهند...^(۲).

۱- ص ۵۷۸.

۲- ص ۵۷۹.

جواب ما:

در حرف تو تضاد عجیبی است از یک طرف می‌گویی: استاد سنی‌ها بود، از یک طرف می‌گویی: سنی‌ها از استاد خود حدیثی روایت نکردند! و به او اهمیت ندادند. پس استاد شان به آنها چه می‌گفت؟!.

دعای ۲۴۳- اهل البیت را سنی‌ها رها کردند و رفتند دنبال دیگران

بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدان امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک از عترت و اهل بیت رسول الله نبودند، مسلمان پاک، بدانند و هر یک از آن فرقه در طریقه خود آزاد باشند با آنکه در اصول و فروع با هم اختلافات بسیار دارند.

اما پیروان امام صادق را رافضی و مشرک بدانید...^(۱).

جواب ما:

نه، ما امام صادق را از اهل سنت می‌دانیم و بس؛ اما شما خدا می‌دانید از کجا آمده اید؟!.

اگر مرجع تقلیدی اعلم باشد و از اهل بیت نباشد، شما هم دنبال او می‌روید؛ مثلاً شما هم به مرجعیت منتظری اعتراض ندارید؛ پس اعتراض شما به ما برای چیست؟.

دعای ۲۴۴- طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی‌شود

در جواب سنی که پرسید شما چرا زنان و دوستان پیامبر را فحش می‌دهید. داعی وعده داده بود که جواب بدهد!

داعی: میل نداشتم که شما در این مجلس آشکارا از این قبیل موضوعات بحث یا سؤال یا به قول خودتان گله و شکایت کنید که مجبور شوم، پاسخ بدهم.

خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب رد و بدل می‌شد تا جوابی مطابق صواب عرض می‌کردم. حالا هم تمنا می‌کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی درباره این موضوع صرف نظر نمایید. یک روز صبح خودم به خدمتتان می‌آیم و دو نفری قضیه را حل می‌کنیم.

خلاصه حرف او در پنج صفحه بعد این است که آدم با سب صحابه کافر نمی‌شود! ولو این که از روی غرض و کینه توزی فحش بدهد...^(۱).

جواب ما:

اجمالاً این حرف را قبول داریم که سب کننده صحابه، فاسق است و کافر نیست! هر چند که امام مالک کسی را که به صحابه بغض داشته باشد، کافر می‌داند و آیه «لَيُعِظَنَّ بِهِمُ الْكُفَّارَ» را شاهد می‌آورد.

اما قبول داریم که ۱۲ امامی را به خاطر سب صحابه نمی‌توان کافر گفت. کسانی که این مذهب جعلی را درست کرده‌اند، دقیقاً می‌دانستند کجا باید متوقف شوند تا کافر به شمار نیایند! زیرا از درون به پیکر اسلام ضربه زدن آسانتر است! عوام شیعه، جاهل هستند اما علمای آنها بی شک منافقند.

یاد خاطره ای افتادم: عمومی زخم؛ یعنی، شیخ عبدالحی بن عبدالطیف که روزگاری شاگرد ابو علی مودودی، مفکر مشهور، بود، می‌گوید:

روزی برای علامه مودودی شرح دادم که شیعه‌ها در محله ما اعمال حیرت آوری انجام می‌دهند و در آخر گفتم: آیا آنها کافرند؟ گفت: نه کافر نیستند. این حرف بر من گران آمد. باز شرح دادم که چنین می‌کنند و چنان می‌کنند. آیا کافرند؟ گفت: نه، منافقند. دید که مسأله برایم قابل هضم نیست، خطاب به من گفتم: چه خیال می‌کنی؟ آیا منافق از کافر بدتر نیست؟

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵].

«بدرستی که منافقان در پایین ترین طبقه جهنم هستند و یآوری ندارند.»

میگوید:

دونمونه ذکر کرد: یکی این که از زبان ابوبکر نوشت که ایشان فرمود: علی روباه است؛ روباهی که می گوید شاهد دم است. و از زبان عایشه، حضرت عثمان را فحش داد.

جواب ما:

و همه این عجایب و غرایب را در کتاب بی ارزش شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید یافت که نویسنده آن یک شیعه غالی و معتزلی است و کارش به سنی ها ربطی ندارد! البته این را بگوئیم که شیعه عادی منافق نیست. او گمراه است. او با ابوبکری بد است که برایش ترسیم کرده اند. با اون ابوبکر ما هم بدیم. او با عمر حقیقی دشمن نیست او از عمری تنفر دارد که برایش ترسیم کرده اند. از این عمر ساخته ذهن بیمار عالمان شیعه، ما هم متنفریم.

دعای ۲۴۵- علی قاتل خود را می شناخت

دروغی آورده است درباره علی که قاتل خود را می شناخت و به او می گفت: تو مرا خواهی کشت! اما به او چیزی نگفت!

پیامبر هم به همین دلیل، چیزی به صحابه نمی گفت؛ زیرا قبل از جرم نمی توان قصاص کرد...^(۱).

جواب ما:

حرفی که در قوطی هیچ عطاری نیست حتی ابن ابی الحدید!

علی اگر می‌دانست که ابن ملجم قصد ترور او را دارد، می‌توانست برای احتیاط اقداماتی انجام دهد. رییس جمهور پاکستان دوبار مورد سوء قصد القاعده قرار گرفت و او تدابیر احتیاطی را به صد در صد رساند.

اما رسول الله، کودتا چیان آینده را محرم اسرار خود و حتی مطلع از امور خانه خود کرد! آیا باور می‌کنید اکنون رییس جمهور پاکستان با دختر بن لادن یا خامنه ای یا دختر رجوی منافق عروسی کند؟ اگر هم بکند؛ یعنی این که دست کم دختر خوب است.

اما شما نه دختر را خوب می‌دانید نه پدر را! نه عایشه را نه عمر را!

این قوم به امامان خود مقام فوق بشری داده‌اند و در همان حال، آنها را از پیرزن‌ها هم عاجزتر کرده‌اند.

دعای ۲۴۶- بعضی از بیعت کنندگان در صلح حدیبیه منافق بودند...^(۱).

جواب ما:

در این جا، یک حرف بی نهایت بی معنی گفته است با آنکه قرآن به صراحت می‌گوید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...﴾ [الفتح: ۱۸].

«بدرستی که الله خشنود شد از مومنان که زیر درخت با تو بیعت کردند».

با این وجود داعی شیاد می‌گوید که بعضی از این بیعت کنندگان منافق بودند! پس الله چرا از آنها راضی شد؟

دعای ۲۴۷- حدیث به اصحاب من اقتداء کنید...^(۲).

۱- ص ۵۸۸.

۲- ص ۵۸۹.

حدیثی را از سنی پیش کشیده است به این الفاظ: «ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیم اهتدیتیم».

بدرستی که یاران من چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌یابید...^(۱).

جواب ما:

داعی سعی کرده است این حدیث را عقلانی جواب بدهد. لازم نیست چون این حدیث پیش ما قوی نیست. یک حدیث صحیح نیست و ما به آن استدلال نمی‌کنیم. این را می‌گویند پیروی از هوای نفس! هر جا به نفعشان باشد حدیث ما درست است و اگر به ضررشان باشد، همان حدیث نادرست می‌شود!

دعای ۲۴۸ - اصحاب منافق بودند می‌خواستند پیامبر را بکشند

در این جا، سعی می‌کند با استفاده از وجود منافقان در مدینه، نیت شوم خود را بیان کند و نتیجه بگیرد که اصحاب منافق بوده‌اند...^(۲).

جواب ما:

در جواب این جاهل می‌گوییم: اگر این طور باشد که تو می‌گویی؛ یعنی، اگر قرار باشد به حجت خالی نبودن مدینه از منافقان، ما انگشت اتهام به هر کسی که خواستیم بگذاریم و هیچ قواعد علمی درکار نباشد، آن وقت به همان آسانی که تو عمر را به نفاق متهم می‌کنی، می‌توان علی را نیز، به نفاق متهم کرد!

آیا پیغمبر از منافق زن می‌گیرد؟! به منافق زن بدهد؟! منافق را وزیر خود کند؟! آیا این ممکن است!؟

دعای ۲۴۹ - ابوهریره دروغگو بود...^(۳).

۱- ص ۵۹۰.

۲- همان.

۳- ص: ۵۹۲.

جواب ما:

باز حضرت ابوهریره را متهم کرده است! اگر تو در کتابت سعی کرده ای از اهل سنت حدیث بیاوری تا حقانیت مذهب خود را آشکار کنی، پس گوش‌هایت را خوب باز کن: اگر سنی، ما هستیم، اگر حدیث از ماست، پس بدان که بزرگترین راوی احادیث ما «ابوهریره» است!

این دروغ بزرگی است که گمان می‌کنی عمر احادیث ابوهریره را قبول نداشت. و جالب این که خودش در همین کتاب شبهای پیشاور چندین حدیث از ابوهریره آورده است و او را شاهد گرفته برای اثبات حقانیت مذهب خود! قربان برم خدا را... یک بام و دو هوا!

دعای ۲۵۰- اصحاب با یکدیگر در امر جانشینی پیامبر اختلاف کردند...^(۱).

جواب ما:

می‌گوید: اصحاب با هم اختلاف پیدا کردند. درست است. خب از این می‌خواهی چی را ثابت کنی؟ آیا دو مومن نمی‌توانند با هم جنگ کنند؟
برو قرآن را بخوان آیه:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾ [الحجرات: ۹].

«و اگر دو طایفه از مومنان با هم بجنگند، میان آنان را اصلاح دهید...»
پس می‌بینی، مخالفت که سهل است، مومنان ممکن است با یکدیگر جنگ کنند و همچنان مومن باقی بمانند.

دعای ۲۵۱- سعد بن عباده با ابی بکر و عمر در موضوع انتخاب خلیفه مخالف بود...^(۱).

جواب ما:

درسته! مخالفت کرد. از این می‌خواهی چه چیز را ثابت کنی؟ من که برایت آیه آوردم که مخالفت گناه نیست.

دعای ۲۵۲- قیام طلحه و زبیر در مقابل علی در بصره باعث قتل مسلمانان شد

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان زیر شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه بر حق پیغمبر نبود (و به عقیده شما خلیفه چهارم)؟
و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟ این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند، پیروی و اقتداء به کدام یک از آنان سبب هدایت بود؟ اگر بگویید: هر دو دسته، چون تابع اصحاب بودند پس حق بودند. راه غلط پیموده اید؛ زیرا جمع بین ضدین محال است که دو فرقه محارب، هر دو اهل هدایت باشند و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد...^(۲)

جواب ما:

یکبار گفتم که این حدیث (اصحاب مثل ستارگانند به هر کدام اقتداء کنید، راه را می‌یابید). ضعیف است ما به آن استناد نمی‌کنیم. اما جنگ بین طلحه و زبیر با علی توسط آنها شعله ور نشد افرادی مثل تو در آن زمان هم بودند که جنگ را شبانه شروع کردند.

دعای ۲۵۳- معاویه و عمرو بن عاص، علی را سب می‌نمودند...^(۳)

جواب ما:

۱- ص: ۵۹۳.

۲- همان.

۳- ص ۵۹۴.

این دروغ است! هرگز معاویه بر منبر علی را فحش نداد؛ حتی وقتی خبر مرگش را شنید، گریه کرد تا آن جا که زنش حیرت کرد که چگونه تا دیروز با علی می‌جنگیدی و حالا و بر مرگش گریه می‌کنی؟.

اگر حرف تو درست باشد، آن وقت حیرت آور است کار حضرت حسن که چگونه حکومت را به معاویه داد؟ و چرا داد؟ و چرا شرط نگذاشت که پدرش را فحش ندهند یا دست کم فحش به علی را بر سر منابر قدغن کند؟.

دعای ۲۵۴- اسناد حدیث «اصحابی کالنجوم» ضعیف است

چنانکه قاضی عیاض در «شرح الشفاء»^(۱) این حدیث را نقل نموده است و می‌گوید: دارقطنی در «فضائل» و ابن عبدالبر از طریق او آورده‌اند که به استناد این حدیث حجتی نمی‌باشد.

و نیز، عبد ابن حمید در «مسند» خود از عبدالله ابن عمر نقل نموده است که بزار منکر صحت این حدیث بود.

و نیز، گوید: ابن عدی در کامل به استناد خود از نافع از عبدالله ابن عمر نقل نموده است که اسناد این حدیث ضعیف است.

و همچنین گوید بیهقی روایت نموده است که متن ابن حدیث مشهور است، اما اسانید او ضعیف است...^(۲).

جواب ما:

خب من که گفتم ضعیف است.

برای این که بدانید چگونه شیطان بر دوش این مرد نشسته است و او را به هر طرف که می‌خواهد، می‌کشد؛ به صفحه ۱۶۱ از کتابش مراجعه کنید (ادعای ۴۸) در آن جا

۱- ج ۲، ص ۹۱.

۲- ص ۵۹۴.

می بینید که چه سودی دارد که حدیث ضعیف ما را نقل می‌کند و به آن استدلال می‌کند! در حالی که خودش نوشته است که ما می‌گوییم: این حدیث دروغ است. اما وقتی بخواهد به آن استدلال می‌کند و فرق بین ماست و آهک را نمی‌شناسد! فرق بین حدیث کذب و صحیح را ذکر نمی‌کند!

دعای ۲۵۵ - صحابه معصوم نبودند...^(۱).

جواب ما:

مگر ما می‌گوییم معصوم بودند؟!

صبر کن بینم این سنی چه می‌گوید:

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند، اما مسلماً همگی آنها عدول بودند و معصیتی از آنها صادر نمی‌شد.

شما دوباره حرف این سنی را بخوانید! ما می‌گوییم که صحابه معصوم نبودند؛ اما معصیتی از آنها صادر نمی‌شد!

جواب ما:

آیا شما می‌فهمید که منظورش چیست؟ این یعنی چه؟ بهر حال منظور سنی دست پرورده داعی هر چه می‌خواهد باشد. اما ما سنی‌ها معتقدیم که صحابه معصوم نبودند! در همان حال، علمای ما متفق شده‌اند که تمامی اصحابی که از رسول حدیث نقل کرده‌اند در کار نقل حدیث از پیامبر، راستگو بوده‌اند؛ یعنی، به سند احادیثی که در دست داریم، نگاه می‌کنیم که از صحابه است، پس حرفی نمی‌زنیم و او را راستگو می‌دانیم؛ اما درباره نقرات بعدی در سلسله سند حدیث، علما نظر داده‌اند که معتبر هستند یا نه؟

بله صحابی ممکن است که گناه کند، اما ممکن نیست بر پیامبر دروغ ببندد؛ زیرا در این کار خطر از بین رفتن ایمان هست! البته اگر تو خلاف این را ثابت کنی؛ یعنی، مثلاً

حدیثی بیاروی و به طریقی بتوانی دروغ گویی صحابی را ثابت کنی؛ ما باور خود را عوض می‌کنیم!

ادعای ۲۵۶- شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سَرّی

در این جا، دروغ خیلی بزرگی گفته است:

ابن حجر در «فتح الباری»^(۱) می‌نویسد: ابو طلحه زید بن سهل، مجلس سَرّی شراب ترتیب داد که در آن ابوبکر، عمر، ابو عبیده، ابو ایوب انصاری، ابودجانه! و انس هم بود که در آن مجلس با ابوبکر اشعاری در مرثیه بزرگان بدر سرود!...^(۲).

جواب ما:

آخر ابوبکر که این قدر به بزرگان کافر بدر علاقه داشت چه کسی او را مجبور کرده بود که در طرف مقابل آنها سنگر بگیرد و آنها را بکشد بعد برایشان مرثیه بخواند؟! کسی نیست که بگوید: چرا ابوبکر، عمر، ابو عبیده، ابودجانه، انس، ابو ایوب و دیگران، عوض آنکه لشکر محمد را در بدر به ۳۱۳ نفر برسانند، چرا نرفتند به لشکر ۱۰۰۰ نفری کفار تا عدد لشکریان محمد را ۳۰۲ نفر برسانند؟! تازه از این ۳۱۳ نفر، دست کم ۲۵۰ نفر را منافق می‌دانند؛ چرا آنها نرفتند تا لشکر محمد ۵۰ نفر شود و لشکر کفار ۱۲۵۰ نفر؟! چرا نرفتند؟ حالا که نرفتند، چرا کفار را کشتند؟ حالا که کشتند، چرا برایشان مرثیه می‌خوانند و در عزای آنها شعر می‌سرایند؟!

شیعه اعتقاد دارد که اگر عزم راسخ را با بی حیایی و با اصرار آمیخته کند، بالاخره سنی را از میدان بدر می‌برد!

و در ادامه می‌نویسد:

۱- ج ۱۰، ص ۳۰.

۲- ص ۵۹۶.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیهٔ خمر در سورهٔ مائده در صحیح خود و مسلم این حجاج در کتاب «اشربه»^(۱) و امام احمد حنبل در «مسند»^(۲) و ابن کثیر در تفسیر خود^(۳) و جلال‌الدین سیوطی در «الدر المثور»^(۴) و طبری در تفسیر خود^(۵) و ابن حجر عسقلانی در «اصابه»^(۶) و در «فتح الباری»^(۷) و بدر الدین حنفی در «عمده القاری»^(۸) و بیهقی در «سنن»^(۹) و دیگران شرح قضایا را مفصل و مبسوط نقل نموده‌اند.

جواب ما:

و این دروغی بزرگتر است در کتابهای ذکر شده. اصلاً چنین واقعه‌ای به این صورت ذکر نشده است!

ادعای ۲۵۷- صحابه پیمان شکنی کردند

اینک برای تأیید عرایضم به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردید و در تمام کتب فریقین ثبت است، اشاره می‌نمایم: آن عمل، نقض عهد و بیعت بود که خداوند متعال در قرآن مجید نقض کنندگان عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده است. در سورهٔ «نحل» وفای به عهد را واجب نموده است که می‌فرماید:

۱- باب تحریم الخمر.

۲- ج ۳، ص ۸۱ و ۲۲۷.

۳- ج ۲، ص ۹۳ و ۹۴.

۴- ج ۲، ص ۳۲۱.

۵- ج ۷، ص ۲۴.

۶- ج ۴، ص ۲۲.

۷- ج ۱۰، ص ۳۰.

۸- ج ۱۰، ص ۸۴.

۹- ص ۲۸۶ و ۲۹۰.

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].

و در آیه ۲۵ از سوره رعد، نقض کنندگان عهد را ملعون خوانده است که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۵].

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما موجود است، نقض عهد نمودن، گناه بزرگی است به خصوص نقض عهد با خدا و رسول الله که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقبیح قبایح بوده است...^(۱).

جواب ما:

این است سهم این آدم از علوم قرآنی!! صحابه در جنگ جمل قصد جنگ با امیر خود را نداشتند. امیر در کشتن قاتلان حضرت عثمان درنگ کرد و آنها این را نپسندیدند. فراموش نکنید قاتلان مکار عثمان به دروغ با نام صحابه بر ضد عثمان نامه جعل کرده بودند. صحابه می‌خواستند که دروغ آنها را علنی کنند. اگر آنها می‌خواستند با علی بجنگند به مدینه می‌رفتند نه به بصره! بعد علی به تعقیبشان رفت؛ زیرا از طرف توطئه گران به او گزارش نادرستی رسیده بود. وقتی دو لشکر با هم روبرو شدند، امیر قبول کرد که قاتلان عثمان را مجازات کند. اما توطئه گران منتظر صبح نشدند و آتش جنگ شبانه را شعله ور کردند.

آن توطئه گران در جنگ صفین نیز، در لحظه پیروزی از علی خواستند تا صلح کند تا فتنه ادامه یابد و بعد همان‌ها بر علی شمشیر کشیدند و بر علی ثابت شد که حرف عایشه و طلحه و زبیر درست بود و قبل از پرداختن به معاویه باید قاتلان عثمان را می‌کشت.

علی فکر کرد که زور و قدرت ندارد، اما دید که زبیر و طلحه با او همراهند، پس تصمیم به مجازات قاتلان عثمان گرفت؛ اما قاتلان چنانکه گفتیم، منتظر صبح نشدند. این کجا و آیات قرآن کجا؟! مگر آدم حق ندارد به امیرش بگوید: بالای چشم تو ابروست؟.

با وجود این اهل سنت بر این رأی هستند که علی خلیفه برحق است و اما شما فتنه گرانی هستید که تا امروز در شیپور فتنه می دمید! و فراموش نکنیم که صحابه در امور دینی اختلاف نداشتند، حتی یزید و حسین در امور دینی اختلاف نداشتند. قاتلان حسین یک روز جلوتر نماز را به امامت حسین خواندند!

ادعای ۲۵۸- محمد ﷺ و علی علیه السلام صادقان در قرآنند

بنابر آنچه علمای بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «مانزل من القرآن فی علی» و خطیب خوارزمی در «مناقب» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»^(۱) از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموی، و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب مسندا» و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در سوره توبه که می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

محمد و علی ﷺ هستند.

جواب ما:

صادقین، راکعین، متقین، مومنین، مسلمین..... همه علی شدند. پس قرآن فقط نازل شد تا به طور رمزی و به اشاره درباره علی صحبت کند و اصحاب را امر کند که از علی

پیروی کنند، اما از ترس همان اصحاب نام او را به صراحت ذکر نمی کند! این (ترس) و آن (امر) چطور با هم جور درمی آید؟!.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵].

«به درستی مومنانی که ایمان به الله و رسولش آوردند و سستی نکردند و با مال و جان خود در راه الله جهاد کردند، ایشان از جمله صادقین هستند».

الله در چندین آیه، کلمه صادقین را تفسیر می کند. خداوند در سوره حشر، آیه ۸ می فرماید:

صادقین آنهایی هستند که از دیار و مال خود اخراج شدند و در جستجوی کسب فضل و رضایت خدا هستند و الله و رسولش را یاری کردند؛ یعنی، تمام صحابه مصداق این آیه هستند و صادق می باشند و دلیلی نداریم که آن را فقط مختص به حضرت محمد و علی بدانیم.

ادعای ۲۵۹- در حدیث غدیر و چگونگی آن

نام ۶۰ عالم و ۶۱ کتاب ما را آورده است که در کتاب آنها حدیث غدیر آمده است و نام مسلم و بخاری هم در این لیست هست! و بعد متن حدیث را نقل کرده است که رسول الله علی را جانشین خود کرد و اول از همه عمر به او تبریک گفت...^(۱).

جواب ما:

خواننده برای آنکه به حقه بازی این مرد مکار پی ببرد، خوب است در این جا کمی در نگ کند. فرض کنید قومی عقیده دارد که روزه در رمضان از ساعت ۸ صبح شروع می شود و ساعت ۳ بعد از ظهر پایان می یابد و بعد برای اثبات این ادعای خود ۶۰ کتاب سنی را شاهد بیاورد که در آن آمده است که مسلمان باید یک ماه را در سال روزه بگیرد!

این برای حرف تو سند نمی شود. تو باید این سند را بیاوری که روزه از ۸ صبح است تا ۳ بعد از ظهر تا ادعای تو اثبات باشد.

ما قبول داریم که رسول الله در غدیر خم به مردم گفت که هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست! و اگر از کتاب ما نقل می کنی که این، داستانی طولانی دارد! جزئیات، چیزی دیگر است.

از کتاب ما قانون روزه را نقل می کنی؛ پس از کتاب ما زمانش را هم نقل کن!

از کتاب ما داستان غدیر را می آوری؛ پس ماجرایش را هم از کتاب ما نقل کن نه از کتاب خودت!

ادعای ۲۶۰- عالمان سنی درباره غدیر خم روایات معتبر دارند که علی جانشین پیامبر است...^(۱).

جواب ما:

این آقای میرسید علی همدانی شافعی کی باشند که در قرن هشتم احادیث جدید کشف می کنند!؟

هشت قرن کسی خبر نداشت؛ حالا این میرسید علی همدانی از کجا با خبر شده است.

جواب ترا در عنوان قبلی دادم.

ادعای ۲۶۱- جبرائیل عمر را نصیحت کرد که حق علی را نخوری

به خصوص، میرسید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلاء و مؤثقان فقهاء و علمای خودتان در قرن هشتم هجری بود در کتاب «مودة القربی»^(۲) نوشته است که جمیعت بسیاری از صحابه در مکان های مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که

۱- ص ۶۰۱.

۲- مودت پنجم.

گفت: «نصب رسول الله ﷺ علیاً علماً»؛ یعنی، نصب نمود رسول الله علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را به مولایی به جامعه معرفی نمود و بعد از دعا دربارهٔ دوستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد:

«اللهم انت شهیدی علیهم» «خدایا، تو گواه منی بر ایشان (یعنی، ابلاغ رسالت نمودم)». در آن حال، جوان زیبایی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود؛ به من گفت:

«لقد عقد رسول الله عقداً لا يحله الا المنافق فاحذر أن تحله»

من به رسول الله عرض کردم: وقتی شما دربارهٔ علی سخن می‌گفتید، پهلوی من جوان خوش رو و خوشبویی نشسته بود و با من چنین گفت. حضرت فرمود:

او از اولاد آدم نبود؛ بلکه جبرئیل امین بود که به این صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را دربارهٔ علی ﷺ...^(۱).

جواب ما:

هیچ عاقلی این داستان را باور نمی‌کند؛ این که اعتراف به جرم است. عمر چرا باید این را بگوید؟ فرعون حتی قدرت جادویی عصای موسی را دید باز به او تهمت زد. شکست جادوگران خود را دید باز قبول نکرد و به ساحران خود تهمت زد. علی که وزیر عمر بود اگر علی ادعایی می‌کرد باید به او تهمت می‌زد.

و دیگر اینکه شما می‌گویید: عمر از فرعون بدتر است. پس چرا اخلاق عمر در این جا مثل اولیاء الله است.

می‌گوید:

از شخص شما، سید جلیل القدر مؤدب انتظار نداریم که نسبت هوا پرستی به اصحاب رسول الله بدهید و حال آنکه اصحاب را آن حضرت اسباب هدایت قوم قرار داد که می‌فرماید: «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم».

جواب ما:

اگر می‌خواهی حرفی بزنی، چرا از زبان سنی مقدمه چینی می‌کنی ما که گفتیم: این حدیث را قبول نداریم.

ادعای ۲۶۲- حدیث اقتداء با صحاب مخدوش است

اول، تمنا می‌کنم تکرار مطلب نفرمایید. ممکن است اصحاب هم مانند سایر خلق جائز الخطاء بودند. پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند، تعجبی ندارد که با برهان، نسبت هوی پرستی به بعضی از آنها داده شود.

دوم، بدانید که این حدیث قابل استناد نیست؛ زیرا در اسناد این حدیث حارث ابن قضین، مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه نصیبی متهم به کذب و دروغ‌گویی می‌باشند؛ لذا ضعف حدیث ثابت است و نیز، ابن حزم گفته است: این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیف قابل اعتماد و اتکاء به استناد نمی‌باشد...^(۱).

جواب ما:

ما از اول گفتیم: مخدوش است؛ اما تو در ادعای... خودت به آن استناد کردی. اگر حدیث را قبول نداری، چرا به آن استناد کردی! قربان برم خدا را، یک بام دو هوا! بعد اینجا چرا سند حدیث را با این دقت میبینی اما اگر بنفع تو باشد سندش را نگاه نمیکنی؟.

ادعای ۲۶۳- بعضی از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

آقایان یا باید با انصاف بگویید: بسیاری از اخباری که در کتب معتبر خودتان راجع به حرب با امیر المؤمنین علی نقل گردیده است که رسول اکرم فرمود: «جنگ با علی، جنگ با من است.» اساسی ندارد یا تصدیق نمایید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد؛

زیرا سلسله اسناد صحیح به کتب معتبر اکابر علمای خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبر علماء شیعه) که در این صورت تصدیق کرده اید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند؛ مانند معاویه، عمرو بن عاص، ابوهریره، سمره بن جندب، طلحه و زبیر و غیره که به جنگ با علی بر خاستند، زیرا جنگ با رسول الله بوده است. پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول الله قیام نمودند. ما چگونه ناچاریم تصدیق کنیم که عده ای از اصحاب فاسد بودند، مثل طلحه و زبیر...^(۱).

جواب ما:

و این حدیث جنگ با علی، جنگ با من است؛ نیز دروغ است. تو که این همه از کتابهای ما خبر داری! چگونه نمی دانی که طلحه و زبیر جزو عشره مبشره هستند؛ یعنی، شامل ۱۰ نفری هستند که بهشتی هستند. پس اگر به کتابهای ما استناد می کنی، ناچاری تصدیق کنی طلحه و زبیر فاسد نبودند؛ بلکه بهشتی هستند. بلکه از بهترین مردم هستند. بدان که ما نمی گوئیم: همه صحابه به بهشت می روند (هر چند که به این امید داریم)؛ چون ندیدم آنها بر پیامبر دروغ ببندند، پس می گوئیم که همه عدول هستند و در نقل حدیث دروغ نگفته اند. این یک حرف است و معصوم دانستن آنها حرف دیگر و هدایت تک تک آنها حرفی دیگر و به بهشت رفتن همه آنها حرف دیگر. از این چهار حرف فقط حرف اول را اهل سنت با تاکید می گویند و بس.

ادعای ۲۶۴- غزالی می گوید: صحابه نقض عهد کردند.

کتاب «سر عالمین» را نوشته غزالی می داند. در این کتاب نوشته شده است که علی جانشین بلا فصل محمد است!...^(۱).

جواب ما:

این مهم نیست که کتاب سر عالمین از غزالی است یا نه؟ این هم مهم نیست که غزالی بگوید که علی خلیفه بلا فصل رسول است. غزالی کیست؟ آیا او پیامبر است؟ هر کس که چنین بگوید، دیگر سنی نیست. همانطور که هر کس بگوید: بهاء الله پیغمبر است، دیگر مسلمان نیست. حتی اگر نامش محمد علی باشد، باز مسلمان نیست! حالا یا غزالی سنی نیست یا کتاب از او نیست! تا آن جا که ما می دانیم شیعه ها بعضی از کتب را به عالمان ما نسبت داده اند. مگر آنها را انتهای نیست!

حالا اگر من بگویم که محمد باقر سجودی شیعی گفته است: علی در حق معاویه ظلم کرده و به او حمله کرده است. شما چه می گوئید؟! گفتن این جمله شیعه بودن سجودی را نفی می کند! این حرف یک خارجی است! نه یک شیعه. غزالی که بگوید علی، خلیفه بلا فصل است. پس سنی نیست؛ زیرا فرق اصلی شیعه و سنی در این است که سنی، علی را بر گزیده الله نمی داند! اگر بداند، شیعه است.

ادعای ۲۶۵- «سر العالمین» کتاب غزالی است...^(۲).

جواب ما:

کی گفته است؟ سبط ابن جوزی! این، همان آدم است که مسلمانها گفتند: خداوند او را نیامرزد. یکی گفت: چرا؟ گفت که بر مذهب شیعه مرد. نام اصلی اش را نمی نویسد! می نویسد: سبط ابن جوزی (نوه ابن جوزی) تا مردم او را با ابن جوزی اشتباه کنند! آیا کتاب عربی است یا فارسی؟ که می نویسد سبط ابن جوزی!

ادعای ۲۶۶- ابن عقده سنی را به خاطر حق گویی کشتند

۱- ص ۶۰۸.

۲- ص ۶۱۰.

چنانکه تاریخ نشان می‌دهد بسیاری از اکابر علمای خودتان به خاطر حق نویسی در زمان حیاتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و علمای متعصب و عوام بی‌خرد خواندن کتابهای آنان را تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری توثیق نموده است و در ترجمه حالات او می‌نویسند: سیصد هزار حدیث با سندهای آن حفظ داشت و بسیار ثقه و راستگو بود.

به علت این که در مجامع عمومی در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می‌گفت، او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خود داری نمودند.

ابن کثیر و ذهبی و یافعی درباره او نوشته‌اند: «ان هذا الشيخ كان يجلس في جامع براثا و يحدث الناس بمثالب الشيخين و لذا تركت رواياته و الا فلا كلام لاحد في صدقه و ثفته؟» ز شیخ ابن عقده می‌نشست در جامع براثا (که امروزه مسجد براثا بین بغداد و کاظمین معروف است) و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را برای مردم نقل می‌کرد؛ برای همین عمل، او و روایاتش را ترک نمودیم والا احدی در صداقت و راست گوئی و موثق بودن او حرفی نزده است؟!...^(۱).

جواب ما:

حرفت را نفهمیدم! از یک طرف می‌گویی: ذهبی گفته است که ابن عقده بسیار ثقه و راستگو بود و از طرف دیگر می‌گویی: ذهبی گفته است: این شیخ می‌نشست و از ابوبکر بدگویی می‌کرد.

برای آنکه شیعه‌ها از خواب بیدار شوند، حرفش را ترجمه می‌کنم: ابن عقده به گفته علامه مجلسی بسیار ثقه و راستگو بود و شکی در امر راستگویی او نیست! اما ابن عقده در مسجد کوفه می‌نشست و عیب‌های علی را برای مردم می‌گفت؛ به همین خاطر، با وجود مورد اطمینان و راستگو بودن از او حدیثی نقل نمی‌کنیم.

آیا ممکن است کسی از علی بدگویی کند و نزد شیعه راستگو باشد؟! آیا ممکن است کسی از محمد بدگویی کند و مورد اطمینان باشد؟! ابوبکر و عمر نیز، همین مقام را نزد ما دارند. چگونه ممکن است ما ببینیم کسی از آنها بدگویی می‌کند! و او را مورد اطمینان و راستگو بدانیم؟! اگر راستگو می‌دانیم، چرا حدیث او را نقل نمی‌کنیم.

ادعای ۲۶۷- طبری را به خاطر حق گویی و طرفداری از شیعه، شبانه دفن کردند

و خطیب بغداد در تاریخ خود از او تعریف می‌کند؛ اما در آخر بیانات خود می‌گوید: طبری به خاطر حق گویی در ۸۶ سالگی در خطر مرد و او را در روز دفن نکردند و شب دفن کردند...^(۱).

جواب ما:

سوال ما این است که ۸۶ سال عمر کافی نیست؟ نوشتن این همه کتاب کافی نیست؟! کجا در خطر بود؟ مگر آدم بعد از مرگ هم در خطر می‌باشد؟! بعد این فقط امام زمان شماسست که به مرده حمله می‌کند! طبق روایت شیعه‌ها امام زمان آنها، عایشه را شلاق می‌زند و ابوبکر و عمر را هم می‌زند!

در ضمن، این که حرف مهمی نیست؛ علما در زندگی با مشکلات زیادی روبرو می‌شدند. ابن تیمیه را شما ابداً دوست ندارید و او را دشمن اهل بیت می‌دانید. آیا او اکثر عمر مفید خود را در زندان نگذراند؟ امام احمد حنبل را مگر مامون زندانی نکرد و شلاق نزد؟ امام بخاری آیا دچار بلاها نشد؟ این حرف‌ها که ربطی به بحث ما ندارد.

ادعای ۲۶۸- امام نسائی را کشتند

از همه وقایع عجیب تر، واقعه قتل امام ابو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمه صحاح سته می باشد و از مفاخر اکابر علمای شما در اواخر قرن سوم هجری بوده است.

مختصری از آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد و دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی ها علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (مظلوم) را سب و لعن می نمایند. خیلی متأثر شد؛ تصمیم گرفت احادیثی را که با سلسله اسناد خود از رسول الله در فضایل امیر المؤمنین در حافظه دارد، به زیر قلم آورد.

پس کتاب «خصائص العلوی» را در اثبات مقامات عالیه و فضائل متعالیه آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطه در آن را می خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می داد.

یکی از روزها که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود، ملت جاهل و متعصب هجوم آوردند و او را از منبر به زیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خُصیتین او را کوفتند و آلت تناسلی او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثر همان ضربات سخت و لگدمال نمودن او بعد از چند روز وفات کرد و بر اساس وصیت، جنازه اش را بردند در مکه دفن نمودند!...^(۱)

جواب ما:

این مرد هم از جغرافیا بی خبر است هم از تاریخ! اموی ها در سال ۳۰۳ حکومت نمی کردند در این سال عباسیان حکومت می کردند! بنی عباس، خود را اهل بیت می دانستند و علی پسر عموی آنها بود و مردم شام جرات نداشتند که غلام بنی عباس را فحش بدهند چه برسد به علی که پسر عموی آنها بود!

بعد یادت نرود که آن وقت‌ها ماشین و هواپیما نبود که جسد را از شام ببرند در مکه دفن کنند...

تازه کتاب حدیث نسایی یکی از مهم ترین کتب اهل سنت است.
این بابا گمان میکند که دروغ گویی هنر است!!!!.

ادعای ۲۶۹- سنی‌ها کلمه مولی را درست معنی نمی کنند

داعی می‌گوید: مولی؛ یعنی، اولی به تصرف بودن است و سنی‌ها می‌گویند: محب و دوست و یاور است...^(۱).

جواب ما:

ما درست معنی می‌کنیم. «من کنت مولاه فعلی مولاه...» در این جا معنی دوست دارد نه والی.

رسول نگفته هرکس که من والی او هستم، علی هم والی اوست! شما در هر حال نمی‌توانید انکار کنید که یک معنی مولی، دوست است.

مثل این آیه:

﴿...فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾

[التحریم: ۴].

در این آیه الله با استفاده از مولا می‌فرماید که مومنین صالح، یاور و محب و مددکار رسول الله هستند.

پس قبول کنید که یک معنی مولا، یاور و مددکار و محب و دوستدار. حالا اگر منظور پیامبر این بود که علی خلیفه من است، باید از جمله دو پهلو اجتناب می‌کرد! خصوصاً در امری به این مهمی..... .

چگونه ممکن است که حدیث را ما نقل کنیم و امامان ما در کتب حدیث بنویسند، اما معنی آن را درست نفهمند و مذهبشان برخلاف نوشته‌هایشان باشد؟!.

ادعای ۲۷۰- و نزول آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴿٦٧﴾﴾

در حق علی است.

می گوید: این آیه در حق علی است:

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعَصْمُكَ مِنَ النَّاسِ... ﴿٦٧﴾ [المائدة: ٦٧].

«ای پیغمبر، آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت...»^(۱).

جواب ما:

گفته است: «بلغ»؛ یعنی، بگو. چه چیز را بگو. تو می گویی الله ترسیده است که واضح بگوید و به حضرت محمد گفته است: بگو. آیا این تفسیر تو از آیه است؟!.

خواننده اگر آیات قبل و بعد از این آیه را مطالعه کند، می بیند که درباره جدال با یهود و نصاری است. در این آیه می گوید: بلغ. و در آیه بعدی می گوید: ای اهل کتاب، شما یک ذره هم بر حق نیستید. ربط علی به این آیات از کجاست؟.

حالا آیه قبل و بعد را ببینید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتِ

النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ

وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾ [المائدة: ٦٥-٦٦].

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگار بودند، قطعاً گناهانشان را می‌زدودیم و آنان را به بوستانهای پر نعمت درمی‌آوردیم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می‌کردند، قطعاً از بالای سرشان و از زیر پاهایشان برخوردار می‌شدند. از میان آنان گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان بدرفتاری می‌کنند.»

و حالا آیه مورد بحث را ببینید

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ... ﴿٦٧﴾ [المائدة: ٦٧].

و حالا آیه بعدی را بخوانید:

﴿قُلْ يَتَاهَلِ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ

الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ [المائدة: ٦٨].

«بگو: «ای اهل کتاب، تا به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده اید بر هیچ [آئینی] نیستید.» و قطعاً آنچه از جانب پروردگارتان به جانب تو نازل شده است بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مخور.»

آخر علی را با کدام منطق نشانده اید در وسط این آیات؟ خودش می‌گوید: اکابر شما گفته‌اند؛ اما لیست اکابر را که نگاه می‌کنیم کسانی مثل سبط ابن جوزی، سیوطی، حسکانی، حموینی، خوارزمی، ابن مغزلی را می‌بینیم. از بخاری، مسلم، امام شافعی، مالک، احمد یا ابوحنیفه ذکری نکرده است!.

نام ابن کثیر را آورده است؛ پس به کتابخانه الکترونیکی می‌رویم و زیر تفسیر: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳]. را می‌بینیم تا نظر ابن کثیر را بدانیم:

وقوله: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: ۳] هذه أكبر نعم الله، عز وجل، على هذه الأمة حيث أكمل تعالى لهم دينهم، فلا يحتاجون إلى دين غيره، ولا إلى نبي غير نبيهم، صلوات الله وسلامه عليه؛ ولهذا جعله الله خاتم الأنبياء، وبعثه إلى الإنس والجن، فلا حلال إلا ما أحله، ولا حرام إلا ما حرمه، ولا دين إلا ما شرعه، وكل شيء أخبر به فهو حق وصدق لا كذب فيه ولا خُلف، كما قال تعالى: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...﴾ [الأنعام: ۱۱۵] أي: صدقا في الأخبار، وعدلا في الأوامر والنواهي، فلما أكمل الدين لهم تمت النعمة عليهم؛ ولهذا قال [تعالى] ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: ۳] أي: فارضوه أنتم لأنفسكم، فإنه الدين الذي رضيه الله وأحبه وبعث به أفضل رسله الكرام، وأنزل به أشرف كتبه.

قال علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس قوله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ وهو الإسلام، أخبر الله نبيه ﷺ والمؤمنين أنه أكمل لهم الإيمان، فلا يحتاجون إلى زيادة أبدا، وقد أتمه الله فلا ينقصه أبدا، وقد رضيه الله فلا يسخطه أبدا.

وقال أسباط عن السدي: نزلت هذه الآية يوم عرفة، فلم ينزل بعدها حلال ولا حرام، ورجع رسول الله ﷺ فمات. قالت أسماء بنت عميس: حَجَّجْتُ مع رسول الله ﷺ تلك الحجة، فبينما نحن نسير إذ تجلَّى له جبريل، فمال رسول الله ﷺ على الراحلة، فلم تطق الراحلة من ثقل ما عليها من القرآن، فبركت فأتيته فَسَجَّيْتُ عليه بُرْدًا كان علي.

قال ابن جرير وغير واحد: مات رسول الله ﷺ بعد يوم عرفة بأحد وثمانين يوما.

رواهما ابن جرير، ثم قال: حدثنا سفيان بن وكيع، حدثنا ابن فضيل، عن هارون بن عنترة، عن أبيه قال: لما نزلت ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ وذلك يوم الحج الأكبر، بكى عمر، فقال له

النبي ﷺ: "ما يبيحك؟" قال: أبكاني أنا كنا في زيادة من ديننا، فأما إذ أكمل فإنه لم يكمل شيء إلا نقص. فقال: "صدقت".

ويشهد لهذا المعنى الحديث الثابت: "إن الإسلام بدأ غريباً، وسيعود غريباً، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ". وقال الإمام أحمد: حدثنا جعفر بن عَوْن، حدثنا أبو العُمَيْس، عن قيس بن مسلم، عن طارق بن شهاب قال: جاء رجل من اليهود إلى عمر بن الخطاب ﷺ فقال: يا أمير المؤمنين، إنكم تقرأون آية في كتابكم، لو علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيداً. قال: وأي آية؟ قال قوله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ فقال عمر: والله إنني لأعلم اليوم الذي نزلت على رسول الله ﷺ، والساعة التي نزلت فيها على رسول الله ﷺ، نزلت عَشِيَةَ عَرَفَةَ في يوم الجمعة. ورواه البخاري عن الحسن بن الصباح عن جعفر بن عون، به. ورواه أيضاً مسلم والترمذي والنسائي، من طرق عن قيس بن مسلم، به ولفظ البخاري عند تفسير هذه الآية من طريق سفيان الثوري، عن قيس، عن طارق قال: قالت اليهود لعمر: إنكم تقرأون آية، لو نزلت فينا لاتخذناها عيداً. فقال عمر: إنني لأعلم حين أنزلت، وأين أنزلت وأين رسول الله ﷺ حيث أنزلت: يوم عرفة، وأنا والله بعرفة-قال سفيان: وأشك كان يوم الجمعة أم لا ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ الآية.

وشك سفيان، رحمه الله، إن كان في الرواية فهو تَوَرُّعٌ، حيث شك هل أخبره شيخه بذلك أم لا؟ وإن كان شكاً في كون الوقوف في حجة الوداع كان يوم الجمعة، فهذا ما أخاله يصدر عن الثوري، رحمه الله، فإن هذا أمر معلوم مقطوع به، لم يختلف فيه أحد من أصحاب المغازي والسير ولا من الفقهاء، وقد وردت في ذلك أحاديث متواترة لا يشك في صحتها، والله أعلم، وقد روي هذا الحديث من غير وجه عن عمر.

وقال ابن جرير: حدثني يعقوب بن إبراهيم، حدثنا ابن عُليَّة، أخبرنا رجاء بن أبي سلمة، أخبرنا عبادة بن نُسيب، أخبرنا أميرنا إسحاق-قال أبو جعفر بن جرير: هو إسحاق بن خَرَشَةَ-عن قبيصة-يعني ابن دُؤيب-قال: قال كعب: لو أن غير هذه الأمة نزلت عليهم هذه الآية، لنظروا اليوم الذي أنزلت فيه عليهم، فاتخذوه عيداً يجتمعون فيه. فقال عمر: أي آية يا كعب؟ فقال: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ فقال عمر: قد علمت اليوم الذي أنزلت فيه، والمكان الذي أنزلت فيه، نزلت في يوم الجمعة ويوم عرفة، وكلاهما بحمد الله لنا عيد.

وقال ابن جرير: حدثنا أبو كُرَيْبٍ، حدثنا قَيْبِصَةَ، حدثنا حماد بن سلمة، عن عمار-هو مولى بني هاشم-أن ابن عباس قرأ: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: 3] فقال يهودي: لو نزلت هذه الآية علينا لاتخذنا يومها عيدًا.

فقال ابن عباس: فإنها نزلت في يوم عيدين اثنين: يوم عيد ويوم جمعة.

وقال ابن مَرْدُويه: حدثنا أحمد بن كامل، حدثنا موسى بن هارون، حدثنا يحيى بن الخُماني، حدثنا قيس بن الربيع، عن إسماعيل بن سلمان، عن أبي عمر البَرَّار، عن ابن الحنفية، عن علي عليه السلام قال: نزلت هذه الآية على رسول الله ﷺ، وهو قائم عَشِيَّةَ عرفة: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾.

قال ابن جرير: حدثنا أبو عامر إسماعيل بن عمرو السَّكُونِي، حدثنا هشام بن عمار، حدثنا بن عياش، حدثنا عمرو بن قيس السكوني: أنه سمع معاوية بن أبي سفيان على المنبر ينتزع بهذه الآية: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ حتى ختمها، فقال: نزلت في يوم عرفة، في يوم جمعة.

وروى ابن مَرْدُويه، من طريق محمد بن إسحاق، عن عمر بن موسى بن وجيه، عن قتادة، عن الحسن، عن سَمْرَةَ قال: نزلت هذه الآية: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ يوم عرفة ورسول الله ﷺ واقف على الموقف.

فأما ما رواه ابن جرير وابن مردويه، والطبراني من طريق ابن لهيعة، عن خالد بن أبي عمران، عن حَسَنِ بن عبد الله الصنعاني، عن ابن عباس قال: ولد نبيكم ﷺ يوم الاثنين، [ونبي يوم الاثنين] وخرج من مكة يوم الاثنين، ودخل المدينة يوم الاثنين، وأنزلت سورة المائدة يوم الاثنين: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ ورفع الذكر يوم الاثنين، فإنه أثر غريب وإسناده ضعيف.

وقد رواه الإمام أحمد: حدثنا موسى بن داود، حدثنا ابن لهيعة، عن خالد بن أبي عمران، عن حَسَنِ الصنعاني، عن ابن عباس قال: ولد النبي ﷺ يوم الاثنين، واستنبت يوم الاثنين، وخرج مهاجرا من مكة إلى المدينة يوم الاثنين، وقدم المدينة يوم الاثنين، وتوفي يوم الاثنين، ووضع الحجر الأسود يوم الاثنين.

هذا لفظ أحمد، ولم يذكر نزول المائدة يوم الاثنين فالله أعلم. ولعل ابن عباس أراد أنها نزلت يوم عيدين اثنين كما تقدم، فاشتبه على الراوي، والله أعلم.

[و] قال ابن جرير: وقد قيل: ليس ذلك بيوم معلوم عند الناس، ثم روي من طريق العوفي عن ابن عباس في قوله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ يقول: ليس ذلك بيوم معلوم عند الناس قال: وقد قيل: إنها نزلت على رسول الله ﷺ في مسيره إلى حجة الوداع. ثم رواه من طريق أبي جعفر الرازي، عن الربيع بن أنس.

قلت: وقد روى ابن مردويه من طريق أبي هارون العدي، عن أبي سعيد الخدري؛ أنها أنزلت على رسول الله ﷺ يوم غدِير خُم حين قال لعلي: "من كنت مولاه فعلي مولاه". ثم رواه عن أبي هريرة وفيه: أنه اليوم الثامن عشر من ذي الحجة، يعني مرجعه ﷺ من حجة الوداع.

ولا يصح هذا ولا هذا، بل الصواب الذي لا شك فيه ولا مرية: أنها أنزلت يوم عرفة، وكان يوم الجمعة، كما روى ذلك أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، وعلي بن أبي طالب، وأول ملوك الإسلام معاوية بن أبي سفيان، وترجمان القرآن عبد الله بن عباس، وسُمرة بن جندب، ﷺ وأرسله [عامر] الشعبي، وقتادة بن دعامة، وشهر بن حوشب، وغير واحد من الأئمة والعلماء، واختاره ابن جرير الطبري، رحمه الله.

تفرد به أحمد من هذا الوجه، وهو إسناد صحيح على شرط الصحيحين. وكذا رواه ابن جرير، عن عبد الأعلى بن واصل، عن محمد بن القاسم الأسدي، عن الأوزاعي به لكن رواه بعضهم». اى خواننده شيعه،

من تمام تفسير ابن كثير را درباره آیه: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: 3] برایتان نوشتم تا علمای خود را بشناسید.

بگو اگر مردند ترجمه کنند

ادعای ۲۷۱ - نزول آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در غدیر خم درباره علی است.

و اگر «مولی» و «ولی» به معنای اولی به تصرف بودن نبود، جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول الله صادر گردیده است، ثابت می‌کند که مولی و ولی به معنای اولی به تصرف می‌باشد که می‌فرماید: بعد از من این مقام مخصوص علی است.

در ضمن، قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم در محل بی آب و آبادانی که سابقاً مکانی برای توقف در آن جا نبود، تمامی امت را در آن جا جمع کند و سبقت گیرندگان قافله را امر کند که برگردند مقابل آفتاب سوزان در حالی که پاها را به دامن‌ها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند و بالای منبر بروود و آن خطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در «مناقب» خود و طبری در کتاب «الولایه» و دیگران نیز، نقل نموده‌اند در اثبات فضایل و مقامات امیر المومنین ادا نماید...^(۱).

جواب ما:

اول، شما می‌گویید: واقعه غدیر خم مصادف با اولین روز بهار و نوروز است! در اولین روز بهار، هوا که گرم و سوزان نمی‌شود.

دوم، ما از سایت اداره هواشناسی عربستان، هوای ده سال گذشته غدیر خم را داریم که هیچ‌گاه از ۲۸ بالاتر نرفته است.

سوم، گوش دادن به فرمان رسول، ارزش این را دارد که آدم در آفتاب سوزان بنشیند. ما وقتی نماز جمعه می‌خوانیم، جا نباشد در آفتاب می‌ایستیم. این کجایش مهم است؟! تازه ثابت کردم که آفتابی در کار نبود!

دروغ که می‌گویید، همه جوانب را بسنجید.

در غدیر خم آب کافی هم وجود داشت. برای همین در آن جا توقف کردند. کاروان هم خواهی نخواهی در راه توقف می‌کند.

حالا دلیل دیگر ما در رد او:

داعی آیاتی می‌آورد که ولایت علی را ثابت کند؛ این آیه، یک آیه کوچک نیست؛ آیه بزرگی است و در آخر آن، این جمله آمده است: اگر به شیعه بگویی در اثبات نماز که از فروع دین است، آیه بیاور؛ صدها آیه می‌آورد. بگو: درباره وضو آیه بیاور که یک فرع از فروع نماز است، باز هم می‌تواند آیه بیاورد. بگو: درباره شستن صورت در وضو آیه بیاور که یک فرع در فرع از فروع دین است؛ باز می‌تواند آیه بیاورد اما این شیعه، عاجز است درباره مهمترین اصول مذهبش؛ یعنی، «امامت» یک آیه واضح از قرآن بیاورد!

و مجبور است سر و ته آیات را ببرد و آن را به علی وصل کند!

با این روش هر کس می‌تواند بگوید: قرآن در حق من نازل شده است! کما آنکه بهایی‌ها کتابی دارند به نام «اثبات پیامبری بهاء الله» از قرآن و جالب این که بعضی از این آیاتی که شیعه می‌گوید: در حق علی است؛ بهایی‌ها می‌گویند در حق بهاء الله است!

این طور که نمی‌شود، اگر علی امام بود یا ولیعهد بود یا جانشین بود، الله چرا نباید واضح بگوید؟!

برای این که اثبات کنی که سنی‌ها می‌گویند: این آیه در حق علی است. حسکانی را امام می‌کنی؛ مثل این که رفتگری را امام حدیث کنی!

شما اول جایگاه جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ را در آیه ببینید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِيتَةُ وَالِدَمُّ وَالْحَمُّ الْحَنِزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِفَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳].

«بر شما حرام شده است: مردار، خون، گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، [حیوان حلال گوشت] خفه شده، به چوب مرده، از بلندی افتاده، به ضرب

شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد؛ مگر آنچه را سر ببرید و آنچه برای بتان سربریده شده و قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه، این نافرمانی خداست. امروز کسانی که کافر شده‌اند از دین شما نومید گردیده‌اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم. و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [از آنچه منع شده است] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است.»

آیا آدم عاقل می‌گوید: این جمله، درباره امامت علی است؟! این که درباره خوراکی‌های حلال و حرام است! یک جمله را از وسط آیه برداشتند و علم کرده اید که درباره علی است.

ادعای ۲۷۲- سبط ابن جوزی سنی می‌گوید: کلمه مولی ده معنی دارد

و ابن صباغ، سبط نا خلف ابن جوزی را شاهد می‌آورد و می‌نویسد که او گفته است: کلمه «مولا» ده معنی دارد...^(۱).

جواب ما:

چند بار بگوییم: سبط نا خلف ابن جوزی شیعه شده بود! در ضمن، چرا باید پیامبر صاف و پوست کنده نگوید و یک جمله ده پهلو بگوید؟! آن هم موضوعی به این مهمی را؟!.

ادعای ۲۷۳- نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی...^(۲).

جواب ما:

عجب کارشناس مهمی! اگر راست می‌گویی: نظر بخاری و مسلم و نسائی و ابی داود و ابو حنیفه و مالک و حنبل و شافعی را بیاور!.

۱- ۶۱۶.

۲- ص ۶۱۸.

ابن طلحه آخر کیست؟ کی او را می‌شناسد؟ کجا اهمیت دارد؟ او یک شیعه است. اگر بر مذهب امام شافعی است، پس نظر رییس مذهبش را درباره این کلمه بیاور. درباره مهمترین مسائل باید نظر رییس مذهب را بیاوری البته اگر ریگی در کفش و شیطانی در ریش نداری.

ادعای ۲۷۴- احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه...^(۱).

و بالاترین دلیل، قرائن داخله و خارجه است که مختص این معنی می‌باشد؛ چنانکه به بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم و احادیث بسیاری است از ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده‌اند: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ آیه‌ای است در ولایت و امامت علی چنانکه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شماس است در «در المثور» آن احادیث را جمع نموده است...^(۲).

جواب ما:

دلیلی بی نهایت سست آورده و گفته است: اگر حق با علی نبود، حضرت علی به کلمه مولا استناد نمی‌کرد تا حق خود را ثابت کند. اما سوال این جاست که چه کسی گفته است که علی به این حرف استناد می‌کرد تا خلافت خود را ثابت کند؟!
بفرما! اینها شاهدند: ابن ابی الحدید، خوارزمی، حموی، سلیمان بلخی، گنجی شافعی، ابن قتیبه دست دوم! و باز ابن ابی الحدید!
اما این که نوشته است، احمد حنبل و ابن حجر عسقلانی گفته‌اند؛ دروغ محض است. دلیل کجاست که آنها گفته‌اند؟ اگر گفته باشند: علی خلیفه بلا فصل پیامبر است؛ پس شیعه بودند! شیعه چطور امام اهل سنت شده است!

ادعای ۲۷۵- فرموده رسول که من حق تقدم دارم

۱- ص ۶۲۰.

۲- همان.

دلیلی است بر منظور ایشان که علی جانشین من است. قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام می‌نماید که مراد از مولی، اولی به تصرف می‌باشد؛ زیرا در خطبه غدیریه حدیثی است که رسول الله قبل از بیان مطلب فرمود:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» یعنی، آیا من اولی به تصرف نیستم به شما از نفس‌های شما؟ اشاره به آیه ۶ در سوره احزاب است که فرموده است:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَىٰ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾ [الأحزاب: ۶].

«پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است...».

در حدیث صحیح و هم در کتب فریقین ثبت است که رسول اکرم فرمود:

«ما مؤمن الا انا اولی به فی الدنيا و الآخرة...»^(۱).

جواب ما:

بدان که ما منکر فضایل علی نیستیم، منتهی اختلاف ما با شما در دو چیز است: اول این که این حرفی‌های تو دروغ محض است دروغ شاخدار است در کتب ما این حرفها نیست از کتاب‌های خودت نقل قول کرده و بدان کتابهای تو به اندازه دستمال کاغذی هم ارزش ندارد همه دروغ است ولی حیا در وجود تو نیست اما با تکرار ادعاهای دروغ نمیتوان حقیقت را پنهان نمود! و دوم اینکه شما تنها فضایل علی را می‌گویید و ما خوبی‌های همه اصحاب را قبول داریم و تفاوت سوم و مهم ما و شما این است که شما علی را اله میدانید (اگرچه که بزبان نگوید و ما او را بنده‌ای خوب میدانیم و در باره کلمه مولی قبلاً هم گفتم که اگر منظور پیامبر جانشینی میبود باید از جمله دو پهلوی استفاده نمی‌کردند و بهانه بدست عمر نمیدادند مگر عربی یک زبان ناقص است یا مگر رسول الله عربی نمیدانستند؟.

یا مگر ایشان از دشمنی اصحاب (بزعم شما) با علی بیخبر بودند که کلمه چانشینم و ولیعهدم را بکار نبردند؟ جواب بده اگر جواب داری!.

ادعای ۲۷۶- اشعار حسان در حضور رسول اکرم

قرینه پنجم، اشعار حسان بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم در همان مجلس که علی را به ولایت نصب و معرفی نمود با اجازه خود آن حضرت انشاء نمود که سبط ابن جوزی و دیگران می‌نویسند. حضرت وقتی اشعار را شنید، فرمود:

«یا حسان لا تزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانك».

«ای حسان، مادامی که به ما اهل بیت یاری نمودی به مدحی یا کلمه خوبی، مؤید به روح القدس می‌باشی (یعنی، این اشعار تو امروز از نفحه روح القدس بود)...»^(۱).

جواب ما:

می‌گوییم: چون روایت از سبط ناخلف ابن جوزی است، پس مردود است و باز در جواب می‌گوییم: تو به عوض آوردن قرینه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ نمی‌شد یک آیه صریح بیاوری که نام علی در آن باشد؟!.

الله که این همه آیات را به اشاره آورده است، پس به گفته تو صفات علی قرآن را پر کرده است! به جای این همه اشاره، نمی‌توانست یک اشاره صریح به نام علی می‌فرمود. می‌گویید: از مردم می‌ترسید؟ اگر ترس در کار بود، دیگر این شعر و شاعری در مدح علی و تحسین آخرین رسول چیست؟! به جای یک خروار شعر یک آیه کوچک بهتر نبود؟.

و می‌نویسد: پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در هنگام شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خود آن حضرت دلیل قاطعی است که مقصود آن حضرت محب و ناصر نبود، بلکه همان بود که حسان ضمن اشعار بیان نمود؛ یعنی، امام وهادی اولی به

تصرف در امور مسلمانان. همچنین فرمود: ای حسان، به تأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.

جواب ما:

آیا جانشینی علی را با سکوت و با شعر باید ثابت کنی؟! به کمک جمله و کلمه دو معنی و دو پهلو باید اثبات شود؟! یا با آیه قرآن؟ آیا این اتفاق آن قدر مهم نبود که در قرآن ذکر شود؟!.

ادعای ۲۷۷- صحابه عهد شکنی کردند در حالی که اول عهد کرده بودند

بنابر استدلال واهی گذشته، نتیجه گرفته است که صحابه، عهد شکنی کرده‌اند! و ادعای دروغ خود را تکرار کرده که صحابه خانه علی را بعد از وفات پیامبر آتش زدند و زنش را زخمی کردند...^(۱).

جواب ما:

ارزش جواب دادن ندارد؛ چون علی بخشنده و زاهد و فقیر بود و به احتمال زیاد خانه ایشان در نداشت چون خانه فقرا در آن زمان نداشت؛ بلکه پرده داشت. و این ادعایش را در جای دیگر نیز جواب داده‌ایم.

ادعای ۲۷۸- صحابه در احد و حنین و حدیبیه نیز، نقض عهد نمودند

در غزوه احد و حنین که رسول اکرم از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایید، آیا فرار نمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگر مورخان خودتان نوشته‌اند، نقض عهد نبود؟...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۶۲۶.

۲- ص ۶۲۷.

چرا به جنگ بدر اشاره نمی کنی که ۳۱۳ نفر در مقابل ۱۰۰۰ نفر قرار گرفتند؟ چرا به مکه اشاره نمی کنی که ۱۲ سال در بدترین شرایط فرار نکردند؟ چرا به خندق به خبیر به فتح مکه اشاره نمی کنی؟

دوم، کسی آنها را به زور به احد نبرد که فرار کنند! آیا مثل شما نظام سربازی اجباری بود یا داوطلبانه رفتند؟

سوم، تو خدایی؟ هان! پرسیدم تو خدای؟ آنهایی که فرار کردند را، الله بخشید ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۗ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

«کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آنها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است.»

چهارم، هر کس می داند که جنگ پیشروی و عقب نشینی دارد؛ مگر کسی که جنگ نکرده باشد. البته او این حقیقت را نمی داند!

پنجم این که فرار کنندگان در احد گمان کردند که شکست خوردند و رسول کشته شد و در این حالت فرار آن قدر گناه نیست.

ابن ابی الحدید در وقت حمله مغولها در خدمت آنها بود و تو هم که پدران و وقتی روسها حمله کردند و یک چهارم خاک ایران را با خود بردند!! در حال رو بوسی با زنان بودید! شما که نمی دانید جنگ یعنی چه؟

پسرت هم که وقتی صدام به ایران حمله کرد، به جنگ نرفت! این همه ملاحای بزرگ در ایران هستند؛ چرا بچه یکی از آنها در جنگ کشته نشد؟!.

ادعای ۲۷۹- با فحش دادن به صحابه، آدم کافر نمی شود...^(۱).

جواب ما:

من هم می دانم که نمی شود، اما آدم اگر با مادر خودش هم نزدیکی کند، کافر نمی شود. آخر هر چیزی را که آدم نباید انجام دهد و خیالش راحت باشد که با این عمل من کافر نمی شوم!

ادعای ۲۸۰- صحابه در حدیبیه فرار کردند

مثلاً در قضیه حدیبیه، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می نویسند: بعد از قرارداد صلح اکثر صحابه و عمر بن الخطاب عصبانی بودند و با رسول اکرم معاتباتی نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می خواستیم جنگ کنیم؛ چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: اگر میل به جنگ دارید مختارید. پس حمله کردند و چون قریش آماده بود به حمله آنها جواب متقابل دادند و چنان از کفار شکست خوردند که در موقع فرار نتوانستند مقابل پیغمبر هم بایستند؛ از آن جا هم فرار نمودند و به صحرا رفتند. حضرت، به علی فرمود: شمشیر بردار و جلوی قریش را بگیر. همین که قریش علی را در مقابل خود دید، بر گشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نمودند و چنان از عمل خود خجل و شرمنده بودند که عذر خواهی کردند...^(۲).

جواب ما:

آیا دارد فکاهی می نویسد؟!!

این داستان خیالی را شیعه غالی، ابن ابی الحدید نقل کرده است! حال معلوم شد که ۲۰ جلد کتابش محتوی چه معلومات دست اولی است! اما این حرفم نیست. من در این جا می خواهم یک معادله ریاضی به کار ببرم.

۱- ص ۶۲۸.

۲- ص ۶۲۹.

طبق داستان تو ما سه فرمول داریم:

۱- قریش قویتر از عمر و باقی صحابه است.

۲- قریش ضعیف تر از علی است.

بنابراین، وقتی قریش قویتر از عمریان بودند و علی در همان زمان از قریش قویتر بود. کاملاً واضح است که

۳- علی از عمریان قویتر بود.

خب ای...، عمریان با آن ضعف چگونه حق علی را خوردند و او را بستند و زنش را زدند و بچه‌اش را کشتند؟!.

ادعای ۲۸۱- خدا می‌دانید که شیعه اهل جدل نیست...^(۱).

جواب ما:

والله که اهل دروغ و جدل هستی!.

ادعای ۲۸۲- نزول آیه ﴿وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ برای این بود که پیامبر فدک را به فاطمه بدهد.

ادعای ۲۸۳- پیامبر داد اما ابوبکر به زور پس گرفت

اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را به فرزند خود هبّه^(۲) کند و ببخشد و کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند بیرون آورد، ظلم است یا نه؟.

بعد از این مقدمه چینی ببینم چه می‌خواهد بگوید.

بعد از برگشتن به مدینه طیبه، جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد و آیه ۲۶ از سوره بنی اسرائیل را بر آن حضرت خواند:

۱- ص ۶۳۱.

۲- بخشیدن، دادن.

﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْدُرْ تُبْدِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۶].

تا رسول الله حیات داشتند فدک در تصرف فاطمه (علیها السلام) بود. خودش اجاره می داد و مال الاجاره را با اقساط ثلاثه می آوردند و بی بی فاطمه به قدر قوت یک شب خود و فرزندان بر می داشت و بقیه را در میان فقرای بنی هاشم و زائد آن را به فقراء و ضعفای دیگر به میل خود تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا، ماموران خلیفه وقت رفتند و آن را ضبط نمودند؟ شما را به خدا انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد.

حافظ سنی می گوید: این اول مرتبه است که از شما می شنوم رسول الله فدک را به امر پروردگار به فاطمه واگذار کرد.

داعی: ممکن است شما ندیده باشید اما ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علمای شما در کتب معتبر خود ضبط نموده اند...^(۱).

جواب ما:

پی در پی آیه در حق فاطمه و علی نازل می شود! اما تمامش به اشاره است. آیا اشاره از طرف الله است؟ یا شما به زور تأویل آن را به هر طرف که خواستید، ربط می دهید؟.

آیا ممکن است به یک سوال من پاسخ دهید؟ وقتی ابراهیم گفت:

خدایا، دل مرا مطمئن کن که مرده را چگونه زنده می کنی؟ الله برایش مرغ را زنده کرد. ما که این را نخواستیم. ما می گوییم: چرا الله به صراحت صحبت نکرد؟ اگر جواب این سوال را بدهید، من دوباره شیعه می شوم.

شما شیعه ها یک حرف نمی زنید؛ یک جا می گوید: هبه و هدیه بود و یک جا می گوید: ارث بود.

آیا رسول الله مثل امروز برای فامیل پارتی بازی می‌کرد و مالی را از حکومت به فرزندان و نوه‌های خود می‌داد.

ادعای ۲۸۴- سنی‌ها حدیثی دارند مبنی بر این که پیامبران ارث نمی‌گذارند، دروغ است

با آنکه قبول ندارد فدک ارث بود، اما باز تصمیم گرفت حدیث «نحن معشر الانبياء لانورث» «از ما گروه پیامبران کسی ارثی باقی نمی‌گذارد.» را ثابت کند که دروغ است. می‌گوید: اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نمی‌گذارند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟
یک جا می‌فرماید:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ...﴾ [النمل: ۱۶].

«و سلیمان وارث داوود شد.»

و در قصه حضرت زکریا فرمود:

﴿يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...﴾ [مریم: ۶].

«از لطف خاص خود، فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد.»

راجع به دعای زکریا می‌فرماید:

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۹].

«یاد آر حال زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بارالها، مرا تنها نگذار (و به من فرزندی که وارث من باشد، عطا فرما). که تو بهترین وارث اهل عالم هستی.»

ما هم دعای ﴿فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ﴾ [الأنبياء: ۹۰].

«او را مستجاب کردیم و یحیی را به او عطا فرمودیم...»^(۱).

جواب ما:

آیا فرقی بین شیر خوراکی و شیر جنگلی و شیر آب قایل نمی شوی؟ یا چون که هر ۳ کلمه مشابه هستند، می گویی: آن ۳ چیز یک چیز است! تو هم قبول داری که علما وارث انبیاء هستند؟ این یعنی چه؟ یعنی این که زمین و گاو و گوسفند و لباس انبیاء باید بین علما تقسیم شود یا می گویی: وارث علم هستند؟ چرا این جا، این طور تفسیر می کنی و بعد گمان می کنی که حضرت زکریا ۳۰ سال دعا می کرد که خدایا، فرش زیر پای مرا بی وارث نگذار. مگر حضرت زکریا تنها وارث آل یعقوب بود که دنبال وارث برای همه آل یعقوب می گشت و حضرت داود یک فرزند داشت که تو گمان می کنی همه میز و صندلی و اثاث آشپزخانه اش را حضرت سلیمان به ارث برد. خودت هم می دانی که منظور از ارث در این آیات، علم و نبوت و حکمت است.

آیا چون خمینی که دو روز حاکم ایران شد، همین دلیل میشود که ما جزیره کیش را به پسرش بدهیم که انتظار داری ابوبکر باید فدک را به فاطمه می داد. آیا فدک ارث پدری حضرت محمد ﷺ بود که بعد از ایشان در اختیار دخترش قرار گیرد؟ و در ضمن، مگر زنان پیغمبر به خصوص عایشه و حفصه (دختران ابوبکر و عمر) با این حدیث به گفته شما جعلی از ارث پیغمبر محروم نشدند؟ و علی هم که خلیفه شد، فدک را به فرزندان فاطمه نداد! آیا تو دلت بیشتر از علی برای اولادش می سوزد یا بهتر از او اسلام را می شناسی؟

تو که می گفتی: این فدک هبه و بخشش بود! پس چرا فاطمه دلایلی آورده است که ارث پدرم را بدهید؟ این دوگانه گویی! بهترین دلیل بر دروغ گویی شماست!

ادعای ۲۸۵- اعتراض علی به ابوبکر درباره فدک، به اعتراف علمای شما

چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه»^(۱) (چاپ مصر) از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه و اهانت‌هایی که به آن دو و دیعه رسول الله نمود، ضبط نموده است.

چنانکه دیگران هم نوشته‌اند: بعد از این که بی بی مظلومه فاطمه (سلام الله علیها) خطبه را تمام کرد، علی در مقام احتجاج بر آمد و در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو به ابی بکر نمود و فرمود: چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی؟ حال آنکه در حیات پدر نیز، متصرفه و مالکه بوده است...^(۲).

جواب ما:

جواب ادعا را داده ایم. اما درباره ابن ابی الحدید نمی دانم. با وجود این که این حرف‌ها را نوشته است، چرا شیعه باز می گوید: ابن ابی الحدید سنی است!؟

ادعای ۲۸۶- ابی بکر بالای منبر به علی و فاطمه علیها السلام دشنام داد

این جا است که ابن ابی الحدید نقل می کند: چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر افتاد و به صدا در آمدند... دنباله اش دروغ می گوید که ابوبکر، علی را فحش داد. حالا بر اساس دروغ‌هایی که گفته است از ما می خواهد قضاوت کنیم که ابوبکر آدم بدی بود...^(۳).

جواب ما:

این حدیث دروغ است! آیا دلیل آوردن از یک شیعه غالی، سند است که از ما می خواهد حق را به او بدهیم.

می گوید: ابن ابی الحدید از فحش دادن به ابوبکر تعجب کرد!

۱- ج ۴، ص ۸۰

۲- ص ۶۳۹.

۳- ص ۶۴۰.

جواب ما:

اگر ابن ابی الحدید از ابوبکر تعریف کند، آن وقت باید حیران و انگشت بر دهان بمانیم!

ادعای ۲۸۷- با آزار دادن علی در حقیقت ابوبکر رسول الله را آزار داده است

رسول اکرم فرمود: «من اذا هما فقد اذاني و من آذاني فقد اذى الله». «هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار دهد و کسی که مرا آزار دهد، خدا را آزرده است».

و نیز، فرمود: «من آذى عليًا فقد آذاني». «کسی که علی را بیازارد، مرا آزرده است». آن هم به علی که تمام علمای شما در کتب معتبر خود نوشته‌اند: رسول اکرم درباره او فرمود:

«علي مع الحق و الحق مع علي حيث دار». و ابوبکر بعد از دشنام به علی، به ایشان فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه‌ها را از او بدانند؟!...^(۱).

جواب ما:

و بدان، حدیث اول در کتب ما در حق اصحاب آمده است نه در حق علی. اما سندش قوی نیست و حدیث دوم، درست و حدیث سوم، دروغ است. ابوبکر علی را دشنام نداد. فلسفه‌های خود را در جریان باد مساز که خسر الدنیا و الآخره می‌شوی.

در ضمن، حدیث‌های دروغ در مدح علی در کتاب‌های ما زیاد است؛ شیعه‌هایی مثل تو در آن زمان هم بودند که حدیث دروغ می‌ساختند و ظاهرشان سنی بود. از کتاب‌های ما در مدح علی حدیث می‌آوری. می‌خواهی از همین کتاب‌ها در مدح ابوبکر برای حدیث بیاورم. اگر کتاب ما را قبول داری، همه را قبول کن؛ اگر قبول نداری، به آن استناد نکن.

ادعای ۲۸۸- دشنام دادن به علی، دشنام به پیغمبر است

بالاتر از اینها در تمام کتب معتبر شما ثبت است که آن حضرت فرمود:

«من سب علیا فقد سبني و من سبني فقد سب الله».

«هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است...»^(۱).

جواب ما:

اولاً، ابوبکر دشنام نداد. به گفته ابن ابی الحدید شیعی ما دین خود را عوض نمی‌کنیم. دوماً، این حدیث هم دروغه!! بله دروغه!! گنجی شافعی نزد ما راوی حدیث نیست. او همان پیرمرد دراز قدی است که در آخر عمر در حمله خونین مغول، اموال مسلمانان را به مغولان نشان می‌داد و همین باعث مرگش شد و مسلمانان با چاقو او را کشتند.

ادعای ۲۸۹- علی، باب علم و حکمت پیغمبر است

دلیل دوم بر مردود بودن حدیث لا نورث آنست که نظر به حدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی) که رسول اکرم فرمود:

«انا مدینة العلم و علی بابها- انا دار الحکمة علی بابها»

«من شهر علمم و علی در آن می‌باشد- من خانه حکمتم و علی در آن می‌باشد» هر کسی اراده دارد که از علم من بهره ای بردارد، پس باید برود به در خانه علی. پس علی عالم بود و می‌دانست فدک مال کیه؟.

این حدیث دروغ نیست؛ به این دلایل:

زیرا عرض کردم که اتفاق فریقین است و تقریباً به حد تواتر آمده است و در کتب معتبر اکابر علمای شما از قبیل ثعلبی، فیروز آبادی، حاکم نیشابوری، محمد جزری، محمد بن جریر طبری، سیوطی، سخاوی، متقی هندی، محمد بن یوسف گنجی شافعی، محمد بن طلحه شافعی، قاضی فضل بن روز بهان، مناوی ابن حجر مکی، خطیب خوارزمی، سلیمان قندوزی حنفی، ابن مغزلی فقیه شافعی، ابن طلحه شافعی، میرسید علی همدانی، حافظ ابو نعیم اصفهانی، شیخ الاسلام حموینی، ابن ابی الحدید معتزلی، طبرانی، سبط ابن جوزی، امام ابو عبدالرحمن نسائی و غیره هم نقل شده است.

پیامبر فرمود: « انا مدینه العلم و علی بابها».

«من شهر علمم و علی دروازه آن است».

و مدعی شده است که به اتفاق فریقین این حدیث، درست است؛ و از فریق ما سنی‌ها اینها را نام برده است:

سلیمان بلخی، ثعلبی، فیروز آبادی، حاکم نیشابوری، محمد جزری، طبری، سیوطی، سخاوی، متقی هندی، گنجی شافعی، ابن طلحه شافعی، فضل بن روزبهان، ابن حجر مکی، خوارزمی، ابن مغزلی، دیلمی، میرسید علی همدانی و ابن طلحه شافعی (دوباره نوشته است)، حموینی، ابن ابی الحدید معتزلی، طبرانی، سبط ابن جوزی و ابو عبدالرحمن نسائی...^(۱).

جواب ما:

دوستان سنی! علمای فریق خود را شناختید؟ پس بدانید که امام بخاری از بزرگان ما نیست، چون ایشان درباره این حدیث می‌گوید: هیچ راه صحیحی در آن نیست. ترمذی از بزرگان ما نیست؛ چون فرموده است: این حدیث، منکر است. احمد حنبل گفته است: خدا راوی‌اش (ابو صلت) را رسوا کند. اما احمد حنبل چه حیثیتی دارد در مقابل متقی هندی؟!!!!

ابن حبان چه گفته است؟ آقای داعی می‌دانی یا نه؟ او مهمتر است یا سلیمان بلخی؟ این جا چرا نام سلیمان بلخی را سلیمان قندوزی گذاشته‌ای؟ می‌خواهی مردم فکر کنند که او هم کس دیگری است و شاهد خود را زیاد کنی؟ یحیی بن معین چه گفته است؟ نظر او و نظر ابن عدی را چرا نیوردی؟ دارقطنی چه گفت؟ نظر سبط ابن جوزی را گفتی؛ خوب نظر خود ابن جوزی یعنی چدر بزرگ را هم می‌نوشتی. می‌گفتی که ابن جوزی گفته است: این روایت هیچ اصلی ندارد. ای خواننده، دقت کن که سبط در عربی یعنی نوه!! و خود ابن جوزی آن قدر مشهور بود که حتی نام نوه‌اش تحت تاثیر او قرار گرفته است و مردم می‌گفتند: نوه ابن جوزی و به این نام مشهور شد. حالا این مکار از ابن جوزی نقل قول نمی‌کند؛ از نوه شیعه‌اش نقل قول می‌کند.

نظر ابن تیمیه را چرا نگفتی؟ ذهبی چه گفته است؟

ذهبی گفته است: حاکم می‌گوید: «ابو صلت (راوی حدیث) مأمون و ثقه است.» اما به نظر من که ذهبی باشم، نه مأمون است نه ثقه. عجلونی گفته است: این روایت، مضطرب است. آلبانی درباره‌اش می‌گوید که ساختگی است. حالا معنی حرفش را دانستید وقتی که گفت: اتفاق فریقین است که این حدیث، درست است. دانستید منظورش از فریقین کی هست و کی نیست؟

خودمانیم عقل هم خوب چیزی است؛ اگر پیغمبر یک شاگرد داشت و یک باب! این در تصور نمی‌گنجد؛ یعنی چه که من شهرم و علی دروازه؟ در ظاهر؛ یعنی، اگر سوالی

از من دارید از دروازه داخل شوید؛ یعنی، به علی رجوع کنید که یک حرف غیر عملی است و کاربردی حتی در زمان حیات پیامبر نداشت! پیامبر کسی را به علی ارجاع ندادند! بعد از مرگ علی هم این حدیث اگر درست میبود نیز بی فایده بود برای ما....

در ضمن، تمام احادیثی که در نسایی یا طبرانی یا غیره آمده است، درست نیست اما این شیاد، کتاب نسایی را باز نمی کند مگر به این نیت که حدیث ضعیفی بیابد و مردم را بفریبد.

و آلبانی گفته است: این حدیث باطل است و آلبانی رحمته الله علیه کسی است که با رای ابن تیمیه درباره ضعیف بودن چند حدیث در حق علی، مخالفت کرد و آن‌ها را صحیح دانست. و نوشته ابن تیمیه رحمته الله علیه را رد کرد

ادعای ۲۹۰- حضرت محمد، علی را ولی و وصی خود فرمود

ناچارم برای اثبات این معنی به چند حدیث کوتاه اشاره کنم تا جناب نفرمایند: در نزد علمای ما مردود است:

- ۱- اما ثعلبی در مناقب و تفسیر خود...
- ۲- شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیع الموده را اختصاص باین موضوع.....
- ۳- و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل میکند که رسول....
- ۴- و از شیخ الاسلام حموینی نقل میکند از ابی ذر غفاری که گفت قال...
- ۶- و از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل میکند از اصبع بن نباته (که از اصحاب... ۶۴۹
- ۷- و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که رسول...
- ۸- میرسید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از موده القربی از عتبه بن عامر...
- ۹- و نیز در همان کتاب موده القربی است که رسول اکرم فرمود...
- ۱۰- صاحب «ینابیع» از «مناقب» موفق بن احمد خوارزمی نقل می کند از ابو ایوب...

گمان می‌کنم و به همین مقدار، نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ، کافی است والا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده است بسیار و بی شمار است...^(۱).

جواب ما:

یعنی دardاز علمای ما شاهد می‌آورد که حدیث (علی مدینه علم است) درست است دوباره نام‌ها را بخوانید تا این مرد را بشناسید:

۱- ابن ابی الحدید معتزلی ۲- سلیمان حنفی ۳- سبط ابن جوزی ۴- حموی ۵- گنجی شافعی ۶- مقتی هندی ۷- ثعلبی ۸- ابن طلحه فهمی ۹- روز جهان ۱۰- خطیب خوارزمی ۱۱- ابن مغزلی ۱۲- دیلمی ۱۳- ابن طلحه شافعی، آیا اینها راویان حدیث هستند؟! آیا این مرد شرم ندارد؟!.

گمان نمی‌کنم که کافی باشد؛ آیت الله خویی، آیت الله خمینی و آیت الله خامنه‌ای را هم شاهد بیاور و بگو: از بزرگان سنی بودند یا هستند. او معتزله را سنی گفته است؛ شیعه را سنی گفته؛ صوفی را سنی گرفته و مرتد را سنی گفته و حدیث مردود از نظر ما سنی‌ها را حدیث صحیح گرفته و این طور کتاب خود را نوشته است!.

مثل جن که از بسم الله فرار می‌کند از کتب اصلی ما فرار می‌کند!.

ادعای ۲۹۱- در وقت وفات، سر مبارک رسول الله بر سینه‌ی علی بود...^(۲)

جواب ما:

دیوار حاشا بلند است؛ برو جلو.

هرکس می‌داند که سر پیامبر بر سینه‌ی عایشه بود.

۱- ص ۶۴۷.

۲- ص ۶۵۱.

اما اگر بر سینه علی بود این یعنی اینکه وقتی گفت قلم و ودوات بیارید تا وصیت بنویسم، علی هم نیاورد و یعنی اینکه علی هم سرپیچی کرد از حکم رسول (البته به ادعای شما).

ادعای ۲۹۲- ثابت می‌کنم حدیث وصی بودن علی، درست است...

چنانکه ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۱) می‌گوید: «فلا ريب عندنا ان عليا عليه السلام كان وصي رسول الله و ان خالف في ذلك من هو منسوب عندنا الى العناد». شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی عليه السلام وصی رسول الله ﷺ است و اگر کسی مخالف این معنی است در نزد ما از اهل عناد می‌باشد...^(۲).

جواب ما:

ثابت کرده است که علی، وصی و خلیفه رسول الله است! با چی؟! با حرف ابن ابی الحدید!!

اشعاری هم در تبریک به علی از کتاب ابن ابی الحدید شاهد آورده است که از سروده‌ها یا کشفیات ابن ابی الحدید در قرن هفتم، زمان حمله مغول به بغداد است!

ادعای ۲۹۳- پیامبر وصیتی از خود بر جای گذاشته است؛ چون خودش فرمود: کسی که بی وصیت بمیرد، بر جاهلیت مرده است

آن مصیبت بزرگ، این است که جد امجد بزرگوارم رسول الله با آن همه تأکیدات بلیغ که در تعقب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود و فرمود:

« من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية ».

«هرکس بدون وصیت مُرد به روش جاهلیت مرده است».

۱- چاپ مصر، ج ۱، ص ۲۶.

۲- ص ۶۵۵.

تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد یا مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها نزاعی ایجاد گردد.

نوبت به خود آن بزرگوار که رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظام نامه ای مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نمود، گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود... با آنکه پیامبر فرموده بود: هرکس بی وصیت بمیرد بر جاهلیت مرده اما خودش که می‌خواست در وقت مرگ وصیت کند، مانع شدند که چنین کند... .

جواب ما:

در جواب می‌گوییم که پیامبر بی وصیت از جهان ما نرفتند؛ تمام قرآن و سنت، وصیت است. از ایشان بیش از هر انسان دیگری وصایا باقی مانده است.

در این جا، شیعه‌ها از یک سفسطه بزرگ بهره می‌گیرند و می‌گویند ((پیامبر گفت: هر کسی بی وصیت بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است و سنی می‌گوید: پیامبر درباره جانشین وصیتی ندارد! پس اگر عقیده سنی را قبول کنیم؛ یعنی این که پیامبر بر جاهلیت مرده!)).

این حرف شما سفسطه است! پیامبر فرمود: هر کس در وصیت نامه خود درباره جانشین ننویسد بر جاهلیت مرده است. فرمود: هر کس وصیت نداشته باشد بر جاهلیت مرده است. شما قید «جانشین تعیین کردن در وصیت» را از کجا آوردید؟!.

حالا چرا پیامبر جانشین تعیین نکرد؟ چون ایشان خاتم النبیین و آخرین پیامبران بود. اگر جانشین تعیین می‌کرد، چون این جانشین معصوم نبود، پس خطا می‌کرد و این خطای جانشین قابل نقد نبود؛ زیرا آن به رسول الله برمی‌گشت.

پس چاره نداریم که یا بگوییم: جانشین ندارد یا بگوییم: جانشین دارد اما جانشینی که پیغمبر است و معصوم؛ اما قرآن نوشته است: محمد، آخرین پیامبر است!.

شیعه برای حل این مشکل، نام پیامبر بعدی را گذشته است: امام! اما عملاً امام، همان پیامبر است و این ممکن نیست؛ زیرا قرآن گفته است: بعد از محمد، پیامبری نمی‌آید. پس به همین دلیل ساده، پیامبر جانشین تعیین نکرد؛ چون بعد از او کسی با وحی تماس ندارد و ما حق داریم که در کارش چون و چرا کنیم! اما پیامبر وصیت دارد. همه حدیث‌هایش و قرآن کریم وصیت پیامبرند! حتی دم مرگ هم وصیت کرد برای بیرون کردن یهود و نصاری و لشکر اسامه. روزهای آخر هم دربارهٔ اخراج مشرکان از شبه جزیرهٔ عرب و لشکر اسامه وصیت فرمود.

ادعای ۲۹۴- پیامبر می‌خواست که وصیت بنویسد، اما نگذاشتند

اشاره دارد به حدیثی که در آن آمده است: رسول الله در وقت مرگ وقتی درد شدت گرفت؛ فرمودند: قلم و دواتی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.

و اهل مجلس اختلاف کردند که آیا این حرف را رسول الله از غلبهٔ تب زده است؟ و با این حالی که دارد، مناسب است، وعظ کند یا نه.

سر و صدا که بلند شد رسول فرمود: بلند شوید از پیش من بروید و از نوشتن منصرف شدند...^(۱).

از این صفحه تا صفحه ۶۶۷ از کتابش، اشاره کرده است به داستانی دروغ از ساخته‌های خودش و منصوب کرده است به حضرت محمد ﷺ که ایشان گفتند: می‌خواهم چیزی بنویسم و صحابه مانع شدند.

در این جا، مناظره گر شیعه به مناظره گر سنی حدیث طلب قلم و کاغذ رسول در بستر مرگ را گفته است و نشانی داده که این حدیث هم در بخاری است و هم در مسلم!

اما مناظره گر سنی می‌گوید: باور کردنی نیست که چنین حدیثی وجود داشته باشد.

جواب ما:

باز او بخاری را نشانده است کنار سبط ابن جوزی! بخاری نزد ما، مقام بسیار بالایی دارد و ما کلمه به کلمه کتابش را قبول داریم.

کتاب ابن جوزی بزرگ هم نزد ما محترم است اما هرگز مثل بخاری نیست. و لکن قسمت اعظم کتاب سبط ابن جوزی را رد می‌کنیم و او را اصلاً مسلمان نمی‌دانیم.

چرا این مرد سلسله مراتب را رعایت نمی‌کند؟ چون او قصد شومی دارد. او می‌خواهد با مخلوط کردن احادیث، نتیجه غلط بگیرد.

و من در حیرتم که این عالم! که نقش سنی را در مناظره بازی می‌کند، چطور نه از بخاری نه از مسلم هیچ اطلاعی حتی اندک نداشت؟! پس چی می‌دانست! چطور نمیدانست این حدیث در بخاری و مسلم هست؟! یا نیست!!

آیا این دلیل بر این نیست که این مناظره، خیالی و دروغ است؟ و با وقاحت تمام آنچه را که می‌خواهد بگوید از زبان مناظره گر سنی می‌گوید.

خلاصه حرفش این است که عمر با ممانعت رسول الله از نوشتن وصیت، فتنه ای ایجاد کرد و جرمی غیر قابل بخشش را مرتکب شد و به شیوه سابق باز حواله به علمای اهل سنت کرده است که آنها این را می‌گویند.

جواب این است که این سنی که عمر را متهم می‌کند که فتنه گری نموده است و جرمش غیر قابل بخشش است، چرا می‌گوید: من سنی هستم! مگر می‌شود در ماست آب ریخت و آن را همچون ماست بدانیم؟! دروغ است که دوغ را ماست بنامیم.

آقا سنی باید بگوید: عمر سید ماست عمر یار رسول است. سنی که بگوید: عمر فتنه گر و مجرم بود که دیگر سنی نیست. اگر یک شیعه بگوید: علی فتنه گر و مجرم بود، محال است که شما بپذیرید، او شیعه است. اگر یک میلیون صفحه را از خزعات سیاه

کنی، محال است قبول کنیم کسی که عمر را فتنه گر می‌داند، سنی باشد! آخر تضاد درون حرف آشکار است. اما گوینده، عاری از لباس حیا می‌باشد. دوم، عمر ممانعت کرده است؟! این گفته دروغ است. عمر هرگز جرات عرض اندام در مقابل رسول را نداشت.

خوب است در این جا، حدیثی درباره دروغ بنویسیم. رسول الله فرمود:
 «من کذب علی متعمدا فلیتوبوا مقعده من النار».
 «هر کسی بر من به عمد دروغ ببندد، پس نشیمنگاهش را در آتش ببیند».

ادعای 295- ابن عباس با به یاد آوردن ماجرای منع پیغمبر از نوشتن وصیت، می‌گریست

هنوز مقدمه چینی می‌کند تا موضوع مهمی را بگوید؛ می‌گوید: ابن عباس هر وقت یاد آن روز می‌افتاد آن قدر گریه می‌کرد که زمین از اشکش تر می‌شد...^(۱).

جواب ما:

می‌گوییم: اگر دمر می‌خواهید و گریه می‌کرد، این حرف درست است؛ اما در حالت عادی به نظر می‌آید که ممکن نیست اشک چشم، زمین را خیس کند و تو اغراق می‌کنی تا موضوع را بزرگ جلوه دهی!.

اگر این وصیت این قدر مهم بود، پس پیامبر هرگز نگفته آن را رها نمی‌کردند و ما می‌دانیم ایشان وظیفه رسالت را کامل انجام دادند. پس آنچه می‌خواستند بگویند و نگفتند، حتماً مهم نبود.

ما می‌دانیم صحابه با یکدیگر جلوی پیامبر بحث کردند تا رسول الله با این درد راحت باشد؟ و رسول الله خودشان بدون هیچ فشاری از نوشتن نامه منصرف شدند. اما این حرف کجا و این حرف که بگوییم: به زور نگذاشتند بنویسد کجا؟! این افسوس ابن

عباس هم استنباط خودش است که گمان می‌کرد اختلاف صحابه، آنها را از نعمتی (سخن گهر باری از رسول) محروم کرده است.

این مسأله مانند دعوی آن دو صحابی در شب قدر بود که داستانش معروف است: رسول الله فرمود: بیرون آمدم تا دقیقاً بگویم: شب قدر، کدام شب است. دیدم فلان و فلان دعوا می‌کنند و از یاد بردم! و شما در یکی از ده شب آخر ماه رمضان آن را جستجو کنید.

این دعوا برای امت گران تمام شد؛ اما آن دو صحابی ملامت نشدند و مسؤول مستقیم نامعلوم شدن شب قدر نیستند؛ زیرا اگر می‌دانستند که این دعوا چنین بهای سنگینی دارد، شاید دعوا نمی‌کردند.

افسوس حضرت ابن عباس هم از همین نوع بود.

اما در کتب ما ثبت است و حدیث صحیح در مسند احمد داریم که وقتی حضرت محمد فرمودند قلم و کاغذ بیاورید حضرت علی گفت ترسیدم تا آمدن قلم و کاغذ وقت از دست برود و ایشان بمیرد پس گفتم یا رسول الله بگوید من حفپ میکنم و بخاطر میسپارم و ایشان فرمودند شما را سفارش میکنم به نماز و و کنیزهایتان.

در تفسیر این حدیث می‌گوییم که اهمیت نماز برای گمراه نشدن واضح است اما اهمیت ظلم نکردن نیز نشان داده شده جامعه با کفر میماند با ظلم نه و اشاره پیامبر به ظلم نکردن ضعیف ترین افراد جامعه یعنی کنیزان، در لحظات آخر عمر نشان از اهمیت عظیم دادگری و رعایت عدالت دارد پس بدون نماز و عدالت ما گمراه میشویم و با نماز و عدالت هرگز گمراه نمیشویم این آخرین کلام رسول الله بود اما در روایات دیگر آمده که رسول الله در روزه‌های آخر عمر (نه در لحظات آخر) سفارش‌هایی کردند: یکی این که جیش اسامه روانه شود. دوم، مشرکان از عربستان اخراج شوند و یکی را ابن عباس فراموش کرد یا رسول الله ساکت شد بر اساس اختلاف روایات. حالا شیعه باز شادی می‌کند و همین را می‌گیرد که بله می‌خواست جانشینی علی را بگوید که صحابه به عمد

فراموش کردند. آقا جان چرا این موضوع مهم در قرآن نیامده است تا صحابه نتوانند در آن دست ببرند.

از کجا معلوم که می خواست درباره علی بگوید، شاید می خواست چیز دیگری بگوید؛ شاید می خواست درباره ابوبکر بگوید.

چرا دین شما بر شکایات استوار است؟ چرا حرف به این مهمی را گذاشته تا در بستر مرگ بگوید؟! چرا علی را امیر لشکر نکرد تا وقتی که از جهان رفتند، علی لشکری داشته باشد برای دفاع از حق خود؟!

ادعای ۲۹۶- عمر گفت: پیامبر هذیان می گوید

در این جا می گوید: چرا عمر گفت: پیامبر هذیان می گوید؟! آیا این از ادبش بود؟! آیا رسول الله ممکن است که هذیان بگوید...^(۱).

جواب ما:

در جواب می گوئیم: ادعای تو بر اساس یک فرض نادرست است. عمر این را نگفته است؛ بلکه تو گفتی که این مرد هذیان می گوید. بله تو گفتی و امثال تو خواهند گفت! این حرف را بخاری با این لفظ نگفته است.

سبط ابن جوزی گفته است که نام نشان سبط ابن جوزی در کتابهای ما نیست. اگر هم هست، این طور نوشته است که الله او را نیامرزد چون رافضی بود. شما می گوئید: او سنی بود؛ و من نمی فهمم اگر سنی بود، سبب علاقه شما به او چیست؟! چرا سخنانش را باز گو می کنید؟ خلاصه بخاری نوشته است که عمر گفت: این مرد هذیان می گوید. شما نوشتید و شما چاپ می کنید.

برخی از علمای ما گفته‌اند: کسی گفته است: «اهجر رسول الله؟» (آیا رسول الله هذیان می‌گوید؟). شاید نو مسلمانی بود که بر این مطلب معرفت نداشت که رسول الله در حالت تب و درد هم هذیان نمی‌گوید.
پس جمله این است:

آیا فرستاده الله (از تب) هذیان می‌گوید؟ و تو نمک و فلفلش را زیاد کردی و به جای کلمه «فرستاده الله» نوشتی «این مرد». در ضمن، در جایی هم نوشته نشده است که گوینده، حضرت عمر بود و تو از قول چغال و بقال و سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی نقل می‌کنی که عمر این حرف را گفته است!
می‌گوید:

در این جا، مناظره گر سنی (بازیگر نقش سنی در مناظره خیالی) می‌گوید: شاید عمر دید که اگر این نامه نوشته شود، ضرر امت در آن است.
شیعه جواب داد: آیا پیغمبر بیشتر به فکر امت بود یا عمر؟!
جواب ما:

در اینجا جواب شیعه، درست است؛ اما آن سنی هم شیعه است.
ما می‌گوییم: بعضی از اصحاب نظر خود را گفتند تا پیامبر در حالت درد به زحمت نیفتد و بعضی گفتند: حالا که خودشان خواستند، قلم و دوات بیاورید؛ اما چیزی نفرمودند و از نوشتن منصرف شدند. پس در نیت هر دو گروه خیر بود.

ادعای ۲۹۷- عمر گفته است: کتاب الله ما را کافیت

می‌گوید: قطب الدین شیرازی که از اکابر علمای شماس است می‌گوید: عمر بد کرده که گفت: کتاب خدا ما را کافیت. این، مثل این است که بگوییم: کتاب طب ما را کافیت؛ نیازی به دکتر نداریم...^(۱).

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: ای دروغگو، اول، چه کسی این قطب‌الدین را از اکابر علمای ما کرد. دوم، اگر قرآن ما را کافی نیست، حالا که علی و امام زمان نیستند (یکی مرده است و یکی غایب است) و تو می‌گویی: بدون وصی دین کامل نیست. باز که همان شد!! خب حالا چه کنیم؟ پس فرض تو از اساس نادرست است.

البته ما از جمله عمر نمی‌فهمیم که منظور عمر این بود که حرف رسول به درد نمی‌خورد! زندگی عمر نیز، ثابت می‌کند که ایشان مطابق احادیث رسول حکمرانی می‌کردند. فراموش نکنید که علی وزیر عمر بود. آیا علی را هم متهم می‌کنید؟.

پیامبر در حالت درد شدید بود و عمر خواست تا ایشان به زحمت نیفتند و پیشنهادی کرد که مخالفت کردند و همین اختلاف صحابه نشان می‌دهد که عمر در مقامی نبود که امر و نهی کند یا هیبتی نداشت که مردم با او مخالفت نکنند و رسول الله خودشان نوشتند. به هر حال این مسأله از دو حال خارج نیست:

۱- یا آن را آن قدر مهم ندید.

۲- یا رسالت را کاملاً درست ابلاغ نکردند. جایی که صحابه از عمر نترسند و سرش داد بزنند که رسول الله باید بنویسد. جای تعجب است که خود رسول از عمر بترسد!! حرف شما این معنی را دارد که رسول ترسید و ساکت شد!

۳- ای جاهلان، فراموش نکنید که کتاب خدا هم به املائی رسول بود. عمر نگفت: کتاب تورات ما را کافی است!.

ادعای ۲۹۸- مانع وصیت نویسی رسول الله شدند؛ اما مانع ابوبکر نشدند در وقت مردن

می‌گوید: مانع حضرت محمد ﷺ شدند تا وصیت خود را بنویسند؛ اما مانع ابوبکر شدند و او توانست با خیال راحت عمر را جانشین خود کند...^(۱).

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: تو اول یک فرض غلط ساختی بعد رویش ادعا نامه درست کردی. کی گفته است که مانع نوشتن وصیت نامه توسط رسول الله شدند؟ کی مانع شد؟ رسول الله خودشان منصرف شدند و گفتند از پیش من بروید. خوب است که نگفتی رسول الله را زهر دادند و کشتند! حرف تو این معنی را دارد که رسول الله تسلط خود را بر اصحابش از دست داده بود. تو اول این را ثابت کن، بعد مقایسه کن.

تو می‌خواهی بگویی: مهاجرین از هر قبیله ای که بودند و انصار و مردم مکه و قبایل مختلف عرب، علیه رسول الله متحد شده بودند! بهتر بود که اصلاً منکر مردی به نام محمد در تاریخ می‌شدی. والله این انکار وجود محمد، علمی تر است تا ادعای از دست رفتن تسلط پیامبر بر امور کشورش تا آخرین لحظه حیات.

ادعای ۲۹۹- چیزی که رسول می‌خواست بنویسد، خیلی مهم بود...^(۲).

شیعه هم می‌گوید: بالاخره رسول این موضوع مهم را نوشت.

جواب ما:

اگر مهم بود، چرا نوشت؟ آیا با یک حرف ساده باید مسأله به این مهمی را مسکوت بگذارند؟! عمر که از میدان به در رفت. پس چرا نوشتند؟! مگر این، همان رسول نیست که تک و تنها در مکه با همه جنگیدند. حتماً می‌گویید: مریض بود؛ نمی‌توانست بنویسد. آیا علی هم مریض بود؟ آیا شما نمی‌گویید: علی، مثل پیغمبر است؟ ایشان نمی‌توانستند بنویسند؛ صحبت که می‌توانستند بکنند.

۱- ص ۶۶۷.

۲- ص: ۶۶۸.

ادعای ۳۰۰- پیامبر نوشت تا نصف دین حفظ شود

وقتی دیگر جواب ندارند، می‌گویند: رسول الله چیزی نگفت تا نصف دین حفظ شود!

جواب ما:

۱- آیا رسول الله این قدر عاجز بودند که برای حفظ یک دین ناقص به عمر رشوه بدهد. آخر پشت عمر کی بود؟ انصار در مدینه به عمر ایمان آورده بودند یا به محمد؟
 ۲- چه مصلحتی در حفظ نصف دین است؟ آیا نصف روز، روزه گرفتن سودی دارد؟ چرا در مکه برای حفظ نصف دین اقدامی نکرد. در وقت ضعف بر کافران این آیه‌ها را خواند و به آن عمل کرد:

﴿قُلْ يَتَّيِبُوا الْكٰفِرُونَ ۖ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۗ وَلَا اَنْتُمْ عٰبِدُونَ مَا اَعْبُدُ ۗ﴾
 ﴿وَلَا اَنَا عٰبِدٌ مَّا عٰبَدْتُمْ ۗ وَلَا اَنْتُمْ عٰبِدُونَ مَا اَعْبُدُ ۗ لَكُمْ دِيْنِكُمْ وَاِلٰى دِيْنِ ۙ﴾
 [الكافرون: ۱-۶].

در وقت قوت، چگونه از شما بپذیریم که با وجود بودن علی به این آیه عمل نکرد و گفت:

«يا ايها المنافقون انا اعبد ما تعبدون»

بله، گفته شما همین معنی را دارد!

۳ - پیامبر چرا برای نوشتن وصیت درباره علی، منتظر آخرین لحظات عمر خود شدند. (می‌گویند: می‌خواستند تکرار کنند؛ قبلاً هم گفته بودند).

۴ - حال اگر مانع از نوشتن شدند، چرا این موضوع مهم را زبانی و شفاهی نفرمودند.

۵ - در حقیقت، این طعن به رسول الله است که ایشان فقط به خاطر یک بانگ و

صدای بلند عمر ساکت شدند و از گفتن حرف حق باز ایستادند.

۶ - صحابه پیش از این هم گاهی نظر خود را در محضر رسول می گفتند. ایشان اگر موافق نبودند با اقتدار تمام حرف خود را پیش می بردند؛ مثل آنچه در صلح حدیبیه رخ داد.

داعی شاید می نویسد:

ادعای ۳۰۱- علی وکیل و وصی مال پیامبر بود

قبلاً عرض کردم که آن حضرت فرمود: «لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی وصی»

وارث که بدون ارث مالی، معنی ندارد. اگر می گویند: مراد ارث مالی نیست؛ علمی می باشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براهین عقلی و نقلی ثابت است که مراد ارث مالی بوده است). مطلب بهتر ثابت می شود.

جواب ما:

اصلاً نفرمود! تو داری به احادیث دروغی استناد می کنی! و بر دروغ و خیال، فرضیه خود را بنا می کنی! حرفهای تو ریشه در هوا داد! حقایق بر احادیث دروغ استوار نمی ماند.

احادیثی که در کتاب ماست:

«إن لكل نبی خاصة من أصحابه وإن خاصتی من أصحابی أبو بکر وعمر»

«هر پیامبر، دوستان خاصی در بین دوستان خود دارد و دوست خاص من، عمر و ابوبکرند.»

«لکل نبی خلیل فی أمته وإن خلیلی عثمان بن عفان»

«هر پیامبر در امتش، رفیق صمیمی دارد و رفیق من، عثمان است.»

می بینی؛ ما این دو حدیث را هم درست نمی دانیم. اما تو مرا می در انتخاب حدیث نداری؛ جز پیروی از هوای نفس!

این آیه وصف حال توست:

﴿أَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا﴾ [الفرقان: ۴].

آیا دیدی آن کس را که هوای نفس و امیال خود را اله خود کرد.
آیا تو بر او تسلطی داری و وکیلش هستی؟

ادعای ۳۰۲- عمر می خواست بچه را در شکم مادر بکشد

امام أحمد حنبل در «مسند» و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در «ذخایر العقبی» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و شیخ سلیمان حنفی در «ینابیع الموده»^(۱) از احمد بن عبدالله و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سلمان روایت می کنند:

عمر خواست زنی را که بچه شش ماهه آورده بود، سنگسار کند. علی رضی الله عنه فرمود: خدا در قرآن می فرماید: مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او، سی ماه است؛ چون مدت فضال و از شیر گرفتن او دو سال است، پس مدت حمل او شش ماه می شود (خلاصه معنی آنکه ممکن است زن بچه شش ماهه بیاورد؛ زیرا حداقل مدت حمل شش ماه است) پس عمر ترک کرد سنگسار کردن زن را. او گفت اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود...^(۲).

جواب ما:

بله این واقعه رخ داد؛ اما نه به این صورت! و هرگز عمر نگفت: اگر علی نبود، من هلاک می شدم؛ بلکه به معاذ گفت و موضوع هم رجم زن حامله بود.

و این حدیث را هر چه در مسند احمد گشتم، ندیدم! به احتمال ۹۹ درصد دروغ می گوید یا الفاظ دیگری دارد و او عوض کرده است. در هر حال، این تواضع عمر را نشان می دهد که ایشان با وجود این که هم طراز بزرگترین امپراتوران تاریخ بودند، اشتباه خود را قبول کردند.

۱- باب ۵۶.

۲- ص ۶۷۲.

این، دلیل اعلم بودن علی نیست. در جنگ بدر، یک صحابه به رسول الله که این طرف چاهای بدر سنگر گرفته بودند، فرمود: آن طرف چاه سنگر بگیرند تا چاه در دست ما باشد! آیا این دلیل بر این است که آن صحابی از پیامبر بیشتر می دانست؟! آیا ندیدید همه به حسین نصیحت کردند که به کوفه نرود یا اگر می رود، زن و بچه را نبرد و ایشان نپذیرفتند و در آخر دیدیم که نظر آنها درست بود. با وجود این، از مقام حسین نزد ما نمی کاهد.

ادعای ۳۰۳- ابوبکر می خواست فدک را به فاطمه بدهد؛ عمر مانع شد

گمان می کنم به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند عرض نمی نمایم و نیز، گمان می کنم که شما کمتر وقت مطالعه دارید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در «تاریخ سمیرة الحلبيه»^(۱) می نویسد: ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در منزل ابی بکر واقع شد)...^(۲).

جواب ما:

بله، اما همه اسناد تو قلبی است. چه جوابی به تو بگویم که خود گویی و خود خندی! می گویی: همه این حرفها در شرح نهج البلاغه است! خود نهج البلاغه را ما قبول نداریم، چه برسد به شرحش! مورچه چیست که کله پاچه اش باشد!

ادعای ۳۰۴- عمر اجازه نداد ابوبکر فدک را به فاطمه بدهد! اما خودش در

زمان خلافتش آن را به علی و عباس داد...^(۳).

جواب ما:

۱- ج ۳، ص ۳۹۱.

۲- ص ۶۷۳.

۳- ص ۶۷۴.

بله داد تا در اهل بیت خرج کنند؛ اما وقتی که اهل بیت بین خود دعوا گرفتند از آنها، پس گرفت. این به عنوان اعتراف به حق ارث علی نیست! این ادامه روش پیامبر بود. عمر با زیاد شدن کار حکومتی آن را به علی و عباس داد که آن دو نساختند! و ابوبکر هم تا آخر به فاطمه و علی مستمری و حقوق می داد.

ادعای ۳۰۵ - عمر بن عبدالعزیز آن را به اولاد فاطمه برگرداند. پس حق آنها بود که برگردانند...^(۱).

جواب ما:

اگر هم برگردانده باشد، کار او برای ما حجت نیست. البته کار علی هست و او در دوره ۵ ساله حکمرانی اش آن را به حسن و حسین نداد. اگر عمر بن عبدالعزیز برگردانده باشد، اعتراف به صحت ادعای فاطمه و حق ارث نبود؛ حکم حکومتی بود. چرا خود علی وقتی خلیفه شد، آن را به اولاد فاطمه برگرداند! برای آنکه آن را حق خودش ندانست!

ادعای ۳۰۶ - مأمون عباسی فدک را به وارثان فاطمه پس داد

مأمون آن را به اولاد فاطمه برگرداند؛ پس حق آنها بود...^(۲).

جواب ما:

کار مأمون حجت نیست. او به گفته شما، امام رضا را ولیعهد کرد و بعد کشت؛ پس کارهای او سیاسی بود نه از روی ایمان و اعتقاد. دست کم شما باید چنین برداشتی داشته باشید.

۱- ص ۶۷۴.

۲- ص ۶۷۵.

ادعای ۳۰۷- چون ابوبکر نپذیرفت، بخشش است. پس فاطمه فرمود: ارث است...^(۱).

چون قبول نکردند که فدک هبه فاطمه است. فاطمه از راه ارث وارد شد!.
فدک بر طبق کتابهای شما هبه بود، اما شما قبول نمی کنید؛ مثلاً در صفحه ۳۹ سیره الحلیه تالیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی متوی سال ۱۰۴۴، و خوارزمی، یاقوت حمدی، ابن ابی الحدید مقرلی و ابن حجر مکی هم گفته اند که هبه بود.

جواب ما:

پس منظور این ۵ نفر سنی های محترم! این بود که ابوبکر، غاصب حق فاطمه بود. پس اینها سنی نیستند؛ زیرا سنی نمی تواند ابوبکر را غاصب بداند. همان طور که شیعه ممکن نیست علی را دروغگو بداند و همچنان شیعه باشد. این یک جواب کافی و شافی.
دوم این که فاطمه نباید دروغ می گفت؛ اگر هبه بود، باید تا آخر می گفت: هبه است! زیرا اگر ارث باشد، کسان دیگر هم با او شریک بودند؛ مثل زنان پیامبر!.
عالمان شیعه هر جا که فکرمی کنند کفه ترازو به نفع ایشان است، مسأله را به آن سمت می برند. در صورتی که این مسأله را حل نکنند، غرض ورزی و پیش داوری آنان در نزد هر آزاد اندیشی کاملاً مشخص است. پس به خودشان زحمت ندهند و خودشان را خسته نکنند.

ادعای ۳۰۸- شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع است

فاطمه، متصرف در فدک بود. از متصرف که کسی شاهد نمی خواهد. چرا ابوبکر از او شاهد خواست...^(۲).

جواب ما:

۱- همان.

۲- ص ۶۷۸.

کی گفته است: فاطمه متصرف در فدک بود؟ هرگز نبود. آدم که متصرف باشد، ۱۰ شاهد دارد. آن هم اگر متصرف ملکی بزرگ مثل فدک باشد، شاهد‌ها زیاد خواهند بود. کسی که درو کرد و کسی که محصول را آورد و همسایه‌ها همه شاهد خواهند بود. و انگیهی کارگزارانش چه کسانی بودند؟!.

دوم، چرا پیامبر برای فاطمه درد سر درست کرد؟ نه نوشته ای به او داد و نه ۱۰ نفر شاهد گرفت که این فدک را به فاطمه بخشیدم!.

ادعای ۳۰۹- چرا ابوبکر درباره شاهد با فاطمه و علی مثل زنهای دیگر رفتار کرد

مگر او مثل زنهای دیگر است که در شمارش نصف شهادت مرد باشد؟ آیا علی شهادتش به تنهایی کافی نبود؟ در حالی که رسول الله شهادت خزیمه ذو شهادتین^(۱) را قبول کرد...^(۲).

جواب ما:

اول، اگر داستان خزیمه را بخوانیم، می‌بینیم که در آن جا نیز گواهی، بدون قسم قبول نشد.

دوم، به فرض که درست باشد، باز نمی‌توان قیاس کرد که چون فلانی بهتر است پس در شمارش هم قبول می‌شود. این طوری باشد باید شهادت خیلی‌های دیگر را قبول کنیم و قانون به هم می‌خورد.

سوم، شما می‌گویید: خود علی در دعوا با یهودی سر پسر چون شاهد نداشت قاضی به نفع عدویش رای داد و علی خوشحال و یهودی مسلمان شد!.

۱- ابن ثابت انصاری از کبار صحابی بود. (ویراستار).

۲- ص ۶۷۸.

چهارم، اصلاً قصه از اول دروغ است و فاطمه نگفت که این هبه است. مثلاً اگر پدرم ماشینی به من هدیه بدهد و غیر از من هم کسی شاهد نباشد، آیا استفاده از ماشین، خودش این را ثابت می‌کند که آن، مال من است؟ دوستانم، برادرا نم، خواهرانم، همه شاهدند. همان سائلاتی که از فاطمه محصول فدک را می‌گرفتند، همه فهمیدند که فدک مال فاطمه است. آیا فاطمه به زن عثمان (خواهرش) نگفت که بابا فدک را به من داد؟ اگر فاطمه پنهان کرد، علی هم پنهان کرد؟ این دیگر عجیب است! آیا ممکن است که پیامبر بین دخترانش به عدالت رفتار نکند و به فاطمه هدیه بدهد و به دختر دیگرش ندهد.

بعد شما می‌خواهید ابوبکر بدون شاهد باور کند؟

ادعای ۳۱۰- ابوبکر با رد شهادت فاطمه، قران را رد کرد

چرا شهادت و گواهی فاطمه رد شد؟ در حالی که در آیه ۳۳ از سوره احزاب، الله به پاکی و معصومیت فاطمه گواهی داد. آیا معصوم دروغ می‌گوید؟!...^(۱).

جواب ما:

۱- کجا گواهی داد؟! در این آیه نام فاطمه نیست؛ اشاره به زنان پیامبران است. ببینید

آیه را:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۗ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۗ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

یعنی: «بنشینید ای زنان نبی در خانه‌های خود و مثل زمان جاهلیت با زینت از خانه خارج نشوید و نماز بر پای دارید و زکات بدهید و الله و رسولش را اطاعت کنید. بدرستی که الله می‌خواهد از شما اهل بیت، پلیدی را دور کند.»

عجیب است! شیعه وقتی می‌خواهد به عایشه طعن بزند که چرا در جنگ جمل شرکت کرد؟ به همین آیه استناد می‌کند و آن را دربارهٔ عایشه می‌داند! اما وقتی حرف پاک کردن از پلیدی و بدی باشد، آن را در حق فاطمه می‌داند. قربان برم خدا را..... یک آیه با دو معنی متفاوت!.

۲ - البته در معنی آیه فاطمه هم، شامل می‌شود، اما آیه که به معصوم بودن اشاره نمی‌کند! می‌گوید: الله از آنها می‌خواهد که با پیروی از قوانین از پلیدی پاک شوند.

۳ - اگر این تفسیر تو باشد، پس اصحاب بدر هم معصوم بودند. پس یاران پیامبر را هم باید معصوم بدانیم.

چون این آیه دربارهٔ آنهاست و دربارهٔ اصحاب بدر می‌گوید:

﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱].

«[به یاد آورید] هنگامی را که خوابی را که خوابی سبک بر شما چیره شد از طرف رب، تا که آرامش بیابید و از آسمان آبی نازل کرد تا توسط آن شما را پاک کند و بدی شیطان را از شما دور کند و دل‌های شما را به هم ربط دهد و گام‌هایتان را استوار کند.»

ادعای ۳۱۱- مراد از صادقین در آیه، محمد و علی علیهما السلام هستند

چرا شهادت علی رد شد در حالی که این آیه در حق او نازل شده بود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای ایمان آورندگان، از الله بترسید و با راستگویان باشید.»

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ ۗ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ...﴾ [الحديد: ۱۹].

امام احمد بن حنبل در «مسند» و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «مانزل من القرآن فی علی» از ابن عباس روایت نموده‌اند که این آیه شریفه در شأن علی نازل شد که آن حضرت از جمله صدیقان است...^(۱).

جواب ما:

ما قبول داریم که از جمله صدیقان است؛ اما دیگران هم مهم هستند. تنها او نیست که صادق است و قوانین قضایی ربطی به این ندارد. در آن جا، بی‌نیاز است هرکس که کمترین آشنایی با دین داشته باشد، باید این را بداند.

ادعای ۳۱۲- گنجی شافعی و دیگران گفته‌اند که آیه: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳] در حق علی است.

جواب ما:

اول، گنجی شافعی و دیگران در نزد ما مردودند. خصوصاً، گنجی که فاسق و جاسوس مغول بود. چگونه از این پلید، حدیثی را قبول کنیم؟ در ضمن، از الله پرسید که چرا عوض یک آیه صریح درباره علی، این همه آیات مبهم در جاهای نامربوط برای او آورده است!.

دوم، پیش ابوبکر قضیه ارث مطرح شده هبه.

سوم، آیه داریم:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹].

«آنانکه خدا و رسول را اطاعت کنند، البته با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرمود؛ یعنی، با پیغمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند.»
پس نتیجه می‌گیریم: ۱- بی سند حرفی را قبول نمی‌کنیم. ۲- صدیقین، در این جا جمع است؛ پس در حق یک نفر نیست. ۳- علی یکی از آنهاست.

ادعای ۳۱۳- فدک مال فاطمه بود و غضب شد...^(۱).

جواب ما:

اول، اگر پیامبر فدک را چند سال قبل به فاطمه بخشیده بود، باید فدک در قبضه فاطمه علیها السلام می‌بود. دیگر چه معنی دارد برود نزد حضرت ابوبکر که فدک را به من بده؟ دوم، اگر فدک در دست فاطمه بود، حتماً کارگرانی در آن کار می‌کردند. در این صورت، باید راویان شما صحنه‌های دلخراش بیرون کردن کارگران با وفای فاطمه را از باغ فدک ترسیم می‌نمودند. اما هیچ ذکری در کتب شما حتی در بحارالانوار ۱۱۰ جلدی نیست! یعنی، در کتاب‌های شما نوشته است که حضرت ابوبکر کارگران حضرت فاطمه را از باغ‌های فدک بیرون کرد یا آن را از حضرت زهرا باز پس گرفت. اگر حرفم نادرست است، سند بیاورید.

سوم، محال است که ایشان امر به بدی کنند و بگویند: بعد از وفاتم جزیره کیش را به دخترم بدهید. این مال شما نیست. پیغمبر یک خدمتکار به فاطمه نداد چه برسد به فدک! چهارم، گفתי لشکر اسلامی، فدک را فتح نکرد و به صورت هبه به پیامبر داده شد... البته سربازان اسلام به طور مستقیم آن را فتح نکردند؛ اما از ترس هبیت آنها بود که

یهودیان تسلیم شدند (سند ما: رفتار اهل مکه با پیامبر وقتی که لشکر نداشت). پس مال حکومت بود؛ اما مصرف آن در دست پیامبر... و ابوبکر هم در همان جایی خرج می‌کرد که رسول می‌کرد و همچنین عمر و عثمان و علی) و کسی مخالف این گفته نیست. پنجم، از نظر ما حضرت فاطمه، بشر است و معصوم نیست و ممکن است گاهی در دعوایی حق با ایشان نباشد. سعی نکن از ما بخواهی مثل شما خدا گونه به ایشان نگاه کنیم.

ادعا شیعه - هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول را آزار داده است

میگوید: این سخن را پیامبر فرموده‌اند.

جواب ما:

منظور حضرت محمد ﷺ این بود که هر کس فاطمه را به ناحق یا در امری مباح بیازارد، مرا آزرده است و ابوبکر با فاطمه دعوی شخصی نداشت. و حضرت ابوبکر قصد آزار فاطمه را نداشت. به عنوان امیر، امر پیامبر را اجرا کرد و اجازه نداد اموال حکومتی به عنوان ارث بین دختر و زنان پیامبر تقسیم شود. او حتی دختر خود و دختر عمر (عایشه و حفصه) را نیز محروم کرد.

رد کردن در خواست فاطمه گناه نیست. خود رسول الله درخواست حضرت فاطمه را برای گرفتن خدمتکار از بیت المال نپذیرفتند. پس همیشه حق با حضرت فاطمه رضی الله عنها نبود.

مشکل بزرگ شما این است که از حضرت فاطمه الهه ساخته اید! هر چند که به زبان نمی‌گویید: حضرت ابوبکر، عایدات فدک را در همان جایی خرج کرد که رسول الله مصرف می‌کردند و حق فاطمه را همانقدر به او و فرزندان او دادند که پیامبر می‌دادند. درستی حرف حضرت ابوبکر آن زمان ثابت شد که حضرت علی در ۵ سال و اندی از دوران خلافت خود، قانون حضرت ابوبکر را برای فدک تغییر ندادند و به این ترتیب، در عمل مهر درست بودن را بر فرموده ابوبکر رضی الله عنه زدند.

در ضمن، این سخن را رسول الله وقتی فرمودند که فاطمه از علی ناراضی بود. این هم سند از بخاری. آیا بخاری را قبول دارید؟.

پس بیاید سری به صحیح بخاری و مسلم بزنیم:

صحیح بخاری^(۱): امام بخاری آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است:

از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: بنی هاشم اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بی ابی طالب در آورند. من هرگز چنین اجازه ای نمی دهم، مگر این که علی بن ابی طالب دخترم را طلاق بدهد بعد با دختر بنی هاشم ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است. هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من خواهد شد.

امام مسلم نیز، این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است. پس دلیل این گفته رسول اکرم ﷺ که فرمودند: فاطمه پاره تن من است... این بود که حضرت علی رضی الله عنه اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

واقعاً این کار شما؛ یعنی، جعل احادیث و سانسور آنها و خیانت به نقل و قول برای اثبات ادعای باطل خودتان، شرم آور است!.

ای مدعیان دروغین، اگر شما مدعی هستید که خدا و رسول خدا ﷺ بر ابوبکر خشم گرفتند به خاطر این که ابوبکر، فاطمه را رنجانده بود. این دعوی شما مستلزم این است که ابتدا خشم خدا و رسول ﷺ را متوجه حضرت علی بن ابی طالب کنید. آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب.

اگر شما می گوئید که علی از آن خواستگاری توبه کرد و منصرف شد. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمه رضی الله عنها با توبه از بین می رود، آنگاه گناه کسی که قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله رد کرده است، با توبه و انجام حسنات به طریق اولی باید از بین برود.

۱- کتاب النکاح باب ذب الرجل عن ابنته في الغيرة و الانصاف (۰۴۹۳۲).

اگر شما در اثر جهالت و نادانی می گوئید که این حرکت ابوبکر رضی الله عنه در برابر فاطمه رضی الله عنها کفر است، آنگاه باید علی را نیز، تکفیر کنید.

اما شما به این جا که می رسید، منکر داستان می شوید و می گوئید: علی هرگز از دختر ابوجهل خواستگاری نکرد. اگر این را قبول ندارید، جمله بعدی را که می گوئید: هرکس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است را نیز، نپذیرید. اما شما جملات اول روایت را قبول ندارید، آخرش را قبول دارید!!

این که رسول الله فرمودند: هرکس فاطمه را آزار بدهد، مرا آزار داده است؛ درست است. اما منظورشان این بود که اگر به ناحق آزار دهد.

پیامبر درباره ابوبکر هم فرمودند که اعمال او از اعمال همه امت در ترازوی عدالت سنگین تر است. این روش نادرستی است که چون مرغانِ نوک کج به حدیث های ما منقار بزنید! با روش شما حتی نصارا هم می تواند با چشم بستن بر آیاتی که در مدح رسول اکرم است و تنها با اتکا و اعتنا به آیاتی که در ستایش عیسی است، براحتی ثابت کند که عیسی برترین پیامبر است.

با روش شما حتی شیطان پرستان می توانند از قرآن ثابت کنند که شیطان موجود خوبی بود....

به جای این که آیه را سانسور و به نفع ادعای خود مصادره کنید، آیه شریفه:

﴿وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾

را معنی کنید که آن قدر به آن تکیه می کنید.

این آیه را مدرکی قرار می دهید و به غلط می گوئید که آن را به حضرت فاطمه بخشید. در این آیه که می گوئید: از آن به نزدیکان خود و مسکینان و همچنین مسافران در راه مانده بدهید.

از این آیه مشخص است که این اموال، ملک شخصی پیامبر نمی باشد که آن را فقط به یک نفر بدهد! آیا همسران آن حضرت و دیگر خویشاوندان محتاج ایشان، نزدیکان

ایشان نیستند؟ یا چشمتان را بر آنها می‌بندید؟ پس مسکین و ابن سبیل چه می‌شود؟
 چطور چیزی را که خداوند برگردن پیامبر می‌گذارد، شما برمی‌دارید.
 پیامبر در طول حیات خویش از محصول آن به نزدیکان از جمله: حضرت زهرا و
 همسران و خویشان و همچنین فقرا و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌دادند و فرمان
 خدا را اجرا می‌کردند.

آیا آن حدیثی که از ابوبکر صدیق روایت می‌کنید که «انبیا از خود ارث نمی‌گذارند»
 جواب حرف خودتان نیست یا شاید گوش حضرت ابوبکر سنگین بود که وقتی حضرت
 فاطمه می‌گفت: هبه مرا بده، ایشان جواب می‌دادند: ارثی نداری!.

**ادعای ۳۱۴- می‌گویید: فدک را رسول الله با دوشاهد (یکی زن، یکی مرد) به
 فاطمه بخشید...**

جواب ما:

اول، دروغ است این حرف تو.

دوم، رسول الله می‌دانست که طبق قانون دینش، در این جا دو زن باید شاهد باشند.
 چرا یک شاهد دیگر نخواست و حجت ابوبکر را قوی کرد؟ شما می‌گویید: آن یهودی که
 سپر علی را دزدیده بود، نزد قاضی توانست دلیل بیاورد که دو شاهد علی یکی پسرش
 است و یکی غلامش، پس شهادت آنها باطل است. شما می‌گویید: علی این را بر قاضی
 خود پسندید. حالا چرا بر ابوبکر نمی‌پسندید؟ چرا پیامبر را متهم می‌کنید که کاری
 ناتمام کرد؟.

چرا اصلاً ده نفر را شاهد نکرد تا فردای وفاتش، عایشه حق خود را مطالبه نکند و
 فاطمه و علی به تبانی متهم نشوند؟ دست کم باید ۹ همسر خود را در جریان می‌گذاشتند
 تا دخترش را نیازارند.

می‌گویید: ۵ سال فدک در تصرف فاطمه بود. در این ۵ سال محصول فدک به دست
 دختر پیامبر می‌رسید یا نه؟ پس شاهدان زیادی داشتند.

بعد نگفتید که ابوبکر چگونه فدک را از دست فاطمه خارج کرد؟ از ابن ابی الحدید نقل کردید؟ این مرد که راوی حدیث نیست او در قرن هفتم شرحی بر نهج البلاغه نوشت؛ از کجا کشف کرد که فدک هبه بود؟.

شماها دو حدیث را کنار هم می‌گذارید تا ابوبکر را محکوم کنید:

حدیث اول: رسول فرمود: هرکس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است.

حدیث دوم: فاطمه فرمود: من از ابوبکر ناراضیم. اما تفسیر شما اشتباه و روش نگرش شما به احادیث ما سراسر نادرست است. حرف آخر در این باب، این است: به گفته شما علی از خیر فدک گذشت تا دوستان عمر تحریک نشوند. حالا که فدکی وجود ندارد، شما چرا هی داد میزنید: ای فدک، آی فدک وای فدک؟!.

ادعای ۳۱۵- علی، افضل صدیقین است

از سلیمان بلخی حدیثی نقل کرده است که صدیقین سه تا بودند که افضل آنها، علی است! ادعای ۱۰ نفر از علمای شما که می‌گویند: منظور از صادقین در آیه ۱۲۰ از سوره توبه، علی است. عبارت است از: ثعلبی، سیوطی، ابو سعد خرگوشی!! و ابو نعیم، سلیمان بلخی!!، خوارزمی، حموینی و گنجی شافعی.

چنانکه اکابر علمای شما از قبیل امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» و امام ثعلبی در «کشف البیان» و جلال الدین سیوطی در «در المنثور» و امام احمد بن حنبل در «مسند» و ابن شیرویه در «فردوس» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۱) و ابن مغزلی شافعی در «مناقب» و ابن حجر متعصب در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در «صواعق» در فضایل علی نقل نموده است از بخاری از ابن عباس به استثنای جمله آخر روایت نموده‌اند که رسول الله فرمود:

«الصدیقون ثلاثه حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یس و علی ابن ابیطالب و هو افضلهم».

«راستگویان سه نفرند: حزقیل مؤمن(آل فرعون)، حبیب نجار (صاحب یس) علی بن ابیطالب و او افضل از آنها می‌باشد.» شما را به خدا انصاف دهید که آیا سزاوار بود کسی را که خدای متعال در قرآن مجید او را صدیق خوانده است و هرگز دروغ نمی‌گفت و در قرآن امر فرماید: پیرو او باشید (به اقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند؛ بلکه اهانت هم بنمایند...^(۱).

جواب ما:

به الله ایراد بگیر که چرا شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار نداده است؟ چرا علی و فاطمه را استثناء نکرده است؟ پس این ادعا و این حدیث مردود است! خداوند علی را با نام و نشان صدیق نام نبرده است که شما مجبور شدید برای اثبات این ادعا، ۱۳۰۰ سال بعد از نزول قرآن صبر کنید تا سلیمان بلخی متولد شود و برایتان ثابت کند!

قوانین قرآن بر همه مومنان جاری بود؛ مثلاً نماز برای تزکیه است. نمی‌توانی بگویی: علی، نفس زکیه داشت؛ پس نماز نخواند. عیبی ندارد.

روزه برای تقوی است و نمی‌توانی بگویی: علی متقی بود. پس نیازی به روزه ندارد! پس قانون ۲ شاهد مرد آوردن بر هر ادعایی، برای علی هم هست! در ضمن، غلوی که شما در حق علی می‌کنید، مردود است! اما به فرض قبول غلو شما، باز او را نباید از قوانین استثناء کنیم.

حرفی را از بخاری نقل نموده‌اند جز جمله آخر. پس این جمله آخر از کجا آمده است؟ با این جمله آخر من هم می‌توانم خود را جزو صدیقین جا بزنم که در بخاری

آمده است: سه نفر در گهواره صحبت کردند و سومی من بودم؛ این جمله آخر را بخاری نوشته است! این چطور دلیل آوردنی است؟!.

ادعای ۳۱۶- پیامبر فرمود: علی باحق و قرآن است...^(۱).

جواب ما:

حدیث «حق با علی و علی با حق است» را علی الهی‌ها دلیل آورده‌اند که علی، الله است! وقتی به احادیث از دیدگاه میل نفس نگاه کنیم، کار به این جا هم می‌رسد. و این حدیث، ضعیف است. اما این مرد، وقتی غذا را مطابق هوای نفسش ببیند، به حلال و حرامش نگاه نمی‌کند و مثل علی الهی‌ها هر طور دلش خواست تفسیر می‌کند. البته حدیث «علی مه القرآن و القرآن مع علی» صحیح است. آن را حاکم در «مستدرک» نقل کرده است و ذهبی هم گفته که صحیح است.

می‌گوید: مراد از صدیقین در آیه شریفه، علی می‌باشد. چنانکه روایات متکثره از طریق ما و شما وارد است که علی، صدیق و راستگوی این امت است؛ بلکه افضل است.

جواب ما:

جواب دیگر این است که همچنانکه که رسول الله، علی را مدح نمودند، اصحاب دیگر خود را نیز مدح فرمودند و بعضی وقتها حتی بیشتر اما شما چون مغرض هستید، فقط علی را می‌بینید تا از دیگران بد بگویید.

ادعای ۳۱۷- علی حق است و حق با علی. پس باید علی و شهادتش در حق فاطمه قبول می‌شد...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۶۸۳.

۲- ص ۶۸۴.

این حدیث، اما اگر این حدیث، صحیح باشد و شما آن را مطلق و در همه جا بکار ببرید، کار به آن جا می‌رسد که از بطن این حدیث، علی‌اللهی ظهور می‌کند و نتیجه می‌گیرد: علی، حق است و حق، علی است و حق، اسم رب است؛ پس علی، رب است!!

۳۱۸- پیامبر فرمود: قرآن مع علی و علی مع قرآن...^(۱).

جواب ما:

این حدیث از نظر ذهبی درست و از نظر آلبنانی درست نیست. آلبنانی می‌گوید: ضعیف است. اما اگر درست بود، مطابق عقیده شیعه‌ها نبود؛ بلکه ضد عقیده آنهاست. بله، قرآن با علی بود؛ وقتی که ایشان خلفای پیش از خود را یاری می‌کرد، وقتی که ایشان دختر خود را به عمر داد، وقتی که ایشان دوست خلفاء بود، وقتی هم که بین ایشان و اصحاب در وقت خلافتشان اختلاف بروز کرد، اهل سنت حق را به علی داد. بله، قرآن با علی بود؛ وقتی که ایشان حضرت عایشه را بعد از واقعه جمل با احترام به خانه پیامبر بازگرداند. اما با شما که عایشه را فحش می‌دهید، نه قرآن همراه شما است نه علی! همنشین شما، شیطان است.

علی عملش مطابق قرآن بود وقتی که وزیر خلفای ثلاثه بود و دختر به عمر داد! چنین احادیثی را درباره علی قبول دارید درباره ابوبکر و عمر هم قبول داشته باشید. درباره آن دو شخص بزرگ مگر احادیث نداریم؟!.

این طوری که شما نصف قرآن را چسبیده اید در بحث با شما شکست می‌خوریم حتی از شیطان پرستان هم شکست می‌خوریم. آنها با استناد به قرآن می‌توانند خوبی‌های شیطان را ثابت کنند؛ اگر چشم به روی آیاتی که در مذمت شیطان است، ببندند!

ادعای ۳۱۹- حدیث اطاعت علی، اطاعت خدا و پیغمبر است...^(۲)

۱- ص ۶۸۵.

۲- ص ۶۸۵.

جواب ما:

سه حدیث دروغ از ابن ابی الحدید آورده و آن را مدار بحث قرار داده است. این حرف ها، شیعه‌های ساده لوح را گول می‌زند؛ نه ما را. بهتر بود که اسم کتابت را می‌گذاشتی: «فرموده‌های ابن ابی الحدید».

ادعای ۳۲۰- چرا گفته جابر را بی شاهد قبول کردید و از فاطمه نکردید؟

اشاره دارد به داستان جابر که به خلیفه گفت: پیامبر قبل از وفات به من وعده داده بود از مال بحرین چیزی بدهد و خلیفه ادعای او را بدون شاهد قبول کرد...^(۱).

جواب ما:

فاطمه ارث می‌خواست. اما جابر می‌گفت: پیامبر به من وعده داده بود که از مال بحرین به من بدهد. پس ثابت شد نادرستی تقاضای سرور بانوان بهشت. چون این غیرممکن است که پیامبران ارث به جا بگذارند. جابر هم اگر تقاضای ارث می‌کرد، کسی نمی‌پذیرفت. خلیفه از بیت المال حق بخشش داشت. پس هم به جابر داد و هم به فاطمه، بنت پیامبر.

ادعای ۳۲۱- سنی، خودش، می‌گوید: ابوبکر، حق فاطمه را خورد

چنانکه ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۲) نقل می‌نماید که از علی بن الفارقی، مدرس مدرسه غربی بغداد، سؤال نمودم: آیا فاطمه، صادق و راست گو بود؟ گفت: بلی. گفتم: اگر صادق و راستگو بود، پس چرا خلیفه، فدک را به او واگذار نکرد؟ تبسمی نمود (با این که اهل شوخی نبود) و با کلام لطیف و مستحسن، چیزی گفت که خلاصه‌اش این بود:

۱- همان.

۲- ج ۴، ص ۱۰۵.

«اگر آن روز، فدک را به فاطمه واگذار می‌کرد، فردا می‌آمد و ادعای خلافت برای شوهرش می‌کرد. آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید. چون قبلاً صداقت او را تصدیق نموده بود. انتهی کلامه».

پس مطلب نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بود و حقیقت را تصدیق نموده‌اند که روز اول حق با فاطمهٔ مظلومه بود، منتها سیاست برای حفظ مقام، بی بی مظلومه را از حقش محروم کرد...^(۱).

جواب ما:

آیا ممکن است که ابن ابی الحدید، سنی باشد و وقتی کسی با کلامی لطیف و مستحسن می‌گوید: ابوبکر، خلافت را غصب کرد؛ آیا او سنی است؟ هرگز!!
مسئله این است که تو در ابتدا دربارهٔ یک موضوع خیالی بحث کردی و گفتی: هبه بود. بعد گفتی که علی شاهد بود که بخشش بود؛ در حالی که نبود. بعد گفتی که فاطمه تقاضای ارث کرد نه تقاضای هبه! بعد دلیلی نبود که ابوبکر آن را گرفته و کارگزارانش را بیرون کرده باشد! این در کتب شما هم نیست! بعد می‌گویی: ابن ابی الحدید، سنی است که نیست.

ادعای ۳۲۲- آیه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در حق ۵ تن است.

آیهٔ تطهیر، در حق ۵ تن است. اگر در حق زنان بود چرا «کم» آورده و «کن» نیاورده و گفته: «علیکم اهل البیت» نگفته است: «علیکن اهل البیت»...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۶۸۵.

۲- ص: ۶۸.

وقتی یک زن عرب بیابانگرد بخواند به بچه‌های خود بگوید: بیاید نهار بخورید! اگر بچه‌هایش ۵ دختر و یک پسر هم باشند، باز ضمیر مذکر را به کار می‌برد نه مونث! اهل هر بیته، متشکل است از: مرد خانه و چند زن و بچه. حالا اگر یک مرد هم باشد، ضمیر (کم) می‌آید! و در این جا رسول الله هم از اعضای خانه است! این هم دلایل قرآنی:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾

﴿هود: ۷۳﴾.

«گفتند: آیا تعجب می‌کنی از کارهای خدا. رحمه و برکت الله بر شما اهل بیت است؟ الله حمید و مجید است.»

این آیه، خطاب به همسر ابراهیم است. مخاطب، زن ابراهیم است. در خانه ابراهیم کسی نیست غیر از سارا و ابراهیم و با این وجود کلمه «علیکم» آمده است نه «علیکن».

﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ

وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴾ [القصص: ۱۲].

«و بر موسی حرام کردیم پستان‌های شیرده را و خواهرش (به فرعونیان) گفت: آیا نشان بدهم شما را به اهل بیته که سرپرست موسی شوند و خیر خواه اویند؟» در این جا، آیه درباره شیر دادن موسی است! و کاملاً واضح است که فرعون دنبال زن شیرده می‌گشت نه مرد شیرده!

بعد بگو بینم چرا الله امر به این مهمی، معصوم بودن اهل بیت، را لایق ندیده است که در یک آیه مستقل بنویسد؟ چرا شروع آیه با «یا نساء النبی» ای زنان پیامبر است؟ چرا باز در آیه بعد جمله را با واو شروع کرده است؟ که از قضا آیه بعد هم درباره زنان پیامبر است.

الله کتابش، کتاب هدایت است نه گمراهی. پس شما دروغ‌گویید.

ادعای ۳۲۳- زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند...^(۱)

می گوید: در مسلم حدیثی است که می گوید:

«فَقُلْنَا مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ قَالَ لَا وَآئِمُّ اللَّهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرُ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَعَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ:

«پرسیدیم: اهل بیتش چه کسانی هستند؟ مگر نه این که زنهایش هستند. گفت: نه والله؛ زیرا زن طلاق می گیرد و می رود خانه پدر یا شوهر می کند. بعد از مرگ شوهر اول هم می شود اهل بیت شخص دیگری. اهل بیت پیامبر کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام است!».

جواب ما:

خب اگر مسلم را قبول داری، حدیث اول را هم ببین:

«فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِّمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرْمَ الصَّدَقَةِ قَالَ نَعَمْ».

حسین پرسید: «ای زید، مگر اهل بیتش کیستند؟ مگر نه این که زنهایش هستند؟! جواب داد: زنهایش هم از اهل بیتش هستند اما اهل بیتش، آنهایی هستند که صدقه بر آنها حرام است؛ یعنی، آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس».

معنی این است که هیچ کس شک ندارد که زن از اهل بیت است! اما چون پیامبر، پسر نداشت و دخترش هم در خانه مرد دیگری بود، مردم فکر کردند که اهل بیتش منحصر است به زنانش لذا برای مردم توضیح داد!

و ببینید سوال کننده‌ها در هر دو حدیث چطور با تعجب می پرسند که مگر پیامبر غیر از زنهایش، اهل بیتی هم دارد؟.

اما این که می‌گوید: اگر زن طلاق بگیرد، اهل بیت نیست؛ درست است. اما طلاق که نگیرد، هست! و زنان پیامبر طلاق نگرفته بودند.

بیاد داشته باشید زن اگر شوهرش بمیرد تا در عده است اهل بیت شوهر است و حق عروسی ندارد، اما مدت عده زنان پیامبر تمام عمر بود و برای همین، خانه ای که از پیامبر برایشان مانده بود مال آنها شد تا دم مرگ!

پس اگر زن طلاق دهد، دیگر جزو اهل بیت نیست. پسر هم اگر نافرمان باشد، از اهل بیت نیست!

این هم آیه که قرآن، اهل بیت که خویشاوند باشد و (بچه باشد را حتی) را از اهل بیت نمی‌داند:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ [هود: ۴۵].

«و نوح فریاد زد: ای رب، پسر من از اهل من است و وعده تو حق است. و تو بهترین داورانی.» جواب آمد که:

﴿قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...﴾ [هود: ۴۶].

الله فرمود: «ای نوح! پسر تو از اهل تو نیست! چون او فرد ناشایسته‌ای است!».

هر جا قرآن اهل بیت را ذکر کرده است، منظور زن است؛ مثل این آیه:

﴿قَالُوا يَلُوْطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوْا إِلَيْكَ فَأَسْرَبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ...﴾ [هود: ۸۱].

«گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار تویم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس پاسی از شب گذشته، خانواده ات را حرکت ده و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد؛ مگر زنت که آنچه به آنها رسد به او خواهد رسید...».

اگر زن لوط از اهل بیت نبود، چرا قرآن استثناء کرده است!؟

ادعای ۳۲۴- اخبار عامه درباره آیه تطهیر که در شأن اهل بیت است...^(۱).

می‌گوید: در کتابهای اهل سنت نوشته است که آیه تطهیر در حق حسن و حسین و علی و فاطمه است!

جواب ما:

اگر کتابهای ماست که ما بهتر می‌دانیم چی نوشته است! بله، این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین هم هست! اما به این معنی نیست که در حق زنانش نیست! قرآن می‌گوید که در حق زنان است! و حدیث به ما می‌گوید که در حق دختر و نوه‌های پیامبر هم هست. همین حدیث‌های ما، بهترین دلیل بر صداقت سنی‌هاست؛ زیرا قرآن ذکری از دختر و نوه‌های پیامبر ندارد. حرف قرآن در آیه ۳۳ از سوره احزاب با زنان پیامبر است! آیه ۳۲ و ۳۴ هم مربوط به زنان پیامبر است:

﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ اَلَيْسَ لَكُنَّ كَاٰحِدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ اِنْ اَتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِىٰ وَاقْمِنَ الصَّلٰوةَ وَءَاتِينَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اِلٰهَ وَرَسُوْلَهُ ۚ اِنَّمَا يُرِيْدُ اِلٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِرًا ﴿٣٣﴾ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلٰى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايٰتِ اِلٰهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ اِنَّ اِلٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا ﴿٣٤﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

اما حدیث می‌گوید: فراموش نکنید که دختر و نوه‌های پیامبر نیز، اهل بیت هستند! حالا فکر کنید اگر بر عکس بود؛ یعنی، اگر آیه در حق دختر و نوه‌ها بود و حدیث درباره زنان بود، ما آسمان را هم به زمین می‌آوردیم، شیعه قبول نمی‌کرد که زنان هم مشمول آیه هستند!

اما سنی از الله می ترسد و دین الله را عوض نمی کند! ما چیزی نمی گوئیم و شیعه ول کن نیست و می گوید: این آیه در حق زنان نیست! شما را به الله قسم، یک بار آیه را بخوانید و همین طور آیه قبل و بعدش را! همه درباره زنان پیامبر است!

دو سوم از اول آیه مورد نظر را شیعه قبول دارد که درباره زنان پیامبر است، اما می گوید: یک سوم آخر درباره دختر و نوهها و داماد است نه درباره زنان. اما عجیب این است که همین قسمت کوچک هم با او به آیه بعدی متصل شده است که باز به اتفاق شیعه و سنی درباره زنان است!

پس محال است که این قسمت از آیه درباره زنان نباشد! و اگر اینطور باشد؛ یعنی، اگر تفسیر شیعه درست باشد، پس قرآن برای این نازل شد تا ما را گمراه کند نعوذ بالله!

ادعای ۳۲۵- حدیث ام سلمه راجع بحریرة فاطمه (ع) و نزول آیه تطهیر

می نویسد: در کتاب مسلم آمده است که ام سلمه می گوید: «رسول الله ﷺ در منزل من بود که دخترش با غذایی داخل شد! پیامبر فرمود: برو شوهر و دو پسر را بیاور! فاطمه رفت آنها را آورد و پنج نفری مشغول خوردن غذا شدند که جبریل آمد و این آیه نازل شد! آنگاه حضرت محمد عبا را بر سر فاطمه و علی و حسن و حسین کشید و گفت:

ای الله، اینها اهل بیت و عترت من هستند. رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آنها را پاک کردنی. ام سلمه گفت: یا رسول الله، من هم با شما هستم. گفت: تو بر خیر هستی (منظور رسول این بود که باوجود این که زن خوبی هستی، اما رتبه اهل بیت مرا نداری و از زمره آنها نیستی)...^(۱)».

جواب ما:

در حدیث دست برده ای و الفاظ را به قول خودت کم و زیاد کرده ای! معنی حدیث این است که ام سلمه چون که محرم حضرت علی نبود، نباید داخل عبا می شد! لذا رسول فرمود: تو بر جاییت باش و بعد از رفتن علی داخل عبا شد. مگر تو ای داعی، نمی خواهی از کتاب های ما شاهد بیاوری. خب این هم کتاب!

حالا ای خواننده این شما و این حدیث ها از ترمذی و کتاب احمد بن حنبل. در سنن ترمذی به این الفاظ آمده است:

«عن عمر بن أبي سلمة ربيب النبي ﷺ قال لما نزلت هذه الآية على النبي ﷺ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ في بيت أم سلمة فدعا فاطمة وحسنا وحسينا فجللهم بكساء وعلي خلف ظهره فجلله بكساء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قالت أم سلمة وأنا معهم يا نبي الله قال أنت على مكانك وأنت على خير.»

«عمر بن ابی سلمه می گوید: وقتی آیه انما... نازل شد، ایشان در خانه مادرم، ام مومنین ام مسلمه، بودند. پس فاطمه و نوه ها و دامادش را خواست و آنها آمدند. فاطمه و حسن و حسین را با عبا پوشاند و علی در پشت سرش بود! او را هم با عبا پوشاند و گفت: اینها اهل بیت من هستند. یا الله آنها را از پلیدی پاک کن. ام مسلمه گفت: یا رسول الله ﷺ، من با آنها هستم. فرمود: در جای خود باش. تو به خیر هستی! (چون علی نامحرم بود، فرمود که بر جای خود باش).»

در مسند احمد شماره ۲۶۵۹۶، شهر بن حوشب از ام سلمه نقل می کند:

«شهر بن حوشب قال سمعت أم سلمة زوج النبي ﷺ: حين جاء نعي الحسين بن علي لعنت أهل العراق فقالت قتلوه قتلهم الله غروره وذلوله لعنهم الله فإني رأيت رسول الله ﷺ جاءته فاطمة غدية برممة قد صنعت له فيها عصيدة تحمله في طبق لها حتى وضعتها بين يديه فقال لها أين بن عمك قالت هو في البيت قال فاذهبي فادعيه وائتني بابنيه قالت فجاءت تقود ابنيها كل واحد منهما بيد وعلى يمشي في أثرهما حتى دخلوا على رسول الله ﷺ فأجلسهما في حجره وجلس علي عن يمينه وجلست فاطمة عن يساره قالت أم سلمة فاجتهد من تحتي كساء خيبر يا كان بساطا لنا علي

المنامة في المدينة فلفه النبي ﷺ عليهم جميعا فأخذ بشماله طرفي الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربه عز و جل قال اللهم أهلي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اللهم أهل بيتي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اللهم أهل بيتي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قلت يا رسول الله ألسنت من أهلك قال بلى فادخلي في الكساء قالت فدخلت في الكساء بعد ما قضى دعاءه لابن عمه علي وابنيه وابنته فاطمة عليها السلام». «

«شهر بن خوشب از ام سلمه نقل می‌کند که وقتی خیر قتل حسین آمد ام سلمه اهل عراق را لعنت کرد و گفت: کشتندش! الله بکشد شان. من دیدم که فاطمه با ظرف غذایی که برای رسول الله درست کرده بود به خانه ما آمد و گذاشت پیش روی رسول. رسول الله فرمود: کجاست پسر عمویت؟ گفت: در خانه است. فرمود: برو بیاورش و دو پسرش را هم بیاور. رفت و دو پسرش را آورد و دست هر دو را گرفت و علی پشت سرش بود و داخل شدند! و علی در یک طرف فاطمه در طرف دیگر علی و دو پسر در جلوی رسول نشستند. و رسول کسایش را از زیر من کشید و آنها را پوشاند و گفت: یا الله اینها اهل بیت من هستند از پلیدی پاکشان فرما! گفتم: ای رسول الله، من زنت نیستم؟ من اهل بیت تو نیستم؟! فرمود: بله هستی؛ پس در عبا داخل شو! ام سلمه می‌گوید: من هم در زیر عبا رفتم اما بعد از آنکه دعایش برای پسر عمو و دختر و نوهایش تمام شد!»

البته ما می‌گوییم این حدیث ضعیف است! ما که شیعه نیستیم! تا حدیث مطابق مذهب خود بسازیم! اما نقل احادیث در کتب ما بهترین دلیل بر حق بودن مذهب ماست! ما اگر با علی دشمن بودیم، این حدیث‌ها در کتاب ما نبود. پس ما قاضی بی طرف هستیم.

ما چه می‌گوییم:

ما می‌گوییم این روشن تر از آفتاب است که زنان پیامبر، اهل بیت او هستند. قرآن و احادیث زیادی این را می‌گویند.

انا برای این که مبدا افرادی که با علی دشمن بودند، نگویند: علی و فاطمه اهل بیت نیستند؛ نوه دختری اهل بیت نیست؛ ما با صداقت تمام در کتب خود فرموده رسول را ضبط کردیم که ایشان را اهل بیت می‌داند.

ادعای ۳۲۶- منع نمودن خمس از عترت و اهل بیت

پیغمبر می‌گوید: خمس، حق اهل بیت بود، اما ابوبکر آن را به مصرف امور جنگی رسانید و آیه زیر می‌گوید: این، حق اهل البیت است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَاقُحِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید هرچیزی را که به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است. اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی - روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند - نازل کردیم، ایمان آورده اید و خدا بر هر چیزی تواناست.»

جواب ما:

اول؛ آیه نمی‌گوید که تمامش متعلق به نزدیکان رسول است، در آن یتیم و فقیر و در راه مانده هم شریک است.

دوم، این خمس فعلی که شما از صاحبان تجارت می‌گیرید، اختراع شما ملایان تن پرور است! شما جنگ نمی‌کنید؛ جهاد نمی‌کنید و خمس را آسان کردید. در زمان پیامبر چنین خمسی نبود. خمس بر اموال جنگی بود که یک پنجم آن در اختیار رهبر قرار می‌گرفت تا برای صلاح دین خرج کند و چهار پنجم باقی بین مجاهدان تقسیم می‌شد. و اهل سنت این روش پیامبر را تا امروز ادامه داده‌اند.

اگر خمس، متعلق به ذی‌قربی و اهل بیت است، چرا در بقیه آیه نوشته است که مال مسکین و یتیم و در راه مانده هم هست! پس معلوم می‌شود اهل البیت آن اهمیتی را که شما در هر جا برایش قائل هستید، ندارند و گرنه چرا باید در این آیه هم ردیف یتیم و مسکین و مسافر، مستحق خمس جنگی شوند؟.

این که می‌گویی: زمحشری و ثعلبی و قوشچی و سیوطی و طبری تقلبی (یک طبری اصلی داریم یک تقلبی) رای ما را دارند، این کمکی به تو نمی‌کند؛ برعکس ائمه اربعه و سلسله علمای ما این رای را نداشتند.

ادعای ۳۲۷- خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داد

می‌گوید: این آیه درباره علی است: الله در سوره هود به صراحت می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَىٰ...﴾ [هود:

۱۷].

«آیا کسی از جانب الله دلیلی روشن چون قرآن دارد و با گواهی صادق مانند علی...»^(۱)

جواب ما:

این ترجمه، دروغ است. پس سنی هم می‌تواند ادعا کند که منظور عمر است. اینگونه تفسیر، احمقانه است!

می‌گوید: علمای شما گفتند: منظور کی است! خیال نکنید منظور از علمای ما، امام شافعی یا مالک هستند؛ بلکه منظور از علمای ما، سلیمان بلخی، ثعلبی، سیوطی، حموینی، خوارزمی، ابن مغزلی و چغال و بقال است که در جای علما نشسته‌اند! مفسران ما، منظور از شاهد را، حضرت جبرئیل یا حضرت محمد دانسته‌اند و در قرآن آمده است:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵].

«ای نبی، ما ترا شاهد و مژده دهنده و ترساننده فرستادیم.»

پس قرآن می‌گوید: شاهد، پیامبر است نه علی.

ما یک سوال خود را بی جواب می‌دانیم: آخر چرا یک بار هم با صراحت به نام علی اشاره نمی‌کند؟!.

پس جواب بهایی‌ها را چه بگوییم که ۱۲۰۰ سال بعد آمدند و ادعا کردند که نام بهاء الله در قرآن هست! چون در مکتب شیعه‌ها درس خوانده‌اند، همان دلایل را می‌آورند که شیعه می‌آورد!

عجیب است که هر آیه را می‌گویند در حق علی است؛ بعد که ما اصرار می‌کنیم چرا در قرآن درباره امامت علی آیه ای ندارد؟ در جواب می‌گویند: شما منکر حدیث هستید، مگر هر چیز باید در قرآن باشد؟!.

خب اگر هر چیزی نباید در قرآن باشد، پس این همه آیات را در حق علی تاویل نکنید. شما هم می‌دانید که عقیده به امامت، بدون دلایل قرآنی عقیده ای غیر معتبر است.

ادعای ۳۲۸ - از دست آزار سنی‌ها، علی آرزوی مرگ داشت

آیا این بود نتیجه نزول آیات در حق علی که آن قدر آزار و اذیتش می‌کنند که در خطبه شقشقیه درد دل می‌کند و می‌فرماید:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی».

«صبر نمودم؛ مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد».

این دو جمله از فرمایش آن حضرت، کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است. بی‌خود نبود که می‌فرمود:

«و الله لا بن ابیطالب انس بالموت من الطعل بندی امه»

«به خدا قسم، پسر ابوطالب انس و علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر!».

آن قدر دل پر دردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین، عبدالرحمن بن ملجم مرادی، شمشیر زهرآلود را بر فرق مبارکش زد، فرمود: به رب کعبه قسم که راحت شدم...^(۱).

جواب ما:

گفته تو دروغ است، چون هرکس که ایمان علی را داشت، تحمل مشکلات دنیا برایش آسان میبود. ما که کسی نیستیم در مقابل مشکلات ناله نمی کنیم؛ علی با آن ایمانش که از بهترین‌های امت بود، چرا زار زار می‌گرید؟ آن هم با این جملات زنانه؟! دوم، مشکلات و مصیبت‌های علی در مکه بود. در مدینه، در زمان پیامبر و خلفا از رهبران طراز اول بود.

سوم، می‌خواستی مردم چه کنند؟ سنی‌ها علی را حتی خلیفه هم کردند و به او کمک کردند و عایشه و طلحه و زبیر را شکست داد و دمار از گروه خوارج برآورد. روز روشن را بر معاویه شب تار کرد.

به ادعای شما دختر یزد گرد سوم را در مقابل چشمان مشتاق تمام مسلمانان؛ حضرت عمر به حسین داد.

تو می‌گویی: نباید هیچ مشکلی داشت؟! البته علی هر چه مشکل داشت از شما دشمنان دوست نما بود.

او خوش و خرم در زمان خلفاء زندگی می‌کرد. دخترش را به عمر داد و در ولیمه عروسی عمر و دخترش، خندید و پیروزی‌های مسلمانان در زمان عمر بیشتر خوشحالش کرد و در تقسیم غنایم و کنیز و برده، حق خود را چون از شرک‌کنندگان جنگ بدر بود، بیش از دیگران گرفت و وعده خداوند شامل حالش شد؛ چون ایمان آورده بود و در دنیا نیز، حیات و زندگی نیکویی داشت. دروغ‌های شما در کتاب نهج البلاغه چیزی را عوض نمی‌کند!.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً...﴾ [النحل]:

[۹۷].

«هرکس که مومن باشد و عمل صالح کند؛ چه زن باشد چه مرد؛ پس به او زندگانی نیکو خواهیم داد».

ادعای ۳۲۹- اخباری از پیامبر در مذمت اذیت کنندگان علی^(۱).

جواب ما:

احادیث، همه دروغ است. ۵۵۵۵ مرتبه گفتم که هر حدیثی که از سنی‌ها به دستت رسید، حلوا حلوا نکن و ارشمیدس وار لخت و عریان ندو!! که یافتم یافتم. آخر ناسلامتی نامت، عالم دین است! آیا نمی دانی حدیث موضوع داریم؛ حدیث ضعیف داریم؛ حدیث متروک داریم؛ حدیث منکر داریم و تو فقط لاشخور وار دنبال این حدیث‌های بی سند می دوی که کی را گول بزنی؟ شیعه را؟! یا ما را؟! البته حدیث «من آذی علی فقد آذانی» هرکس علی را آزرده، مرا آزرده است؛ درست است. اما معنی مطلق ندارد؛ آن را در جا و مکان و زمان و حالت خاصی گفته است. در کتاب‌های ما هست که فاطمه علیها السلام با شوهرش دعوا کرد اما من کج اندیش نیستیم و می دانیم منظور پیامبر از این حدیث دعوی بین زن و شوهر نبوده است. و نمیگوییم فاطمه علی را آزار داد!

یا این حدیث را ببین: «یا أيها الناس! من آذی العباس فقد آذانی، إنما عم الرجل صنو أبيه».

«ای مردم، هرکس عباس را آزار داد، مرا آزار داده است، بدرستی که عمو، جای پدر است».

در کتاب‌های ما هست که علی و عباس با یکدیگر درباره تقسیم فدک اختلاف کردند و کارشان به قاضی کشید. خوب حالا معما چگونه حل می شود؟! آیا ما هم مثل شما

بگوییم: علی مردی را که جای پدرش بود، آزار داد و با آزار عباس، عمویش، پیامبر را هم آزار داد؟! نه، منظور پیامبر این است که هرکس به ناحق علی و عباس را آزار داد، مرا آزار داده است.

و این حدیث را ببینید: رسول الله فرمود:

«من آذی ذمیا فأنا خصمه».

«هرکس که یک ذمی - اهل کتابی که زیر حکومت اسلامی زندگی می‌کند - را آزار دهد من دشمنش هستم».

حالا ما به اهل کتاب چیزی نمی‌گوییم. بله، نمی‌گوییم؛ اما اگر کار غلطی کرد، دمار از روزگارش در میاوریم گس مراد آزار دادن بیجا است.

خلاصه این که ما با انصاف هستیم. ما می‌دانیم که در پرتو این احادیث، در جنگ بین معاویه و علی، علی بهتر بود.

اما شما این اعتراف را از ما نمی‌خواهید. شما می‌خواهید ما عقاید عجیب و غریب شما را قبول کنیم و علی را اله بدانیم! هرگز! هرگز! منظور احادیث چنین نیست. اولین دشمن این عقیده‌شُرک‌آمیز شما، خود علی است و دومین دشمن، ما سنی‌ها.

ادعای ۳۳۰- تا دم مرگ، فاطمه ~~علی~~ از ابی بکر و عمر راضی نبود

در این جا، اگر خواننده دقت کند از استدلال شیعه‌ها سخت تعجب خواهد کرد. این مردم لجوج که بی دلیل بحث کردن را دوست دارند، دو حدیث ما را کنار هم گذاشتند تا نتیجه دلخواه را بگیرند.

حدیث اول، هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده است.

حدیث دوم، فاطمه تا وقت مرگ از ابوبکر ناراضی بود.

نتیجه: پس ابوبکر رسول الله را آزار داده است!...^(۱)

جواب ما:

ما در جواب این مردم جاهل می‌گوییم که رسول الله ﷺ این حدیث را کی گفته‌اند؟ آیا می‌دانید؟ این در دنباله حدیث موجود است که حضرت علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد، فاطمه به رسول الله شکایت کرد و رسول الله این جمله را فرمود!

عجب از اهل تشیع که این حدیث را قبول دارد، اما دنباله‌اش را قبول ندارد! یعنی، قبول ندارد که علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد! این را محال ممکن می‌داند؛ اما دنباله حدیث را که می‌گوید: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است، قبول دارد!

برای درک ژرفای حماقت این مردم به این مثال توجه کنید:

مثل این که ما بگوییم: فلان کس، حضرت محمد را در بلخ ملاقات کرد و از ایشان روایتی نقل کرد که حضرت عمر جهنمی است (نعوذ بالله) و حضرت حسن، بد است. حال یک احمق بیاید و این حدیث را قبول کند که گفته است: حضرت عمر (نعوذ بالله) جهنمی است! اما قسمتی را که درباره حسن است، بگوید: دروغ است چون حضرت محمد اصلاً به بلخ نرفته‌اند.

اگر دروغ است خب درباره عمر و ابوبکر هم دروغ است!!؟

قربانی برم خدا را یک بام دو هوا را!

ادعای ۳۳۱- اذیت فاطمه، اذیت خدا و پیغمبر است...^(۱)

جواب ما:

به یقین منظور پیامبر این بود که هر کس فاطمه را به ناحق بیازارد، مرا آزرده است. و ابوبکر با دختر پیامبر دعوی شخصی نداشت؛ فاطمه از بیت المال چیزی می‌خواست که حقیش نبود و خلیفه نپذیرفت. پیش از این نیز، فاطمه در زمان رسول الله

از بیت المال یک خادم خواست و رسول الله نپذیرفت. اگر کار پیامبر درست است، پس کار ابوبکر هم هست.

ادعای ۳۳۲ - خواستگاری علی از دختر ابو جهل، دروغ است

می‌گوید دروغ است که علی دختر ابو جهل را خواستگاری کرد، به چند دلیل:

۱- علی مشمول آیه تطهیر و معصوم است و باب علم محمد است و مثل پیامبر است؛ پس محال است کاری کند که رسول را ناخوش آید...^(۱).

جواب ما:

در جواب می‌گوییم که هر سه حرفت بیخود است. علی نه معصوم است نه مثل پیامبر است نه باب علم پیامبر.

میگوید:

۲- قرآن اجازه داده است که مرد ۴ زن بگیرد. چرا رسول به علی غضب کند؟ پس خیر دروغ است!

جواب ما:

می‌گویی این خیر دروغ است. پس دروغ است که علی دختر ابو جهل را خواستگاری کرد. وقتی خواستگاری نکرد؛ یعنی، پیامبر نفرمود که هر کس حضرت فاطمه را بیازارد مرا آزرده است!

وقتی اولش دروغ باشد، پس تمامش دروغ است!

علت مخالفت پیامبر با ازدواج علی، این نبود که چرا علی از قانون ازدواج دوم استفاده می‌کند؟ علت اصلی، این بود که علی علیه السلام به علت جوانی و بی‌تجربگی می‌خواست از این قانون بد استفاده کند. خانواده ابو جهل برایش پیغام فرستادند که به تو دختر می‌دهیم تا

دخترشان هم سطح دختر پیامبر شود. رسول الله ﷺ این را نپذیرفت که دختر دشمن الله با دختر پیامبر الله یک جا جمع شوند.

در حدیث صریح آمده است که رسول الله فرمود: من حلال الله را حرام نمی‌کنم. درخواست طلاق دختر را به این دلیل نادرست نیست؛ برای دختر پیامبر، شوهر فراوان بود اما در بین همه او به علی داد که فقیر بود. علی وقتی دید که رسول ناراضی است تا فاطمه زنده بود زن دیگر نگرفت.

ادعای ۳۳۳- زمان معاویه حدیث جعل می‌کردند

ابی جعفر اسکافی گفته است: زمان معاویه حدیث جعل می‌کردند. این نادان در این جا از ابن ابی الحدید و استادش روایت آورده است که معاویه دستور داد: سنی‌ها علیه علی حدیث جعل کنند. اما باز از همین سنی‌ها حدیثی درباره فاطمه در همین صفحه نقل می‌کند که دوستی فاطمه فایده دارد در ۱۰۰ جا: در مرگ در قبر و میزان و صراط و برو جلو...^(۱).

جواب ما:

پس معاویه چی را جعل کرد؟ اگر بگویی حدیث مربوط به خواستگاری علی را جعل کرد؛ خب، تو چرا به همان حدیث جعلی معاویه استناد می‌کنی؟ در این جا هم که از فاطمه تعریف کرده ای نادان، پس اینجا بگو دروغ است!

ادعای ۳۳۴- این که غضب فاطمه بر ابوبکر به خاطر دنیا بود، درست نیست

سنی مناظره گر در این جا، یک حرف حساب زد که فاطمه به خاطر ارتش غضب کرد و علی هم که خلیفه شد، فدک را به فاطمه نداد! و او جواب می‌دهد. ببینیم چه می‌گوید.

داعی شاید دلیل آورده است که فاطمه با آن مقامش اگر حق با او نبود، چرا نپذیرفته است! و تا آخر عمر حرف نزد و این خود دلیل است براین که غضب فاطمه دینی بود نه دنیایی!

جواب ما:

اما جواب ما به سه طریق است:

اول، ابوبکر هم مقام بالایی داشت و یار رسول بود؛ پس مقام او بالاتر از فاطمه است (پیش ما)؛ پس ما هم نمی توانیم قبول کنیم که حق فاطمه را به او نداده است، به خصوص که در این دادن و ندادن برای ابوبکر سودی مادی در کار نبود.

دوم: حضرت فاطمه معصوم نبود؛ می توانست خطایی کند و تا آخر عمر بر خطای خود پافشاری نماید! این طور زیاد شده است مثل عدم بیعت سعد بن عباده (با آن مقام بالا) با ابوبکر؛ مثل جنگ اصحاب پیامبر به رهبری معاویه علیه خلیفه راشد! بشر که معصوم نیست. شما از فاطمه اله ساخته اید و انتظار نداشته باشید که ما قبول کنیم!

ما از زبان عایشه حدیثی داریم که فاطمه مُرد در حالی که از ابوبکر ناراضی بود و حدیثی داریم که راضی شد! علمای ما جمع بین این دو حدیث را این طور دیده اند که عایشه مطابق علم خود گمان کرد فاطمه تا دم مرگ از ابوبکر ناراضی بود و خیر از عیادت ابوبکر از فاطمه و صلح طرفین و رضایت فاطمه از ابوبکر ندارد!

عجیب است از این شیادان که از کتاب ما دلیل می آورند، اما دلیلی را از کتاب ما قبول نمی کنند.

سنی مناظره گر گفته است: سکوت علامت رضاست و فاطمه سکوت کرد.

ما هم می دانیم که سکوت همیشه علامت رضا نیست! خب، گناه ما چیست که قلم سنی مناظره گر ما هم، به دست توست! و او سنی نیست؛ بلکه فقط نقش سنی را در فیلم مناظره شبهای پیشاور بازی می کند.

ادعای ۳۳۵- علی در دورهٔ خلافت، آزادی در عمل نداشت و فدک را برای همین نگرفت

مدعی است که علی آزادی عمل نداشت و مثلاً نتوانست نماز تراویح را که بدعت عمر بود، منع کند. پس چگونه می‌توانست فدک را بگیرد؟ در نهج البلاغه نوشته است که فدک مال ما بود.

جواب ما:

می‌گوییم: اول این که نهج البلاغه به علی دروغ زیادی بسته است. دوم، به علی می‌گوییم که یا علی، ترا خلیفه کردیم فدک را پس نگرفتی؟! دیگر از این بیشتر چه می‌خواهی؟ لقمه را جویدیم و در دهان مبارکت گذاشتم. خوب قدرت که به دست تو بود!

هدف من، توهین به ساحت علی نیست. می‌خواهم به وجدان شیعه‌ها شوک الکتریکی بدهم؛ شاید که حرکتی بینم!

من نمی‌دانیم که آزادی عمل یعنی چه؟ آیا این علی نبود که ریشهٔ خوارج را کند و به معاویه و لشکرش حمله ور شد و در جنگ جمل مگر دو صحابه بزرگ پیامبر شهید نشدند؟! آیا کسی به علی گفت که بالای چشمت ابروست!

پس می‌توانست فدک را بگیرد و نماز تراویح را منع کند! و فراموش نکنید که در لشکر علی، مردان عقده‌ای فراوانی بودند؛ مثل آنهایی که عثمان را شهید کردند! پس علی هرکاری که می‌خواست بکند، می‌توانست.

خب، حالا جواب به زبانی دیگر:

گیرم حالا حرف شما درست؛ علی که از خیر فدک گذشت، حسین هم که به خاطر مصلحت از خیر فدک گذشت. تو ای داعی شیاد، برای چه مصلحتی بعد از ۱۴۰۰ سال این حرفها را علم می‌کنی و هزار صفحه کتاب می‌نویسی؟ آیا حالا دیگر مصالح عالیّه

اسلام درکار نیست؟ آیا همین پیشاوری که تو در آن نشسته بودی در وقت نشستن تو در تصرف انگیزی‌ها بود یا نبود؟!

داعی می‌گوید: می‌خواست زیارت امام رضا برود؛ برای همین مقصد از عراق به هند می‌رفت بعد پیشاور بعد هرات بعد مشهد! یعنی، اوضاع ایران این قدر خراب بود که راهی به مشهد نداشت؛ آن وقت این بدبخت دنبال فدک می‌گردد!!

در زمان زندگی داعی، رضا شاه چادر زنان داعی را از سرشان کشیده بود و باز او دنبال فدک می‌گشت و بعد می‌گوید: علی مصلحت ندید! بعد می‌گوید: ما پیرو علی هستیم!

ادعای ۳۳۶- نماز تراویح، بدعت است

می‌گوید: علی نتوانست در زمان حکومت خود، تراویح را که بدعت عمر بود، از بین ببرد؛ چون مردم قبول نکردند! و بعد تاریخچه تراویح را بیرون کشیده است که زمان پیامبر و ابوبکر نبود و بدعت عمر است! و نافله به جماعت نباید خوانده شود...^(۱).

جواب ما:

اول، ما می‌دانیم که در زمان رسول الله تراویح نبود، اما این را هم می‌دانیم که رسول الله چند نماز نافله شب به جماعت خواندند و هر شب مردم بیشتری با خبر می‌شدند تا روز چهارم که در مسجد جا نبود. شب بعد رسول الله نماز تراویح به جمع نخواندند! و در جواب پرسش مردم فرمودند: می‌ترسم بر شما فرض شود!

و میدانیم رسول عمل کسانی را قرآن بلد نبودند و پشت سر یک حافظ قرآن، در ماه رمضان، بجماعت تراویح خواندند را ستود در زمان خلافت عمر، خطر فرض شدن بر طرف شد. وقتی عمر دید که مردم متفرق می‌خوانند، گفت: یک جا بخوانید و یک جا خواندن را فرض و واجب نکرد. قرار شد ۲۰ رکعت بخوانند؛ اما این وحی منزل نیست.

در اول رمضان امسال در دبی؛ دیدم مردم ۸ رکعت می‌خوانند! در مساجد حنفی‌ها هم بعضی‌ها ۸ رکعت می‌خوانند! خلاصه اجباری نیست! در زمان رسول الله نماز تراویح ۴ شب بود و صحابه همان را سند گرفتند؛ اما باز به مسأله اجبار و اختیار توجه کنید.

ادعای ۳۳۷- تا آخرین لحظه زندگی، فاطمه از ابو بکر ناراضی بود

اینک برای خاتمه سخنم، خیر دیگری برای اثبات مطلب مطرح می‌کنم که ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی به سال ۲۷۶ هجری در «تاریخ الخلفاء الراشدين»^(۱) معروف به الامامة و السياسة و دیگر علمای شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبر خود نقل نموده‌اند که «قال عمر لا بی بکر الطلق بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها».

یعنی: «عمر به ابی بکر گفت: بیا با من برویم نزد فاطمه؛ زیرا ما او را به غضب آورده‌ایم (و در بعضی از اخبار هست که ابی بکر به عمر گفت: با من بیا برویم - در ظاهر این صحیح است -)».

خلاصه با هم رفتند به درب منزل فاطمه مظلومه؛ بی بی اجازه ملاقات نداد و علی را واسطه قرار دادند. بی بی در جواب علی سکوت اختیار کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفا کرد و اجازه ورود داد؛ وارد شدند و سلام کردند؛ بی بی مظلومه رو به دیوار کرد؛ ابی بکر گفت: ای جیبیه رسول خدا، به خدا قسم خویش رسول الله را دوست تر دارم از خویش خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست می‌دارم. ای کاش بعد از رسول الله مرده بودم. من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می‌دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت بود که خودم شنیدم، فرمود: «لا نورث ما ترکناه صدقه» ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم. هرچه از ما باقی مانده است، صدقه در راه الله است.

بی بی فاطمه گفت: آبا نشنیدید از رسول الله که گفت: رضای فاطمه، رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است. هر کس دوست بدارد دختر من، فاطمه، را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته است و هر کس به خشم آورد فاطمه را به تحقیق مرا به خشم آورده است؟.

گفتند: بلی، شنیدیم از رسول الله این کلمات را. آنگاه بی بی مظلومه فرمودند: خدا و ملائکه را شاهد و گواه می‌گیرم که شما دو نفر، رضای خاطر مرا فراهم ننمودید؛ بلکه مرا به خشم آوردید. اگر پیغمبر را ملاقات نمودم، شکایت شما دو نفر را خواهم نمود.

ابی بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت: به خدا پناه می‌برم از سخط تو و سخط آن حضرت. آنگاه فاطمه با ناله فرمود: «و الله لا دعون الله عليك» ابی بکر با شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت و مردم اطرافش را گرفتند و دلداری‌اش دادند. گفت: وای بر شما! همه خوشحال به خانه‌های خود پهلوی عیال‌های خود می‌روید و مرا وامی گذارید.

«لا حاجة في بيعتكم اقبولني بيعتي».

«هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا و اگذارید».

«لا حاجة في بيعتكم اقبولني بيعتي»

«هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا و اگذارید».

به خدا قسم، میل ندارم بیعت من برگردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه (سلام الله علیها) انتهی...^(۱).

جواب ما:

این داستان چند دروغ دارد:

اول، کتاب امامه و سیاسیة را ابن قتیبہ نوشته است! ابن قتیبہ دیگری نوشته است.

دوم، چرا ابوبکر عوض گریه و زاری حق فاطمه را نداد؟
سوم، داستان به این صورت دروغ است و راست این است که فاطمه از ابوبکر راضی شد و به این صورت بیهقی آن را نوشته است:

«روی البیهقی من طریق الشعبي أن أبا بكر عاد فاطمة فقال لها علي هذا أبو بكر يستأذن عليك قالت أتحب أن أذن له قال نعم فأذنت له فدخل عليها فترضاها حتى رضيت وهو وأن كان مرسلا فإسناده إلى الشعبي صحيح».

«بیهقی از طریق شعبی روایت کرده که ابوبکر به عیادت فاطمه رفت و علی به فاطمه گفت اینک ابوبکر به عیادت آمده او را اجازه ورود بدهم فرمود بله پس اذن ورود دارد و حضرت ابوبکر بر بالین فاطمه آمد و پس سعی در رضایت فاطمه کرد و فاطمه راضی شد و این روایت سندش صحیح است».

ادعای ۳۳۸ - فاطمه را شب دفن نمودند؛ چون از ابوبکر راضی نبود

چرا باید بی بی از ناکامی بنالد و بگوید: «صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام صرن لیالیا».

«آن قدر مصیبت بر من ریخته شد که اگر بر روز ریخته می شد، تمام شب تار می گردید».

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه، بی بی مظلومه ناکام، عزیز کرده و محبوب رسول الله از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که «اللهم عجل و فاتی سریع».

عاقبت هم وصیت کرد: جنازه مرا شبانه به خاک بسپارید و احدی از مخالفان مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شوندند و نماز بر من بگذارند...^(۱).

جواب ما:

حضرت عایشه را هم در شب دفن نمودند. شب یا روز چه فرقی دارد. اما حرفی که از زبان فاطمه نوشته ای، دروغ است و همین حرف تو، دلیلی است بر عزیز بودن فاطمه که خلیفه می خواست در تشیع جنازه شرکت کند و علی اجازه نداد (البته به زعم تو). فاطمه در دنیا زندگی خوبی داشت! و هیچ دلیلی برای گریه نداشت! از جمله نعمات او:

- ۱ - پدری مثل حضرت محمد داشت.
- ۲ - شوهری مثل علی داشت.
- ۳ - چند پسر و دختر قد و نیم قد داشت!
- ۴ - مشکل رزق و کمبود روزی نداشت.
- ۵ - مشکل امنیت نداشت و از کسی خائف نبود.
- ۶ - بر عکس زنان آن زمان هوو نداشت!
- ۷ - عزت و احترام داشت و به قول ما و شما، خلیفه به در خانه اش می آمد برای عذر خواهی. و به قول شما آن قدر احترام داشت که می دانست خلیفه می آید به نماز جنازه اش که گفته است خلیفه نداند تا بر جنازه من حاضر شود!

ادعای ۳۳۹ - شیعه، زن پیامبر را بدکاره نمی داند

سنی مناظره گر میگوید با توجه به این آیه:

﴿الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ وَأُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۳۶﴾﴾ [النور: ۳۶].

«زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز، شایسته زنانی بدین وصفند و زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه و این پاکان از سخنان و بهتانی که ناپاکان درباره آنان می گویند، منزه هستند.»
شما حق ندارید به عایشه تهمت بدکاری بزنید.

داعی شیاد میگوید: ما به عایشه تهمت بدکاری نمی زنیم؛ زیرا این اهانت به رسول است.

و این گفته دروغ و تهمت است. و هر کس بین ما چنین کند، ملعون مرتد و واجب القتل است...^(۱).

جواب ما:

قبول دارم که این را داری راست می گویی؛ اما این روزها شیعه‌ها در اینترنت تهمت بدکاری هم می زنند که علمای شما در تاریخ این را نگفته‌اند. البته تهمت خیانت و ارتداد و منافق بودن از تهمت فحشاء بدتر است.

ادعای ۳۴۰- زن و شوهر بودن به معنای متقی بودن هر دو نیست؛ پیامبر متقی بود و عایشه نبود

خلاصه حرفش این است که این آیه، این معنی را ندارد که زن و مرد در مدح و ذم مثل هم هستند و مثال آورده است: زن لوط و زن نوح و زن فرعون...^(۲).

جواب ما:

حرف درست است اما یک اشتباه داری و آن این است که استمرار زندگی زناشویی فرد خوب با فرد بد امکان ندارد؛ چنانکه بین نوح و زنش و لوط و همسرش و آسیه و شوهرش جدایی افتاد. اگر زن حضرت محمد نیز، چون زن لوط بود باید این جدایی اتفاق می افتاد.

ادعای ۳۴۱- زن نوح و زن لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود

در مورد عایشه هم چنین است...^(۱).

۱- ص ۷۱۵.

۲- ص ۷۱۸.

جواب ما:

درست است؛ اما رفتاری الله با آنها در دنیا داشت درباره عایشه تکرار نشد. اگر می‌گویی لوط، پیش الله عزیزتر بود تا پیامبر ما، آن حرفی دیگر است والا طبق سنت الهی باید زن نافرمان محمد ﷺ هم نابود می‌شد یا طلاق داده می‌شد. اما نشد؛ پس شما دروغ می‌گویید.

ادعای ۳۴۲- خیانت آن دو زن، تمرد از دستورات پیامبر وقت بود

اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما له خود استشهاد می‌نمایید، چنین است: زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته‌اند و مردان ناپاک راغب به ایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک‌اند و مردان پاک به ایشان مایلند و این، معنی آیه اول سوره نور است که می‌فرماید:

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾ [النور: ۳].

«زانی عروسی نمی‌کند مگر با زانیه یا مشرکه و زانیه عروسی نمی‌کند مگر با زانی یا مشرک و اینها بر مومنین حرامند».

خلاصه آیه شریفه، «الخبیثات للخبیثین» ابداً با مدعای شما مطابقت نمی‌نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

حرف داعی این است که این آیه مربوط به عروسی با زانیه است نه عروسی با متمرّد. پس آن را برای دفاع از عایشه شاهد نیاورید؛ زیرا ما تهمت فاحشه بودن به عایشه نمی‌زنیم و او را پاک دامن می‌دانیم. البته متمرّد و خائن بود...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۷۱۸.

۲- ص ۷۲۱.

در جواب این هرزه گو می‌گویم:

اول این که خبیث معنایش تنها زانی نیست و تو به خاطر رد دلایل ما معنی کلمه خبیث را کوچک کردی. بیا ببینیم در قران خبیث به چه معنی به کار رفته است:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ ۖ فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۰].

﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۷].

در همه این آیات، کلمه خبیث و طیب آمده است و هیچ عاقلی آن را به زانی و غیر زانی ترجمه نمی‌کند!

دوم این که در خود آیه دوم که تو شاهد آوردی هم دلیلی علیه توست؛ زیرا در آیه آمده است:

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ۗ وَحُرْمٌ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۳].

اگر عایشه را زانیه نمی‌دانید، مشرکه که می‌دانید!! باز باید بر اساس دستور این آیه رسول با او عروسی نمی‌کرد.

ادعای ۳۴۳ - عایشه پیغمبر را آزار می‌داد.

چنانکه امام غزالی در «احیاء العلوم»^(۱) و کتاب «آداب النکاح»^(۲) چندین خبر در مذمت عایشه نقل نموده است؛ از جمله: مقابله او با رسول الله و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در «کنز العمال»^(۳) و ابویعلی در «مسند» و ابو الشیخ در کتاب «امثال» آورده‌اند که ابی بکر به ملاقات دخترش عایشه رفت چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود. ابوبکر را به قضاوت طلبید و در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز می‌گفت؛ در ضمن، به آن حضرت عرض می‌کرد که در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن!!

آن حرف اهانت آمیز چنان در ابوبکر مؤثر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه‌اش سر ازیر شد. و نیز، امام غزالی در همان باب «نکاح» و دیگران نقل نموده‌اند که ابی بکر به منزل دخترش وارد شد و فهمید که رسول الله از عایشه دلتنگ است. گفت: آنچه میان شما واقع شده است، بیان کنید تا من قضاوت نمایم. پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: **تکلمین او اکلم**. تو حرف می‌زنی یا من حرف بزنم. در جواب عرض کرد: **بل تکلم و لا تغل الا حقا**. شما حرف بزنید؛ اما نگوئید مگر حرف حق و راست!

و در جمله دیگری از کلامش به آن حضرت عرض کرد: **«انت الذي تزعم انك نبي الله»**. «تویی آن کسی که گمان می‌کنی پیغمبر خدا هستی!».

آیا این جملات طعن به مقام نبوت نبود؟ مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی‌دانست که چنین کلماتی به آن حضرت می‌گفت. و داعی شاید نتیجه گرفته است که این آیه بر عایشه منطبق است:

۱- جزء دوم، ص ۱۳۵.

۲- باب ۳.

۳- ج ۷، ص ۱۱۶.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾

﴿الأحزاب: ۵۷﴾.

«چرندیاتی گفته است مبنی بر این که عایشه زن نا آرامی بود...»^(۱).

جواب ما:

جوابش یک کلمه است: اول، اگر عایشه ملعون بود، پس رسول الله نباید مصاحبش یک ملعون می بود و باید طلاقش می داد. آیا این توهین به پیامبر نیست که می گوید رسول الله با یک ملعون در یک بستر می خوابیدند.

دوم، زن و شوهر دعوا کنند و احمقها باور کنند! یعنی زود آشتی میکنند سوم، وقتی عایشه می گوید: ای مدعی پیامبری؛ یعنی، من ترا به پیامبری قبول ندارم؛ یعنی، کافر. پس خود به خود مطلقه می شد. در نتیجه یا شما دروغ می گوئید یا پیامبر را متهم می کنید که زنی کافر را طلاق نداده است.

البته که شما دروغ می گوئید.

ادعای ۳۴۴- اگر با همه زنان پیامبر بد بودیم، چرا به سوده توهین نمی کنیم

می گوید: سوده از خانه بیرون نرفت؛ ما هم از او بد نمی گوئیم. چون ایشان از خانه بیرون نمی رفت...^(۲).

جواب ما:

رسول الله به طور مطلق، زنان را از بیرون رفتن منع نکردند. حالا اگر سوده بیشتر احتیاط کرده است دلیل بر بد بودن دیگری نیست. حضرت عایشه هم به بازارها نرفته اند که تو عیب جوئی می کنی. به حج رفتند تازه باز هم دروغ می گوئی؛ شما شیعهها یک

۱- ص ۷۲۲.

۲- ص ۷۲۳.

کودک خود را به نام سوده نام گذاری نکرده‌اید! به نام هیچ یک از زمان پیامبر غیر از حضرت خدیجه نام گذاری نمی‌کنید. و منظور از زینب پیش شما دختر علی است نه زن پیامبر.

ادعای ۳۴۵ - جنگ با علی بزرگترین گناه عایشه بود

عایشه هم زن متمرّد آن حضرت بود که خلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورد (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی) و به بصره رفت. عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی بود، گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کردند و بعد از یک تازیانه مفصل اخراجش نمودند. صد نفر از مردمان بی دفاع و بیچاره را به قتل رساندند. چنانکه ابن اثیر و مسعودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیره هم مفصل نوشته‌اند.

آنگاه سوار بر شتر عسکر نامی شد که با پوست پلنگ پوشانده بودند و مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد! و خون هزاران نفر به خاطر قیام ایشان ریخته شد.

آیا این لکه ننگی نبود که مردان از خدا بی خبر، زنان خود را در خانه‌ها و پشت پرده‌ها نشانده‌اند، اما زوجه و همسر رسول الله را با آن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند؟ آیا این عمل تمرّد امر خدا و رسول الله نبود...^(۱).

جواب ما:

اگر هم اشتباه بود، تو حق نداری اشتباه زن رسول الله را تا امروز در هر مجلسی بیان می‌کنی و تو عییش را نمی‌پوشانی! آیا تو دلت برای ناموس رسول می‌سوزد؟! علی از تو داناتر بود یا نه؟ وقتی که او به قاتل هزاران نفر نازکتر از گل نگفت، تو کیستی که بعد از ۱۴۰۰ سال ول کن نیستی؟.

عایشه برای مصلحتی درست از خانه خارج شد؛ اما در کار اصلاح موفق نشد و این عیبی را متوجه ایشان نمی‌کند. در ضمن، زنان پیامبر صورت خود را می‌پوشاندند و درون کجاوه سفر می‌کردند؛ یعنی، پرده در پرده بود.

ادعای ۳۴۶- فضایل علی قابل شماره نیست

چنانکه امام احمد بن حنبل در «مسند» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و امام فخرازی در «تفسیر کبیر» و خطیب خوارزم در «مناقب» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^(۱) و میرسید علی همدانی شافعی در «موده القربی»^(۲) از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبرامت عبدالله بن عباس نقل می‌نمایند که رسول اکرم به علی فرمود:

«لو أن البحر مداد و الرياض اقلام و الانس كتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلك يا بالحسن».

یعنی: «اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردند و بنی آدم، نویسنده و طایفه جن حساب کننده‌اش، باز هم نمی‌توانند شماره و احصا کنند فضایل تو را یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود)...»^(۳).

جواب ما:

این حدیث، دروغ است چون درباره الله است.

این هم آیه:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا

بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٥﴾ [الكهف: ۱۰۹].

۱- باب ۶۲.

۲- موده پنجم.

۳- ص ۷۲۷.

یعنی: «بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگرم مرکب شوند، پیش از آنکه کلمات پروردگرم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد؛ هر چند نظیرش را به مدد[آن] بیاوریم.»
 خب، این علی پرستان، فضایل علی را با فضایل الله برابر و حتی بیشتر دانسته‌اند! در فضایل علی حدیث داریم؛ مثل آن را برای عمر داریم و بیشتر از آن را برای ابوبکر داریم.
میگوید:

دوستی علی نشانه ایمان و دشمنی او نشانه کفر و نفاق می‌باشد
 پیامبر فرمود: «ان الله قد عهد الی من خرج علی علی فهو کافر فی النار».
 «خداوند عهد نمود با من که بدانید هر کس خروج بر علی علیه السلام بنماید، کافر است و جایگاه او در آتش می‌باشد...»^(۱).

جواب ما:

این حرفی دروغ است؛ زیرا ثابت شده است که طلحه و زبیر و عایشه بهشتی هستند.
 گفتم: فضایل علی را بدون غلو قبول داریم. گفتم: آنچه درباره علی در احادیث صحیح آمده است، قبول داریم. اما دروغهای تو و ابن ابی الحدید را قبول نداریم.

ادعای ۳۴۷ - کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبر خودتان نیست؟ پس چرا اعتراض به شیعیان می‌نمایید؟
 آیا خونهای مؤمنین پاک چون عثمان بن حنیف از صحابه پاک رسول الله و قتل بیش از صد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند و چهل نفر از آنها در مسجد کشته شدند، به گردن مسبب جنگ نبود؟ علامه مسعودی در «مروج الذهب»^(۲) نوشته است:

۱- ص ۷۳۲.

۲- ج ۲، ص ۷.

«فقتل منهم سبعون رجلاً غير من جرح و خمسون من السبعين ضربت رقابهم صبيرا من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلماً في الاسلام».

«غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح، حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را با زجر گردن زدند و کشتند و این جماعت اولین کشته شدگان بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند».

جواب ما:

اگر این طور است، پس خون آنها به گردن علی هم بود؛ زیرا ایشان قاتلان آن مظلومان را مجازات نفرمودند در حالی که قدرت هم داشت.

ادعای ۳۴۸ - اصحاب چون ستارگانند از هر کدام که پیروی کنید، هدایت یافته‌اید. دروغ است

باز سنی دست پرورده می‌گوید:

فرمایش‌های شما صحیح است. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بشر بود و معصوم هم نبود. البته فریب خورده است و خطایی از او سرزد. از روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورد؛ اما بعد توبه نمود و خداوند هم از او گذشت.

داعی می‌گوید: اول اقرار نمودید که کبار صحابه خطا کار و فریبنده بودند و حال آنکه از حاضران تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند. پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه می‌گفتید: «هریک مانند ستاره ای هستند که اقتدای به آنها اسباب هدایت می‌شود» به خودی خود باطل می‌گردد...^(۱). اگر سنی‌ها اصحاب را معصوم نمی‌دانند، پس نگویند: این حدیث را.

جواب ما:

نه، این حرف را، ما هم قبول نداریم. خودت از زبان ما می‌گویی و خودت جواب می‌دهی و شیعه بیچاره را فریب می‌دهی. ما می‌گوییم که جنگ جمل ناخواسته بود و طرفین، کنترل از دستشان خارج شد. ما کی گفتیم: عایشه فریب طلحه و زبیر را خورد؟

و تکرار می‌کنیم که ما هرگز نمی‌گوییم:

«اصحاب چون ستارگانند از هر کدام از آنها پیروی کنید، هدایت یافته اید». این حدیث درست نیست.

ادعای ۳۴۹ - عایشه اجازه نداد امام حسن در جوار پیغمبر دفن شود

آنچه مسلم است، این است که ام المؤمنین عایشه ذاتاً آرام نبود و حرکات بچگانه‌ای داشت که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگی او گردید.

ادعا کرده است که او اجازه نداد که حسن را در کنار قبر جدش دفن کنند...^(۱).

جواب ما:

اول، داستانی که آوردی دروغ است!

دوم، اتاق عایشه که قبرستان نبود، سه نفر دفن شده بودند؛ شاید دیگر جا نداشت. و حتماً جا نداشت، چون خود ایشان نیز در بقیع دفن شدند نه در اتاق خود

ادعای ۳۵۰ - سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علی...^(۲).

جواب ما:

عجب دروغی گفتی! آیا این را بخاری نوشته است یا در صحیح مسلم است؟!.

ادعای ۳۵۱ - کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

۱- ص ۷۳۴.

۲- ص ۷۳۶.

نقل نموده‌اند: عایشه وصیت نمود که مرا پهلوی پیغمبر دفن ننمایید؛ زیرا خود می‌دانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ایجاد کردم. چنانکه حاکم در «مستدرک» و ابن قتیبه در «معارف» و محمد بن یوسف زرنندی در کتاب «اعلام بسیره النبی» و ابن البیع نیشابوری و دیگران نقل نموده‌اند که عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد: «ادفنوني مع اخواتي بالبقیع فانی قد احدث اموراً بعده».

«دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع؛ زیرا من بعد از رسول الله ﷺ اموری ایجاد نمودم...»^(۱).

جواب ما:

اگر این طور است که می‌گویید، این خود دلیل است بر این که عایشه از این که در جنگ جمل نقشی ایفاء کرد، پشیمان بود و پشیمانی هم توبه است. پس الله توبه او را می‌پذیرد. وقتی الله می‌پذیرد، علی هم به عایشه چیزی نگفت، تو چه کاره‌ای؟ و بدان علی نیز، گفت: ای کاش ۲۰ سال پیش می‌مردم و امروز جسد بر خاک افتاده طلحه را نمی‌دیدم.

ما پایه‌های دین خود را بر احادیث صحیح بنا نهاده ایم. در احادیث صحیح آمده است: عایشه، زن رسول الله، در بهشت است. حالا باز زن لوط یادش می‌آید! چند دفعه بگویم که زن لوط را الله، زود عذاب کرد و زن محمد تا آخرین روز زندگی پیامبر در خانه ایشان بود. و حتی بعد از مرگ پیامبر تا آخرین روز حیات در خانه پیامبر بود.

ادعای ۳۵۲- ام سلمه شاهد است بر فضایل علی...^(۲)

جواب ما:

من کی گفته ام که سلمه شاهد نیست؟!.

۱- ص ۷۳۷.

۲- ص ۷۴۰.

اما می‌گوید ابن ابی الحدید گفته است. آخر ما چرا باید پیرو یک معتزلی شیعه غالی باشیم؟! ما هم شاهدیم بر فضایل علی؛ اما شاهد بر غلو شما نیستیم.

ادعای ۳۵۳- اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنهاست

ابوبکر را شورایی محدود انتخاب کرد.

عمر را ابوبکر انتخاب کرد نه شورا.

عثمان را شورای ۶ نفره منتخب عمر انتخاب کرد. این روش‌های مختلف دلیل بر باطل بودن ادعاهای سنی‌هاست.

دوم، از کجا و به چه دلیل می‌فرمایید: خلیفه اول که به اجماع معین شد، حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید. آیا چنین دستوری از پیغمبر رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است.

سوم، می‌گویید: خلیفه اول که به اجماع معین شد! در تعیین خلفای بعدی، دیگر احتیاج به اجماع نمی‌باشد؛ همان خلیفه منصوب از جانب خلق، حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت می‌کند؟!.

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر خلاف رویه ابی بکر تعیین خلیفه را به شورا (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آن هم چه شورایی! شورایی که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) پیدا نمی‌شود! عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثر آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود.

و جای تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین: ابی بکر و عمر و عثمان و علی) به چهار حالت عمل شده است! کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل بود و...

آیا تمام طرق دلخواه حق بود؟ تصدیق نمایید که شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید...^(۱).

جواب ما:

چون پیامبر، روشی را برای تعیین جانشین معلوم نکردند، پس خلیفه بر حسب اوضاع انتخاب می‌شود و این قانون ثابتی ندارد. البته چند شرط وجود دارد: باید اعلم انتخاب شود و از طریق شورا باشد.

ابوبکر، عمر را پیشنهاد کرد و مردم رای دادند و عثمان هم همین طور. علی هم، شورای ۶ نفره را پذیرفت. پس اعتراض شما به کیست؟

یادت نرود که ابوبکر و عمر ارتش نداشتند. اگر مردم نمی‌خواستند، عمر خلیفه نمی‌شد. ما صد بار به این مرد گفتیم که درباره جانشینی پیامبر و روش انتخاب رهبر، دستوری در اسلام نداریم! البته شور و مشورت داریم و آن را به عنوان یک اصل می‌پذیریم. لذا به مصلحت هر زمانی، انتخاب صورت می‌گیرد! به چهار طریق انتخاب رهبر کردند. ۴۰ طریق هم می‌تواند باشد. چرا می‌گویید که باید یک روش باشد؟ در حالی که درباره انتخاب رهبر، دستوری با جزئیات از پیامبر نداریم.

بعد شورایی که علی قبول کرد را لایق ملل وحشی هم نمیدانی که این توهین به علی هم هست و بعد در ایران امروز شورای آزاد وجود ندارد رهبر مجلس خبرگان و شورای نگهبان را انتخاب میکند و اونها رهبر و مجلس شورا را... این روش البته لایق ملل وحشی است!!

ادعای ۳۵۴- چرا ابوبکر حق انتخاب جانشین را داشت و پیامبر نداشت

اگر چنین حقی را برای خلیفه ثابت الامر (به عقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و می‌گویید: وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نص او تنها در تعیین خلیفه

بعد از خود کفایت می‌کند. چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوه که هادی بشر بود، ساقط نمودید...^(۱).

جواب ما:

ما این امر را از ایشان ساقط ننمودیم. ایشان خودشان جانشینی انتخاب نکردند. کسی نمی‌توانست این حق را از ایشان ساقط کند؛ چون هم نبی بودند و هم پادشاهی قدرتمند. اما انتخاب نکردند چون منتخب نبی باید با وحی در تماس باشد. پس ابوبکر اگر خلیفه انتخاب کند، آن خلیفه مقدس نمی‌شود؛ پیامبر اگر انتخاب کند، مقدس است؛ یعنی، اگر فرمان اشتباهی داد، کسی نمی‌تواند اعتراض کند؛ چون امیری است متصل به پیامبر و پیامبر متصل به وحی. اما این امیر معصوم نیست؛ اگر خطا کند، خطایش قانون می‌شود و دین ناقص. اما خطای منتخب ابوبکر قانون نمی‌شود و به دین لطمه نمی‌خورد.

ادعای ۳۵۵- این ظلم بود که در شورای ۶ نفره، علی زیر دست عبدالرحمن بن عوف بود

خلیفه عمر خلاف دستور پیغمبر، علی را در شورا می‌گذارد تحت امر و فرمان عبدالرحمن؟!.

آیا می‌شود به آن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود، بس نبود؛ در خود شوری هم ظلمی فاحش بر علی وارد آوردند و اهانت بزرگی به آن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند؟!...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۷۴۴.

۲- ص ۷۴۶.

می‌گوییم: خود علی حکمیت او را قبول کرد و اجباری در قبول این حکمیت نداشت. حالا که علی هم شورای عمر را قبول کرد، هم قاضی و امیری که عمر را تعیین کرده بود، پذیرفت. این یقه دریدن تو بعد از قرن‌ها! خنده آور است البته اگر نیک بنگریم!

می‌گویی ناخواسته پذیرفت! یا مجبور بود! علی که غیب می‌دانست!! اگر غیب هم نمی‌دانست باید درک می‌کرد که توطئه است! و شرکت در آن نه فقط فایده ندارد بلکه به دستور عمر مشروعیت می‌دهد!

چرا علی این حقیقت پیش پا افتاده را درک نکرد؟! جواب ما این است که فرض تو غلط است. علی احتمال می‌داد که خلیفه شود. علی، عبدالرحمن را مردی مغرض نمی‌دانست! لذا حکمیت او را پذیرفت!

در همین کشوری که پیشاور یک شهر آن است، هر آدمی می‌داند که قاضی مغرض نباید به محکمه برود. سالها پیش در همین کشور، مردی به نام چوهدری فضل‌اللهی کشته شد! پسرش رفت به کلانتری که پدرم را نخست وزیر کشته است! کلانتر به رییس خود و رییس او به رییس بالاتر تلفن کرد تا به نخست وزیر خبر رسید که مردی می‌خواهد علیه شما شکایت نامه بنویسد!

بوتو سرمست از باده قدرت گفت: بگذارید بنویسد؛ قاضی که از خودم است! و پسر چوهدری شکایت را نوشت! و کلانتر در دفتر شکایت ثبت کرد. شاکی شماره را گرفت اما عوض آنکه به دادگاه برود به خانه خود رفت؛ چون می‌دانست که قاضی کیست. پس صبر کرد تا بوتو سرنگون و قاضی‌اش برکنار شد. آن وقت شکایت کرد و شماره ثبت را نشان داد و دمار از روزگار بوتو برآمد! و اعدام شد.

مقصود این که گردن نهادن علی به حکمیت کسی که به قول داعی مغرض بود، کار عجیب و دور از عقل و بچگانه‌ای است و علی از این کارها مبرا است!

ادعای ۳۵۶- علی را خدا انتخاب کرد، ابوبکر را خلق

سنی مناظره گر می گوید: در اخبار ما هم هست که پیغمبر فرمود: ابی بکر خلیفه من است. داعی شیاد جواب می دهد: مثل دلایل شبهای قبل که بر بطلان آنها احادیثی ذکر نمودیم، امشب هم شما را بلاجواب نمی گذاریم. شیخ مجد الدین فیروز آبادی، صاحب «قاموس اللغه» در کتاب «سفر السعاده» می گوید: «ان ماورد في فضائل ابی بکر فهی من المفتریات التي یشهد بدیعة العقل بکذبها».

«آنچه در فضایل ابی بکر نقل گردید؛ از مفتریاتی^(۱) است که عقل گواهی به دروغ آنها می دهد...»^(۲).

جواب ما:

ما هرگز این حدیث را قبول نداریم. ما نمی گوئیم که رسول الله ﷺ ابوبکر را جانشین خود نمودند. اما شما که علی را بر گزیده الله می دانید و معصوم، برای این حرف خود یک دلیل از قرآن بیاورید تا ما قبول کنیم. وقتی ما از آنها دلیل قرآنی می خواهیم، این مردمان لجوج سریع می گویند: مگر هر چیزی در قرآن نوشته شده است؟! شما بگوئید که در کجای قرآن نوشته است: نماز ظهر ۴ رکعت است!

این سفسطه بازی بی پایان، تنها کارمندان آموزش پرورش تهران را ساکت می کند که از ترس قطع حقوق، قبول می کنند و گرنه قلب آنها هم، ساکت نمی شود! درباره نماز و حتی وضو صدها آیه داریم؛ اما درباره علی یکی هم نداریم. وانگهی اگر قرآن در قرآن هر چیزی نباشد، پس چرا شما ۵۰۰ آیه قرآن درباره علی می دانید! البته با کمک اشاره و تاویل و بکمک جادو و جمبل و علم ابجد و اعداد!!

۱- سخنان برافته و دروغین. (ویراستار).

۲- ص ۷۴۷.

علی نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان با رأی گروه بزرگتری از مسلمانان خلیفه شد...^(۱).

جواب دیگر ما:

دلیل نزدیک بودنش به اجماع، جنگ‌های داخلی است! و دیگر این که حکم ایشان در شام هیچ ارزشی نداشت! بله، خلافت علی در مقایسه با خلافت عمر به اجماع نزدیکتر بود؛ چون ایشان نمی توانست یک مامور دون پایه را در شام عوض کند، اما عمر می توانست حاکم‌ها را به یک قلم عوض کند یا فوراً به دارالخلافت بخواهد! حالا معنی نزدیک تر بودن به اجماع را دانستید یا نه!

ادعای ۳۵۷- علی از لحاظ نسب، بر سه خلیفه قبل از خود برتری داشت و از نور بود

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی داشت و به همین جهت، متمایز از سایر خلفاء بود، آن است که آنها خلفای منصوب از جانب جمعیتی از خلق بودند اما علی، خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بود. بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر حقاً ممتاز از تعیین شده خلق است. هر عاقلی می داند که خلیفه منصوب با خلیفه غیر منصوب فرق بسیار دارد.

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشرف علمای شماسست در چند جا از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است: قول به تفضیل امیر المؤمنین علی، قولی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین به آن قائل بوده‌اند و شیوخ بغداد نیز، تصدیق به این معنی نموده‌اند. می گوید: علی را خدا تعیین کرد و علی از همه امت عالم تر بود...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۷۴۸.

۲- ص ۷۵۱.

فضیلت‌های علی را ما هم قبول داریم. او را جزو عشره مبشره و چهار صحابه اول می‌دانیم اما دروغ‌های شما را که می‌گویید: الله او را تعیین کرد، معصوم بود و ابوبکر و عمر دشمنش بودند، قبول نداریم!

ادعای ۳۵۸- علی از نور خلق شد

حدیث‌های دروغین نقل کرده است که علی و محمد در ۱۴۰۰ سال قبل از خلقت آدم، نوری در نزد الله بودند! آدم که خلق شد، الله این نور (دو نفره!) را در صلب آدم قرار داد!

جواب ما:

این خزعبلات است؛ حدیث نیست! و کسانی گفته‌اند که صوفی و مشرک و بد مذهب بوده‌اند!

این مرد نمی‌داند که دوران پادشاهی سلسله ساسانیان گذشته است و نسب برای انسان فایده ای ندارد! به خاطر نسب نمی‌توان گفت که فلانی، جانشین پیامبر است! الله انسان را از طین خلق کرد و این هم آیه:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ [المؤمنون: ۱۲].

پس علی را انسان نمی‌دانید و ما حق داریم که بگوییم: شما علی را اله می‌دانید! اما ما غیر از الله، اله نداریم.

«لا اله الا الله»

ادعای ۳۵۹- در پدران علی تا حضرت آدم کسی مشرک نبود

آباء و اجداد آن حضرت خلاف دیگران تا آدم ابو البشر همگی موحد و خدا پرست بودند و آن نور پاک در صلب و رحم ناپاکی قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبود - بعد با فاصله ۵۰ نسل علی را رسانده است به آدم ابو البشر...^(۱).

جواب ما:

اول، این دروغ است که پدر علی ابی طالب مشرک بود و بر شرک مرد. دوم، او گمان می‌کند بین حضرت آدم و حضرت علی ۵۰ نسل فاصله بود که این حماقت است و این را از کتب تحریف شده انجیل و تورات نقل کرده است در حالی که خیر ندارد، این روزها کوس رسوایی این نوشته‌ها در هر کوی و برزن عالم زده شده! و در اسلام کسی نمی‌تواند اینگونه شجره نامه‌های تقبلی پیدا کند مگر در بین شیعه‌ها! اگر ما بین علی و آدم ۵۰ نسل فاصله بگذاریم! یعنی، بین علی و آدم ۱۸ قرن فاصله بود که این یک دروغ آشکار و خلاف کشفیات تاریخی است! سوم، به فرض که کسی در پدران مشرک نداشته باشد، این دلیل نمی‌شود که آن آدم را رهبر کنیم و برتر بدانیم! کی این را دلیل ساخته؟! چهارم، پدر حضرت ابراهیم که مشرک بود؛ آزر را می‌گوییم! پس چرا می‌گویید در بین پدران کسی مشرک نبود.

ادعای ۳۶۰- آزر، پدر ابراهیم نبود؛ عمویش بود

آزر، عموی او بود؛ زیرا در لسان عرب عمو را هم پدر می‌گویند. حتی در آیات قرآن نظایری دارد که در عرف نیز، معمول است؛ از جمله: آیه ۱۲۷ از سوره بقره که شاهد بر عرض دعا نیز، هست که سوال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده است که می‌فرماید:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳].

مقصود از این آیه شریفه، کلمه اسماعیل است برای آنکه به شهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب، اسحق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او، اما در قرآن بر اساس قاعده عرف، عم را آب خطاب می‌کردند او را پدر می‌خواندند. فرزندان یعقوب در عرف، عمو را پدر می‌خواندند؛ لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند. خداوند هم در قرآن همان سوال و جواب را ذکر فرموده است.

جناب یعقوب به فرزندان خود گفت: شما پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق را که معبود یگانه است...^(۱).

جواب ما:

قرآن به صراحت می‌گوید که آزر، پدر ابراهیم، مشرک بود و این داعی می‌گوید: خیر! سفسطه را تو ببین!

آیا پسران یعقوب در مجالس می‌گفتند: ما دو پدر داریم؟ یا برای تمایز بین اسماعیل و اسحاق می‌گفتند: اسحاق پدر ماست و اسماعیل هم پدر ماست؟! یا می‌گفتند: عموی ماست.

پس ای داعی، اگر عمو را پدر خطاب می‌کردند، منظور از لفظ «عم» در زبان عربی کیست؟! چرا این زبان واژه عمو دارد؟! ما هرگز نمی‌گوییم حسن یا حسین بن عقیل! می‌گوییم: حسین بن علی!

اما منظور آیه:

واضح است که صحبت از اجدادست! و این جا معنی «آب» به معنی نیاکان است نه به معنی پدر حقیقی!

ادعای ۳۶۱- آیه از قرآن که پدران علی کافر و مشرک نبودند

دلیل دیگر بر این که در آباء و اجداد پیغمبر مشرک و کافر وجود نداشت: آیه ۲۱۹ از سوره شعراء است که می‌فرماید:

﴿وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّجْدِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۹].

شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده»^(۱) و دیگر علمای شما درباره آیه شریفه از ابن عباس حبرامت و مفسر قرآن مجید روایت نموده‌اند:

«تقلبه من اصلا ب الموحدين نبی الی نبی حتی اخرجہ من صلب ابیہ من نکاح غیر سفاح من لدن آدم»

«می‌گردانید پیغمبر را از اصلا ب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه به زنا...»^(۲).

جواب ما:

خب، بعد از ۱۲۰۰ سال، آقای سلیمان بلخی در قندوز افغانستان از ابن عباس روایت کرده است! از کجا روایت کرده؟! بله پیامبر فرمود که تمام پدرانم موحد بودند!؟.

حالا فهمیدیم که آدم می‌تواند در عین موحد بودن، متولی کعبه ای هم باشد که مملو از بت‌های ریز و درشت است؛ منظورم عبدالمطلب است.

حالا فهمیدم که آدم می‌تواند موحد باشد و به بهشت برود، اما به پیامبر زمان خود ایمان نداشته باشد!! زیرا عبدالمطلب به دین عیسی که دین بر حق زمانه بود، ایمان نداشت! موسی را هم قبول نداشت! باز این مرد او را مسلمان می‌داند!

۱- باب ۲.

۲- ص ۷۵۸.

ادعای ۳۶۲- و ابو طالب مسلمان بود!

بیشتر محققان و علمای منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید، جلال الدین سیوطی، ابو القاسم بلخی، ابو جعفر اسکافی و اساتید آنها از معتزله و میرسید علی همدانی، فقیه شافعی، و... به اتفاق قائل به اسلام جناب ابو طالب هستند.

جواب ما:

به به از این علمای منصف!!! حالا فهمیدم که این اشخاص چه کسانی هستند، اهل سنت اختلاف ندارند که ابی طالب بر کفر بود! و این سنی‌های نامحترمی که در سراسر کتاب شبهای پیشاور و دیگر کتابهای شیعه از آنها سند می‌آورند و آنها را به عنوان مشهورترین علمای سنی - برای فریب ساده لوحان شیعه - معرفی می‌کنند، حرفی می‌زنند که ابداً سند ندارد؛ زیرا حدیث مردن ابوطالب بر کفر را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. در حیرتم از این مرد که هر حدیث را مخالف عقیده خود دید به دنبال سندش می‌رود تا ثابت کند که سند آن باطل است. اما اگر حدیث را به نفع خود دید، دنبال سند و دلیل نمی‌گردد و نمی‌گوید ای سلیمان بلخی! ای ابن ابی الحدید! از کجا می‌گویید؟
خب، پیامبر بعد از آنکه به مدینه رفت، چرا نگفت: ابی طالب، مسلمان مُرد و به خاطر کمک به من اسلامش را آشکار نکرد. چرا این راز را بعد از هزار سال سلیمان بلخی کشف کرد و پیامبر از آن بی‌خبر بود!

ادعای ۳۶۳- اختلاف در ایمان ایطالب

حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت، اقوالشان سندیت و اجماعشان حُجَّت دارد؛ چون عدیل القرآنند...^(۱).
علاوه بر اجماع جمهور علمای شیعه، بعضی از شیوخ علمای شما (معتزله)، مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده‌اند که ابو طالب

اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت، آن بود که بتواند پیغمبر را کاملاً یاری نماید - و مخالفان به احترام مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.
می‌گوید: حدیثی که می‌گوید ابو طالب در سطح بالای جهنم است دروغ و جعلی است!

جواب ما:

اجماع شیعه پیشیزی ارزش ندارد. اجماع شیعه می‌گوید: زن پیامبر ما، خائن بود!!
اجماع شیعه می‌گوید: قبر پرستی خوب است! ابوبکر بد است!

ادعای ۳۶۴- مغیره بن شعبه، زنا کار بود

و عجب تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق و فاجر و اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین مغیره بن شعبه بود که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۱) و مسعودی در «مروح الذهب» و دیگران می‌نویسند: مغیره در بصره زنا کرد. روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند، سه نفر شهادت دادند و چهارمی که آمد، شهادت بدهد او را کلمه ای تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود. آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند؟!.

یک چنین فاسق فاجر و زانی و شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان بود که این حدیث را از بغض و کینه امیرالمؤمنین و خوش آیند معاویه جعل نمود...^(۲).

جواب ما:

اول، شیخ الاسلام ابن تیمیه، مسلمانان را از کتاب مسعودی بر حذر داشت و آن را باطل می‌داند.

۱- ج ۳، ص ۱۶۳-۱۵۹.

۲- ص ۷۶۳.

دوم، این شخص به قول تو زانی، فاجر و شراب خوار، یار پیامبر بود نه دوست معاویه. پس تو در اصل به پیامبر ایراد می‌گیری!

سوم، دلیل دشمنی تو با او این است که او مجاهد بزرگی بود و دشمنی علی بهانه است!

چهارم، زنا ثابت نشد؛ چون ۴ شاهد نبود. الله را ملامت کن که چرا ۳ نفر شاهد نخواستند و چهار نفر خواسته است!

ششم، آن سه نفر شاهد به جرم تهمت، شلاق نوش جان کردند!

و این حدیث هر چقدر که مخالفت کنی، صحیح است!

حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ يَقُولُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَنْصُرُكَ فَهَلْ نَفَعَهُ ذَلِكَ قَالَ « نَعَمْ وَجَدْتُهُ فِي غَمْرَاتٍ مِنَ النَّارِ فَأَخْرَجْتُهُ إِلَى ضَحْضَاحٍ ».

و حدیث دوم این است:

وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا لَيْثٌ عَنْ ابْنِ الْهَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ « لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَبْلُغُ كَعْبِيهِ يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ ».

خلاصه معنی اینکه عباس از رسول الله پرسید ای رسول الله ابوطالب بسیار ترا یاری کرد این در آخرت برایش فایده دارد فرمود بله دیدمش که روز قیامت در آتش جهنم غوطه میخورد و شفاعتم او را بر سر آتش آورد و ابوصالب تا دوغوزک پا در آتش است با این وجود بخار آتش از دماغش بیرون میاید او کما قال والله اعلم.

خواننده گرامی:

سند حدیث را هم در بخاری دیدم و هم در مسلم که یک راوی، برادر ابوطالب؛

یعنی، حضرت عباس است

و یکی حضرت ابی سعید الخدری است. اصلاً اسم مغیره بن شعبه نیست. پس چرا

داعی نام او را ذکر کرده است؟ چرا وقتی که در نقش سنی بازی می‌کند، حدیث بخاری

و مسلم را ضعیف می‌داند و دلیل ضعیف بودن را وجود راوی، مغیره بن شعبه، می‌داند در حالی که اصلاً ذکری از مغیره بن شعبه در روایت نیست!!
 پس چرا داعی چنین می‌کند؟ چون شیعه یک استراتژی دارد. روش شیعه‌ها این است: دروغ بگو! باز هم بگو! اگر باور کردند که خوب است اگر رسوا شدی، باز هم دروغ بگو... .

ادعای ۳۶۵- ابوطالب سرپرست پیامبر بود؛ پس مسلمان است

می‌گوید: رسول اکرم فرمود: «انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة».
 دو انگشت مبارک را به هم چسباند و فرمود: «من و کفالت کننده یتیم مانند این دو انگشت (که به هم چسبیده‌اند) در بهشت هستیم».
 ابن ابی الحدید هم این حدیث را در شرح نهج البلاغه^(۱) نقل نموده است و بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت هر کافل یتیمی نیست؛ زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر و حتی لا ابالی و بی دین و مستحق آتش می‌باشند.
 پس مراد آن حضرت، جناب ابو طالب و جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بود که کفیل پیغمبر خاتم بودند و آن حضرت در مکه معروف بودند به یتیم ابو طالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر از سن هشت سالگی بر عهده آن جناب قرار گرفت.
 خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) به طرق مختلفی نقل نموده‌اند و بعضی به این طریق آورده‌اند که آن حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و به این عبارت مرا بشارت داد:

«ان الله حرم علی النار صلبا انزلک و بطننا حملک و ثدیا از ضعک و حجراً کفلك».

«خداوند حرام کرده است بر آتش، پشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که ترا شیر داده و و خانه ای که ترا کفالت نموده است.»

میرسید علی همدانی در «مودة القربی» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع المودة» و قاضی شوکانی در حدیث قدسی، این قسم روایت نموده‌اند که رسول اکرم فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ان الله یقرنک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلك...^(۱).

جواب ما:

شوکانی هرگز این را روایت نکرده است. چرا پیامبر در مدینه به اشاره صحبت کرده است؟ واضح می‌گفت که ابوطالب به خاطر سر پرستی من جنتی است! چرا همه دین شما احتیاج به تفسیر و تاویل آیات و حرفهای پیامبر دارد؟! می‌گویند: از سبط ابن جوزی شیعه و سلیمان بلخی دلیل و روایت آورده است بر ایمان ابی طالب و از شخصی به نام اصح بن نباته نقل کرده است که علی گفته: نه پدرم و نه پدر بزرگم صنمی را نپرستیدند!

جواب ما:

ما که این حدیث را در کتب خود ندیده‌ایم!

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: ابوطالب، سنی است...^(۲).

جواب ما:

بفرما این هم دلیلی دیگر بر شیعه بودن ابن ابی‌الحدید که در مدح کافری شعر می‌گوید و در مدح ابوبکر و عمر یک کلمه هم نمی‌گوید و ای کاش نگوید؛ چون فحش هم می‌دهد! باز داعی می‌گوید: او شیعه بود. ابوطالب شاعر نبود و شعری هم که در کتاب

۱- ص ۷۶۳.

۲- ص ۷۶۵.

ابن ابی الحدید است، سروده خودش است که به نام ابوطالب چاپ کرده است. یک بیتش این است:

یا شاهد الله علی فاشهد

انی علی ابن النبی احمد

ای گواهان الله، شاهد باشید که من بر دین محمدم.

اگر ابی طالب بر دین محمد بود، حتماً سلیمان بلخی حدیثی پیدا می‌کرد تا از زبان پیامبر بگوید! این بار یادتان رفت که حدیثی از پیامبر در این باره جعل کنید؛ یعنی، از زبان ما سنی‌ها جعل کنید!

ادعای ۳۶۶- در لحظه مرگ ابوطالب لا اله الا الله گفت...^(۱).

سید محمد برزنجی رسولی روایت می‌کند که ابوطالب وقت مرگ لا اله الا الله گفت! و اضافه می‌کند که دو دقیقه جلوتر به ابوجهل گفت: من کافری هستم مثل تو. جواب ما:

رسول برزنجی آخر کیست؟ کجایی است؟ کی او را قبول دارد؟ حرفش در مقابل حرف بخاری و مسلم چه اعتباری دارد؟. جای که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

ادعای ۳۶۷- ابوطالب، اسلام خود را پنهان کرد تا رسول را یاری نماید...^(۲).

با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی‌هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل پیغمبر بود، وقتی دید آن حضرت خلاف دین او دین تازه‌ای آورده است؛ علی القاعده (با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی علیه او قیام نماید و آن حضرت را تهدید کند و از آن دین منع کند و اگر نپذیرفت چون به طریق استمداد آمده بود و خلاف عقیده

۱- ص ۷۶۸.

۲- ص ۷۶۹.

او دعوی نبوت داشت، امر به حبس آن حضرت نماید یا دست کم طردش کند و قول مساعدت به او ندهد تا از قیام به آن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را راضی نماید؛ همان قسمی که آزر، برادرزاده خود، ابراهیم، را طرد نمود.

جواب ما:

اول، اگر ابی طالب بر دین مشرکان نبود، چرا مشرکان ملا حظۀ او را کردند و او و محمد را با یک چشم نمی نگریستند؟

دوم، هر کس می داند که عرب دوره جاهلیت سخت به قوانین قبیله ای پایبند بودند! حضرت محمد وقتی که بعد از مرگ ابی طالب به طائف رفت و از آن جا رانده شد و به مکه برگشت و از یکی از کفار مکه پناه خواست، او هم با ۱۰ فرزندش با شمشیر برهنه آمد و گفت: محمد در پناه من است. حالا استدلال کن که او هم مسلمان بود؟

ادعای ۳۶۸- دلیل مسلمانی ابوطالب این است که مانند عموی حضرت ابراهیم نبود

رفتار آزر (پدر ابراهیم) را با ابوطالب مقایسه می کنند و نتیجه می گیرند که چون ابوطالب مثل آزر عمل نکرد، پس مسلمان بود!...^(۱)

جواب ما:

آیا رفتار مختلف دو کافر دلیل بر این است که یکی مسلمان است؟! در زمانۀ ما هم یک مسیحی، پوست مسلمان را می کند و یک مسیحی دیگر، مفت و مجانی و شب روز به مسلمانان خدمت می کند!

اما این، دلیل نمی شود که بگوییم: چون دومی مثل اولی نیست، پس مسلمان است! از قیاسش خنده آمد خلق را.

ادعای ۳۶۹- به معاویه می گوید: دایی مومنان و محمد، برادر عایشه، را نمی گوید

شما معاویه را دایی مسلمانان می دانید به خاطر این که خواهرش زن پیامبر بود اما محمد بن ابوبکر را با این که پیرو علی بود، دایی مومنان نمی دانید؛ حتی او را کشتید چون محمد بن ابوبکر طرفدار حضرت علی بود!...^(۱).

جواب ما:

این بار انصافاً حق با توست. ام المومنین بودن عایشه دلیل نمی شود که برادرش دایی و خواهرش خاله و مادرش جدۀ مومنان باشد! و از طرف ما هم اگر کسی چنین می گوید، اشتباه می کند! ما که تعصب نداریم، بد را می گوییم بد است! اما درباره کشته شدن محمد بن ابوبکر به دست معاویه باید گفت: او به دست حاکم مصر در جنگ داخلی اسیر شد و به خون خواهی عثمان کشته شد!

حالا این سوال را مطرح می کنیم که چرا معاویه مردم داری نکرد و پسر ابوبکر را کشت؟ در حالی که شما می گوئید: مردم طرفدار ابوبکر بودند و علی قدرت نداشت. اما علی عایشه را باوجود آنکه قاتل هزاران نفر بود با احترام به مدینه برد. سوال دیگر من این است که اگر حرف شما را بخواهیم قبول کنیم، پس نتیجه می گیریم که معاویه در راه حق، پروایی از ملامت مردم نداشت و پسر ابوبکر را کشت و علی در اجرای حق، مردم داری و سیاست بازی می کرد و عایشه را نه تنها نکشت، زندانی هم نکرد!

این است نتیجه حرفهای شما! به کجا می روید آخر؟!.

ادعای ۳۷۰- معاویه کاتب وحی نبود؛ بلکه کاتب مراسلات بود

معاویه کاتب وحی نبود؛ چون سال دهم هجرت ایمان آورد و از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود. او کاتب مراسلات بود...^(۱).

جواب ما:

اول، اگر یک آیه را هم بنویسد، کاتب وحی است. دوم، او در سال هشتم اسلام آورد. سوم، قبول کردی که کاتب مراسلات بود؛ پس رازدار پیامبر هم بود.

ادعای ۳۷۱- معاویه کافر بود! و یزید هم!

آیه ۶۰ سوره بنی اسرائیل که می فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أُرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ

وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَخُوفُهُمْ مِمَّا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿۶۰﴾ [الإسراء: ۶۰].

مفسران از علمای خودتان مانند امام ثعلبی، امام فخر رازی و دیگران آورده‌اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضرت صعود و نزول می‌نمایند، جبرئیل این آیه شریفه را آورد که آنچه ما در خواب به تو نمودیم، فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که با لعن در قرآن یاد شد درخت نژاد بنی امیه است و ما به ذکر این آیات عظیم، آنها را از خدا می‌ترسانیم و لیکن بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید...^(۲).

جواب ما:

اول، می‌خواهی بگویی که پیامبر یک کافر را کاتب مراسلات کرد؟.

دوم، همیشه تفسیرهای شما همین طور است. هیچ چیز صریحی ندارید؛ باید آیه‌ها را تاویل کنید.

۱- ص ۷۷۵.

۲- ص ۷۷۵.

با وجود این آیه و با وجود گفته جبرئیل، پیامبر عوض آنکه مردم را از بنی امیه بترساند! معاویه را کنار دست خود می‌نشانند و او را کاتب وحی یا به قول تو کاتب نامه‌ها می‌کنند. در فتح مکه به صحابه می‌گوید: هر کس به خانه کعبه برود در امان است و هر کس هم به خانه ابوسفیان برود، در امان است! عوض آنکه آنها را دور کند، نزدیک می‌کند. به عثمان دو دختر می‌دهد در حالی که بنی امیه را می‌شناسد. دختر ابی سفیان را به زنی می‌گیرد. آیا ممکن است رفتار پیامبر را با توجه به گفته آیه و جبرئیل تاویل بفرمایید؟

اما در تفسیر ما شجره ملعونه در قرآن، همان درخت زقوم در جهنم است و همه مفسران درجه یک ما همین رای را دارند.

ادعای ۳۷۲- معاویه قاتل امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر بود!

آیه ۹۵ از سوره نساء که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُوهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳].

این آیه شریفه، صراحت دارد که هر کس مؤمنی را به عمد به قتل برساند، ملعون ذات باری تعالی می‌باشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود.

آقایان انصاف دهید؛ آیا معاویه در قتل عام و خاص مومنان شرکت نداشت؟ آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحابش را به امر او و به عمد به قتل نرسانیدند و به خصوص عبدالرحمن بن حسان الغنزی را زنده به گور نمودند؟ چنانکه ابن عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و بیهقی در «دلایل» نقل نموده‌اند و ابن عبدالبر در «استیعاب» و ابن اثیر در «کامل» نقل می‌نمایند که حجر از کبار فضلاهی صحابه بود که معاویه او را با هفت

نفر با زجر و صبر به قتل رسانید به جرم آنکه چرا علی را لعن نمودند و بیزاری از او نجستند...^(۱).

جواب ما:

در جواب خزعلات تو می‌گوییم: حرفهای تو ایراد بر امام حسن است؛ زیرا وقتی به گفته تو معاویه با کشتن صحابه، کافر شد، دیگر امام حسن به چه حقی شمشیر بر زمین گذاشت و خلافت را به دست یک کافر سپرد؟! شما که می‌گویید امامان ما غیب می‌دانند! این امام حسن غیب دادن که می‌دانست معاویه قصد جان او را دارد، چرا جاده صاف کن او شد؟ پس امام حسن در کارهای بعدی معاویه با او شریک است؛ چون خلافت را به معاویه داد و مهر صحت بر خلافت او زد. پس اگر معاویه بد بود، حسن چنین نمی‌کرد.

ادعای ۳۷۳- به امر معاویه ۳۰۰۰۰ مومن کشته شدند

از همه اعمال او قبیح تر قتل عام شیعیان علی است که بسر بن ارطاه سفاک خونخوار و بی باک به امر معاویه انجام داد. چنانکه ابو الفرج اصفهانی و علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و ابن خلکان و ابن عساکر طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۲) و دیگران از اکابر علمای شما نوشته‌اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن؛ لذا با سه هزار لشکر جرار خونخوار حرکت کردند و در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران و بین راه آن قدر از مومنان حتی زنان و اطفال کشتند که با اعمال او صفحات تاریخ ننگین شد و وقت اجازه نمی‌دهد که عملیات او را شرح بدهم تا آن جا که وقتی به یمن رسیدند عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب که والی و خارج از شهر بود، به خانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او به نام سلیمان و داود را در آغوش مادر به دست خود برید؟!...^(۳).

۱- ص ۷۷۷.

۲- ج ۱.

۳- ص ۷۷۹.

جواب ما:

نمی‌دانم این داستان را با کدام سند ذکر می‌کند. در این جا یک سوال داریم! ۳۰۰۰ نفر چگونه حریف مردم یمن شدند! بعد تا آن جا که ما می‌دانیم تا وقتی علی زنده بود، مدینه و مکه و یمن به دست حضرت علی بود. اگر بسر به طرفداران علی حمله کرد، پس آن طرفداران که حریف ۳۰۰۰ نفر نشدند، همان بهتر که بمیرند.

چرا حسن حکومت را به معاویه داد؟ زیرا طبری نوشته که علی امیری فرستاد و این امیر، لشگر بسر بن ارضاء را در مدینه و مکه و یمن تار و مار کرد و در مدینه از مردم خواست با علی بیعت کنند. خیر آمد که علی شهید شده است. امیر فاتح مدینه که از دست او بسر بن ارضاء فرار کرده بود به مردم گفت که با حسن بیعت کنید، اما حسن دو دستی خلافت را به معاویه داد! خب بقیه سوال ما این است که اگر حسن صلح کرده باشد و این داستان واقعیت داشته باشد، امام حسن غیب دان چرا با وجود داشتن هزاران طرفدار مثل آب خوردن حکومت را به معاویه داد. جواب دارید بگویید!

ندارید. ساکت شوید والسلام!

ادعای ۳۷۴- معاویه امر به سبّ علی کرد...^(۱).

جواب ما:

ما قبول نداریم که معاویه گفته باشد: بر منابر علی را فحش بدهید و در مذمت علی حدیث جعل کرده باشد. به چند دلیل:

۱- کتب اهل سنت موجود است. اگر در کف دست من مویی دیدید، آن وقت علیه علی هم در کتب اهل سنت حدیثی می‌بینید! همه کتابهای اهل سنت را بگردید؛ یک حدیث در ذم علی نمی‌یابید؛ حتی ما علی را از صحابه کبار و جزء ده نفر اول و حتی

جزء ۴ نفر اول می‌دانیم. چگونه ممکن است علیه او حدیث داشته باشیم؟ فراموش نکنید که علی، صحابی پیامبر بود.

۲- کتب حدیث ما در زمان بنی امیه و بنی عباس جمع آوری شده است و در تمام این کتب بابی در فضایل علی هست! و بابی دیگر در فضایل اهل بیت! ادعای داعی اصلاً همگون نیست. اگر در کتب ما بابی در ذم علی بود، آن وقت داعی می‌توانست بگوید که این از جعلیات معاویه است؛ وقتی اصلاً حدیثی در ذم علی نیست، بر عکس مرتب در مدح او حدیث داریم؛ پس ادعای نویسنده بی پایه، سست و احمقانه است!

ادعای ۳۷۵- سبّ و دشنام به علی، سبّ و دشنام به پیغمبر است...^(۱).

جواب ما:

اولا کسی سب نمی‌کند دوماً این دروغ است.

البته این درست است که در جایی برای دفاع از علی فرمودند:

«من اذی علیاً فقد اذانی».

البته کاربردش در امور دینی است والا علی و فاطمه دعوا هم می‌کردند؛ اما این حدیث در این جا کاربرد ندارد. و ما این حدیث را قبول داریم و به این خاطر در جنگ با معاویه علی را برحق می‌دانیم.

ادعای ۳۷۶- دشمن علی، کافر است...^(۲).

حدیث جعلی را با اسناد سلیمان بلخی آورده است که دشمن علی، کافر است.

جواب ما:

این حدیث دروغ است! ما سنی‌ها قبولش نداریم و السلام!

۱- ص ۷۸۰.

۲- ص ۷۸۲.

ادعای ۳۷۷- همنشین و مصاحب پیامبر می تواند آدم بدی باشد...^(۱).

در آیه ۲ از سوره نجم، خطاب به مشرکان می فرماید:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ [النجم: ۲].

«صاحب شما (محمد ص) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است.»

﴿وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾

[الکهف: ۳۴].

«(آن مرد کافر) با مصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت: من از تو به دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز، محترم تر و عزیز ترم.»

حضرت یوسف به دو کافر زندانی فرمود:

﴿يَصْنَعِي السِّجْنَءَ رَبَّابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف:

۳۹].

«ای رفقای زندانی من، از شما می پرسم: آیا خدایان بی حقیقت و متفرق مانند بتان و فراعنه و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر.»

خلاصه حرفش این است که می تواند آدم خوب، مصاحب آدم بد باشد و چند آیه را دلیل آورد؛ مثل این آیات که در بالا ذکر کردیم...^(۲).

جواب ما:

وی معجم قرآن را جلوی چشم گذاشته است و دنبال کلمه مصاحب گشته و نه جلوتر را دیده و نه عقب تر را نه چپ را و نه راست را و می گوید: احتمال دارد اصحاب محمد

۱- ص ۷۸۸.

۲- ص ۷۸۸.

بد باشند! به چه دلیل؟ به دلیل این که اصحاب یوسف در زندان بد بودند یا آن دو یار باغ دار که یکی کافر بود یکی مومن.

و همچنین، خدا به مردم مکه می گوید: صاحب شما و همنشین شما گمراه نیست! حالا چند سوال ما را جواب بده:

آیا فرق بین اصحاب یوسف با اصحاب محمد را نمی دانی؟ پس بدان که آن دو زندانی را یوسف به میل خود به دوستی انتخاب نکرده بود؛ بلکه به اجبار با آنها در زندان بود. باز و جغد را که در یک قفس، زندانی کنند نمی توانی آنها را دوست یکدیگر خطاب کنی.

از آیه: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ [النجم: ۲].

می خواهی نتیجه بگیری که مردم مکه، همه، صحابی بودند!! یعنی، ابوجهل و ابولهب هم دوستان پیامبر بودند؟!

آیا ندیدی که محمد ﷺ با اصحاب خود چگونه رفتار کرد؟ به عثمان دو دختر داد؛ به علی یک دختر داد؛ از عمر یک دختر خواست؛ از ابوبکر یک دختر خواست! آیا دو باغ دار یا یوسف و دو زندانی با هم خویش شدند و وصلت کردند؟!

آیا در مجالس درس حوزه قم هستیم که کسی جواب شما را نمی دهد و خود می گوید و خود می خندید!

می گوید:

درمیان اصحاب، مردم بد دل و اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمن آن حضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند؛ مانند عبدالله بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص.

جواب ما:

می بینید استدلالش را؟! می خواهد منافق را با صحابی در آمیزد تا نتیجه فاسدی بگیرد که اطرافیان پیامبر، همه خوب نبودند. بله، ما می دانیم که همه خوب نبودند. در پیرامون

پیامبر، عبدالله ابن ابی هم بود ؛ علی هم بود ؛ ابوجهل هم بود ؛ ابی طالب هم بود. آیا فرق بین اینها از رفتارشان با پیامبر آشکار نمی‌شود!

ابولهب وقتی محمد پیامبر شد به پسرانش دستور داد که دو دخترش را طلاق دهند. عثمان که مسلمان شد، حضرت دو دخترش را به او داد. تو عثمان را مساوی می‌دانی با امیه بن خلف؟ ای ناخلف!

ادعای ۳۷۸- اگر پیغمبر به مرگ یا قتل فوت می‌نمودند، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.

می‌گوید: خیلی از اصحاب بعد از پیامبر مرتد شدند و این، دلیلش است؛ بخوانید: من نمی‌گویم، آیات و اخبار می‌گوید. اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون می‌آیید. خداوند در آیه ۱۳۸ از سوره آل عمران خبر از ارتداد آنها داده است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...﴾ [آل عمران: ۱۴۴]^(۱).

جواب ما:

این سیاه دل نمی‌داند که از این آیه چیزی ثابت نمی‌شود، این یک فرض است که رخ نداده است؛ مثل این آیه که می‌گوید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: ۴۴ تا ۴۶].

اگر محمد به ما حرف دروغی را نسبت دهد با دست راست می‌گیریمش و رگ گردنش را قطع می‌کنیم!

آیا می‌توان گفت: تا نباشد چیزی، الله نگوید چیزها!

آیا می‌توان گفت: حتماً محمد می‌خواست حرفی جعل کند!
 اگر مثل شما آیه را تفسیر کنیم! حتماً کار ما به این جا می‌رسد! و عجیب این که آیه را
 نصفه نوشته است و آخر آیه آمده که الله میگوید ما شاکران را جزای خیر می‌دهیم، اما
 آیه را کامل ذکر نمی‌کند تا هرچه دلش می‌خواهد بگوید!!

ادعای ۳۷۹- حدیث حوض، دلیل قاطعی است بر جهنمی بودن بعضی از یاران پیامبر

به یک حدیث بخاری تمسک کرده است تا اصحاب را بکوبد و آن حدیث، این است:
 بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبدالله بن مسعود از
 رسول الله نقل نموده‌اند که فرمود:

«انا فرطکم علی الحوض لیرفهن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لاناولهم اختلجوا دونی فاقول
 ای رب اصحابی فیقول لا تدیری ما احدثوا بعدک!».

پیش از شما، من کنار حوض (کوثر) به انتظار شما هستم و گروهی از شما را که
 نمی‌بینم، عرض می‌کنم: پروردگارا، کجایند اصحاب من؟ خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که
 بعد از تو چه‌ها کردند و چه اموری را در دین وارد نمودند...^(۱).

جواب ما:

این مردک اگر از بخاری نقل قول می‌کند، باید بداند که همین بخاری در کنار این
 حدیث، احادیثی دارد مبنی بر جنتی بودن عمر و ابوبکر و عثمان و عایشه و اهل بدر و
 اهل احد و غیره.

پس معلوم است که منظور اینان نیستند! و شیعه حق ندارد با استناد به این حدیث با
 آنها بد باشد. وقتی از بخاری نقل می‌کند خوب است که همه حرفهایش را نقل کند! نه
 این که بگوید: «و لا تقرّبوا صلوه» را از قرآن بگیرد و «انتم سکاری» را فراموش کند!

«کلوا واشربوا» را آویزه گوش کرده ای «ولا تسرفوا» را فراموش کردی؟. ما گمان می‌کنیم که منظور از اصحاب در این جا، آنانی هستند که در زمان خلافت حضرت ابوبکر مرتد شدند و ابوبکر با شمشیر حقشان را کف دستشان گذاشت؟ البته این را هم بگوییم که ما هرگز نمی‌گوییم: تک تک اصحاب پیامبر بهشتی هستند؛ اما این امید را داریم که الله با توجه به خدمات عظیم آنها از لغزش‌ها و گناهان آنها بگذرد. و ما منکر این نیستیم که از صحابه خطاهایی سرزده است؛ مثلاً ما می‌گوییم که معاویه در مقابل علی به ناحق ایستاد و جنگ کرد! اما مثل ما مثل امام حسن است که با وجود انکار خروج معاویه بر علی، باز خلافت را به معاویه داد! چرا؟ چون می‌دانست که معاویه سراپا بدی نیست. می‌دانست که معاویه به اسلام خدمت می‌کند و کارنامه درخشان ۲۰ ساله خدمات معاویه را بعد از کسب خلافت جز مغرض، کسی منکر نیست! پس گمان ما این است که الله، معاویه را به خاطر خروج بر علی ببخشد اما برای الله تکلیف تعیین نمی‌کنیم.

ما ظاهر را دیده ایم و خدمات معاویه را می‌ستاییم و چون همنشین رسول و منتخب عمر و عثمان و حسن بود، او را دوست داریم. دیگر او می‌داند و خدایش در روز قیامت و ترازوی عدل الهی. والسلام.

ادعای ۳۸۰- ابوطالب برای خدمت به اسلام دین خود را آشکار نکرد

جناب ابو طالب اگر ایمان خود را ظاهر می‌کرد، امر یکسره می‌شد؛ یعنی، در اول دعوت که هنوز رسول اکرم یاوری نداشت، تمام قریش و جامعه عرب بر ضد بنی‌هاشم به اتفاق قیام می‌نمودند و اساس نبوت را برهم می‌زدند؛ لذا جناب ابوطالب ایمان خود را با سیاست ابراز نمود تا بتواند به نام هم کیشی با قریش جلوی آنها و سایر اعدای را

بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابو طالب تصمیمات قویتری اتخاذ نمایند و آن حضرت فرصتی داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید...^(۱).

جواب ما:

داستانهای عجیب و غریبی از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که دروغ محض است و سنی‌ها قبولش ندارند.

درباره خدمات ابی طالب به پیامبر می‌نویسد و آن را دلیل بر مسلمانی او می‌داند که این کافی نیست!.

مسلمانی باید با اظهار به زبان نیز، باشد. بسیاری از مسیحیان در جنگ ایران و عراق که ایرانی‌ها آن را جنگ حق و باطل و کفر و اسلام می‌دانند، در طرف اسلام شرکت داشتند و خدمتی بزرگتر از ابی طالب به اسلام کردند؛ یعنی، جان خود را دادند اما چون اقرار زبانی نکردند، مسلمان نشدند و نمی‌توانیم بگوییم که اگر مسلمان نبودند، چرا جان دادند.

ادعای ۳۸۱- سنی می‌گوید: پدر علی کافر بود تا عیبی را برای علی ثابت کند

این نادان می‌گوید: سنی‌ها مسلمان بودن ابو طالب را پنهان کردند تا عیبی باشد برای علی...^(۲).

جواب ما:

این عیب نیست؛ بلکه یک فضیلت است که انسان دین پدر مشرک خود را رها کند و از خانه و اهل بگذرد و مسلمان شود و اکثر صحابه هم مانند علی بودند و این عیب نیست! بعد ما می‌گوییم: پدر علی از پدران صحابه بهتر بود. آیا این عیب گویی است؟!.

۱- ص ۷۹۸.

۲- ص ۷۹۸.

افسوس بر حال ابوطالب، این آدم خوب که چرا مسلمان از دنیا نرفت تا اجر زحمات خود را بگیرد.

بر مسلمانان گران آمد به جهنم رفتن ابوطالب و پرسیدند: یا رسول الله، آیا این دعاهای توبه، به ابوطالب نفع نرسانید؟ فرمود: او را از قعر جهنم بر سر آورد و فقط تا قوزک پا در آتش است و از دماغش بخار بیرون می‌آید! (از حرارت جهنم). کسی برای دشمن علی نمی‌گوید که افسوس! بر حال ابوطالب.

و می‌بینیم که بدون «لا اله الا الله» حتی یاری دادن پیامبر، آدم را از جهنم نجات نمی‌دهد.

ادعای ۳۸۲- قرآن می‌گوید: صیغه حلال است

مناظره گر سنی می‌پرسد: چگونه ممکن است خبر ایمان آوردن ابو طالب برعکس شود؟! داعی می‌گوید: این تازگی ندارد خیلی از دستورات اسلام عوض شدند؛ از جمله قانون متعه که حکم قرآن مجید و مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) و در زمان رسول اکرم شایع و مشروع بود. حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بود؛ فقط با یک کلام خلیفه عمر که گفت: **منعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما**.

دو متعه که در زمان پیغمبر بود من آنها را حرام نمودم و عقاب می‌نمایم عمل کنندگان به آن را.

به کلی حرام گردید؛ یعنی، حلال خدا، هزار و سیصد سال است که حرام گردید! چنان این کلام عمر از زمان خلافت او به بعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم و صحابه آن حضرت با اطاعت کور کورانه پیروی شد که حقیقت اولیة خود را از دست داد...^(۱).

دلایل بر این معنی بسیار است: دلیل اول، قرآن مجید و سند محکم آسمانی است که در آیه ۲۴ از سوره نساء به صراحت می‌فرماید: ﴿...فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...﴾ [النساء: ۲۴].

«... و زنانی را که متعه کرده اید مهرشان را به آنها به عنوان فریضه‌ای بدهید...» چون اساس دین، قرآن مجید است، لذا هر حکمی که در قرآن به آن امر شده است، ناسخ آن هم باید در قرآن یا به لسان خاتم الانبیاء باشد. بفرمایید در کجای قرآن این حکم نسخ شده است.

جواب ما:

این هم یک دروغ از سلسله دروغ‌های شماسست. عمر هر گز نمی‌توانست حلال را حرام و حرام را حلال کند.

این آیه هم ربطی به متعه ندارد و به دنبال آیات ازدواج داریم است! چگونه در وسط آیات واضح، یک آیه مبهم می‌آید؟ ازدواج نتایجی دارد؛ از جمله بچه ای به وجود می‌آید، مسأله ارث و عدت پیش می‌آید. الله همه این‌ها را درباره ازدواج داریم توضیح داده است. اگر این آیه درباره ازدواج موقت باشد، چرا درباره ارث و عده و طلاق و جدایی آن آیه ای نازل نشده است؟ این ازدواج را هرگز اسلام وضع نکرد. البته در جاهلیت بود و پیامبر منع کردند.

یک دلیل ما برای رد متعه و ازدواج موقت این است که این نوع ازدواج، آیه ۳ از سوره نساء را باطل می‌کند:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَتِلْثًا وَرُبْعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ۳].

در این آیه آمده است که مرد حق ندارد بیش از ۴ زن بگیرد.

اینها می‌گویند: بله درست است؛ اما آن، ازدواج دائم است! و این، موقت! ما می‌گوییم که هر ازدواج دائمی، موقت است. معمولاً ۵۰ سال، عمر یک ازدواج دائم است!

و باز می‌گوییم هر ازدواج موقتی هم دائم است! زیرا می‌توانی زنی را ۹۹ ساله صیغه کنی می‌توان زنی را مادام‌العمر صیغه کرد. با استفاده از این قانون فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه و دیگران توانستند آیه ۳ از سوره نساء را باطل کنند و تا ۹۰۰ زن دائمی را تحت نام موقت در حرم سراهای خود جمع کنند.

عیب دیگر این که این زنها به ظاهر موقت اما در عمل همیشگی، حق شب ندارند؛ یعنی، لازم نیست که مرد درباره آنها عدالت داشته باشد، اگر خواست می‌تواند هیچ شبی پیش آنها نرود و بر عکس. این مسأله، یک آیه دیگر قرآن را که امر به عدالت بین زنان می‌کند، باطل می‌کند.

و معلوم است که نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار. اجبار و تعهدی هم نیست. پس قانون عدل هم با ازدواج موقت باطل می‌شود!

اگر بگویید این چیزها درباره کنیز هم هست؛ می‌گوییم: درست است؛ اما کنیز مثل مال و کالا است و حق طلاق و جدایی ندارد در حالی که زن موقت مثل مال یا کالا نیست و کاملاً حیثیت یک زن آزاد را دارد و مثل کنیز نصف مجازات بر او نیست؛ بلکه مستحق تمام مجازات می‌شود. و مرد مجبور است مراعات حالش را بکند مثل یک زن دائم تا او را از دست ندهد در حالی که کنیز از خدمتکار هم کم ارزش‌تر است! و شیعه هم می‌گوید: زن موقت، حیثیت زن آزاد را دارد و می‌تواند از مرد جدا شود!

ادعای ۳۸۳- در حقیقت سنی‌ها، رافصی و شیعه‌ها، سنی می‌باشند...^(۱).

جواب ما:

چرند گفتن هنر نیست. اگر پیرو اهل بیت هستید، چرا عایشه را فحش می‌دهید. و اگر پیرو سنت هستید، چرا زنا را با نام متعه رواج می‌دهید و تازه طلبکار هم هستید؟

ادعای ۳۸۴- سنی‌ها می‌گویند: صیغه حلال است

می‌گویند: بیا روایات اهل تسنن را بخوان. علمای بزرگ، خودشان از قبیل طبری در «تفسیر کبیر»^(۱) و امام فخررازی در «تفسیر مفاتیح الغیب»^(۲) و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده‌اند:

پس از این که از آنها بهره مند شدید و تمتع از آنها برداشتید، مهر که مزد آنهاست به آنان پردازید که فریضه و واجب است.

در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت:

«نزلت آية المتعة في كتاب الله فعلناها مع رسول الله ولم ينزل قرآن بحرمة ولم ينهي عنها رسول الله حتى اذا مات قال رجل برأيه ماشاء قال محمد (يقال انه عمر)».

و در صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه^(۳) است:

«حدثنا الحسن الحائلي قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جريح قال عطا قدم جابر بن عبدالله الانصاري معتمراً فجنناه في منزله فسأله القوم عن اشياء ثم ذكروا المتعة فقال نعم استمتعنا على عهد رسول الله و على عهدا بي بكر و عمر».

«حدیث آورد مرا حسن حلویابی و گفت: حدیث آورد مرا عبدالرزاق و گفت: خبر داد مرا ابن جریح از عطاءک و گفت: جابر بن عبدالله انصاری برای عمره به مکه آمد به منزل

۱- جزء ۵.

۲- جزء ۳.

۳- جزء ۱، ص ۵۳۵.

او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات می پرسیدند تا رسید به متعه. گفت: بلی ما در زمان رسول الله ﷺ و هم در زمان ابی بکر و عمر متعه می کردیم».

و نیز در همان کتاب باب «المتعّه بالحج و العمرة مسنداً»^(۱) از ابی نضره روایت نموده است که گفت: من در نزد جابر بن عبدالله انصاری بودم، شخصی بر او وارد شد:

«فقال ابن عباس و الزبير اختلافا في المتعتين فقال جابر فعلنا هما مع رسول الله ﷺ ثم نهى عنهما عمر فلم نعد هما».

«گفت: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر در موضوع دو متعه (متعّه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند. جابر گفت: ما در زمان رسول الله هر دو را بجا می آوردیم بعد عمر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا نیاوردیم».

و نیز امام احمد بن حنبل در «مسند»^(۲) خبر ابی نضره را به طریق دیگری نقل نمود و نیز، دو روایت دیگر هم می گوید از جابر که در جای دیگر گفته است:

«كنا نستمتع بالقيضة من التمر و الدقيق على عهد رسول الله و ابوبكر حتى نهى عمر في شان عمر و بن حريث».

«ما در زمان رسول الله و ابی بکر متعه می کردیم به قبضه ای از خرما و گندم خورد شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمر و بن حریث».

جواب ما:

۱- چ مصر، ۱۳۰۶، جزء، ص ۳۶۷.

۲- جزء ۱، ص ۲۵.

ما که منکر حلال یودن صیغه در آغاز نیستیم. منتهی! آن را رسول حرام کرد. اما همه اصحاب هر اعلان رسول را نمی دانستند. جابر این را نمی دانست و روزی که آمد از طریق عمر فهمید که این عمل را (صیغه) رسول الله حرام نموده است. این جواب احادیثی است که از جابر آورده‌ای.

اما این حدیث‌ها را ببین:

«فقد أخرج مسلم في صحيحه عن الربيع بن سبرة الجهني أن أباه حدثه، أنه كان مع رسول الله «يا أيها الناس إني قد كنت أذنتُ لكم في الاستمتاع من النساء، وإن الله قد حرم ذلك إلى يوم القيامة، فمن كان عنده منهنَّ شيء فليخلَّ سبيله ولا تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً» (مسلم/ رقم ۱۴۰۶)

ربیع جهنی از پدرش نقل می‌کند: او از رسول الله شنید که فرمود:

«ای مردم، من به شما اجازه صیغه داده بودم و بدرستی که الله حرامش کرده است تا روز قیامت و هرکس زن صیغه ای دارد رهایش کند و اگر پولی به آنها داده اید، پس نگیرید.»

«وأخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما عن الزهري عن الحسن بن محمد ابن علي، وأخوه عبدالله عن أبيهما أن علياً عليه السلام قال لابن عباس: إن النبي (نهى عن المتعة، وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر» (البخاری/ رقم ۴۸۲۵)

«علی عليه السلام به ابن عباس گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در روز فتح خیبر متعه و گوشت خران اهلی را منع کرد.»

«وقد قال علي بن أبي طالب لمن كان يجيز متعة النساء «إنك لرجل تائه. ألم تعلم أن النبي (حرم عنها يوم خيبر؟» (رواه مسلم)

«و علی به مردی که در قانون حرام بودن صیغه چون و چرا میکرد فرمود: تو مرد سرگردانی هستی. آیا نمی دانی که رسول الله روز خیر آن را حرام کرد».

ای داعی شیاد

با این همه روایات آیا باز از زبان ما می گویی که عمر متعه را منع کرده است؟ آیا باز هم نصف احادیث را می نویسی؟.

آیا باز هم به روایات ساختگی مراجعه میکنی؟ باز هم می گویی: در بخاری آمده است که متعه جایز است؟ مگر از اهل سنت روایت نمی آوری؟ خب، اهل سنت به یک صدا متعه را حرام می دانند و می گویند: آن را رسول الله حرام کرده است. آیا تو کتابهای ما را از ما بهتر می فهمی؟!

البته در ظاهر، اگر صیغه حلال بود، این به نفع ما هم بود!! ما که مذاهب مختلف در درون اهل سنت داریم و بعضی ها گمراهند، حتی یک نفر هم مانند تو روایات را معنی نکرده است در حالی که اگر راهی بود گمراهان سنی نیز، مانند تو با استفاده از احادیث مبهم، صیغه را حلال می کردند مثل شیر مادر! و مانند شما از متاع دنیا بهره می بردند. بازنگویی که الله چرا جهنم را خلق کرد خب برای امثال شماهاست این جهنم سوزان

ادعای ۳۸۵- آیه: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) یک «الی اجل مسمی» هم دارد

علاوه بر این اخبار، عده ای از اصحاب مانند ابی بن کعب و ابن عباس و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی، آیه متعه را به این طریق قرائت نموده اند.

«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی».

پس از این که بهره مند شدید از آنها (یعنی، متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید.

جار الله زمخشری در «کشاف» از ابن عباس به طریق ارسال مسلمات نقل نموده است و نیز، محمد بن جریر طبری در «تفسیر کبیر» ذیل همین آیه و امام فخر رازی در «تفسیر

مفایح الغیب»^(۱) ذیل آیه شریفه و امام نووی در نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم^(۲) نقل می‌نمایند: قول قاضی عیاض را از مازری که عبدالله بن مسعود (کاتب الوجی) آیه را چنین قرائت می‌نمود:

«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی».

و امام فخر پس از نقل قول ابی بن کعب و ابن عباس گفته است: «و الامة ما انكروا عليهما في هذه القراءة فكان ذلك اجماعا على صحة ما ذكرنا».

امت انکار نمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت. پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.

آنگاه در ورق بعد جواب گوید:

«فان تلك القراءة لا تدل الا الا على ان المتعة كانت مشروعة و نحن لا ننازع فيه».

این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول الله ﷺ) و ما نزاعی در این باب نداریم. (که در زمان رسول الله مشروع بود) منتها می‌گوییم که نسخ گردید...^(۳).

جواب ما:

در قرآن فعلی که این طور نوشته است. شما قرآن را قبول ندارید؟! و این که گفتی نه قرائت سبعة است نه قرائت دهگانه! من نمی‌دانم از کجا آوردی؛ اما می‌دانم که قرآن تحریف نشد و در ظاهر، شما شیعه‌ها هم همین را می‌گویید.

پس چرا مثل غریقی به هر چیزی چنگ زدی!!

ادعای ۳۸۶- امام مالک و بزرگان صحابه، صیغه را حلال می‌دانستند...^(۴).

۱- ج ۳.

۲- باب ۱.

۳- ص ۸۰۰.

۴- ص ۸۰۳.

جواب ما:

آدم دروغگو کم حافظه است! گفتم که عمر صیغه را منع کرد و مردم قبول کردند. حالا می‌گویی: آدم مهمی مثل امام مالک قبول نکرد! اگر این طور است، پس چرا مالکی‌ها صیغه را زنا می‌دانند؟!.

تمام سنی‌ها در طول تاریخ صیغه را حرام دانسته‌اند. اگر ابن صباغ مالکی یا زمخشری به قول تو امام زمخشری آن را حلال می‌دانند، به این دلیل است که سنی نیستند و تو آنها را سنی جا می‌زنی!.

امام زمخشری، همان کسی است که در صفحه ۵۲۳ کتاب تو شعری سروده است و در آن، اهل سنت را متهم کرده است که ازدواج با دختر خود را حلال می‌دانند! آیا او باز هم سنی است!؟

پس عبدالرحمن بن ملجم مرادی هم، یک آیت الله شیعه است! آری با این که حضرت علی را کشته است! آیت الله و مجتهد در مذهب شیعه است ناراحت نشو!.

ادعای ۳۸۷- زن صیغه ای تمام حقوق زن دایم را دارا می‌باشد...^(۱).

به او ایراد گرفتند که این ازدواج موقت چرا نام ازدواج بر آن نهاده شده است در حالی که در آن نه ارث هست نه عده نه طلاق و نه نفقه! پاسخ داد:

اول، معلوم نیست که ارث از لوازم ثابت ازدواج باشد یا نه. چه بسیار زنان هستند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمی‌برند؛ مانند زوجه کتابیه و ناشزه و قائله زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

دوم، ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم به طور قطع معلوم نیست؛ چون فتاوی فقهاء درباره آنها مختلف است؛ چنانکه فتاوی فقهای شما هم در احکام مختلف است.

و اما راجع به اخباری که فرمودید: نقل گردیده است. گمان می‌کنم که متأخرین از زمان صحابه و تابعین، برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع کردند و انتشار دادند والا مطلب به قدری واضح و آشکار است که احتیاج به توضیح و رد ندارد و غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرام بودن آن در دست ندارید. اگر ارث نمی‌برد و نفقه ندارد، تعجبی ندارد؛ چون زن نافرمان اهل کتاب هم ارث و نفقه نمی‌گیرد!!.

جواب ما:

می‌گوییم: چرا زن فرمانبردار را با زن ناشزه و سرکش مقایسه می‌کنی و چرا مسلمان را مثل اهل کتاب می‌دانی؟! این قیاس را از کجا آورده‌ای؟ ای فرخنده پی!!
درباره طلاق می‌گوید: پایان مدت قرار داد، همانا طلاق است! ما می‌گوییم: پس چرا شیعه می‌گوید: دو شاهد در طلاق لازم است. اگر طلاق است، چرا شاهد ندارد؟ پس طلاق نیست!

درباره عده می‌گوید: عده دارد اما نصف عده! می‌گوییم: نصف که شد، دیگر عده نیست! مثل این که نصف روز را روزه بگیرند! یا یک رکعت نماز صحیح بخوانید.
در سائیتی که درباره ازدواج موقت بود و در بالای آن شماره تلفن مراجع تقلید را نوشته بود، مقاله ای دیدم که زنان را راهنمایی می‌کرد که چگونه در یک روز ۱۰ بار و بیشتر صیغه شوند و عده نگه ندارند!!.

فرموده!! بود: اگر دخول از جلو و عقب صورت نگیرد و به لمس اکتفاء شود، می‌توانید بدون عده از بغل یکی به بغل دیگری بروید و نوشته بود اگر باور ندارید از مراجع پرسید!

البته این را بگویم که اگر یک مرجع گفت: جایز نیست، فریب نخورید. اگر دو نفر گفتند: جایز نیست، فریب نخورید و این شیعه را مبرا ندانید. حتی اگر همه مراجع به غیر از یک نفر گفتند: جایز نیست، باز گول نخورید. زنانی که می‌خواهند به این طریق

صیغه شوند و مردانی که می‌خواهند به این روش صیغه کنند، مقلد همان مرجع آخری می‌شوند! عوض کردن مرجع که جایز است! مادام که شیعه بابی را باز کرد، بستنش مشکل است! پس هر چه می‌خواهد دل تنگت بکن. چون بالاخره مرجعی هست که فتوا بدهد!

ادعای ۳۸۸- عمر خودش اعتراف کرد که صیغه حلال بود و من حرامش کردم

می‌گوید: عمر خودش گفت که در زمان پیامبر دو متعه حلال بود و من حرامش کردم. می‌گوید: احادیثی که از حرام بودن متعه از عصر رسول الله سخن می‌گویند، همه جعلی هستند!...^(۱).

جواب ما:

شما می‌گویید: عمر صیغه را حرام کرد؟! شما سند از بخاری و مسلم می‌آورید.

این هم حدیث مسلم و بخاری، بخوانید:

فقد أخرج مسلم في صحيحه عن الربيع بن سبرة الجهني أن أباه حدثه، أنه كان مع رسول الله «يا أيها الناس إني قد كنت أذنُّ لكم في الاستمتاع من النساء، وإن الله قد حرّم ذلك إلي يوم القيامة، فمن كان عنده منهنَّ شيء فليخلِّ سبيله ولا تأخذوا مما آتيموهن شيئاً» (مسلم/ رقم ۱۴۰۶)

ربيع جهني از پدرش نقل می‌کند: او از رسول الله شنید که فرمود:

«ای مردم، من به شما اجازه صیغه را داده بودم و بدرستی که الله حرامش کرد تا روز قیامت. هرکس زن صیغه ای دارد، رهایش کند و اگر پولی به آنها داده اید، پول را پس نگیرید.»

«وأخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما عن الزهري عن الحسن بن محمد ابن علي، وأخوه عبدالله عن أبيهما أن علياً عليه السلام قال لابن عباس: إن النبي (نهى عن المتعة، وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر» (البخاري / رقم ۴۸۲۵)

علی عليه السلام به ابن عباس گفت: «رسول الله صلى الله عليه وآله در روز فتح خیبر، متعه و گوشت خران اهلی را منع کرد».

«وقد قال علي بن أبي طالب لمن كان يجيز متعة النساء «إنك لرجل تائه. ألم تعلم أن النبي (حرم عنها يوم خيبر؟» (رواه مسلم)

«علی به مردی که اجازه صیغه کردن داده بود، فرمود: تو مرد هستی؛ آیا نمی دانی که رسول الله روز خیبر آن را حرام کرد».

برای درک زشتی عمل داعی تصور کنید که یک مسیحی بخواهد با استناد به قرآن، عیسی را برتر از حضرت محمد بداند و بعد آیاتی که عیسی را برتر از حضرت محمد می داند و آیاتی را که در مدح عیسی است به رخ ما بکشد و آیاتی را که در تعریف از پیامبر ماست، جعلی بداند.

در آخر داعی از زبان سنی مناظره گر می گوید که عمر حق دارد، حلال را حرام کند. نگفتم که این مناظره گر، سنی نیست. وگرنه یک بچه سنی هم می داند که حلال یا حرام کردن چیزی، فقط حق الله است و بس.

اما عمر صیغه را حرام نکرد ایشان می دانستند که توسط رسول حرام شده است. پس نهی ایشان همان نهی پیامبر است. این هم حدیث که بیهقی در «سنن» روایت کرده است بخوانید:

«سالم بن عبدالله عن أبيه عن عمر بن الخطاب قال: صعد عمر على المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: ما بال رجال ينكحون هذه المتعة وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عنها ألا و إني لا أوتى بأحد نكحها إلا رجمته» (السنن الكبرى ۲۰۶/۷)

وقال البيهقي في تعليقه على هذا الحديث ما نصه: " فهذا إن صح بين أن عمر رضي الله عنه إنما نهى عن نكاح المتعة لأنه علم نهى النبي صلى الله عليه وآله ».

سالم بن عبدالله از پدرش و او از عمر نقل می‌کند که عمر رضی الله عنه بر منبر بالا رفت و بعد از حمد الهی گفت: «آن مردانی که صیغه را جایز می‌دانند درحالی که آگاهند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منعش کرده است و من هر کس را که متعه کند، سنگسار می‌کنم».

و بیهقی در شرح این روایت نوشته است:

پس عمر می‌دانست که متعه را رسول حرام کرده است و قولش تأکیدی بود بر حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

ادعای ۳۸۹- سنی می‌گوید: ما حق داریم قانون پیامبر را تغییر دهیم

در این جا، دیگر سنی دست پرورده داعی کفر می‌گوید. ببینید چه می‌گوید: می‌دانید که عده ای از محققان علمای ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر در احکام شرعی مجتهد بود، لذا مجتهد دیگر می‌تواند به اجتهاد، مخالف امر اولی، حکمی را که حلال بود حرام یا حرام را حلال نماید. به همین جهت خلیفه عمر رضی الله عنه فرمود انا احرهما!!.

جواب ما:

آیا سنی ممکن است که بگوید: پیامبر مجتهدی بیش نبود؟! آیا مجتهد دیگری حق ردّ حرف او را دارد؟!.

نزد ما این کفر صریح است! این سنی مناظره گر از کدام کتاب ما، این جمله کفرآمیز را بیرون کشیده است؟!.

و خنده دار این است که داعی در ۳ صفحه عرق می‌ریزد تا ثابت کند که حرفهای پیامبر وحی بود نه نظر شخصی؛ مثل این که طرف بحث او کافر است!.

ادعای ۳۹۰- علت انتشار زنا، منع کردن مردم از متعه و صیغه کردن است

چنانکه امام احمد ثعلبی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در «مسند» ذیل آیه متعه با سند نقل نموده‌اند از امیر المؤمنین علی که فرمود:

«لولا ان عمر نهی عن المتعه مازنی الاشقی».

«اگر عمر از متعه منع نکرده بود، کسی زنا نمی کرد؛ مگر آدم بدبخت و تبه کار.»
و نیز ابن جریر و عمر و بن دینار از عبدالله بن عباس (حیرامت) نقل نموده‌اند که
گفت: «ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد لولا نهيه (ای عمر) عنها ما احتاج الى
الزنى الاشقى».

متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمد ﷺ و اگر عمر از آن منع و نهی
نمی کرد، احتیاج به زنا نبود مگر قلیلی از مردم. در بعضی اخبار شقی ثبت شده است؛
یعنی، زنا نمی کردند مگر مردمان شقی...^(۱).

جواب ما:

اول، حالا اگر کسی زنا کند، شقی نیست و متقی است و گناهش به پای عمر نوشته
می‌شود؟! خب، حرف شما این معنی را دارد!!

دوم، در ایران اسلامی امروز که متعه آزاد است و تشویق هم می‌شود، چرا کسی دنبال
متعه نمی رود و تا دلتان بخواهد زانی و زانیه دارید؟! چرا متعه جلوی زنا را نگرفته
است؟!.

سوم، چرا متعه در کشور اسلامی شما هم مخفیانه است و مردان و زنان صیغه ای
خود را مثل زناکنندگان از چشم مردم پنهان می‌کنند؟!.

هر وقت که شیعه بساط حکومت خود را در جایی گسترده، کشورش فاسدترین
کشورها شد! پس کجاست قول علی که متعه جلوی زنا را می‌گیرد؟!.

این گفته منسوب به علی (که علی نگفته)، مثل این است که کسی بگوید: اگر عمر
ودکا و عرق سگی را حرام نمی کرد، هیچ کس جز شقی شراب نمی‌خورد. خب‌ای کسی
که حالا در عذاب قبری، متعه مثل زنا است و ودکا همان شراب!.

ادعای ۳۹۱- علی در کعبه دنیا آمد...^(۱).

جواب ما:

این حرف یک دروغ دیگر از دروغ‌های شماست! خوب شد نگفتی در آسمان به دنیا آمد!

ادعای ۳۹۲- الله جل جلاله، نام علی بر روی او گذاشت

برای اینکه گنجی شافعی و میرسید همدانی را خوب بشناسید باید داستان نامگذاری علی را از زبان آنها بخوانید.

میرسید علی همدانی فقیه شافعی در «مودة القربی»^(۲) به نقل از عباس بن عبدالمطلب که سلیمان بلخی حنفی

هم در «ینابیع الموده»^(۳) آورده است و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^(۴) به مختصر اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده‌اند که چون علی از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه نام پدرش اُسد را بر او گذارد؛ جناب ابو طالب از آن اسم راضی نبود و فرمود: فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقییس (بعضی گفتند: فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه.

چون شب شد هر دو به کوه ابوقییس (یا مسجد الحرام) رفتند به دعا مشغول شدند؛ جناب ابو طالب دعای خود را به شعری انشاء نمود و گفت: یا رب،

هذا (یاذا) العسق الذحبی

و القمر (و الفلق) المبتلج المضی

بین لنا من (عن) امرک الخفی

۱- ص ۸۱۴

۲- در مودت هشتم.

۳- باب ۵۶.

۴- باب هفتم.

ماذا ترى في اسم ذا الصبي

لما تسمى لذلك الصبي يعني

«پروردگار، ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده، آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم). در آن حین، صدایی از طرف آسمان بلند شد و ابوطالب سربلند نمود؛ لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر آن چهار سطر نوشته‌اند لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسباند؛ دید این اشعار ثبت است:

و الطاهر المنتخب الرضى

خصتما بالولد الزكي

على اشق من العلى

و اسمه من قاهر العلى

یعنی: «اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب شده و بی نهایت از او راضی هستم و اسم او از جانب خدا علی گذارده شد که مشتق از اعلی می‌باشد».

گنجی شافعی در «کفایت الطالب» نقل نموده است که ندایی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت:

خصصتم بالولد الزكي

يا اهل بيت المصطفى النبي

على اشق من العلى

ان اسمه من شامخ العلى

فسر ابوطالب سرورا عظيما و خر ساجداً الله تبارك و تعالى.

«ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده، مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه به درستی که اسم او در گنجینه اسرار، علی است که از نام خود که اعلی است اشتقاق یافته است».

جناب ابوطالب که موفق به درک این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور به سجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگزار گردید...^(۱).

جواب ما:

حالا شناختید سلیمان بلخی و گنجی شافعی و میرسید همدانی را؟ ای سنی‌ها، چرا تا به حال، عالمان خود را نمی‌شناختید؟ چرا تا حالا نمی‌دانستید که الله اگر به علی وحی نکرد دست کم به پدرش وحی نازل کرد! چرا تا حالا نمی‌دانستید که الله شاعر هم است و شعر می‌گوید!!

آیا قدرت قرآن را در حفظ خود دیدید؟ آیا دیدید این مردم تبهکار با همه این غلوه‌ها نتوانستند اسم علی را در قرآن وارد کنند و مجبور شدند به کتاب وحی دیگری ایمان بیاورند!

ادعای ۳۹۳- نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلیٰ ثبت گردید...^(۱)

جواب ما:

این روایات را از گنجی شافعی و سلیمان بلخی نقل کرده ند یکی نیست از اینها بپرسد در عرش ثبت باشد چه سودی برای ما دارد؟ ای کاش در قران ثبت میبود!
در عرش ثبت است و در قران ثبت نشده است؟!!!!

هر چند که در اذان نام علی را می‌گوییم اما واجب نیست! و تبرک است...^(۲)

از او پرسیدند: چرا در اذان، نام علی را می‌گویید؟ جواب داد:
به اتفاق، تمام فقهای شیعه در کتب استدلالیه و رسایل عملیه بیان نموده‌اند، شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی، جزء اذان نیست و به قصد، جزء گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت، علاوه بر آنکه فعل حرام نموده است، عملش هم باطل است.

۱- ص ۸۱۷

۲- ص ۸۲۳

و لکن به قصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم نه به قصد جزء بودن، مطلوب و مستحسن است نام علی را ببرند؛ زیرا خداوند بعد از نام پیغمبر در همه جا، نام علی را برده است.

جواب ما:

اگر فتوای جایز بودن ذکر نام علی را در اذان پیش رو بگذاریم، می‌توانیم فتوهای جالبی صادر کنیم؛ مثلاً بگوییم: خوردن آب زمزم هنگام روزه اگر به این نیت باشد که روزه را باطل نمی‌کند، حرام است؛ اما اگر به این نیت باشد که آبی مبارک است، حلال است! ای داعی، چرا نام حسن و حسین و مهدی را در اذان نمی‌گویی؟! ای وای! چه گفتم؛ دیدی فردا در اذان گفتند: اشهد ان مهدياً ولی الله! تبرک است و جایز است!!

ادعای ۳۹۴- علی از همه امت با تقواتر بود...^(۱).

حالا از زبان ابن ابی الحدید دروغ دیگری را به رسول الله نسبت می‌دهد. ابن ابی الحدید در شرح «نهج البلاغه» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» نقل می‌نمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که در تزهید^(۲) سر آمد اهل زمان خود بود که گفت:

«ما علمنا احداً كان في هذه الامة بعد النبي ﷺ ازهد من علي بن ابيطالب».

«ندیدیم در امت محمد با تقواتر از علی کسی را».

یک قصه صوفیانه پر از غلو از سلیمان بلخی روایت کرده است که معلوم نیست سلیمان خودش از کی گرفته است:

۱- ص ۸۲۴

۲- خلاف ترغیب، دلسرد کردن کسی در چیزی. (ویراستار).

از سوید بن غفله نقل نموده‌اند که گفت: روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم؛ دیدم ظرف شیر تراشیده ای که بوی ترشیدگی آن به مشام من می‌رسید در مقابل آن حضرت گزارده شد و قرص نان خشکیده‌ی پر سبوسی در دست مبارکش است و به قدری آن نان خشک بود که شکسته نمی‌شد. حضرت با زانوی مبارک آن را می‌شکست و در همان شیر ترشیده نرم می‌کرد و میل می‌فرمود؛ به من هم تعارف کرد و عرض کردم روزه هستم. فرمود: شنیدم از حبیب رسول الله که هر کس روزه باشد و میل به طعامی کند و برای خدا نخورد، خداوند از طعام‌های بهشتی به او بخوراند.

سوید گوید: دلم به حال علی سوخت. فضا، خادمه آن حضرت، نزدیک من بود. گفتم: از خدا نمی‌ترسی که سبوس جو را نمی‌گیری و نان می‌پزی؟ گفت: به خدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.

جواب ما:

زهد و تقوی علی را قبول داریم اما به غلوی که دوستان سنی نمای تو گفته‌اند، کافریم! این افسانه، دو اشکال دارد: اول این که خوردن شیر فاسد، جایز نیست؛ زیرا الله فرمود:

«کلوا مما رزقناکم حلالاً طیباً» شیر فاسد نه پاک است و نه حلال؛ چون برای سلامتی

ضرر دارد.

دوم، در این داستان، این تقوی با داشتن نوکر در تضاد است! علی نوکر داشت؟ علی زن داشت؛ علی کینزها داشت؛ علی از زندگانی دنیا بهره می‌گرفت؛ اما نه آنگونه که در خور یک پادشاه یا خلیفه بزرگ است.

ما نیز، تقوای علی را باور داریم؛ اما باور ما با باور شما فرق اساسی دارد:

اول این که ما فقط آن را مختص به علی نمی‌دانیم؛ مانند او، متقیان فراوانی بودند. دوم این که غلو نمی‌کنیم و شبیه به نصاری نیستیم. سوم این که مثل شما بی‌سند داستان سازی نمی‌کنیم.

جلوی معاویه مردم از علی تعریف می‌کردند و علی را مدح می‌کردند...^(۱).

جواب ما:

این کذاب کم حافظه یادش رفته است که در تمام کتاب مدعی است که معاویه پول می‌داد تا ابو هریره و کعب در مذمت علی حدیث جعل کنند و بر منبرها علی را لعنت می‌کرد! حالا می‌گوید: معاویه گفته است: زنان دنیا عاجزند که چون علی بزایند!

ادعای ۳۹۵- خدا و پیغمبر، علی را امام المتقین خواندند...^(۲).

جواب ما:

حدیثی در این جا، نقل کرده است که راوی آن، گنجی شافعی است و حدیثی دیگر از زبان ابن ابی الحدید که دروغ دیگری را به رسول الله نسبت می‌دهد که تکلیف هر دوی آنها معلوم است. نوشته است:

ادعای ۳۹۶- علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوا و سوق دهنده به بهشت است

حاکم در «مستدرک»^(۳) و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل می‌نمایند که رسول اکرم فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد که «انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین».

«بدرستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوای و کشاننده دو دست و پای سفید است (به بهشت)».

جواب ما:

۱- ص ۸۲۷

۲- ص ۸۲۹

۳- جزء ۳، ص ۱۳۸.

آشکار است که این حدیث نه در بخاری است نه در مسلم و آشکار است که داعی خود این مطلب را می‌داند و آشکار است که با آگاهی نوشته است تا شیعه‌ها را فریب بدهد؛ زیرا مردم عادی شیعه نمی‌دانند بخاری چیست؟ و مسلم کیست؟ و کتابشان را در عمر خود ندیده‌اند و یک صفحه‌اش را نخوانده‌اند! آشکار است که داعی نمی‌خواهد بحث علمی کند، می‌خواهد شیعه‌ها را فریب دهد. ای شیعه‌ها، این، عالم شماس است! چرا دنبال او به سمت جهنم روان و دوانید؟!.

ادعای ۳۹۷- علی شش ماه بیعت نکرد و این دلیلی است بر بطلان خلافت ابوبکر

او بحث خود را بر روی یک فرض نادرست نهاده است. می‌گوید: علی اشتباه نمی‌کند (به عبارت دیگر، معصوم است). بعد از ما قضاوت منصفانه می‌خواهد که اگر علی با ابوبکر شش ماه بیعت نکرد، پس خلافت ابوبکر باطل است...^(۱).

جواب ما:

قضاوت ما بر اساس کتب ماست که تو در ظاهر به آنها علاقه داری و می‌خواهی از کتب ما حقانیت علی و باطل بودن ابوبکر را ثابت کنی. پس بشنو: در کتب ما نوشته است که ابوبکر از همه امت محمد افضل است و وزن اعمال نیک ایشان به تنهایی از وزن تمام امت که علی و فاطمه و ۱۲ امام تو هم شامل آن هستند در ترازوی قیامت سنگین‌تر است!.

حالا یک سخن دیگر بشنو: با وجود مقام رفیع ابوبکر، باز اگر او با دزدی دعوا کند و کارشان به قاضی بکشد، قاضی ادعای ابوبکر را قبول نمی‌کند؛ چون ابوبکر معصوم نیست و ممکن است در این دعوی خاص بر حق نباشد. بله، این است حال علی و بیعت نکردن او در آغاز کار و برگشت علی به بیعت بعد از ۶ ماه (بنا بر یک روایت).

این خود دلیل دیگری است بر این که علی تصمیم اول خود را اشتباه دید و آن را اصلاح فرمود! وگرنه زوری در کار نبود!

داعی دروغ عجیبی می‌گوید. هرگز عالم دین ما، معترف به این نیست که خلافت ابوبکر، باطل است! چه برسد به عموم علمای ما!

اگر آدم یاوری نداشته باشد، باید سکوت کند. این امر الله است و علی نیز، چنین کرد...^(۱)

می‌گوید: سکوت علی در مقابل ابوبکر و عمر مانند سکوت حضرت نوح است که گفت: «یا الله من مغلوبم؛ یاری ام کن».

جواب ما:

در جواب می‌گوییم:

علی خیالی شما با نوح قابل مقایسه نیست به این دلایل:

۱ - دعای نوح قبول شد و قومش غرق شد. در حالی که دعای علی خیالی شما قبول نشد و عمر و ابوبکر غرق نشدند که هیچ، بلکه تا آخر عمر با عزت زندگی کردند و نام نیک آنها تا امروز باقی است. و این هم هیچ!!! علی خودش وزیر اونها شد و تو داری علی را مقایسه میکنی با نوح، که پسرش را حتی سوار کشتی نکرد.

۲ - حضرت نوح با قوم خود سازش نکرد و همیشه با آنها در حال جنگ زبانی بود تا این که تهدیدش کردند که اگر بس نکنی، سنگسارت می‌کنیم. حضرت علی خیالی شما با قوم بیعت کرد، وزیر شد، سازش کرد و به عمر دختر داد!

او علی را با ابراهیم مقایسه کرده است که آن هم دروغ است. می‌گوید: سکوت علی چون سکوت ابراهیم است آن هنگام که پدرش او را از خانه بیرون کرد.

جواب ما:

این طور نیست به این دلایل:

۱ - ابراهیم به علت بد گویی از بت‌ها از قوم و خانه پدر طرد شد در حالی که به اعتراف شما علی وزیر خلفاء بود!

۲ - ابراهیم بعد از طرد شدن هم، بیکار نشست و بت‌ها را خرد و خمیر کرد؛ اما علی تا روز آخر بیکار نشست.

این مرد گویا یادش رفته است که در همین کتاب نوشته است: علی مقامش بالاتر از ابراهیم است! پس رفتار ابراهیم نباید الگوی علی باشد! علی باید دو قدم از ابراهیم جلوتر باشد اگر او بت‌های قوم را شکست، علی می‌بایست سر عمر و ابوبکر را قطع می‌کرد.

ادعای ۳۹۸ - سرگذشت علی مانند سرگذشت هارون است

می‌گوید: سکوت علی مثل سکوت موسی بود بر گوساله پرستی. پس طبق آیات قرآنی حضرت هارون و پیغمبر و خلیفه منصوص، حضرت موسی، به علت تنها بودن و این که امت آنها را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شنیع سامری و شرک مسلم گوساله پرستی مردم، سکوت اختیار نمودند و قیام به سیف نمودند.

علی هم که رسول اکرم او را شبیه هارون و دارای منزلت هارونی معرفی نمود (چنانکه در لیالی ماضیه ذکر نمودیم)، اولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده، قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفان خود را چیره دید، مانند جناب هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

خاتم الانبیاء از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود می‌باشد که لازم است درباره آن فکر نماییم که چرا در مقابل دشمنان و بدعت‌های قوم، سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نمود تا جایی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

پس در جایی که پیغمبر اولوالعزم خدا با ترس و خوف فرار نمایند، آیا وصی رسول به خاطر قعود و عزلت و کناره گیری معذور نمی‌باشد...^(۱).

جواب ما:

اینطور نیست که می‌گویید، تفاوتها را ببینید:

هارون منتظر برگشت موسی بود که بیاید و گوساله را از بین ببرد؛ برای همین ساکت نشست. علی منتظر برگشت کی بود؟! اگر موسی نبود، هارون اقدام می‌کرد.

هرگز او مانند علی، وزیر گوساله پرستان نشد و تنها مدت کمی صبر کرد تا موسی بر گردد؛ تا آن وقت هم از قوم دور بود و با آنها مخالف می‌نمود.

هارون قوم خود را منع کرد اما قوم گفتند: نه صبر می‌کنیم تا موسی بیاید. هارون با آنها همراه نشد و علی با قوم همراه بود.

اگر مسأله آمدن موسی نبود به نظر شما هارون وزیر سامری می‌شد در گوساله پرستی؟ نه؛ زیرا با گوساله پرستی دیگر مصلحتی در کار دین باقی نمی‌ماند.

اما علی به گفته شما وزیر شیخین شد و در مجلس آنها نشست و به عمر دختر داد. پس آنها را سامری نمی‌دانست. موسی آمد و گوساله را شکست پس سکوت هارون مصلحتی بود تا موسی بیاید.

اما علی منتظر کی بود؟ دیگر حضرت محمدی نبود که بیاید و گوساله را بشکند. علی باید اقدام می‌کرد! سکوت در مقابل گوساله پرستی برای حفظ جان؟!.

ادعای ۳۹۹- سکوت علی چون سکوت پیامبر بود

این مرد حضرت علی را با حضرت محمد مقایسه می‌کنند و می‌گویند: سکوت علی چون سکوت محمد بود در مکه!...^(۲).

۱- ص ۸۳۷

۲- ص ۸۳۵

جواب ما:

این مرد، روز روشن را منکر است! آیا محمد در مکه سکوت کرد یا در روز با کفار در حال کشمکش بود و هر روز به شدت این تنازع افزوده می‌شد تا جایی که می‌خواستند ایشان را بکشند که هجرت کرد.

علی نه با عمر کشمکش کرد نه هجرت کرد؛ بلکه مشاور بود و به مبارکی پدر زن عمر شد! و از بیت المال مستفید می‌شد! چه شباهتی است بین محمد در مکه و علی در مدینه؟!

ادعای ۴۰۰- پیامبر نیز نتوانست هر چه دلش می‌خواست، انجام دهد

می‌گوید: پیامبر نیز، نتوانست هر کاری که دلش می‌خواست، انجام دهد و مثال می‌آورد که کعبه را بر جای اول بنا نکرد.

داعی: حمیدی در «جمع بین الصحیحین» و امام احمد حنبل در «مسند» از ام المؤمنین عایشه نقل نموده‌اند که رسول اکرم به او فرمود: اگر این مردم قریب العهد بر کفر زمان جاهلیت نبودند و نمی‌ترسیدم که به قلب خود منکر آن شوند، امر می‌نمودم که خانه کعبه را خراب کنند و آنچه از آن بیرون بردند، داخل نمایند و خانه را متصل به زمین می‌ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دو در برای آن قرار می‌دادم به سمت مشرق و مغرب و بنیاد آن را به پایه بنای حضرت ابراهیم می‌رسانیدم.

آقایان از روی انصاف دقت کنید: در جایی که رسول الله با آن مقام و مرتبه الهی که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها مبعوث گردیدند، ملاحظه صحابه خود را بکنند (بنا بر آنچه اکابر علمای خودتان نوشته‌اند) و نتوانند بدعتی را که در ساختمان ابراهیمی به کار رفته است، عوض نمایند؛ پس علی....

فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در «مناقب» خود نقل نموده‌اند که رسول الله به علی فرمود: امت از تو کینه‌ها در دل دارند و بعد از من با تو خدعه نمایند و

آنچه در دل دارند، ظاهر سازند. من ترا امر می‌نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید...^(۱).

جواب ما:

رسول الله فقط یک یا دو کار کوچک را انجام ندادند (و اون کارها مهم نبودند)؛ در عوض صدها کار بزرگ انجام دادند مثل از بین بردن بت‌ها، عوض کردن قبله، ازدواج با عروس خود و این که کعبه را بر پایه اول آن استوار نکرد، شاید به این خاطر بود که مهم نبود و فرمودند: حجر اسماعیل جزء خانه است!

اما علی که در مقابل گوساله پرستان (به زعم تو) سکوت کرد، پس عمل آنها هم مهم نبود که سکوت کرد؟! اگر این طور است، چرا شما این قدر یقه می‌درید و پیراهن خود را پاره می‌کنید و اگر مهم بود، چرا سکوت کرد؟!.

ادعای ۴۰۱- پیامبر به علی گفت: اگر حقت را خوردند، سکوت کن

خودش هم می‌داند که این حرفها برای توجیه سکوت علی کافی نیست؛ پس دست به دامن سنی‌نمایانی چون سلیمان بلخی شد و حدیثی از تنور گرم آنها بیرون کشید که پیامبر فرمود:

حقت را خوردند، سکوت کن. از ابن مغزلی و خواری می نقل کرده‌اند که پیامبر به علی گفت: امت از تو کینه‌ها در دل دارد و بعد از من با تو خدعه نمایند و آنچه در دل دارند ظاهر سازند. من ترا امر می‌نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را اجرا و عوض خیر عطا نماید...^(۲).

جواب ما

۱- ص ۸۳۶

۲- ص ۸۳۸

این حرف عجیبی است که رسول الله به علی بگوید: صبر کن؛ اما به داعی بگوید که مرتب کتاب بنویس! آن هم در مذمت ابوبکر و عمر و بعد از ۱۴۰۰ سال! تا حالا ندیده بودیم که مومن برای حفظ دین باکافران همراه شود و وزیر آنها گردد و به آنها دختر بدهد! ندیده بودیم که وقتی قدرت هم دارد که دشمنان دین را خوار کند، ساکت بنشیند! بلکه بر عکس، شنیده بودیم که پیامبران و اولیاء با دست خالی جلوی کافران قد علم می‌کردند و ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ﴾ [الکافرون: ۱]. را می‌خواندند و یک سر مو به آنها امتیاز نمی‌دادند و ذره ای از حق تنازل نمی‌کردند.

ادعای ۴۰۲- علی در مقابل ظلم عمر سکوت کرد تا دین از بین نرود

در باره علت سکوت علی می‌نویسد:

وقتی که فاطمه مظلومه، مأیوسانه به خانه برگشت در حالی که حقش را برده بودند، خطاب به امیرالمؤمنین نمود و عرض کرد:

«اشتمك شملة الجنين و فعدت حجرة الطنبن نقضت قادمة الاجدل فخانك ريش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبزی نحلة ابی و بلغة ابی - الخ - لقد اجهر في خصاصی و الفتية الدنی کلامی».

(کلامش طولانی است) مولانا علی تمام کلمات و خطابه‌اش را گوش داد تا فاطمه (سلام الله علیها) ساکت شد. آنگاه با مختصر جوابی بی بی را قانع نمود؛ از جمله فرمود: فاطمه - من در امر دین و احقاق حق تا آن جا که ممکن بود، کوتاهی نکردم. آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت تا ابد در مساجد و مأذنه‌ها برده شود؟ گفت منتهای آمال و آرزویم، همین است.

فرمود: پس در این صورت باید صبر کنی؛ زیرا پدرت، خاتم الانبیاء، به من وصیتها نمود و من می‌دانم که باید صبر نمایم والا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم، اما بدان که آن وقت دین از بین می‌رود. پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن؛ زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حق غصب شده.

تمام حرفش در ۴ صفحه بعد کتابش همین است که اگر علی برای گرفتن حش دست به شمشیر می برد، دین از بین می رفت!...^(۱).

جواب ما:

در این جا متضاد سخن می گوید:

۱ - زنده بودن نام محمد با از بین رفتن دین محمد چه سودی دارد که علی به خاطرش صبر کرد؟! حالا هم بهایی ها می گویند: محمد رسول الله است اما دستورات دینش را قبول نداریم. اگر قدرت به دست آنها بیفتد، آیا باید صبر کنیم؟.

۲ - تو می گویی که علی گفته است: « قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم، اما بدان که دین از بین می رود». یقین دارم این حرف را علی نگفته؛ بلکه یک عالم شیعه گفته است والا وقتی که دشمنان دین خوار شوند، دین هم از بین نمی رود. این را یک بچه هم می فهمد!!.

تازه یک سوال دارم: مگر حضرت فاطمه از نظر شما معصوم نیست، او خودش چرا علت سکوت علی نمیدانست در حالیکه تو میدانی و اگر بگویند عالم بر هر چیز نیست پس سر قبرش نروید و نگویید بچه ام مریض است یا فاطمه مدد....

ادعای ۴۰۳- سنی قبول دارد نهج البلاغه کتابی معتبر است...^(۲).

می گوید: علی در این خطبه به صراحت گفته است که ابوبکر حق ما را خورد و من صبر کردم تا مردم گمراه نشوند!.

می گوید: سنی ها قبول دارند که نهج البلاغه کتاب معتبری است.

جواب ما:

۱- ص ۸۳۹

۲- ص ۸۴۳

خطبه شقشقیه در نهج البلاغه است. نهج البلاغه نزد ما یک کتاب دروغین است. کلامش سند نیست. کتاب شیعه‌هاست و در کتاب شیعه‌ها نوشته شده است که مدفوع امام‌هایشان پاک است!

ما به هر مدرسه دینی که رفتیم، اثری از نهج البلاغه ندیدم. اگر این کتاب سخنان حضرت علی بود که سنی‌ها آن را بر سر خود می‌گذاشتند!

ادعای ۴۰۴- ابن ابی الحدید سنی گفته است که نهج البلاغه کلام مخلوق نیست

چنانکه اکابر علمای خودتان از قبیل عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخران شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر، به این معنی اعتراف نموده‌اند که الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت به کار رفته است، ثابت می‌کند که آن کلمات بعد از کلام رسول الله، دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می‌باشد...^(۱).

جواب ما:

این که می‌گویید: نهج البلاغه فوق کلام مخلوق است؛ یعنی، کلام خالق است؛ زیرا موجودات جهان بر دو نوعند یا خالقند یا مخلوق و ما که مسلمانیم عقیده داریم: یکی خالق و باقی مخلوقند.

پس تو که می‌گویی: نهج البلاغه فوق کلام مخلوق است، معنی‌اش چیست؟
باز می‌گوید: ما غلو نمی‌کنیم! اگر محمد عبده هم گفته باشد پس عالم نیست
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

ادعای ۴۰۵- عمر بی سواد و ترسو بود...^(۲)

۱- ص ۸۴۵

۲- ص ۸۴۸

یکی از حاضران گفت: پسر من در مدرسه شنیده است که حضرت عمر فقیه و عالم بود و داعی جواب داد که این گفته نادرست است. عمر بی سوادی بیش نبود. او صفحات بعدی را اختصاص داده است به اثبات این که عمر نادان بود نه عالم و فقیه.

جواب ما:

ما سوالی از این داعی و بقیه شیعه‌ها داریم: عمر که به ادعای شما نادان بود، ترسو بود و شجاعت نداشت، قبیله و قومی نداشت و از همه کمالات تهی بود، چرا باید مردی چون علی را به زمین بزند.

علی که از نظر شما، صاحب همه کمالات بود، عالم بود، شجاعت و تدبیر او را کسی نداشت، قبیله ای چون بنی‌هاشم پشت سر او بودند، غیب هم می‌دانست، بر علم بود و نبود هم تسلط داشت، عالم الغیب و الشهاده بود!!

والله عجیب است که عمر بی علم و ترسو، دو ابر قدرت زمان خود را شکست بدهد و نام و شأن آنها را از بین ببرد و یمن و مصر و عراق و عمان و... را فتح کند! والله عجیب است که در دوره حکومت این مرد بی سواد و بی علم هیچ حادثه سوء داخلی رخ ندهد و با اقتدار تا آخرین روز و ساعت حکومت کند!!

ما نمی‌گوییم که انسان بی علم نمی‌تواند کشوری را اداره کند، می‌گوییم: اگر اداره کرد و علم نداشت، حتماً شجاع بوده است و اگر شجاعت نداشت، حتماً یک صفت خوب دیگری داشته است. شما از بس به عمر کینه دارید، ایشان را فاقد همه کمالات می‌دانید و در عوض رقیب او (به زعم شما)، علی را صاحب همه کمالات می‌دانید.

ادعای ۶۰۶- مثالی که ثابت می‌کند او از قرآن بی‌خبر بود

روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب، خطبه ای خواند و اخطار داد که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیادتر نماید، او را حد می‌زنم و آن زیادتی مهر را از او می‌گیرم و وارد بیت المال مسلمانان می‌نمایم؟!.

زنی از میان جمعیت گفت: عمر، قبول کلام تو شایسته است یا قبول کلام الله تعالی؟

عمر گفت: البته کلام الله تعالی.

زن گفت: مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۰ سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بِهْتِنًا وَإِنَّمَا مِثْلُنَا ﴿۲۰﴾﴾ [النساء: ۲۰].

یعنی: «اگر می‌خواهید زنی را رها کنید و به او مال زیادی دادید، چیزی را پس نگیرید. آیا می‌خواهید با تهمت و گناه آشکار پس بگیرید؟».

عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت:

«کلکم اققه من عمر حتی المخدرات فی الحجل».

«همه شما حتی زنان پرده نشین از عمر دانا ترید».

آنگاه بالای منبر برگشت و گفت: اگرچه شما را منع کردم از این که زیاده از چهار صد درهم مهر و صداق برای زنها قرار ندهید، اینک به شما اجازه می‌دهم که اگر خواستید، می‌توانید از مال خود زیادتی از مقدار تعیین شده به آنها عطاء نمایید. از این خبر معلوم می‌شود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقه نداشت والا چنین سخنی نمی‌گفت که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید: امرأة اصاب و رجل اخطأ؟!.

زن درست می‌گوید و مرد خطا می‌کند...^(۱).

جواب ما:

آقای داعی، این داستان علیه شماست. البته اگر کمی فکر کنید:

۱- پس عمر تسلیم قرآن بود تا آن جا که به آبروی خود اهمیت نمی‌داد؛ چون همین که آیه را شنید، برگشت بالای منبر و گفته خود را پس گرفت. این صفت خوب است یا بد؟!.

۲ - نتیجه می‌گیریم که عمر، مردی متواضع بود و هر کس می‌توانست به او اعتراض کند و اگر حرف حقی می‌شنید، می‌پذیرفت حتی اگر گوینده، زنی بی‌سواد باشد!

۳ - معلوم می‌شود که مردم ترسی از عمر نداشتند. پس اگر حق علی را خورده بود، مردم به صدا درمی‌آمدند و دست کم زبانی رسوایش می‌کردند!

۴ - داستان به این صورت که گفتی، درست نیست! هر چند زن اجازه دارد که مهریه سنگین بگیرد اما کاری پسندیده نیست و خلیفه حق دارد مردم را به نیکی امر کند. این، مثل قانون طلاق است که جایز است اما پسندیده نیست!

دیگر این که با یک گل بهار نمی‌شود. حالا اگر زنی در یک موضوع از عمر بیشتر می‌دانست، دلیل بر این نیست که از عمر عالم تر است. گاهی پسر نکته‌ای را بهتر از پدرش در می‌یابد اما این دلیل نمی‌شود که پدر به فرمان پسر باشد. همین عمر در چند جا به پیامبر توصیه‌هایی کرد که آخر رسول الله دید از نظر خودش بهتر است. با وجود این، ما عمر را در مقابل رسول الله یک در صد هم اهمیت نمیدهیم و مثل تو فوراً نتیجه‌ای احمقانه نمی‌گیریم.

ادعای ۴۰۷- از دلایل بی‌علمی عمر یکی این که گمان می‌کرد حضرت محمد هرگز نمی‌میرد.

نقل نموده‌اند که چون رسول الله از دنیا رفت، عمر نزد ابی بکر رفت و گفت: می‌ترسم محمد نمرده باشد و حيله کرده (یعنی، خود را به مردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد یا این که مانند موسی غایب شده باشد و وقتی آمد هر کس با او مخالفت نموده و عاصی شده باشد، به سیاست رساند. پس هرکس گوید: رسول خدا مرده است، من او را حد می‌زنم.

ابی بکر چون این جملات را شنید، شکی در دلش پیدا شد و از این گفتارها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد. وقتی این خیر را به علی دادند، ایشان با عجله و شتاب خود را به جمعیت رسانید و فرمود: ای قوم، این چه هیاهویی است که

برپا نموده‌اید، مگر این آیه شریفه را فراموش نموده‌اید که خداوند در حیات رسول الله به ایشان اعلام داشت:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳].

یعنی، «تو می‌میری و امت تو هم می‌میرند».

پس به حکم این آیه شریفه، رسول الله از دنیا رفت. این استدلال علی مورد قبول امت واقع شد و به موت آن حضرت یقین نمودند. عمر گفت: گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!

ابن اثیر در «کامل و نهاییه» و زمخشری در «اساس البلاغه» و شهرستانی در «ملل و نحل»^(۱) و عده ای دیگر از علماء می‌نویسند که وقتی عمر فریاد می‌زد: هرگز! پیغمبر نمرده است. ابی بکر خود را به او رسانید و گفت: مگر این طور نیست که خداوند

می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳].

و نیز، فرمود: ﴿أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

آنگاه عمر ساکت شد و گفت: گویا هرگز این آیه را نشنیده بودم؛ حالا یقین کردم که وفات نموده‌اند...^(۲).

جواب ما:

اول، داستان به این صورت نیست تو باز هم از چاشنی دروغ استفاده کرده ای و آن را به صورت دیگری نقل نمودی و گفتی: ابوبکر هم شک کرد. این شاهکار تو در دروغ‌گویی است!!

حضرت عمر از فرط محبت به اسلام و پیامبر، حقیقتی آشکار بر او پنهان ماند؛ اما همین که ابوبکر آیه را تلاوت کرد، چون موم نرم شد و بر زمین نشست و گریست!

۱- مقدمه چهارم.

۲- ص ۸۵۳.

عمر در آن مقام اشتباه بزرگی کرد؛ اما این مسأله از مقام و اعتبار او نمی‌کاهد. ما مانند شما نیستیم تا بزرگان خود را معصوم بدانیم؛ یعنی، ما از اشتباه اولیاء الله تعجب نمی‌کنیم. اما فرق اولیاء با مردم عادی این است که به محض شنیدن دلیل، سریع از خطای خود توبه می‌کنند.

اولین بار است که می‌شنوم علی این آیه را تلاوت کرده تا حالا همه می‌گفتند: ابوبکر آیه را تلاوت کرده است. شیعه همواره کار خوب دیگران را به علی نسبت می‌دهد. در هر حال، عالم و فقیه اگر خطا کند، دلیل نمی‌شود که دیگر فقیه نیست! البته اگر یک امام خیالی درست کنیم که علم غیب دارد و عالم غیب و شهاده است، آن وقت آن آدم خیالی هرگز خطا نمی‌کند (اما نمی‌دانم چرا باز انگور زهر دار و آب زهر آلود می‌خورند و می‌میرند؟!).

در ضمن اول داستانش را بخوانید یک دروغ خنده دار از زبان عمر گفته «که گمان می‌کنم محمد خود را بمردن زده تا دوست و دشمن را بشناسد». آیا عمر نمیدانست کسی که بتواند خود را مرده و بعد زنده کند مرد توانایی است و دوست و دشمن را بدون خود را بمردن زدن میشناسد؟ حالا شما بگویید این شیعه هذیان می‌گوید یا نه..... دشمنی با عمر آنها را کور کرده دروغ گفتن هم بلد نیستند تهمت زدن هم بلد نیستند!!!

ادعای ۴۰۸- عمر می‌خواست زناکار (بی‌زن) را سنگسار کند...^(۱).

حمیدی در جمع صحیحین نوشته است:

پنج نفر را نزد عمر آوردند که همگی با زنی زنا کرده بودند، عمر دستور داد هر ۵ نفر را سنگسار کنند. علی گفت: نه این درست نیست؛ باید اولی را که اهل کتاب است، گردنش را بزنی؛ زانی دوم، زن دار است سنگسارش کنی؛ سومی، مجرد است ۱۰۰ ضربه

شلاق بزنی؛ چهارمی، غلام مجرد است ۵۰ ضربه بزنی؛ پنجمی، دیوانه است آزادش کنی.

جواب ما:

این داستان تو آن قدر دروغ است که آدم دیگر نمی تواند بگوید: حمیدی کیه؟ جمع بین صحیحین چیه؟ ارزشش پیش اهل سنت چقدر است؟

ادعای ۴۰۹- عمر می خواست بچه را در شکم زن زانیه سنگسار کند!

می گوید: در بخاری نوشته است...^(۱).

جواب ما:

بخاری آن را ننوشته است. این داستان علی و عمر نیست؛ داستان معاذ و عمر است. مردی که در عرض ده سال دو ابر قدرت را از بین می برد و بزرگترین امپراطوری تاریخ را می سازد؛ بی شک سرش خیلی شلوغ است و معصوم نیست و اشتباه می کند. آری این مرد خود می دانست که شاید اشتباه کند، پس ورزیده ترین و عالم ترین صحابه مثل عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و علی بن ابی طالب را وزیران خود کرد تا مبادا حکم نادرست صادر کند.

ادعای ۴۱۰- عمر می خواست زن دیوانه ای را سنگسار کند!...^(۲).

جواب ما:

اول، در حدیث نیامده است که عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد. اما همیشه حکم مجنون و دیوانه، برائت نیست؛ قاضی حق کشتن هم دارد. اگر مجنون ضررش دفع نشود مگر با کشتن؛ پس کشته می شود. عمر نیز، مشورت کرد و

۱- ص ۸۵۵.

۲- ص ۸۵۵.

همین باعث شد که حکم اجرا نشود و حکم برائت صادر شود. همین مشاوره کردن، بهترین دلیل است بر عقل عمر و بر خوبی عمر رضی الله عنه.

در همان کتاب «مسند» حنبل این حدیث هم است:

«أن علياً رضي الله عنه صلى بعد العصر ركعتين فتغيط عليه عمر رضي الله عنه وقال أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان ينهاها عنها».

«که علی بعد از عصر نماز نافله خواند و عمر با خشم او را منع کرد که مگر نمی دانی رسول نهی کرد از نماز خواندن در بعد از عصر (البته حدیث ضعیف است؛ اما برای اینها حدیث ضعیف هم حجت است)».

ادعای ۱۱- عمر و دیگران اعتراف می کردند که علی از همه عالم تر است

«ان عمر بن الخطاب اذا اشكل عليه شيء اخذ من علي».

هر زمان که امری بر عمر بن الخطاب مشکل می شد به علی رضي الله عنه مراجعه می کرد و حل مشکل می نمود.

و نیز از سعید بن مسیب نقل می نماید که می گفت:

«كان عمر رضي الله عنه يتعوذ من معضلة ليس لها ابو الحسن».

«پیوسته عمر به خدا پناه می برد از امر پیچیده ای که علی رضي الله عنه در او نباشد.»

«كانت الصحابة رضي الله عنهم يرجعون اليه في احكام الكتاب و ياخذون عنه الفتاوى كما قال عمر بن

الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا علي لهك عمر و قال رضي الله عنه اعلم امتي علي بن ابي طالب».

«صحابه پیغمبر در احکام قرآن به علی رضي الله عنه مراجعه می نمودند و فتاوی از او می گرفتند

به طوری که عمر در مواطن متعدد می گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود...»^(۱).

جواب ما:

از کتب ما راست و دروغ نقل می کنی. در همین کتابهای ما با سند درست نوشته

است که علی می گفت: ابوبکر و عمر از همه افراد امت بهترند؛ حتی از خود علی.

چرا بعضی از نوشته‌های کتاب ما را قبول داری و بعضی را نداری!
 ﴿...أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۸۵].

«آیا ایمان می‌آورید به قسمتی از کتاب و به قسمت دیگرش کافر می‌شوید؟...»

ادعای ۴۱۲- سنی شهادت می‌دهد که پیامبر، علی را قاضی کرد و علی عالم‌ترین بود

ابن صباغ مالکی در کتابش نوشته است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «داناترین امت من، علی بن ابیطالب می‌باشد».

خبر شهادت علی به معاویه رسید و گفت: «لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابیطالب»
 «با مرگ پسر ابوطالب، علم و فقه هم مرد...»^(۱).

جواب ما

ابن صباغ مالکی حرفهایش سند نیست؛ او شیعه است. در جایی که حرف امام مالک هم در مقابل قرآن و سنت (اگر مخالف باشد) ارزشی ندارد، ابن صباغ مالکی دیگر کیست؟

جای که عقاب پر بریزد از پشه لا غری چه خیزد

او که می‌گوید: علی غیب می‌داند پس حتماً شیعه بود نه مالکی.

همین داعی بود که می‌گفت: معاویه مسبب اصلی جعل حدیث بر ضد علی است؛ آن وقت در این جا از زبان معاویه در مدح علی می‌گوید: (مادر دهر چون علی نمی‌زاید یا علم و هنر با مردن علی از بین رفت!).

جالب است که شیعه‌ها پی در پی این ادعا را مطرح می‌کنند که به تحریک معاویه، ابوهریره در مذمت علی حدیث جعل می‌کرد، اما وقتی کتابهای ما را می‌گردید حتی یک حدیث در مذمت علی نیست؛ بلکه برعکس از زبان معاویه هم در مدح او حدیث داریم. پس این چه معنی دارد؟.

معلوم است که این دلیل دیگری است بر کذاب بودن شیعه‌ها. حرفهایی هم که به حضرت عمر در این جا نسبت داده است، دروغ است!.

ادعای ۶۱۳- عمر، حکم تیمم را نمی‌دانست

مسلم بن حجاج در باب تیمم «صحیح» و حمیدی در «جمع بین صحیحین» و امام احمد حنبل در «مسند»^(۱) و بیهقی در «سنن»^(۲) و ابی داود در «سنن»^(۳) و ابن ماجه در «سنن»^(۴) و امام نسائی در «سنن»^(۵) و دیگران از اکابر علمای خودتان به طرق مختلفه و الفاظ متفاوتی نقل نموده‌اند که در زمان خلافت عمر مردی نزد وی آمد و گفت: من جنب شده‌ام و آبی نیافته‌ام که غسل نمایم، نمی‌دانم چه کار کنم؟.

خلیفه گفت: هر گاه آب نیافتی، نماز مکن تا آب به دست بیاید و غسل نمایی؟! عمار یاسر از صحابه حاضر بود؛ گفت: ای عمر، یادت رفته است که در یکی از سفرها من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا نمودیم و چون آب نبود تو نماز نخواندی و من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آن است که تمام بدن را به زمین بمالم؛ لذا خود را به زمین غلطاندم و نماز کردم. وقتی خدمت پیغمبر شرفیاب شدیم، حضرت تبسمی نمود و فرمودند: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم به زمین بزیم و بعد هر

۱- ج ۴، ص ۳۱۹ و ۲۶۰.

۲- ج ۱، ص ۲۰۹.

۳- ج ۱، ص ۵۳.

۴- ج ۱، ص ۲۰۰.

۵- ج ۱، ص ۶۱ - ۵۹.

دو کف را با هم به پیشانی بمالیم و کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نماییم...^(۱).

جواب ما:

خواننده به این جمله (به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته) خوب دقت کند! مگر این مرد در همین جاست که یک حرف را از مسلم می‌گیرد و یک حرف را از حمیدی تا داستان را فاسد کند. مثل این که در لیوانی شیر را با شراب قاطی کنید و بنویسید (مایعات مختلفه و نوشیدنی‌های متفاوته)!

عمار از حضرت محمد پرسید: در سفر آب نبود. من تمام بدنم را به خاک مالیدم و عمر نماز نخواند. در جواب پیامبر تبسم کرد و فرمود: کافی بود دو دست خود را بر خاک می‌زدی! اما این داستان سرایان یادشان می‌رود که عکس العمل پیامبر را در مقابل عمل عمر بنویسند.

حقیقت در کتب ما ثبت است و آن عمل عمار است که تیمم جنابت را با تیمم وضو قیاس کرد و گمان نمود باید تمام بدن را در خاک بمالد.

البته عمر حکم تیمم بدل از غسل را نمی‌دانست؛ همانطور که عمار نمی‌دانست. تا این که رسول الله برایشان گفت. اما در زمان خلافت عمر، سوال کننده در سفر نبود بلکه مقیم بود و عمر فکر کرد که آب نیافتن مقیم چون آب نیافتن مسافر نیست و عمار به یادش آورد که فرقی ندارد.

در کتب ما این روایت در باب نبودن آب در آبادی نوشته شده است.

علی هم اشتباه کرد. اشتباه که تعجب ندارد. به عمر گفت که خودش شخصاً به جنگ نرود تا شکست اول شکست آخر نباشد. اما در زمان خلافت خودش، شخصاً به جنگ معاویه و خوارج رفت.

ادعای ۴۱۴- تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بود

چنانکه ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در «مناقب» خود نقل می‌نماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب سؤال کرد: چگونه است هر حکمی از احکام را می‌پرسند بدون معطلی جواب می‌دهی؟ حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد و فرمود: چند انگشت در دست من است؟ عمر فوری گفت: پنج انگشت. حضرت فرمود: چرا تأمل نکردی و فکر نمودی؟ گفت: احتیاج به فکر نبود. علوم هم در مقابل من مانند این کف دست، حاضر است؛ لذا در جواب سؤالات فوری و بی تأمل و تفکر جواب می‌دهم...^(۱).

جواب ما:

من اگر یکصدم علم علی خیالی شما را می‌داشتم، تمام دنیا را فتح می‌کردم و عبدالرحمن ابن ملجم مرادی نمی‌توانست از پشت با شمشیر زهر آلود بر سر من بزند. دستور می‌دادم که خلع سلاح شود!

ادعای ۴۱۵- معاویه از مقام علی دفاع کرد...^(۲).

جواب ما:

این همان معاویه است که پول می‌داد تا علیه علی احادیث درست کنند. اما دروغگو کم حافظه است.

ادعای ۴۱۶- حضرت علی معما را بهتر از عمر حل می‌کردند

۱- ص ۸۶۱

۲- همان.

از نورالدین مالکی در «فصول المهمه»^(۱) آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: کیف اصبحت؟ چگونه صبح کردی؟
گفت: «اصبحت احب الفتنة و اكره الحق و اصدق اليهود و النصارى و اومن بمالم اره و اقرا بمالم يخلق».

گفت: «صبح کردم در حالی که فتنه را دوست دارم و از حق بدم می‌آید و یهود و نصارا را تصدیق می‌کنم و ایمان دارم به ندیده و نصدیق می‌کنم خلق نشده را».
عمر امر کرد بروند و علی را بیاورند. وقتی امیر المؤمنین آمد، قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند؛ فرمود: صحیح گفته است.
این که گفته فتنه را دوست می‌دارم، مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرمود: انما اموالکم و اولادکم فتنه.

اما این که اظهار کراهت از حق نموده است، مرادش مرگست. چنانکه در قرآن فرماید:
و جائت سكرت الموت بالحق.

و این که گفته یهود و نصاری را تصدیق می‌نمایم، مرادش قول خدای تعالی است که می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ...﴾ [البقرة: ۱۱۳].

یعنی: «یهود گفتند: نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند: یهود برحق نیستند؛» یعنی، هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب می‌نمایند. این مرد عرب می‌گوید: من هر دو فرقه را تصدیق می‌کنم؛ یعنی، هر دو فرقه را تکذیب می‌نمایم.

اما این که گفته است، اقرار دارم به چیزی که ندیده‌ام؛ یعنی، ایمان به خدای لایری دارم.

و این که گفته، اقرار دارم به چیزی که خلق نشده است؛ یعنی، موجود نشده؛ مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده است.

عمر گفت: **اعوذ بالله من معضلة لا علی لها.**

بعضی همین قضیه را مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^۱ به طریق دیگر و مبسوط تر از حدیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده‌اند...^۲.

جواب ما:

این داستان چقدر بچگانه است! این حل معما است نه علم! حالا شما بگویید. آن چیست که روز ۴ پا دارد و شب ۵ پا؟ نمی دانید پس بی سوادید. بروید گم شوید!!

ادعای ۶۱۷- علی به خاطر علمش به خلافت مستحق تر بود؛ علی را به زور از خلافت منع کردند

﴿...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ ۗ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [یونس: ۳۵].

«آیا آن کسی که خلق را به حق رهبری می‌کند، سزاوار تر به پیروی است یا آن که هدایت نمی‌کند مگر آنکه خود هدایت شود؟ پس شما چگونه حکم می‌کنید؟».

شما را به خدا عداوت و تعصب را کنار بگذارید و منصفانه قضاوت کنید. آیا انصاف بود چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علمای فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا بود، از کار بر کنار نمایند؟ آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسایسی بکار نرفته و سیاستی درکار نبوده است؟...^۳.

۵۲۸- باب ۵۷.

۵۲۹- ص ۸۶۲.

۵۳۰- ص ۸۶۵.

جواب ما:

این آیه در وصف الله است. تمام موجودات تا هدایت نشوند نمی توانند کسی را هدایت کنند و منبع هدایت الله است. و علی یکی از انسانهایی است که تا هدایت نشد، نتوانست هادی باشد. حال شیعه علی را هدایت یافته بی معلم می داند و او را به جای الله نشانده است و باز می گوید که ما غلو نمی کنیم!

قضاوت عادلانه این است: آن کس که ادعا دارد من قهرمانی بی همتا و بی باکم و تمام دنیا را یک تنه حریفم، اما در عمل از یک آدم کم زور شکست می خورد! می گوییم: یک جای قضیه اشکال دارد! دیگر خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ادعای ۴۱۸- مثال علی و غاصبان مثل دزد و زوار است

هنرپیشه ای که نقش سنی مناظره گر را بازی می کند به داعی گفته است:

آنچه مسلم است؛ سیدنا علی خود به طوع و رغبت خلافت خلفاء[ؓ] را پذیرفت و به مقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد. ما را چه رسد که به فرموده شما کاسه از اش گرم تر باشیم و بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمان[ؓ] را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند!!

و داعی جواب داد:

اول، فرمودید: مولانا امیر المؤمنین به میل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و راضی به خلافت خلفای قبل از خود شد. مطلبی در این جا یاد آمد که من باب مثال مناسب است، عرض نمایم.

در اوایل مشروطیت ایران که نا امنی طرق و شوارع را فرا گرفته بود، زائرین در مراجعت، گرفتار دسته ای از لُصوص^۱ و سارقان گشتند که آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم نمودند در بین اموال قطعه ای کفن از آن یکی از زوار به دست پیر مردی از دزدان

افتاد. گفت: آقایان زوار این کفن مال کیست؟ زائری گفت: مال من است. دزد گفت: چون من کفن ندارم این کفن را به من ببخشید که حلال باشد. گفت: تمام اموال من مال شما، کفن را به من بدهید؛ چون آخر عمر من است و این لباس را به زحمت تهیه کرده ام. مایه امیدواری من است.

دزد هر چه اصرار نمود زائر گفت: حقم را به کسی نمی دهم. دزد شلاق را کشید و بنای زدن را گذارد و گفت: آن قدر می زنم تا ببخشی و بگویی حلال باشد. قدری که تازیانه زد، زائر بیچاره فریاد زد: آقا، حلال حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد (خنده حضار).

در مثل مناقشه نیست و مثل برای تقریب اذهان و فهم مطلب است. گویا فراموش نمودید بیانات شبهای قبل را که با دلایل قاطع تاریخی به عرض رسانیدم که به شهادت اکابر علمای خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش به خانه علی بردند او را با سر برهنه و دوش بی رداء به جبر کشیدند و به مسجد بردند و شمشیر برهنه به روی او کشیدند و گفتند: بیعت کن والا گردنت را می زنیم...!

جواب ما:

این مثال بی ربط است! اما دست کم قبول کن که عمر علم بکارگیری از شمشیر را بهتر از علی می دانست.

این را هم قبول ندارند می گویند: علی به خاطر این که دین از بین نرود، سکوت کرد. علی چرا ترسید که دین از بین برود؟ تو علی را به اعلی علین بردی حالا چرا به مقامی آوردی که می گویی: کفنش را به زور شلاق از او گرفتند. آخر علی تاجر مفلوکی نبود که زور دزد به او برسد! او اسدالله بود و از نظر شما قوی ترین، عظیم ترین، عالم ترین و خلاصه همه ترین بود!

ادعای ۴۱۹- شیعه با تحقیق دین را قبول می‌کند... ۱.

جواب ما:

دیدیم تحقیق ترا! کتب اصلی اهل سنت را ندیدی و چسبیدی به سلیمان بلخی و گنجی شافعی و ابن ابی الحدید!! که نویسنده شرح بر نهج البلاغه است ای محقق لاثانی! سنی که نهج البلاغه را قبول ندارد تو در شرحش آن هم از زبان ابن ابی الحدید دنبال چه می‌گردی؟! دنبال ارضای هوای نفس خود؟ خوب بگرد اما نامش را تحقیق مگذار. یک نمونه دیگر از تحقیق خود را ببین. ابن ابی الحدید می‌گوید:

ادعای ۴۲۰- آیه انهم مسئولون در حق علی است.

اکابر علمای خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع المودة»^۲ ذیل آیه ۲۴ از سوره صافات که می‌فرماید: «وقفوهم» در «وقفوهم انهم مسئولون» از فردوس دیلمی، از ابو نعیم اصفهانی، از محمد بن اسحاق مطلبی صاحب کتاب مغازی، از حاکم، از حموینی، از خطیب خوارزمی، از ابن مغزلی و بعضی از ابن عباس، بعضی از ابو سعید خدری، بعضی از ابن مسعود و نیز، سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامه»^۳ و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^۴ از ابن جریر از ابن عباس آورده است که مراد، ولایت علی می‌باشد.

از رسول اکرم نقل نموده‌اند: انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب؛ یعنی، آنها سوال می‌شوند از ولایت علی...^۵.

جواب ما:

۵۳۳- ص ۸۶۹

۵۳۴- باب ۳۷، ص ۱۱۲.

۲۵۳۵- ص ۱۰.

۵۳۶- باب ۶۲.

۵۳۷- ص ۸۷۱

این آیه به طور واضح درباره روز قیامت است. این آیه چگونه درباره علی است؟ اگر درباره علی است، پس کو نام علی؟! آقای محقق چرا در هر صفحه از قرآن، آیه ای با اشاره درباره علی می‌یابی و یک آیه صریح در سراسر قرآن نمی‌یابی؟!
 الله در این آیه (به زعم تو) مجازات کسی که حق علی را نشناسد، تعیین می‌کند؛ اما الله خودش به ما نمی‌گوید که حق علی چیست؟ حق علی بماند، حتی نام او را ذکر نمی‌کند!

باز دست به دامن حدیث دروغ شده است. اما براستی چرا نمی‌تواند یک آیه دروغ بسازد؟ چون الله اراده فرموده قرآن را حفظ کند تا بندگانش در روز قیامت نگویند: پیشینیان ما را فریفتند! اگر دستبرد آیات قرآن ممکن بود، محال بود که شیعه قرآن دیگری جعل نکند!

الله روز قیامت حتماً به عوام شیعه خواهد گفت: وقتی علمای شما می‌گفتند: علی، عالم غیب و شهاده است! چرا از آنها دلایل قرآن نخواستید؟ این صفت آن قدر مهم است که به کرات در قرآن به خودم که الله هستم، نسبت داده ام. اگر به کس دیگری این صفت مهم را داده بودم، حتماً در قرآن ذکر می‌کردم!

اسم قرآن که می‌آید عالمان شیعه اخمو و دستپاچه.

می‌گویند: مگر هر چیزی در قرآن هست؟ اگر هست، پس از قرآن بگویند که نماز ظهر چند رکعت است؟

در جواب می‌گوییم: هر وقت از شما خواستیم که از قرآن تعداد بچه‌های امام تقی را ثابت کنید، شما هم از ما تعداد رکعت‌های نماز ظهر را بخواهید! درباره نماز ۷۰۰ آیه داریم صریح و بی‌پرده. درباره امامت چه داریم؟

و قفوهم انهم مسئولون، این تاویلات، لایتجسبک است! وقتی خیلی به آنها فشار می‌آوریم، ما را متهم می‌کنند که از فرقه منکر حدیث هستیم؛ زیرا حدیث سلیمان بلخی را قبول نداریم!!!!

ادعای ۴۲۱- شیعه خواستار وحدت است اما سنی نیست!... ۱.

جواب ما:

بله ما با کسی که صحابه و زنان پیامبر را فحش بدهد، همکاری نمی‌کنیم. آیا شما با کسی که علی و فاطمه را ناسزا بگویند، دوستی می‌کنید؟

این کتاب برای شیعیانی نوشته شده است که کتاب شبهای پیشاور را خوانده‌اند و به راه خود مطمئن شده‌اند. این جواب‌های ساده برای بیدار کردن آنهاست! سنی به این نوشته‌ها نیازی ندارد؛ زیرا او براحتی به مکرهای نویسنده کتاب شبهای پیشاور پی می‌برد. سنی هر چقدر هم بی‌سواد باشد باز نام بزرگان دین خود را تا حدودی می‌شناسد و یقین دارد که سلیمان بلخی و ابن ابی‌الحدید و همدانی و گنجی از بزرگان دین ما نیستند. پس مکر داعی شیاد مصرف داخلی دارد و تنها برای گمراه کردن شیعه‌هاست!

ادعای ۴۲۲- سجده باید بر تربت پاک باشد و بهتر است بر تربت حسین

باشد... ۲.

شما برای سجده کردن بر تربت ببینید چه انقلابی بر پا می‌کنید. برای عوام، خاک و تربت را بت معرفی می‌کنید و شیعیان موحد را بت پرست می‌خوانید؟! و حال آنکه ما به امر و اجازه خدا و پیغمبر بر خاک سجده می‌نماییم؛ زیرا در آیات قرآن مجید امر به سجده شده است و شما خود می‌دانید که سجده؛ یعنی، صورت روی زمین گذاردن. منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

جواب ما:

اگر کسی را دیدیم که خاک بت لات یا عزی را پودر کرده و از آن مهر ساخته است و بر آن سجده می‌کند و امر الله را بهانه می‌آورد، یقین می‌کنیم که این مرد ریگی به کفش دارد!

الله می‌گوید: سر بر خاک بگذارید تا ذلت خود را نشان دهید. آن وقت تو می‌آیی سر مثلاً بر زنی می‌گذاری به این بهانه که زن از خاک آفریده شده است! این که نمی‌شود! خاک قبر حسین نزد شما مقدس است و مهر ساخته شده از آن را زیرا پا نمی‌گذارید؛ بلکه بر سر می‌گذارید. پس سجده بر آن، نشانه ذلت نیست! شما دارید به آن خاک احترام می‌گذارید!

ای داعی، عوض کردن احکام الهی و خالی کردن پوست از مغز و پر کردن پوست از مکر! تنها روش تو و نیاکان توست!

ادعای ۴۲۳- سنی‌ها تقلید کور کورانه می‌کنند

شما را به خدا قسم انصاف دهید؛ تبعیت از فقهای اربعه که دلیلی بر متابعت از آنها جز علم و دانش بعضی از آنها و پیروی کور کورانه از اوامر آنها در دست نیست، ثواب و اجر دارد (حتی اگر اختلاف کلمه در اصول و فروع باهم داشته باشند)؟ اما تبعیت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوا که اکابر علمای خودتان به اعلم بودن و فقیه بودن آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریح از رسول الله وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت از آنها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده‌اند، کفر است؟!...^۱

جواب ما:

۱- ما که اهل حدیث هستیم یا حتی سنی‌های مقلد و فهمیده هرگز قول امام مذهب خود را بر قول الله یا رسولش برتری نداده ایم! شما به خاطر همین صفت، ما را وهابی

می‌خوانید و با ما دشمنید و همیشه خودتان را با آن سنی‌هایی که کورکورانه از امامشان پیروی می‌کنند، برادر می‌دانید!

۲ - تو که از علی پیروی نمی‌کنی! تو مقلد و دنباله روی یک علی خیالی هستی! که وجود خارجی ندارد و عالم غیب شهاده است!! اگر از علی واقعی پیروی می‌کردی که مثل ما بودی و بد مذهب نمی‌بودی.

ادعای ۴۲۴- سنی‌ها می‌گویند وضو با شراب جایز است

امام اعظم شما ابو حنیفه (که غالب فتوهایش روی قیاس است؛ یعنی، بی‌سواد) حکم می‌کند که در سفر اگر آب نیابند با نیبذ تمر، عمل غسل و وضو را انجام دهند! و حال آنکه همه می‌دانید، نیبذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده است و وضو با مضاف جایز نیست...!

جواب ما:

ما نه گفته‌ایم و نه می‌گوییم و نه خواهیم گفت که ابو حنیفه رضی الله عنه، امام معصوم است یا عالم به غیب و شهاده است یا باید از او کور کورانه تقلید کنیم. مگر نمی‌دانی دو شاگرد خاص ابو حنیفه؛ یعنی، امام محمد و امام یوسف در ۷۰ درصد مسائل رأیی غیر از رأی استاد خود داشتند! ابو حنیفه عالم برجسته‌ای بود اما قرار نیست همه علمای برجسته یک حرف را در مسائل اختلافی بگویند و قرار نیست که ما از عالمی کورکورانه پیروی کنیم. خود ابو حنیفه هر وقت رأی بهتری می‌شنید از رأی خود برمی‌گشت و می‌فرمود: اگر حرفم خلاف حرف پیامبر بود، به دیوار بزیند.

ادعای ۴۲۵- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی می‌گوید: بشوید

و نصّ صریح آیه شریفه، حکم بر مسح می‌نماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوند، متوجه خواهند شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد، زیرا در اول آیه

می‌فرماید: ﴿...فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ...﴾ [المائدة: ۶]. یعنی، «بشوید صورتها و دستهای خود را.» پس همان طوری که به واسطه او ناطفه در «ایدیکم» حکم می‌کنید بر این که بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد در حکم ثانی هم می‌فرماید: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ یعنی، «مسح نماید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا.» «ارجلکم» را «برؤسکم» معطوف می‌دارد؛ یعنی، بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نماید و قطعاً غسل جای مسح را نمی‌گیرد. علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده‌اند (زیرا قرآن حکم به مسح بر پا می‌نماید نه بر چکمه و جوراب)، این حکم بر خلاف حکم اول هم می‌باشد. اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند، چگونه در این جا حکم را تنزل داده‌اند که به جای شستن، حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده‌اند و هر عاقلی می‌داند که مسح بر چکمه و جوراب، مسح بر پا نمی‌باشد فاعبروا یا اولی الابصار؟! و امام فخر رازی که از اکابر مفسران خودتان است، ذیل همین آیه شریفه کلام مفصلی دارد بر وجوب مسح به حسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن را نمی‌دهد. شما خود مراجعه فرمایید تا حقیقت بر شما کشف گردد...!

جواب ما:

اهل سنت متفق هستند که پا در وضو باید شسته شود. پس امام فخر رازی کیست که خلاف همه حرف بزند!

باید بدانی که «و ارجلکم» دو جور خوانده می‌شود. یک طور بخوانی می‌شود «فاغسلوا» و طور دیگر بخوانی، می‌شود «فامسحوا» و این معجزه قرآن است که هر دو طریقه را ثابت می‌کند و هر دو، روش اهل سنت است؛ یعنی، اگر جوراب باشد، مسح می‌کنیم؛ اگر جوراب نباشد، می‌شویم. ما برای کار خود دلیل از قرآن داریم.

ادعای ۴۲۶- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی روی چکمه و جوراب مسح می‌کند

پس همان طور که در وضو صورت و دستها را وجوباً باید شست. سرو پاها را هم وجوباً باید مسح نمود نه این که یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند، واو عطف بی معنی می‌گردد.

در قاعده عرف عام، شریعت مقدس اسلام در کمال سهولت است و مشقت و سختی در احکام او راه ندارد. بدیهی است که در شستن پا مشقتی هست که در مسح آن نیست. پس چون عمل به مسح سهل تر است، حکم شریعت بر آن جاری گردیده است. چنانکه ظاهر آیه، حکم بر این معنا می‌نماید...!

جواب ما:

این که گفتی: شستن پا مشقت دارد و آسان نیست. باید گفت: هیچ کاری در دنیا بی مشقت نیست! اما باید نتیجه را ببینیم! همین نشستن پا در نزد شیعیان، مساجد آنها را به بدبوترین اماکن در دنیا تبدیل کرده است.

علاوه بر این، امروزه ثابت شده است که پا، قلب دوم است و در شستن آن، فواید بی شماری مترتب است!

آیا پا که در جوراب باشد، دیگر نامش پا نیست؟! گفتیم که از قرآن هر دو کار ما ثابت می‌شود و سنت پیامبر هم واضح است که کجا مسح کنیم و کجا بشوریم!

جالب است که امروزه در مساجدهای شیعه می‌نویسند: شستن پا واجب است به خاطر نجات از بوی بد آن. البته می‌نویسند: نه به خاطر دستور قرآن!

کسانی که این مذهب ساختگی را برای شیعه‌ها ایجاد کرده‌اند، سعی نمودند آن را گندآلود کنند؛ مثلاً همین نشستن پا یک نمونه است و جواز نزدیکی از دُبر نمونه دیگر.

ادعای ۴۲۷- فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نصّ صریح قرآن

مکرر به این معنا اشاره نموده ام که بنا به فرموده رسول اکرم هر خبری که از آن حضرت نقل می‌شود، اگر موافق با قرآن مجید نباشد، مردود است؛ زیرا شیادان برای اخلال در دین از قول آن حضرت بسیار جعل سند نموده‌اند. لذا علمای بزرگ خودتان هم اخباری را که به نام آن حضرت نقل شده است، رد نموده‌اند؛ چون خلاف موازین آمده است.

امام احمد بن حنبل و اسحق و ثوری اوزاعی فتوا داده‌اند که مسح بر عمامه جایز است. چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است. و حال آنکه هر عاقلی می‌داند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر می‌باشد. سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل به آن، اما عمامه پارچه‌های بافته ایست که بر روی سر گذارده‌اند.^۱

جواب ما:

سر با عمامه، سر است بی عمامه هم سر است. رسول الله بر عمامه مسح کشیده‌اند. این که تعارضی با آیات ندارد.

مجبورم به روش خودش پاسخ بدهم: طبق فتوای علمای شما در سجده باید ۷ جای آدم بر زمین باشد: سر، دو دست، دو انگشت پا و دو زانو. وقتی که جوراب و شلوار پوشیده اید بین پا و زانوی شما با زمین حائلی ایجاد می‌شود و ۴ جای شما به زمین نمی‌رسد؛ پس بی شلوار و بی جوراب نماز بخوانید.

و ببینید چه حرف خوبی درباره قرآن زده است اما هنگامی که گفته‌های گنجی شافعی و سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید را می‌نویسد این قانون را به فراموش می‌کند! تو که این قدر دقیق است چرا این آیه را نمی‌بینی:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ﴾ [الأحقاف: ۵].

«و چه کسی گمراه تر است از آن کسی که غیر از الله کسی را می خواند که اجابت نمی کند او را تا روز قیامت و از دعای او غافل است.»
در ادامه می فرماید: و روزی که آدمیان بر انگیخته شوند، او دشمن دعا کننده می شود و می گوید: من از تو بیزارم! و منکرم به آنچه که گفته ای!
چرا وقتی که حدیث می آوری و از علی حاجت می خواهی، آن را در تعارض با این آیه نمی بینی؟!!

ادعای ۴۲۸- فقه شیعه بهتر است از فقه سنی

ابو حنیفه و حنفی ها را مشرک نمی خوانید که خلاف تمام موازین، فتوا به طهارت و وضو با آب نیذ می دهند. همچنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف با هم و خلاف نصوص قرآن مجید است، مردود نمی دانید!
در حالی که اگر با دیده انصاف و تعمق بنگرید، فتاوی فقهای امامیه به نص صریح قرآن مجید نزدیکتر است تا فتاوی فقهای شما.
مثلاً فقهای شما، فرشهای بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و چرم و مشمع و غیره را که روی زمین افتاده است، جزء زمین می دانند و بر آنها سجده می نمایند و به آن فتوا می دهند.
حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء و ارباب ملل و نحل سؤال کنید که آیا فرشهای بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و زمین بر آنها اطلاق می شود؟ جواب منفی می دهند.

شما جامعه شیعیان امامیه را که تبعاً للأئمة العترة الطاهرة می گویند: «لا يجوز السجود الاعلی الارض او ما انبتته الارض مما لا یؤکل و لا یتلبس»، مشرک می خوانید! اما سجده به نجاست خشکیده را شرک نمی دانید؟!.

بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فرش از هم جدا می باشد.

اما در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوی می باشد، این همه هیاهو و جار و جنجال راه می اندازید که شیعیان مشرک و بت پرست هستند؛ اما فتوی به سجده کردن بغذر یاسبه (بزبان امروزی کثافت خشک شده) را ندیده گرفته اید و اعتنا نمی کنید؟! ...^۱

جواب ما:

ابو حنیفه رحمته الله هم اگر ما را امر به سجده بر قبر حسین بدهد، مشرک می شود و اگر فتوی به سجده بر خاک قبر حسین به نیت تعظیم خاک بدهد، مشرک می شود! اما در یک مسأله خلافی و فرعی، اگر فتوای دهد از دو حال خارج نیست: فتوایش صحیح است که دو اجر می گیرد یا غلط است که یک اجر می گیرد. اگر صحیح باشد ما پیروی می کنیم و اگر نباشد، پیروی نمی کنیم. به همین سادگی! امام نزد ما آن مقام را ندارد که پیش شما دارد.

مقام امام ابو حنیفه رحمته الله پیش ما همین است. او را با امام خودت که می گویی: عالم غیب و شهاده و معصوم و غیب دان است، مقایسه نکن!

باید بیشتر توجه کنی تا فرق فتوا بین یک مسأله فرعی و شرک را بدانی! مغلطه نکن! تو به خاکی که قرار است بی ارزش باشد و زیر پا باشد، بها داده ای و به بهانه خاک قبر حسین مقدس کرده ای! درست مثل صلیب نصاری! خاک مُهر تو، قیمتی است و سجده بر آن نشانه ذلت نیست؛ نشانه محبت به حسین است! شما مفهوم سجده را خراب کردید!

اگر بر مهر قبر حسین نشستید، آن وقت می فهمیم که سوء نیت ندارید. اما شما این خاک را برای شفا می خورید! سجده بر آن مثل سجده بر بت است! در حالی که سجده بر زمین، ذلیل شدن در برابر الله است. فرش زیر پا به هر حال در زیر پاست و حقیر... خلاف مهر که شما آن را می بوسید و ما هرگز مشمع و فرش را نمی بوسیم. بلکه بروی آن مینشینیم.

ادعای ۴۲۹- سجده بر خاک کربلا، فضیلت دارد. این را رسول خدا گفته است

علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آنست که امر سجده بر زمین پاک و جویبی است و در اکثر اوقات، نماز در منازل و خانه‌ها اداء می شود و تمام حجرات مفروش از قالی‌ها و نمدها و غیره است که از پشم و ابریشم و نخ هستند و وجود آنها مانع از سجده بر زمین می شود و ممکن نیست که در وقت نماز فرشها را کنار بزنند و اگر هم کنار بزنند، غالب زمینها از گچ و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره می باشد و سجده بر آنها جائز نیست. لذا قطعاتی از خاکی پاک با خود داریم که در موقع نماز، سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نماییم پس قطعاتی از خاک پاک با خود برمی داریم تا هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم، قطعه‌ای از خاک پاک داشته باشیم که بر او سجده نماییم.

صحیح است سجده بر خاک پاک کربلا می نماییم اما نه به طریق و جوب. بنابر اخباری که از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشیاء بودند، رسیده است که سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه به طور و جوب.

ما ابداً حسین پرست، علی پرست و محمد پرست نیستیم و کسی را که بر این عقیده باشد، کافر می دانیم. ما خدا پرست می باشیم و سجده نمی نماییم مگر بر خاک پاک بر طبق دستور قرآن مجید. سجده هم برای حسین نیست بلکه بر خاک پاک کربلا است که

به فرموده ائمه از عترت طاهره، باعث زیادتى ثواب و موجب فضیلت مى‌گردد که آن هم به طریق وجوب مى‌باشد...^۱.

جواب ما:

این، دلیل درستی نیست که مثلاً خوردن شراب را واجب ندانیم و بخوریم. باز کارمان حرام است. احترام به لات و عزی را فرض ندانیم، اما برای تفریح (مستحب که بماند) و وقت گذارانی به آن بت‌ها احترام کنیم. این طوری مشرک مى‌شویم.

این سفسطه عجیبی است که مى‌گوید: ما سجده بر خاک قبر حسین را واجب نمی‌دانیم. مى‌دانی یا نمی‌دانی؛ عمل تو ملاک قضاوت است! و بس.

الله امر کرده است که رو به قبله نماز بخوانیم. تو اضافه مى‌کنی که هم قبله هم قبر حسین! این شرک است! همین عمل را برای خاک قبر حسین انجام مى‌دهید؛ هم برای الله سجده مى‌کنید و هم به خاک قبر حسین احترام مى‌گذارید. این شرک است!

این گفته شرک صریح است و به این مى‌ماند که بگوییم: اگر در نماز بین خود و قبله، قبر حسین را مایل کنیم ثواب بیشتری دارد! این که شد دو اله!

چه اعتراف کنی چه نکنی، هم برای الله سجده مى‌کنی هم برای قبر حسین!

ادعای ۴۳۰- خاک کربلا معجزه مى‌کند

اول، در اختلاف اشیاء حتّی خاکها و این که برای هر خاکی آثار و خصایصی است، محل شک و شبهه نمی‌باشد؛ منتها متخصصان فن به آن خصایص پی مى‌برند نه عموم مردم.

دوم، خاک کربلا تنها از زمان ائمه طاهرين علیهم‌السلام به بعد مورد توجه نبود؛ بلکه در زمان خود رسول الله هم مورد توجه بود. چنانکه در کتب معتبر اکابر علمای خودتان ثبت است.

مانند «خصائص الکبری»^۱ که اخبار بسیاری از موثقان رؤات و اکابر علمای خودتان مانند ابونعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از ام المؤمنین، ام سلمه، ام المؤمنین عایشه، ام الفضل، ابن عباس، انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده است.

از جمله راوی می‌گوید: دیدم حسین در دامن جدش رسول الله نشسته است و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بود که می‌بوسید و می‌گریست. پرسیدم این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسینم را در زمین عراق می‌کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده است و من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می‌کنم. آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود: وقتی دیدی این خاک مبدل به خون شد، بدان که حسینم کشته شد. ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاهداری می‌نمود تا روز عاشورای سال ۶۱ قمری و دید آن خاک خون آلود گردید. دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردید...^۲.

جواب ما:

هدف آنها، این است که عبادت مهم سجده را خراب کنند؛ زیرا سجده همان عبادتی است که شیطان را به گریه در می‌آورد.

از این مرد که یک بار گفت: حرف نباید خلاف قرآن باشد. می‌پرسم: وقتی که در قرآن نام خود حسین نیست! نام علی نیست! از امامت ۱۲ امام حرفی در میان نیست! آیه‌ای نیست! تو می‌گویی: جبریل در روایات گفته است که خاک کربلا، فلان است! الله عوض آنکه جبریل را با خاک کربلا پایین بفرستاد، خوب بود با یک آیه جاودان می‌فرستاد تا حرف ترا باور می‌کردیم! قرآن تا امروز محفوظ مانده است اما خاکی که جبریل از کربلا آورده کو کجاست؟ باز نیروی سر آیه تطهیر! این آیه با «یا نساء النبی»

۵۴۷- جلال‌الدین سیوطی، چ حیدر آباد دکن، ۱۳۲۰ ق.

شروع شده است و مربوط به زنان پیامبر است. واضح و صریح با الفاظ آشکاری گفته است: ای زنان پیامبر....

ادعای ۴۳۱- سنی به هم بستری با مادر اعتراض ندارد و به سجده بر خاک حسین دارد!

تعجب می‌کنم از علمای شما که به فتاوی نادر و عجیب فقهای اربعه و دیگران اعتراض ندارند؛ یعنی، اگر امام اعظم بگوید: در نبود آب باید با نیبذ وضو گرفت. آقایان شافعی و مالکی و حنبلی اعتراض ندارند یا اگر امام احمد معتقد به رؤیت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جایز بداند، دیگران بر او خرده نمی‌گیرند و همچنین سایر فتاوی عجیب و نادر از قبیل نکاح امارد در سفر یا سجده بر غذره یا بسه (مدفوع خشک) یا به الفاظ نکاح امهات نمودن و امثال اینها که بسیار مورد قرح است؟! امام اعظم ابوحنیفه وقتی فتوا به غسل و وضو با نیبذ داده است، مخالفتی با حکم صریح و نص قرآن مجید است!

اما وقتی بگوییم: ائمه از عترت طاهره رسول الله فرمودند: سجده بر خاک پاک کربلا افضل از سایر خاکها می‌باشد و مزید بر ثواب و مستحب است. آقایان جار و جنجال می‌کنند که شیعیان مشرک و بت پرست می‌باشند و موجب نفاق داخلی شده‌اند و جنگ برادر کشی بر پا می‌کنید و جاده را برای غلبه بیگانگان باز می‌نمایند؟!...^۱

جواب ما:

هر کس می‌داند که سنی همبستری با مادر و ازدواج با پسر نوجوان را جایز نمی‌داند؛ حتی فاعل این کار را می‌کشد و من نمی‌فهمم این مرد از این تهمت زدن چه قصدی دارد او دروغ در دروغ می‌گوید!؟

او مدعی است که در مجلس مناظره و جلوی جمع کثیری از مردم سخن می‌گوید! چگونه ممکن است که سنی‌های مجلس به او اعتراض نکنند؟! من که نمی‌دانم ابو حنیفه گفته است: وضو با شراب جایز است یا نه. فرض کنیم که گفته باشد، اتفاق مهمی نیفتاده است؛ زیرا ما صددرصد از او پیروی نمی‌کنیم.

ما به نقل قول او از ابو حنیفه شک داریم؛ این سخنان از کتاب سلیمان بلخی حنفی و غیره است. این سلیمان بلخی که به قول شما با مادر خود نکاح می‌کند، به درد ما نمی‌خورد.

ادعای ۴۳۲- رسول الله، ابوبکر را از امیری عزل کرد و علی را امیر حجاج کرد

جمهور امت و جمیع علماء و مورخان فریقین (شیعه و سنی) برآنند که چون آیات اول سوره براءت که نهمین سوره از قرآن مجید است در مذمت مشرکان نازل شد، خاتم الانبیاء ابی بکر را طلبید و ده آیه از اول سوره براءت را به او داد تا ببرد در مکه معظمه و موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید. چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«یا رسول الله ان الله تعالی یقرئک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منك».

«... اداء و ابلاغ رسالت احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد».

لذا پیغمبر علی را طلبید و مأمور به این امر بزرگ نمود و فرمود: می‌روی و هر کجا به ابی بکر رسیدی آیات براءت را از او می‌گیری و خودت ببر در مکه برای مشرکان اهل مکه قرائت کن.

علی حرکت کرد و در ذی الحلیفه به ابی بکر رسید. ابلاغ پیام رسول الله را نمود و آیات را گرفت و رفت در مکه در حضور عامه مردم رسالت رسول الله را ابلاغ نمود. آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود و برگشت به خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

بخاری در «صحیح»^۱ و عبدی در «جمع بین الصحاح الستة»^۲ و بیهقی در «سنن»^۳ و ترمذی در «جامع»^۴ و ابی داود در «سنن» و خواریزمی در «مناقب» و شوکانی در «تفسیر»^۵ و ابن مغزلی فقیه شافعی در «فضائل» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول»^۶ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»^۷ به طرق مختلف از روایت و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در «ریاض النضره»^۸ و در «ذخایر العقبی»^۹ و سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامه»^{۱۰} و امام ابو عبدالرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در «خصائص العلوی»^{۱۱} شش حدیث در این باب نقل نموده‌اند و ابن کثیر در «تاریخ کبیر»^{۱۲} و ابن حجر عسقلانی در «اصاب»^{۱۳} و جلال الدین سیوطی در «در الممتور»^{۱۴} در تفسیر آیه اول از سوره براءت و طبری در «جامع البیان»^{۱۵} و امام ثعلبی در تفسیر کشف

۵۵۰- جزو ۵ و ۴.

۵۵۱- جزو ۲.

۵۵۲- ص ۲۲۴ و ۹.

۵۵۳- ج ۲، ص ۱۳۵.

۵۵۴- ج ۲، ص ۳۱۹.

۵۵۵- ص ۱۷.

۷۵۶- باب ۱۸.

۵۵۷- ص ۱۴۷.

۵۵۸- ص ۶۹.

۵۵۹- ص ۲۲.

۵۶۰- ص ۱۴.

۵۶۱- ج ۵، ص ۳۸ . ج ۷، ص ۳۵۷.

۵۶۲- ج ۲، ص ۵۰۹.

۵۶۳- ج ۳، ص ۲۰۸.

۵۶۴- ج ۱۰، ص ۴۱.

البیان و ابن کثیر در «تفسیر»^۱ و آلوسی در «روح المعانی»^۲ و ابن حجر مکی متعصب در «صواعق»^۳ و هیشمی در «مجمع الزوائد»^۴ و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^۵ و امام احمد حنبل در «مسند»^۶ و حاکم در «مستدرک»^۷ و کتاب مغازی^۸ در فضائل علی، این قضیه به طور متواتر نقل کرده‌اند و همگی صحت آن را تصدیق نموده‌اند.

اگر از ابتدا این مأموریت را به علی می‌دادند، این امر عادی به نظر می‌آمد و فضل و کرامتی برای علی ثابت نمی‌شد. لذا برای اثبات مقام مقدس علی و حق تقدم او با کمی سن بر پیرمردان صحابه، ابتدا آیات را به ابی بکر می‌دهد بعد از این که چند منزل می‌رود علی را مأمور می‌نماید با این توضیح که جبرئیل از جانب رب جلیل مرا به این کار مأمور نموده است و به صراحت گفته که خدا فرموده است:

«لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک».

«اداء و ابلاغ رسالت احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد».

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی و حق تقدم او بر دیگران می‌باشد و ابلاغ رسالت حق تعالی؛ یعنی، نبوت و خلافت ربطی به پیری و جوانی ندارد؛ زیرا هزار نکته باریکتر از مو این جاست. اگر پیر مردی و سیاستمداری

۵۶۵- ج ۲، ص ۳۳۳.

۵۶۶- ج ۳، ص ۲۶۸.

۵۶- ص ۱۹.

۵۶۸- ج ۷، ص ۲۹.

۵۶۹- باب ۶۲، ص ۱۲۹.

۵۷۱- ج ۱، ص ۱۵۱ و ۳. ج ۳، ص ۲۸۳. ج ۴، ص ۱۶۵ و ۱۶۴.

۵۷۱- ج ۲، ص ۵۱.

۵۷۲- ج ۶، ص ۳۳۱.

برای ابی بکر امتیازی محسوب می‌شد، نبایستی از چنین امر مقدسی عزل می‌گشت و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه او می‌باشد.

سنی مناظره گر یک دروغ می‌گوید:

در بعضی اخبار از ابوهریره نقل نموده‌اند که علی (کرم الله وجهه) مأمور گردید که با ابی بکر رضی الله عنه به مکه بروند تا ابی بکر مناسک حج را به مردم ارائه دهد و علی آیات سوره براءت را قرائت نماید. پس هر دو در ابلاغ رسالت با هم مساوی بودند.

و شیعه جواب می‌دهد:

اول، این خبر از مخترعات بکریون است و دیگران نقل ننمودند. دوم، اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت به مکه مورد توافق امت است. و در صحاح مسانید ملل موافق و مخالف با اسانید آشکار و مشهور به حد تواتر ثابت می‌باشد.

بدیهی است تمسک به صحاح احادیث کثیره مستفیضة الاسانید، متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد، خود بهتر می‌دانید که به قاعده محدثان و اصولیین ترک و طرح آن واجب می‌باشد. اگر آن خبر واحد صحیح هم باشد، مظنون است. پس ترک معلوم برای خبر مظنون جایز نیست.

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و برگشتن ابی بکر به مدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او و دلداری دادن به او که امر خدا چنین بود، از مسلمات خبریه می‌باشد...!

جواب ما:

تو پی در پی دروغ می‌گویی به این امید که شاید یکی از این دروغ‌ها بر ما کارگر افتد! این کتاب بخاری!! کجایش نوشته است که پیامبر ابوبکر را عزل کرد؟ بر عکس، علی در حج تحت فرمان ابوبکر بود و پشت سر او نماز خواند؛ اما اعلان خبر توسط علی به خاطر اهمیت موضوع بود. رسم بر این بود که اعلان اخبار مهم توسط خود شخص یا

فردی از خاندان او خوانده شود و این خبر غدقن شدن حج، برای مشرکان خیلی مهم بود و پیامبر چون خودشان حضور نداشتند، پسر عمویش را فرستاد تا بخواند و کسی منکر نیست که علی پسر عموی پیامبر بود، اما مراسم حج را علی تحت فرمان ابوبکر انجام داد. حالا بگو ببینم، چرا پیامبر دشمن علی را امیر حجاج کرد تا بعد مجبور شود بر کنارش کند؟! در ضمن، ما قبول نداریم که بر کنار کرده است، این بهانه ای است برای ما تا فضیلتی را برای ابوبکر ثابت کنیم. چرا پیامبر با این تصمیم‌ها شما را به زحمت انداخته است؟ چرا اول نصب کرد تا بعد عزل کند؟!

ادعای ۴۳۳- رسول الله علی را رئیس و قاضی پیرها کرد

اکابر علمای شما شرح فرستادن علی را به یمن برای قضاوت و هدایت آنها نقل نموده‌اند. به خصوص، امام ابو عبدالرحمن نسائی که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته می‌باشد) در «خصائص العلوی» شش حدیث در این باب آورده است و نیز ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در «محاضرات الادباء»^۱ و دیگران نقل نموده‌اند که خلاصه آنها با سلسله اسناد این است:

وقتی رسول اکرم علی را مامور نمود تا به یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد: من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث می‌گردانی؟ حضرت فرمود:

«ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك».

یعنی: «زود است که خداوند راهنمایی می‌کند قلب تو را (به علم قضا) و ثابت می‌دارد زبان تو را...»^۲.

جواب ما:

۵۷۴- ج ۲، ص ۲۱۲.

۵۷۵- ص ۸۹۴.

قبل از حضرت علی، حضرت خالد را به یمن فرستاد. پس حالا ما حق داریم که بگوییم: خالد از همه برتر است. چرا چشمت را باز نمی‌کنی؟ پیامبر علی را فرستاد تا کار را از خالد که شش ماه زودتر رفته بود، تحویل بگیرد. چرا به نسائی دروغ می‌بندی؟ به برکت کتابخانه الکترونیکی هر چه کاوش کردم، چیزی ندیدم که دال بر راستگویی تو باشد.

ادعای ۴۳۴- قرآن می‌گوید: علی هادی است

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی نبود. چنانکه به صراحت در آیه ۷ از سوره رعد به پیغمبر خطاب می‌فرماید: ﴿...إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷]. یعنی: «تو ترساننده‌ای و برای هر قومی راهنمایی می‌باشی».

و آن راهنما و هادی امت بعد از پیغمبر، علی و عترت طاهره بودند. چنانکه امام ثعلبی در «تفسیر کشف البیان» و محمد بن جریر طبری در «تفسیر» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^۱ با سند از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»^۲ از ثعلبی و حموی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی و میرسید علی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل می‌نمایند با الفاظ و عبارات مختلف که خلاصه همه آنها این است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم دست به سینه خود گذارد و فرمود: «و انت الهادی و بك يهتدي المهتدون»؛ یعنی، توهادی (در این امتی بعد از من) و به تو هدایت می‌شوند هدایت یافته‌ها.

۵۷۶- باب ۶۲.

۵۷۷- در آخرجات ۲۶.

حضرت فرمودند: در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری، حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی می‌گذارم و راضی شوم به بقای آنها، حتی اگر موقت و ظاهری باشد، عندالله مسؤول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم...!

جواب ما:

داعی می‌گوید: آیه در قرآن است؛ منی بر امامت علی! ببینیم منظورش کدام آیه است!.

﴿...إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷].

آیا می‌دانید که این آیه یکی از مهمترین دلایل بهاء الله برای اثبات پیامبری بهاء الله بود و تعجیبی ندارد؛ زیرا بهاء الله یک آخوند شیعه بود (قبل از ادعای پیغمبری) و در مکتب شیعه درس خواند و وقتی دید این آیه را می‌توان این قدر کش داد تا به علی بچسبد، چرا به خودش نچسباند و ادعای پیغمبری نکند! قسم به الله که اگر شیوه شیعه‌ها را پیشه خود کنیم و تاویل کنیم، می‌توانیم با استناد به آیات قرآن ادعای خدایی کنیم!.

ادعای ۴۳۵- سنی می‌گوید: علی جوان و کم تجربه بود. و مسبب خون ریزیها!

این که فرمودید: علی چون جوان و کم تجربه بود قدرت و توانایی خلافت نداشت. بعد از بیست و پنج سال هم که به خلافت رسید، به خاطر نداشتن حسن سیاست آن همه خونریزی و انقلاب بر پا شد؟!.

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست؟ اگر مراد دروغ گفتن و استفاده از حيله و دسیسه و نفاق و امتزاج حق و باطل است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود به کار برده‌اند و می‌برند)، تصدیق می‌کنم که علی فاقد چنین سیاستی بود و آن حضرت هرگز سیاستمداری به این معنا نبودند.

قبلاً عرض کردم وقتی به خلافت ظاهری رسید فوری تمام احکام و مأمورینی که روی کار بودند، معزول نمود. عبدالله بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند: خوب است قدری ابلاغ این حکم را به تأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات به مقام خلافت شما تسلیم گردند؛ آنگاه حکم عزل آنها را به تدریج ابلاغ فرمایید...^۱.

جواب ما:

ما این طور نگفتیم. جوان هم می‌تواند رهبر شود و هیچ گاه نگفتیم که علی خلیفه راشد نبود.

حرفی که درباره تروایح زده بود یادتان می‌آید؟ گفته بود که علی از ترس مردم، نماز تروایح را تغییر نداد و از ترس زبان مردم به عایشه که قاتل هزاران نفر بود، چیزی نگفت! چرا آن جا مصلحت گرا بود و این جا نبود!

اصلاً حرف این است که شما یک علی ساخته اید، فوق یک انسان عادی! این علی شما در علم و شجاعت و حل معما و چیستان و در تدبیر، برترین است؛ حتی عالم الغیب و الشهاده است؟! حالا این علی وقتی به خلافت می‌رسد، حریف یک استاندار خود نمی‌شود! نگوئید که علی قدرت نداشت! قدرت داشت چون که ایشان در حال حمله و معاویه در حال دفاع بود.

ما می‌خواهیم تضاد و باورهای شما را آشکار کنیم. ما می‌گوییم: واقعیت‌های تاریخ نشان می‌دهد که علی عالم کل و مدبر کل و عالم به غیب و شهاده نبود، خلیفه بر حق بود در این حرفی نیست! اما این طور نبود که در هر چیزی برترین باشد. اگر این باور را قبول کنیم، ناکامی علی را چگونه توجیه کنیم!

حتی اگر علی سیاست باز و مصلحت گرا نبود، باز باید پیروز می‌شد؛ زیرا حق، تدبیر، علم و شجاعت همه در او جمع بود و بر مسند خلافت هم تکیه زده بود!

پس لطفاً یا علی را از مقام الهی پایین بیاور و به عنوان یک بشر خوب او را بپذیر نه بیشتر یا جواب سوال ما را بدهید.

ادعای ۴۳۶- عایشه علیه علی انقلاب کرد... ۱.

خوب است دقیق تر به تاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمایید و ببینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در ابتدای امر خلافت چه کسی بود؟ چه کسی مردم را تحریص و ترغیب به مخالفت و انقلاب نمود و باعث ریختن خونهای بسیار گردید؟.

آیا آن فرد جز ام المؤمنین عایشه کس دیگری بود؟ آیا عایشه نبود که به شهادت تمام علماء و محدثان و مورخان اسلام از شیعه و سنی سوار شتر شد (و خلاف دستور خدا و پیغمبر که امر فرموده بودند در خانه بنشینند) به بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان گردید؟!.

پس فقدان سیاست و کیاست در آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد؛ بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان بیست و پنج ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

پس اگر عمیق و منصفانه توجه کنید، می بینید که مسبب جنگهای داخلی و خونریزیها، ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشه اصلی تمام جنگها و خونریزیها گردید.

اگر عایشه قیام نکرده بود، کسی جرأت نمی کرد در مقابل آن حضرت قیام نماید؛ زیرا رسول اکرم به صراحت فرموده بود: جنگ با علی، جنگ با من است. پس کسی که به مردم جرأت داد تا به جنگ آن حضرت بروند، عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با گفتن کلمات ناهنجار به آن حضرت میدان حرب را آماده و مردم را جری نمود.

جواب ما:

شما که می‌گویید علی مصلحت گرا نبود! حالا این علی که عایشه را اسیر کرد چرا با احترام آزادش کرد تا به فتنه گری ادامه دهد؟! پس یا گفته شما دروغ است یا علی مصلحت گرا نبود یا عایشه فتنه گر نبود!

ما می‌دانیم که عایشه رضی الله عنها به خاطر جنگ جمل که ناخواسته رخ داد تا آخر عمر افسوس می‌خوردند و علی می‌دانست که این جنگ را عایشه شروع نکرد برای همین به ایشان چیزی نگفتند.

این جنگ فتنه گران بود که تا امروز در راستای همان فتنه، داعی و امثال او در حال سعی و کوشش هستند و پای می‌کوبند و دست می‌افشانند!

و شراینده این شعر را الله رحمت کند که در آن شیعه را خوب وصف کرده:

چو ذکر جمل آید اندر میان گوید شیعه لا حول خنده کنان

ادعای ۴۳۷- پیامبر خبر بر حق بودن علی را در جنگهایش علیه صحابه داده بود

جنگهای آن حضرت با منافقان و مخالفان در بصره و صفین و نهروان مانند جنگهای رسول الله با کفار بود.

بر اساس اخباری که اکابر علمای شما مانند امام احمد حنبل در «مسند» و سبط ابن جوزی در «تذکره» و سلیمان بلخی در «ینابیع الموده» و امام ابو عبدالرحمن نسائی در «خصائص العلوی» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و محمد ابن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^۱ و ابن ابی الحدید در «شرح نهج»^۲ (چاپ مصر) نقل نموده‌اند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر از جنگهای علی به عنوان ناکتین و قاسطین و مارقین داده

۵۸۱- باب ۳۷.

۵۸۲- ج ۱ ص ۶۷.

بودند که مراد از ناکثین، طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین، معاویه و اتباع او و مراد از مارقین، خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی و قتل آنها واجب بود. چنانکه محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^۱ با سند حدیثی نقل نموده است از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبرامت) رضی الله عنه که رسول اکرم به أم سلمه (ام المؤمنین) این را فرمود... ابهامی در این معنی نبود. علم به غیب؛ یعنی، احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلائق که عالم به آن علم، انبیاء و اوصیای آنها بودند البته هر یک به مقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دَعَوَات آنها بود، آگاهی بر امور غیب داشتند.

و بعد از خانم الانبیاء، عالم به چنین علمی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود...^۲.

جواب ما:

در «مسند» احمد و نسائی این حرفها نیست!

ادعای ۴۳۸- علم غیب را غیر از خدا، احدی نداند اما...^۳.

در این جا، مناظره کننده سنی چند آیه آورده و استدلال کرده است که با استناد به این آیات، غیر از الله کسی غیب نمی داند. آیه‌ها عبارتند از:

آیه ۵۹ از سوره انعام که می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ

وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۹﴾

[الأنعام: ۵۹].

۵۸۳- باب ۳۷.

۵۸۴- ص ۸۹۹.

۵۸۵- ص ۹۰۲.

«کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را می‌داند و هیچ برگگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.»

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾ [الکهف: ۱۱۰].

«(ای رسول) بگو: به امت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق من با شما اینست) که به من وحی می‌رسد. جز این نیست که خدای شما، خدای یکتا است.»
در آیه ۱۸۸ از سوره اعراف می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ

مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«(ای رسول) بگو به امت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه وحی شده بر من (یعنی به افاضه غیب الغیوب) آگاه بودم بر خبر و نفع خود همیشه می‌افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی‌دیدم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان.»
و در آیه ۳۱ سوره ۱۱ (هود) فرموده:

﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ...﴾ [هود:

۳۱].

«و من به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم.»

حالا جواب داعی را بخوانید:

و در آیه ۶۵ از سوره النمل فرمود:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾

﴿النمل: ۶۵﴾.

«ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد».

مگر نه اینست که در آیه ۱۷۹ سوره آل عمران فرمود:

﴿...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ...﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

«خدای متعال، همه شما را از سرّ غیب آگاه نسازد».

اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیای آنها قائلیم، شرکت در صفت خدایی نیست؛ بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پرده‌ها برداشته می‌شود و حقایق را بر آنها می‌نمایاند.

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح تر حقیقت را بیان نماییم تا کشف حجاب گردد و شیادان در عقاید شیعیان دخالت‌های بی جا ننمایند و تهمت نزنند و نگویند که شیعیان مشرک هستند، چون امامان خود را شریک در علم خدا می‌دانند.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می‌گویند؛ یعنی، بی واسطه کسب فیض می‌نمایند. بدون تحصیل و تلقین حروف، افاضه مستقیم از مبدء فیاض علی الاطلاق می‌شود و عالم می‌گردد.

چنانکه در آیه ۶۵ از سوره کهف فرموده است: ﴿...وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾

[الکهف: ۶۵].

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء نموده است که علم به مُغِيبَات^۱ جزء ذات پیغمبر و امام است؛ یعنی، ذاتاً پیغمبر و امام‌ها عالم به علم غیب بوده‌اند به همان صورتی که خدای متعال عالم است.

۱- چیزهای غیبی و پنهانی.

و اگر کسی چنین ادعایی نماید، قطعاً جزو غلات و کافر می‌باشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزار می‌جوییم. آنچه ما می‌گوییم و به آن عقیده داریم، این است که حضرت احدیت (جل و علا) مجبور و محدود نمی‌باشند بلکه فعال ما یشاء و قادر بالاستقلال می‌باشند. در مواقعی که مشیت او تعلق گیرد به هر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بدانند، علم و قدرت می‌دهند. گاهی به واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه، افاضه فیض می‌نمایند که از آن علم بی واسطه، تعبیر به علم لدنی و علم غیب می‌نماییم. به قول شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد
جواب ما:

اما دلیل شما کجاست؟ آیه ۶۵ از سوره کهف که مربوط به یار موسی است! آیا علی در زمان موسی زنده بود! دیدید ترفند شیعه‌ها را! ترفند این است که حق را با باطل درمی‌آمیزد تا مخاطب فریب بخورد. زمانی که شیعه بودم، یادم می‌آید که دعاهای مفاتیح الجنان را صبح‌ها می‌خواندم. اولش خیلی جالب بود. توحید الهی بود:

حسبی الله، حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین... آخرش خراب می‌شد:

یا محمد یا علی اکفیان و انما لی کافیان...

در این جا هم اول می‌گوید: غیر از الله هیچ کس غیب نمی‌داند. خوب این حرف را محکم و با یقین می‌گوید و بعد ادامه می‌دهد که آیا امکان ندارد الله از سرچشمه غیب خود به بنده ای بدهد! و بعد نتیجه می‌گیرد به حضرت محمد داده و حضرت محمد به علی داده است و علی عالم الغیب و الشهاده است!.

در جواب می‌گوییم: امکان داشتن کاری دلیل بر به وقوع پیوستن آن نیست! امکان دارد که الله انسانی را طوری خلق کند که از مقعد بخورد و از راه دهان قضای حاجت کند، اما امکان داشتن، دلیل بر بودن چنین آدمی نمی‌تواند باشد...
 تو اول برادری علی را ثابت کن. ببخشید پدربزرگ بودن علی را ثابت کن! بعد تقاضای ارث کن. آخر تو می‌گویی علی از همه انبیاء افضل است پس برادر انبیاء نیست! چیزی بالاتر است! تو اول مهم بودن علی را در قرآن ثابت کن بعد او را عالم به غیب و آشکار و نهان بدان!؟

ادعای ۴۳۹- قرآن می‌گوید: علی علم غیب داشت...^(۱).

در آیه ۲۶ از سوره جن به صراحت می‌فرماید:

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِّيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾﴾ [الجن: ۲۶ تا ۲۸].

«ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نمی‌کند مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می‌فرستد (تا اسرار وحی او را که غیب خداوندی است شیاطین با گوش نربایند) تا بداند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خود را به خلق کاملاً رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز در عالم به خوبی آگاه است.»

دلیلی است بر ثبوت گفتار ما که می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَجَتَّىٰ مِنْ رُسُلِهِ ۗ مَنْ يَشَاءُ ۗ فَفَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۹].

«... خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد ولیکن از پیغمبران خود هر که را مشیت او تعلق گرفت برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که هرگاه ایمان آورید و پرهیز کار شوید اجر عظیم خواهید یافت.»
چنانکه در آیه ۴۹ از سوره هود می‌فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ ۗ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...﴾ [هود: ۴۹].

تِلْكَ «این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم، تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.»
مگر در آیه ۴۹ از سوره آل عمران از قول حضرت عیسی (علی نبینا و آله الصلیة) به صراحت نقل نمی‌نماید که به بنی اسرائیل می‌فرمود:

﴿...وَأَنْتُمْ كُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...﴾ [آل عمران: ۴۹].

«و به شما از غیب خیر دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید.»

جواب ما:

با تمام این دلایلی که گفتمی حضرت محمد عالم به نهان و آشکار و دانا به غیب نمی‌شود! ایشان فقط بخش محدود و کوچکی از غیب را از الله به واسطه فرشته کسب کرده‌اند و به مردم ابلاغ نموده است. توجه کن! از احوال قیامت و جهنم و بهشت و غیره فقط به علی نگفته به همه امت خود گفته است و آیه ای که از غیب برای او می‌رسید، پیش خود احتکار نمی‌کرد بلکه ابلاغ می‌نمود. حالا من نمی‌دانم که تو چرا می‌گویی غیب را احتکار کرد؟ و بعد به علی داد و بعد از علی داد به حسن تا رسیده است به

مهدی! علم غیب رفته است پیش مهدی و مهدی هم همراه آن غیب شده! پس فایده نزول این علم غیب چه بود که به مخلوقات نرسید! حتی فایده‌اش به مهدی هم نرسید! او از ترس کشته شدن، غیب شد! حتی خبر ندارد که امروز شیعه یک کشور دارد به این گندگی و هی داد می‌زنند که مهدی بیا! مهدی بیا!

عجب علم غیبی! بعد آیاتی که تو آورده ای، همه در حق رسولان است و خودت قبول داری که علی پیامبر نبود! دیگه چرا دلیل آوری؟!

ادعای ۴۴۰- مدعیان علم غیب، کذابند...^(۱)

جواب ما:

اول می‌گوید: هر کس ادعای غیب دانی کند، دجال است. در آخر، ائمه خود را دانا و برای اثبات آگاهی پیامبران از امور غیبی از قرآن دلیل آورده است و برای اثبات آگاهی اولیاء (علی و ائمه) از امور غیبی دلیل از ابن ابی الحدید آورده است!! خب، پس چرا در صفحه قبل گفتی کسانی که ادعای دانستن علم غیب می‌کنند، کذابند. امروز توسط ابن ابی الحدید علم غیب را برای اولیاء ثابت کردی فردا می‌گویی مراجع تقلید ما هم علم غیب می‌دانند و امام در خواب به آنها یاد داد و در آخر علم غیب سهم رمال و جن گیر هم می‌شود!

ادعای ۴۴۱- ائمه طاهرین، خلفای بر حق و عالم به غیب بودند

جواب ما:

این یک حدیث دروغ است و اینان چگونه امامان غیب دانی بودند که خبر نداشتند انگور جلوی رویشان زهر آلود است و تناول فرمودند و شهید شدند!؟!

ادعای ۴۴۲- تمام ائمه ما، علم غیب دارند!

حدیث «من، شهر علمم و علی، دروازه آن» دلیلی است بر عالم الغیب بودن علی و احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم رسیده است از جمله: حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکانه مختلف بر لسان مبارک آن حضرت جاری می‌گردید و به نام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نمود که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) می‌باشد که آن حضرت، علی را منحصرأً با این عبارت «انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب» باب علم و معرفت معرفی کردند.

شیخ: این حدیث در نزد علمای ما به ثبوت نرسیده است و اگر باشد، خبر واحد است یا از ضعاف اخبار می‌باشد؟!.

و از سلسله علمای فخام و محدثان عظام و مورخان کرام خودتان (علاوه بر جمهور علمای شیعه) بسیارند که گمان می‌کنم قریب دویست نفر از بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده‌اند و اکنون نقل قول بعضی از آنها را به عرض می‌رسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند و بدانند طبق عادت پیشینیان خود خدشه در سند حدیث ایجاد کردند و الاً نزد عموم مطلب واضح و آشکار می‌باشد.

(۱) محمد بن جریر طبری، مفسر و مورخ قرن سوم، متوفی ۳۱۰ قمری، در تهذیب الآثار.

(۲) حاکم نیشابوری، متوفی ۴۰۵، در مستدرک، جلد سوم، ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶.

(۳) ابو عیسی محمد ترمذی، متوفی ۲۸۹، در صحیح خود.

(۴) جلال الدین سیوطی، متوفی سال ۹۱۱، در جمع الجوامع، جلد اول، در ص ۳۷۴.

(۵) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، متوفی ۳۶۰، در کبیر و اوسط.

(۶) حافظ ابو محمد حسن سمرقندی، متوفی ۴۹۱، در بحر السانید.

(۷) حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، متوفی ۴۳۰، در معرفة الصحابه.

(۸) حافظ ابو عمر و یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی، متوفی ۴۶۳، در استیعاب، جلد

دوم، ص ۴۶۱.

(۹) ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلالی ابن مغازلی، متوفی ۴۸۳، در مناقب.

(۱۰) ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی، متوفی ۵۰۹، در فردوس الاخبار.

(۱۱) ابوالموید خطیب خوارزمی، متوفی ۵۶۸، در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ از جلد اول مقتل الحسین.

(۱۲) ابو القاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی، متوفی ۵۷۱، در تاریخ کبیر.

(۱۳) ابو الحجاج یوسف بن محمد آندلسی، متوفی ۶۰۵، در جلد اول (الف باء)، ص ۲۲۲.

(۱۴) ابو الحسن علی بن بن اثیر جزری، متوفی ۶۳۰، در اسد الغابه، جلد چهارم، ص ۲۲.

(۱۵) احمد الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی، متوفی ۶۹۴، در ص ۱۲۹ جلد اول ریاض النضره و ص ۷۷ ذخایر العقبی.

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی، متوفی ۷۴۸، جلد چهارم، در ص ۲۸.

(۱۷) بدرالدین محمد زرکشی مصری، متوفی ۷۴۹، در فیض القدیر، جلد سوم، ص ۴۷.

(۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیشمی، متوفی ۸۰۷، مجمع الزوائد، جلد نهم، در ص ۱۱۴.

(۱۹) کمال الدین محمد بن موسی دمیری، متوفی ۸۰۸، در حیات الحیوان، جلد اول، ص ۵۵.

(۲۰) شمس الدین محمد بن محمد جزری، متوفی ۸۳۳، در اسنی المطالب، ص ۱۴.

(۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی، متوفی ۸۵۲، جلد هفتم، در ص ۳۳۷.

(۲۲) بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی، متوفی ۸۵۵، در عمده القاری، جلد هفتم، ص ۶۳۱.

(۲۳) علی بن حسام الدین متقی هندی، متوفی ۹۷۵، در کنز العمال، جلد ششم، ص ۱۵۶.

(۲۴) عبدالرؤف المناوی و شافعی، متوفی ۱۰۳۱، در سراج المنیر، جلد دوم، ص ۴۶.

- (۲۵) حافظ علی بن احمد عزیز شافعی، متوفی ۱۰۷۰، در سراج المنیر، جلد دوم، ص ۶۳.
- (۲۶) محمد بن یوسف شاهی، متوفی ۹۴۲، در سبل الهدی و الرشاد فی اسماء خیر العباد.
- (۲۷) محمد بن یعقوب فیروز آبادی، متوفی ۸۱۷، در نقد الصحیح.
- (۲۸) امام احمد بن حنبل، متوفی ۲۴۱، مکرر در مجلدات مناقب مسند.
- (۲۹) ابو سالم محمد بن طلحه شافعی، متوفی ۶۵۲، در مطالب السؤل، ص ۲۲.
- (۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم مبن محمد حموینی، متوفی ۷۲۲، در فرائد السمطین.
- (۳۱) شهاب الدین دولت آبادی، متوفی ۸۴۹، در هدایت السعداء.
- (۳۲) علامه سمهودی سید نور الدین شافعی، متوفی ۹۱۱، در جواهر العقیدین.
- (۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی، در ابطال الباطل.
- (۳۴) نورالدین بن صباغ مالکی، متوفی ۸۵۵، در فصول المهمه، ص ۱۸.
- (۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود)، متوفی ۹۷۴، در صواعق، ص ۷۳.
- (۳۶) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی، متوفی ۱۰۰۰، در اربعین.
- (۳۷) علی قاری هروی، متوفی ۱۰۱۴، در مرقاة شرح بر مشکوٰۃ.
- (۳۸) محمد بن علی الصبان، متوفی ۱۲۵۰، در فوائد المجموعه فی الاحادیث.
- (۴۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی، متوفی ۱۲۷۰، در تفسیر روح المعانی.
- (۴۱) امام غزالی، در احياء العلوم.
- (۴۲) میرسید علی همدانی فقیه شافعی، در موده القربی.
- (۴۳) ابومحمد احمد بن محمد عاصمی، در زنی الفتی شرح سوره (هل أتى).
- (۴۴) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، متوفی ۹۰۲، در مقاصد الحسنه.
- (۴۵) سلیمان بلخی حنفی، متوفی ۱۲۹۳، در ینابیع الموده، باب ۱۴.
- (۴۶) یوسف سبط ابن جوزی، در تذکره خواص الامه، ص ۲۹.
- (۴۷) صدر الدین سید حسین فوزی هروی، در نزهة الارواح.

(۴۸) کمال الدین حسین میبدی، در شرح دیوان.

(۴۹) حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، متوفی ۴۶۳، جلد دوم، در ص ۳۷۷.

(۵۰) محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفی ۶۵۸، در کفایت الطالب، باب ۵۸.

خلاصه، علماء از صحابه و تابعین و اهل بیت اقرار و اعتراف نموده‌اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتی علم او، عزارت، حدت فهم، وفور حکمت، صحت فتاوی، نیکوئی در قضایا و احکام او؛ و ابوبکر، عمر، عثمان و علماء صحابه با آن حضرت در احکام دین مشورت می‌نمودند و در نقض و ابرام^(۱) احکام، حکم آن حضرت را قبول می‌نمودند. با اقرار و اعتراف به علم و وفور فضل و رجحان عقل و صحت حکم آن حضرت، این حدیث برای آن حضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه و مقام آن حضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین، برتر از اینها می‌باشد...^(۲).

جواب ما:

درست مثل این است که شیطان پرستان بگویند: نام شیطان در قرآن ذکر شده است برای همین او را می‌پرستیم. بله، ذکر شده اما به چه صورت؟ به خوبی یا بدی؟ امام شوکانی این حدیث را نقل کرده است اما قسمت دوم را نمی‌نویسد!

او نام ۵۰ نفر را ردیف کرده است و در آخر، نام گنجی شافعی را نوشته و روایات او را به نمایندگی از ۵۰ نفر دیگر آورده است! اگر راست می‌گفت، حرف شوکانی را می‌نوشت یا نظر این حجر عسقلانی را!

گنجی شافعی همان پیر مرد دراز قد و جاسوس مغولهاست که مسلمانان از او به تنگ آمدند و مخفیانه او را به ضرب چاقو کشتند. حالا او شده راوی حدیث!! آن هم در قرن هفتم! بقیه ۵۰ نفر هم اکثراً از قماش سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید هستند.

۱- استوار و محکم کردن کار.

۲- ص ۹۱۴.

به کتابخانه الکترونیکی می‌رویم تا ببینیم هیشمی و عسقلانی درباره این حدیث چه گفته‌اند؟ شما هم با من بیایید:

«وعن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه. رواه الطبراني وفيه عبد السلام بن صالح الهروي وهو ضعيف».

عین جمله را از کتاب «مجمع الزوائد» هیشمی آورده ام که نوشته است: این حدیث ضعیف است و آن را صحیح نمی‌داند. کتاب «تهذیب التهذب» عسقلانی را دیدم؛ او نیز، این حدیث را دروغ می‌داند.

اما داعی شیعه آنها را شاهد خود می‌داند!! چیزی بنام خجالت نمی‌شناسد.

ادعای ۴۴۳- سند اضافی در درست بودن حدیث «علی باب علم پیامبر است»

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی، ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف، کتابی نوشته است به نام «فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدينة العلم علی»^(۱). اگر به همین مقدار قلبتان آرام نمی‌گیرد، می‌توانم مبسوط تر با عبارات مختلف در این باب نقل اخبار بنمایم.

از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است به حد تواتر رسیده باشد؛ زیرا روایات فریقین (شیعه و سنی) حکم بر صحت آن داده‌اند؛ از قبیل امام احمد بن حنبل در «مناقب مسند» و حاکم در «مستدرک» و مولی علی متقی در ص ۴۰۱ از جزء ششم «کنز العمال»^(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء»^(۳) و محمد بن صبان مصری در «اسعاف الراغبین» و ابن مغزلی، فقیه شافعی در «مناقب» و جلال الدین سیوطی در

۱- که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردید و در کتابخانه خصوصی بنده موجود است.

۲- جزء ۶، ص ۴۰۱.

۳- ج ۱، ص ۶۴.

«جامع الصغير» و «جمع الجوامع» و «لئالی المصنوعه» و ابو عیسیٰ ترمذی در «صحیح»^(۱) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب» و سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامه» و ابن حجر مکی در «صواعق محرقه»^(۲) و محب الدین طبری در «ریاض النظره» و شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطین» و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» و بسیاری دیگر از اکابر علمای خودتان گذشته از عموم علمای شیعه، آن را نقل نموده‌اند که رسول اکرم فرمود: «انا دارالحکمة و علی بابها و من ارادالحکمة فلیات الباب».

این مرد (علی بن ابیطالب) امیر و رئیس مردمان نیکو کار و قاتل کفار است. نصرت یاری کننده او و خوار می‌شود خوار کننده او. بعد از آن، صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من، شهرستان علم و علی، دروازه آن است. پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوص من بهره بردارد، پس باید از آن در وارد شود (که مراد علی بن ابی طالب باشد).

و محمد بن یوسف گنجی، باب ۲۱ از کتاب «کفایت الطالب» را به این حدیث شریف اختصاص داده است و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر می‌کند تا آن جا که می‌گوید: این حدیث بسیار عالی و نیکو است که از آن حکمت و فلسفه اشیا و بیان امر و نهی و حلال و حرام آشکار شود و این که خداوند به پیغمبر تعلیم نمود و ایشان به علی مرحمت کرد و فرمود: علی باب حکمت من است. به آن مراجعه نمایید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغزلی شافعی در «مناقب» و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در «مناقب» و شیخ الاسلام حموینی در «فرائد» و

۱- ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- فصل ۲، باب ۹، ص ۷۵.

دیلمی در «فردوس» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^(۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»^(۲) و بسیاری از اکابر علمای خودتان از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده‌اند که رسول اکرم بازوی علی را گرفت و فرمود: «هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمديها صوته ثم قال انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فيات الباب (۱)».

و نیز شافعی آورده است که رسول اکرم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها و ان البيوت لا يدخلها الا من باب» من، مدینه و شهر علم هستم و علی، باب آن است و برخانه‌ها نمی‌توان داخل شد، مگر از در آنها؛ یعنی، به علوم مکنونه در شهر وجود من نخواهید رسید، مگر توسط علی بن ابیطالب.

و صاحب «مناقب فاخره» از ابن عباس روایت نموده است که رسول خدا فرمود: من، شهر علم و علی، در آن است. پس هر کس علم دین می‌خواهد، باید از آن در درآید. بعد از آن فرمود: من، شهرستان علمم و تو یا علی، باب آن هستی. دروغ گوید آن کس که گمان نماید بدون واسطه تو به من می‌رسد.

و ابن ابی الحدید در چند جا از «شرح نهج البلاغه» و ابو اسحق ابراهیم بن سعد الدین محمد حموی در «فرائد السمطين» از ابن عباس و أخطباء خوارزمی در «مناقب» از عمرو بن عاص و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در «ذخایر العقبی» و امام احمد بن حنبل در «مسند» و میرسید علی همدانی در «مودة القری» حتی ابن حجر متعصب در «صواعق محرقة»^(۳) از بزاز آورده است و طبرانی در «اوسط» از جابر بن عبدالله و ابن عدی از عبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی نقل نموده‌اند که رسول الله فرمود: انا مدينة العلم و علی بابها اراد العلم فلیات الباب.

۱- باب ۵۸.

۲- باب ۱۴.

۳- فصل ۲، باب ۹ (حدیث نهم از چهل حدیث در فضائل علی)، ص ۷۵.

آنگاه در ذیل این حدیث می‌گوید: مردم کوتاه فکر مضطرب شدند از این حدیث و جماعتی گفتند: این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی) اما حاکم صاحب «مستدرک» که قولش در نزد شما سندیت دارد، وقتی این حرفها را شنید، گفت: «ان الحدیث صحیح» بدرستی که این حدیث، صحیح است.

جواب ما:

یک مکر شیعه‌ها این است که مرتب مطلب دروغ خود را تکرار می‌کنند تا شاید طرف خسته شود و از میدان بگریزد. بخوانید چه نوشته و ما قبلاً جواب داده‌ایم. حدیث‌هایی که حاکم نقل کرده است پر از دروغ است. همین حاکم نقل کرده که علی شراب خورده است! قبول می‌کنی؟ و سلیمان بلخی یک صوفی شیعه و گمراه است که تنها شما او را عالم و فقیه می‌دانید. نام هیشمی و عسقلانی را هم آورده ای که البته آنها صاحب نظر بودند. نظر آنها این بود که این حدیث، دروغ است و تو در روز روشن به آنها تهمت زدی!

ادعای ۴۴- الله جل جلاله، حضرت محمد را عالم و دانای بر غیب کرد و حضرت محمد علی را

قبلاً عرض کردم که به تصدیق خودتان و به حکم آیه شریفه: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۶]. خداوند متعال پرده‌ها از مقابل دیده پیامبر برداشتند و از علوم غیبیه به آن حضرت افاضه فرمودند. از جمله علمی که در شهر وجود آن حضرت موجود بود، علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بود و به کلام آن حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است، اشاره نمودیم که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها». از جمیع علمی که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود و توسط باب علم (علی) می‌توان از آن استفاده نمود، علم و اطلاع بر مغیبات است که علی، عالم به اسرار و بواطن امور بود هم چنانکه آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور

بود. چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل، قرآن مجید بود و آگاه بر علوم قرآن در ظاهر و باطن بعد از رسول خدا، علی بود. چنانکه اکابر علمای خودتان این معنی را تصدیق می‌کنند.

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء»^(۱) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^(۲) و سلیمان بلخی در «ینایع الموده»^(۳) از فصل الخطاب با سند از عبدالله بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده‌اند که گفت: «ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاوله ظهر و بطن و ان علی بن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن». «قرآن نازل گردید بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن ابیطالب رضی الله عنه علم ظاهر و باطن قرآن می‌باشد».

جواب ما:

دروغی پشت دروغ دیگر!! چرا علی در قرآن جایی ندارد و الله او را به طور کلی فراموش کرده است؟! حالا کی گفته که علی، عالم به ظاهر و باطن قرآن است؟ معلوم است دیگر سلیمان بلخی! سندش کجاست؟

ادعای ۴۴۵- پیغمبر هزار باب از علم را در سینه علی باز نمود

حکمت را ده قسمت نمودند؛ نه جزء آن را به علی عطاء کردند و یک جزء را به تمام مردم دادند و علی به آن یک جزء نیز، اعلم می‌باشد...^(۴).

جواب ما:

۱- ج ۱، ص ۶۵.

۲- باب ۷۴.

۳- باب ۱۴، ص ۷۴.

۴- ص ۹۲۴.

﴿تَلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضَيْرَى﴾ [النجم: ۲۲].

«در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است!»

عجیب است این هزار هزار باب بی فایده بود؛ زیرا علی از عمر و ابوبکر و عثمان شکست خورد و زورش به معاویه نرسید! وقتی وارث این هزار هزار باب مال امام حسن شد، بیشتر بی فایده شد؛ چون ایشان خلافت را دو دستی تقدیم معاویه کردند! ۹ جزء از ۱۰ جزء علوم عالم نزد من باشد و خلیفه هم باشم و از یک جزء باقی هم به رقیب من به اندازه سر مویی نرسیده باشد، باز رقیب مرا شکست بدهد! این ممکن است؟!.

پس نتیجه منطقی این است که شیعه‌ها دروغ می‌گویند!

ادعای ۴۶۶- رسول الله، علم را در یک لحظه به علی آموخت

و نیز در «ینابیع الموده» در همان باب از شرح رساله «فتح المبین» ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین حبرامت) نقل می‌نماید که «العلم عشرة اجزاء لعلی تسعة اجزاء و للناس عشر الباقي و هو اعلمهم به (۲)».

منتها تمام علوم و وقایع مهم عالم از گذشته و حال و آینده در زمان حیات پیغمبر از جانب حقتعالی به آن حضرت ابلاغ می‌شد و آن حضرت بعضی را در همان ایام به علی می‌فرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود در آخر حیات به آن حضرت افاضه نمود که در این باره بسیاری از اکابر علمای خودتان (گذشته از اخبار معتبر شیعه) سخن گفته‌اند که نمونه ای از آن را به عرض رسانیدم.

حتی علمای خودتان از عایشه ام المؤمنین، حدیث مفصلی نقل نموداند که در آخر حدیث می‌گوید: پیغمبر علی را خواست و او را به سینه خود چسبانید و روپوش خود را بر سر کشید و من سرم را نزدیک بردم و هرچه گوش دادم، چیزی نفهمیدم. ناگهان علی

سر برداشت و عرق از جبین مبارکش جاری بود. گفتم یا علی، پیغمبر در این مدت طولانی به تو چه می گفت؟

فرمود: «قد علمني رسول الله ﷺ ألف باب من العلم و من كل باب يفتح ألف باب».

«رسول الله ﷺ هزار باب از علم به من تعلیم فرمود که از هر بابی، هزار باب دیگر گشوده می شود».

جواب ما:

دروغ نیست! هذیان است!!

ادعای ۴۴۷- کتاب جفر از آسمان بر علی نازل شد

از جمله طرقتی که از جانب پروردگار اعظم جل و علا توسط خاتم الانبیاء افاضه فیض رحمانی بر علی شد «جفر جامعه» بود و آن صحیفه و کتابی بود مشتمل بر علم ماکان و ما یکون الی یوم القیامه به حروف رمز و بزرگان علمای خودتان هم معترفند که آن کتاب، علم مخصوص علی و ائمه طاهرين (علیهم السلام) بود.

و نیز در «تاریخ نگارستان» از شرح مواقف نقل می کند: بدرستی که جفر و جامعه، دو کتاب است مخصوص علی (علیه السلام) که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم به طریق علم حروف (یعنی، به طریق رمز) ذکر شده است و اولاد آن حضرت حکم می کنند به آن کتاب (یعنی، مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی و اولاد او می باشد که از حوادث عالم خبر می دهند)...^(۱).

جواب ما:

ای خواننده، شما را قسم می دهم به الله که اگر چنین کتابی نزد علی بود، ممکن بود که صلح با معاویه را قبول کند و ابو موسی اشعری را نماینده خود قرار دهد در حالی که می دانست عمرو بن عاص او را فریب خواهد داد. با این علم جفر، وقتی علی به مسجد

رفت و عبدالرحمن ابن ملجم مرادی را دید باید حساب کار دستش می‌آمد. دست کم وقتی او شمشیر کشید تا به او حمله کند، باید جا خالی می‌داد نه این که فرق سرش را میزان می‌کرد برای شمشیر زهر آلود تا بر آن فرود آید!

اگر علم جعفر نزد حسن بن علی بود، باید قبل از آنکه زنش آب زهر آلود به او بخوراند او را سه طلاقه می‌کرد و می‌رفت پیش زنهای دیگر خود!

ادعای ۴۴۸- امام رضا خبر از چگونگی و ساعت مرگ خود داشت

از جمله در شرح مواقف، قضیه عهد نامه مأمون الرشید عباسی و امام هشتم - حضرت رضا علی بن موسی - را نوشته است که بعد از این که مأمون، حضرت رضا را بعد از شش ماه مکاتبه و هدیه مجبور به قبول ولایت عهد خود نمود، عهد نامه ای نوشتند و مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت به حضرت رضا منتقل شود. وقتی ورقه را آوردند که حضرت امضاء نماید، قبل از امضاء شرحی با این مضمون در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند:

«من که علی بن موسی بن جعفر علیه السلام هستم، خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را برای استحکامات شرع محکم و قوی نماید و برای ارشاد و هدایت موفق بدارد. حق ما را به خوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نمودند، او وصل نمود و نفوسی را که دیگران تهدید به قتل نمودند، او ایمن ساخت. حتی زنده نمود اشخاصی را که به پرتگاه فنا رسیده بودند. بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار.

زود است که خداوند جزای شکر گزاران را بدهد و ضایع نمی‌کند اجر نیکوکاران را. بدرستی که او مرا به ولایت عهدی و امارتی بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد؛ اگر من بعد از او زنده بمانم. ولکن جعفر و جامعه دلالت بر خلافت این معنی دارد (یعنی، من بعد از او زنده نخواهم ماند)».

کلمات آن حضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که می‌خواهد در لفافه بفهماند مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند.

و سعد بن مسعود عمر تفتازانی در «شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین» به جمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آن حضرت مفصل اشاره نموده است؛ یعنی، جفر و جامعه نشان می‌دهد که مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند. چنانکه دیدیم آنچه گفت، شد. آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله را به زهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آن حضرت ظاهر و هویدا شد و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم به ظاهر و باطن امور دارند...^(۱).

جواب ما:

نگاه کنید به این مرد هذیان گو و ببینید چه می‌گوید!

می‌نویسد: امام رضا بر اساس علم جفر از آینده خبر داشت و می‌دانست پیش از مأمون می‌میرد و منصب ولایت عهدی را نمی‌پذیرفت؛ اما به علت این که مأمون او را تهدید کرده بود به ناچار ولیعهدی مأمون را پذیرفت!

من اگر بدانم کی می‌میرم از تهدید مأمون چرا بترسم؟ هزار تفنگ هم به سوی من بگیرد، به شما می‌خندم چون می‌دانم که نمی‌میرم! پس امام رضا غیب نمی‌دانست و به طمع خلافت، ولیعهد مأمون شد و عجیب این که می‌گوید: مأمون او را کشت تا خلیفه نشود! خب، پس اگر علم غیب می‌دانست تسلیم تهدید مأمون نمی‌شد! چون می‌دانست آخرش، به سبب همین ولیعهد شدن می‌میرد! و حرف آخرش از همه خنده دارتر است، می‌نویسد:

پاره تن رسول الله را با زهر جفا شهید نمودند! خب، سوال ما این است که پاره تن رسول الله باوجود آگاهی کامل به علم جفر چرا انگور آغشته به زهر را میل فرمودند!

از این داعی بعید نیست که بگوید: ایشان را تهدید کردند و ایشان مجبور شدند که میل فرمایند!!

ادعای ۴۴۹- بر علی کتاب نازل شد و جبرئیل به زمین آورد...^(۱).

اول داستان را بخوانید:

از جمله طرقی که توسط رسول اکرم افاضه فیض بر علی شد، کتاب مهر شده ایست که جبرئیل برای آن حضرت آورد. چنانکه علامه محقق مورخ مقبول القول فریقین، ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در «اثبات الوصیه»^(۲) مفصل نقل می نماید و خلاصه اش: یعنی، جبرئیل با امناء ملائکه، کتاب مسجلی از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد و عرض کرد: اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

پس رسول الله ﷺ به حاضران امر فرمود که همگی از حجره بیرون بروند به استثناء علی و فاطمه و حسن و حسین آنگاه جبرئیل عرض کرد: خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهد نامه ایست که با تو بستم و ملائکه گواهی دادند.

(کلام جبرئیل که به این جا رسید) بدن آن حضرت به لرزه درآمد و فرمود: او است سلام؛ از او است سلام؛ و به طرف او است برگشت سلام.

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت و به علی داد. بعد از قرائت فرمود: این عهد پروردگار من است به سوی من و امامت اوست به تحقیق که رسانیدم و اداء نمودم پیام حق را.

و در آن کتاب با امیر المؤمنین شرط شده است که وقتی حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خمس تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و محاسنت را با خون

۱- ص ۹۳۲.

۲- ص ۹۲.

سرت رنگین کنند، با دوستان خدا و دشمنان خدا دوستی کن و بردبار بر جور و ستم آنها باش و آتش غیظ و غضب را فرو نشان.

در پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد: راضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند و سنت را تعطیل و احکام کتاب را پاره و کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبور و بردبار باشم و تحمل نمایم.

جواب ما:

کسانی که این مذهب جعلی را ساخته‌اند، دقیقاً می‌دانستند که کجا باید متوقف شوند تا ما آنها را کافر ندانیم. نگفتند جبریل کتاب وحی مختوم را به علی داد، می‌گویند داد به پیامبر و ایشان فوراً داد به علی.

کسانی که این مذهب جعلی را ساخته‌اند، سعی کرده‌اند تا در دایره اسلام باقی بمانند؛ زیرا خنجر زدن به پیکر اسلام از درون آسانتر است!

در آخر وصیت، حضرت محمد به علی می‌نویسد که هر کاری که با تو کردند، صبر کن!.

بله به علی گفتند: تو صبر کن و دختر به عمر بده و وزیر او شو و بی صبری را بگذار برای شیعه‌ها که ۱۴۰۰ سال بعد فکر و ذکر شان کوبیدن اسلام و گرفتن حق تو از عمر است! تو صبر کن ای علی جان، طلاق دختری را هم از عمر می‌گیرند!

نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی

بزرگان شما یعنی، سلیمان بلخی!! نقل کرده‌اند که علی سر منبر گفت:
ابی داود در «سنن»^(۱) و امام احمد حنبل در «مسند»^(۲) و بخاری در «صحیح»^(۳) با سند نقل نموده‌اند که علی فرمود:

۱- ص ۳۵۶.

۲- ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- ج ۱، ص ۴۶، ج ۱۰، ص ۲۴۱.

«سلونی عما شئتم و لا تسئلونی عن شیء الا انباتکم به».

«ای مردم، سؤال کنید از من (یعنی، از آنچه می‌خواهید) قبل از آن که مرا نیابید. پس بدرستی که در سینه من علم فراوانی است، سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین...»^(۱).

جواب ما:

این دروغ است! درست این است که رسول الله یک روز بعد از نماز ظهر بر سر منبر رفت از احوال و احوال قیامت گفت تا مردم گریه کردند و بعد فرمود: از من بپرسید. این حدیث را مسلم نقل کرده است.

رسول الله فرمود هر چه که می‌خواهید بپرسید، بلکه گفت: از احوال قیامت بپرسید. اما سلیمان بلخی‌اش را شور کرده و گفته است: علی گفت: از هر چه می‌خواهید بپرسید. در ضمن، سلیمان بلخی این حدیث را از کجا پیدا کرده است؟ اگر از کتب پیشینیان نقل کرده است که بهترین آنها، کتاب مسلم نیشابوری است! اگر این سلیمان بلخی، سنی است، چرا از صحیح مسلم روی گردان است؟! آیا شیعه می‌تواند به این چرا پاسخ دهد!

اجازه بدهید یک حقه دیگر داعی را رو کنم؛ می‌نویسد: در بخاری، جلد ۲ و جلد ۱۰ آمده است که... هر کس کمترین معرفت و شناختی از کتاب بخاری داشته باشد، می‌داند که صحیح بخاری مشتمل بر کتاب‌ها و باب‌ها است؛ مثلاً: کتاب جهاد، باب دعا در جهاد. یا کتاب صلوه، باب دعای سجده و... اگر داعی شاید نباشد، باید این طور آدرس بدهد: صحیح بخاری، کتاب فلان و باب بهمان و شماره حدیث را هم در آن باب ذکر کند. برای درک بیشتر مکر او، فرض کنید که من می‌خواهم شما را به خانه خود در پیشاور دعوت کنم و بگویم: از طرف مغرب که وارد شهر شدی، خانه‌ها را بشمار. خانه چهارصد

و هفتاد چهارمی مال من است! و واضح است که این آدرس درست نیست! آدرسی هم که از بخاری نقل کرده است، درست نیست.

ادعای ۴۵۰- خبر دادن از علمداری حبيب بن نجار، خبر دادن از سان بن انس که قاتل امام حسين گرديد...^(۱).

یک داستان خیالی از ساخته‌های ابن ابی الحدید که در آن از مسند احمد نقل قول کرده است که علی در مسجد کوفه نشسته بود، شخصی گفت: خلد بن عویطه مرده. علی گفت: «لم يموت و لا يموت حتى يقود جيش الضلالة و صاحب لوائه حبيب بن عمار». فرمود: «نمرده و نمی‌میرد تا فرمانده لشکر گمراهی شود که حبيب بن نجار پرچمدار اوست».

جواب ما:

اگر امام حنبلی‌ها این حرفها را گفته باشد، پس حنبلی‌ها باید از تو شیعه تر باشند و شما را به مذهب شیعه خود دعوت کنند نه این که شما آنها را دعوت کنید! این داستان از داستان ابن ابی الحدید دروغ‌تر است!

این داعی فکر نمی‌کرد زمانی خواهد آمد که علم عام می‌شود و در یک دقیقه می‌توانی به مدد کامپیوتر ۲۷۰۰۰ حدیث مسند احمد بن حنبل را بررسی کنی! و شاید با خود فکر کرده است، اگر عالمان بگردند، جاهلان که نمی‌توانند! اما امروز، علم آنها را رسوا کرده است و دروغ‌های آنها یکی بعد از دیگری آشکار می‌کند.

ادعای ۴۵۱- خبر دادن علی از علوم غیبی

جواب ما:

نظر سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید را به عنوان بزرگان سنی می آورد و اصلاً مسلم را حساب نمی کند و به خیال خود بحث علمی می کند و از کتاب های ما، علیه ما دلیل می آورد!!!.

ادعای ۴۵۲- خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون...^(۱).

جواب ما:

نمی دانم چرا داعی مطالب را جدا جدا می نویسد؟! وقتی گفتی عالم غیب و شهاده است؛ یعنی، همه چیز را علی می داند!

ادعای ۴۵۳- خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع جنگ در نهروان...^(۲).

جواب ما:

این که حرف مهمی نیست! آدم که غیب داشته باشد، این را هم می داند!

ادعای ۴۵۴- خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را...^(۳).

از جمله اخبار غیب، خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی به عنوان قاتلش! در حالی که آن ملعون در ظاهر به آن حضرت اظهار علاقه می نمود.

جمع اصحاب از طلاق لسان و کثرت علاقه او به آن حضرت تعجب نمودند. حضرت در جواب فرمود: من تو را نصیحت می نمایم که آشکارا از دوستان من باشی و حال آنکه تو از دشمنان من هستی!

۱- ص ۹۴۰.

۲- ص ۹۴۲.

۳- ص ۹۴۳.

عبدالرحمن عرض کرد: گویا اسم مرا شنیده اید و از نام من بدتان آمده است؟ فرمود: چنین نیست؛ بلکه واضح و آشکار می‌دانم که تو قاتل منی و به زودی محاسن سفید مرا به خون سرم خضاب می‌نمایی. عرض کرد: اگر چنین است، امر کن که مرا به قتل برسانند و اصحاب نیز، همین تقاضا را نمودند.

حضرت فرمود: این امری است محال؛ یعنی، نشدنی است. برای آنکه دین من قصاص قبل از جنایت را درست نمی‌داند!

علم من حکم می‌کند که تو قاتل منی اما احکام دین مربوط به اعمال ظاهر است و هنوز از تو عملی خلاف ظاهر بارز نگردیده است. پس از نظر شرعی، نمی‌توانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلایل انگلیسی، در کتاب «الابطال» خود می‌گوید: کشته شد علی بن ابیطالب به عدالت خود؛ یعنی، اگر عدالت نمی‌کرد و قصاص قبل از جنایت می‌کرد، قطعاً بدنش سلامت می‌ماند. چنانکه سلاطین عالم همین که سوءظن به کسی پیدا می‌کردند ولو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان فوری آنها را معدوم می‌نمودند.

جواب ما:

اولاً با این تفصیل نصیحت کردن ابن ملجم بی‌فایده بود. دوماً این بار به جای سلیمان بلخی، مستر کارلایل انگلیسی را شاهد آورد! مستر کاریل انگلیسی اگر ایمان داشت که علی عالم و دانا به غیب است، چرا مسلمان نشد؟ اما یک سوال ساده: اگر علی می‌دانست که عبدالرحمن بن ملجم او را در فلان ساعت و فلان جا و به فلان طریق خواهد کشت، چرا با همان شمشیر بر سر ابن ملجم نکوفت! این غیب دانی که برای علی فایده نداشت، ندانستنش بهتر نبود!

«اللهم انا نعوذ بك من علم لا ينفع».

«یا الله پناه می‌بریم به تو از علم بی‌فایده و بیهوده».

ادعای ۴۵۵- علی به گفته ابن ابی الحدید از همه اعلم بود...^(۱).

شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»^(۲) از «در المنظم» ابن طلحه شافعی نقل نموده است که امیر المؤمنین فرمود...

جواب ما:

سلیمان بلخی در سال ۱۲۹۳ مرده است. آخر این همه علوم و این همه حدیث را از کجا پیدا کرده است؟ شاید او هم غیب می دانست؟!

ادعای ۴۵۶- بفرموده پیغمبر، علی اعلم امت بود...^(۳).

در این جا از زبان مبارک پیامبر ۹ حدیث دروغ آورده است:
و نیز، سلیمان بلخی در «ینابیع الموده» از ابن عباس نقل می کند که گفت:
«اخذ بيدي الامام علي في ليلة مقمرة فخرج بي الى البقيع بعد العشاء و قال: اقرأ يا عبدالله فقرأت: بسم الله الرحمن الرحيم فتلكم لي في اسرار الباء الى بزوغ الفجر».
در شب ماهتابی، علی عليه السلام دست مرا گرفت و به قبرستان بقیع برد. بعد از نماز عشاء فرمود: بخوان. من بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت نمودم. آنگاه از اسرار «باء» بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر.

جواب ما:

وای بر او و نشیمنگاهش در روز قیامت! زیرا در حدیث صحیح است که رسول الله فرمود: هر کس بر من به عمد دروغ ببندد، پس جای نشستن خود را در آتش ببیند. نمی دانم سلیمان بلخی این حدیث را از کجا نقل کرده است؟ خودش که حضرت را ندیده آخر بین آن دو هزار دویست سال فاصله است! تو ای داعی، چرا از همان جایی که

۱- ص ۹۴۶.

۲- باب ۱۴، ص ۶۵.

۳- ص ۹۴۸.

او نقل قول کرده، نقل قول نمی کنی! جواب واضح است: چون منبع اصلی همانا شکم سلیمان بلخی و معده ابن ابی الحدید است!

ادعای ۴۵۷- حضرت علی امت را از علوم کهکشانی هم با خبر کرد...^(۱).

علامه شهیر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رحمته الله در «بحار الانوار»^(۲) (السماء و العالم) از امیر المؤمنین علی نقل نموده‌اند که فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء، مثل المدائن التي في الارض».

«این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است». شما را به خدا انصاف دهید. آیا در زمانی که از علم هیأت جدید اثری در عالم نبود و هیأت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بود، قائل به افلاک بودند و کواکب و ستارگان را انوار مُضِیَّه^(۳) و میخ‌های آسمان می‌دانستند. تلسکوپ‌ها و دوربین‌های امروزی هم وجود نداشت که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند. اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد آن هم مطابق با علم هیأتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار می‌گیرد، شما چنین خبر دهنده ای را عالم به غیب نمی‌دانید و این خبر را در شمار اخبار غیب به حساب نمی‌آورید؟ می‌گوید: به مسیوی فرانسوی گفتم که حضرت علی گفته است: این ستارگان آسمان، شهرهایی مثل شهرهای شما هستند. مسیو حیرت کرد و آدرس کتاب ما را خواست!

جواب ما:

اول، این پیشگویی درست نیست. ستارگان آسمان، مانند شهرهای ما نیستند؛ بلکه کرات آتشی مثل خورشید و از گاز هستند و اصلاً خاک ندارند! پس علامه مجلسی

۱- ص ۹۵۱.

۲- ج ۱۴.

۳- درخشان.

اشتباه نوشته است. او همان آدم است که می‌گوید: الله شب جمعه به زیارت قبر حسین می‌رود!

اما قرآن و سنت از آینده و علوم آن، از جمله علوم فضا خبر داده‌اند. در این شکی نیست؛ اما قرآن را الله نازل کرده و سنت را رسول الله آورده است و علی در این دو امر مهم هیچ کاره بود. البته در ابلاغ رسالت، پیامبر را یاری داد؛ اما او در این کار تنها نبود صحابه دیگر نیز، شریک او بودند. برای همین است که ما همه اصحاب رسول را دوست داریم؛ البته علی و ۹ نفر دیگر (عشره مبشره) را بیشتر دوست داریم به دلیل مدح خاص پیامبر از آنان.

پس علی غیب نمی‌دانست! اگر منظورت از ستارگان، سیاره‌هایی است که دور ستارگان می‌گردند. آنها که دیده نمی‌شوند تا علی به آنها اشاره کند. در ضمن، در هیچ یک از آنها موجود زنده ای هم کشف نشده است. پس چرا می‌گویید: ستارگان، شهرهایی مثل شهرهای شما هستند.

ادعای ۴۵۸- اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمی علی...^(۱).

جواب ما:

اعتراف ابن ابی الحدید هم به مقام علمی علی مثل اعتراف شما است به مقام علمی حضرت علی است.

ادعای ۴۵۹- حسین که متولد شد، یکصد بیست هزار فرشته آمدند به عرض تبریک...^(۲).

۱- ص ۹۵۹.

۲- ص ۹۶۱.

این حدیث را بخوانید تا بر ایمانتان افزوده شود: مردم بر رسول خدا داخل می شدند و به ایشان تبریک می گفتند برای تولد حضرت حسین. شخصی از میان جمعیت عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم. فرمود: چه دیدید؟ عرض کرد: چون ما برای تهنیت آمدیم ما را از ورود منع نمود به عذر این که یکصد و بیست هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول الله می باشند. ما تعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد؟ آیا شما به او خبر دادید؟.

حضرت تبسمی نمود و به علی فرمود: از کجا دانستی که آن قدر ملک در نزد من آمده اند؟.

عرض کرد: بای انت و امی. ملائکه ای که بر شما نازل می شدند و سلام می نمودند، هر یک به لغتی با شما حرف می زدند. من شماره کردم و دیدم به یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند. فهمیدم یکصد و بیست هزار ملک خدمت شما آمده اند. حضرت فرمودند: *زادك الله علماً و حلماً یا ابا الحسن*. خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی بود).

آنگاه رو به امت نمود و فرمود:

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی. اوست امام خلق و بهترین مردم. امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرمود: سؤال کنید از اهل ذکر. اگر شما علم ندارید، من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه را می خواهد پس باید کلید را بیابد.

جواب ما:

یک روز ۱۴۴۰ دقیقه است. فرض کن که مردم در ساعت ۱۰ صبح آمده باشند برای تبریک به حضرت محمد و نصف روز می شود ۷۰۰ دقیقه!.

فرض کن هر فرشته به زبان خودش فقط نیم دقیقه تبریک بگوید. در طول آن روز فقط ۱۴۰۰ فرشته فرصت تبریک گویی داشتند. اگر هر صد و بیست هزار فرشته جدا جدا تبریک گفته‌اند به ۴۲ سال وقت نیاز بود!

حالا جواب بدهید که علی چگونه در عین حال که با مردم حرف می‌زد، تعداد فرشته‌ها را شمارش می‌کرد و همین طور متوجه بود که به ۱۲۰ هزار زبان مختلف حرف می‌زند! باز بگویید ما غالی هستیم! باز بگویید ما علی را الله نمی‌دانیم! شما از غلات شیعه نیستید!

الله رحمت کند شیخ الاسلام ابن تیمیه را چه خوب گفته بود: «ان الشیعه قوم بهت» یعنی: شیعه، قومی بسیار دروغ‌گوست.

ادعای ۶۰- شیعه می‌گوید: اسم علی در قرآن است و از قرآن امامت علی را ثابت می‌کنیم...^(۱).

﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ط فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و وقتی در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول باز گردید. اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش تر خواهد بود.»

اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آن کسی که خداوند متعال امر به اطاعت از او نموده.

باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمانبرداری اشخاص، قرآن مجید است...^(۱).

جواب ما:

پس دلیل او، همین آیه است. حرفت درست است اما اگر آیه را کامل بخوانی و قیچی نکن، می بینی که وقت دعوا می توانی از اولی الامر اطاعت نکنی و به قرآن و سنت رسول مراجعه کنی!

یک بار دیگر ببینیم آیه چه می گوید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾

«ای مومنان،»

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

«اطاعت کنید الله را و رسول را و اولی الامر از بین خود را.»

شیعه از این جا به بعد را نمی خواند در حالی که آیه ادامه دارد:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾

«پس اگر در چیزی نزاع کردید.»

﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾

«پس به الله و رسولش مراجعه کنید.»

ملاحظه فرمودید. الله نمی گوید: به اولی الامر رجوع کنید! پس الله این علی را که شما

در خیال خود ساخته اید، نمی شناسد تا به ما امر کند که با او اختلاف نداشته باشیم!

ادعای ۴۶۱- سنی می گوید: اولی الامر؛ یعنی، فرمانده و این درست نیست...^(۲)

۱- ص ۹۷۲.

۲- ص ۹۷۴.

برادران عامه و اهل تسنن عقیده دارند که مراد از اولی الامر در آیه، امراء و فرمانروایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) می‌باشد. لذا آقایان اهل تسنن، اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب می‌دانند (هر چند متجاهر به فسق و فجور و ظلم باشند؟) به دلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند. پس اطاعتشان واجب است؟!.

حال آنکه چنین عقیده ای با دلایل عقلی و نقلی باطل است که در این مجلس به خاطر ضیق وقت نمی‌توانم به تمام دلایل بر بطلان عقیده آنها استشهاد نمایم. دست کم یک ماه وقت می‌خواهد تا به تفصیل بیان کنیم. اما من باب مثال: مالا یدرک کله لا یتراک کله. کسیکه به همه چیز را نتوانست دریابد مهمترین بخشهایش را رها نمی‌کند (یعنی اگر همه دلایل را نتوانم بخاطر ضیق وقت بگویم مهم ترینش را میگویم).

جواب ما:

بله درست است. ما از اولی الامر پیروی و اطاعت می‌کنیم. البته به این شرط که حرفش خلاف قرآن و سنت نباشد و امر به گناه نکند. و در این باره حدیث داریم:

لا طاعة لمخلوق في معصية الله

«در گناه نباید از مخلوق اطاعت شود».

این که گفتمی از اولی الامر فاسق پیروی می‌کنیم نیز، درست است. اما این، آن وقت است که آن فاسق به زور خودش را اولی الامر کند و ما توانایی بر کناری یا باز داری او را از فسق نداشته باشیم. البته در این جا هم از فاسق دستوراتی را می‌پذیریم که خلاف اوامر الهی نباشد!

و طبق حدیث رسول الله اگر بتوانیم او را با دست از فسق منع می‌کنیم؛ با دست نشد، با زبان؛ با زبان نشد، در دل! شما اگر راه حل بهتری دارید به ما هم یاد بدهید!

ادعای ۶۲- بشر قادر نیست امیر صالح انتخاب کند و باید الله انتخاب کند

بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان روایی می‌نمایند، از سه حال خارج نیستند: یا منصوب بالاجماع - یا غالب بالقدرة - یا منصوب من الله هستند. اما طریقه اول که اگر مسلمانان اجماع بر فردی نموده و او را به امارت انتخاب کرده باشند، دلیل مثبت عقلانی وجود ندارد که اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد؛ زیرا مسلمانان نمی‌توانند بر یک فرد کامل و پاک اتفاق کنند و او را به امارت برگزینند.

برای آنکه مسلمانان هر قدر قوی الفهم باشند باز به ظواهر حالات می‌نگرند و از بواطن اشخاص که بر چه عقیده هستند، بی‌خبرند...^(۱).

جواب ما:

اجمالاً قبول دارم که منتخب بشر، معصوم نیست و ولی امر خطا می‌کند. ما نمی‌گوییم که چنین اولی الامری صد در صد واجب اطاعه است. او باید در دایره قرآن و سنت حرکت کند. این، شرط اول است! اما بدون حکومت زندگی ممکن نیست. نیاز بشر به نظم و حکومت مانند نیاز او به آب است و حکومت بدون ولی امر امکان ندارد و ولی امر هم بدون اطاعت، کارش سامان نمی‌گیرد. ما در خیال زندگی نمی‌کنیم. شما این مهدی را از سرداب بیرون بیاورید، اگر ما او را اولی الامر خود نکرديم هر چه دلتان می‌خواهد بگویید!

ادعای ۴۶۳- سلاطین و امراء، اولی الامر نمی‌باشند...^(۲).

ایراد می‌گیرد که ولی امر باید یک نفر باشد نه چند نفر

۱- ص ۹۷۶.

۲- ص ۹۷۶.

جواب ما: خب ما هم همین را می‌گوییم. اما باید را کاشتیم و در نیامد! در عمل، اولی الامر یک نفر نیست. ما هم می‌گوییم که ممالک اسلامی باید یکی باشند و باید تحت فرمان یک خلیفه باشند؛ اما از این باید‌ها دانه ای سبز نمی‌شود! چه کنیم!؟.

ادعای ۴۶۴- هر سلطان و امیر با قدرتی، اولی الامر نمی‌باشد...^(۱).

جواب ما:

به هر حال هر چقدر هم که برای حج فلسفه بافی کنی، به عربستان که رفتی ولی امر آن سرزمین، ابن عبدالعزیز است و مجبوری فرامین او را اجرا کنی. یک بار گفتم از هر ولی امری که به زور ولی امر شد به اکراه اطاعت می‌کنیم. تو هم می‌کنی. هر وقت زور ما رسید، او را با یک فرد صالح عوض می‌کنیم.

ادعای ۴۶۵- اولی الامر باید منصوب و منصوص از جانب الله باشد

علاوه بر دلایلی که از خارج اثبات مرام می‌نماید، ظاهر آیه حکم می‌کند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله باشد. الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم به جمیع صفات بشر جز ذات پروردگار، کس دیگری نیست؛ پس حق انتخاب مخصوص به ذات او جل و علا می‌باشد. لذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو «اطیعوا» آورده است که می‌فرماید: **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول**. خدا را اطاعت کنید به نحوی که او را واجب الوجود بالذات بدانید و آنچه از هستی صفات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او می‌باشد.

و اطاعت کنید پیغمبر را به نحوی که او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود به او افاضه شده است.

اما وقتی به معرفی اولی الامر می‌رسد، کلمه «اطیعوا» نمی‌آورد و فقط با یک واو عاطفه، اولی الامر را معرفی می‌نماید و در این «واو» لطیفه ایست که می‌خواهد به مردمان منور الفکر و روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر کسی است که واجد صفات رسول خدا است مگر چیزی که به دلیلی فاقد آن است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت و خلاصه آنچه رسول اکرم داشتند، اولی الامر نیز باید داشته باشد، مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله می‌باشد!

حالا آیات را ببینید:

﴿...قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴].

خدای تعالی (به ابراهیم) فرمود: «من ترا امام و پیشوای خلق قرار دادم. ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را به فرزندان من نیز، عطا خواهی کرد؟ فرمود: آری اگر صالح و شایسته آن باشند که عهد من (امامت) هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.»

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ

أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ...﴾ [الأحزاب: ۶].

«پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان پیغمبر (در اطاعت و عطوفت و حرمت نکاح) به حکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخصی، بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم هستند بر مؤمنان و مهاجران...»

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

﴿...إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷].

«جز این نیست که وظیفه تو إنذار و ترسانیدن (از نافرمانی خدا) است و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است.»

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ...﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«اینست راه راست که راه من است پس پیروی کنید از آن راه. و از راههای دیگر که موجب تفرقه شما از راه خدا می شود، متابعت نکنید.»

﴿وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَّهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۹].

«و از میان قوم موسی فرقه‌ای به حق هدایت می کنند و از باطل همیشه به حق باز می گردند (که مراد پیشوایان دین و ائمه معصومین اند).»

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

«همگی به رشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زنید و به راههای متفرق نروید.»

﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

«از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام اند) بپرسید اگر شما نمی دانید.»

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«...جز این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته است که رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.»

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [ذُرِّيَّةٌ

بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ...﴾ [آل عمران: ۳۳ و ۳۴].

«به حقیقت خدا بر گزید آدم علیه السلام و نوح علیه السلام و خانواده ابراهیم علیه السلام و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعضی از آنها را بر بعضی دیگر...».

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾ [فاطر: ۳۲].

«پس (از آن پیغمبران سلف) ما آنان را از بندگان خود بر گزیدیم (یعنی، محمد و عترت)».

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۵].

و بسیار آیات دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آن جا که خطیب خوارزم در «مناقب» و امام احمد در «مسند» و حافظ ابو نعیم در «ما نزل من القرآن في علي» و حافظ ابوبکر شیرازی در «نزول القرآن في أمير المؤمنين» آورده‌اند که رسول اکرم فرمود: ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده است.

و نیز حافظ ابو نعیم در «ما نزل من القرآن في علي» و احمد حنبل در «مسند» و واحدی در «اسباب النزول» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و ابن عساکر و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در «نزول القرآن في امير المؤمنين» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»^(۱) و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده»^(۲) از طبرانی نقل می‌نمایند از ابن عباس (حبرامت) که فرمود:

«نزلت في علي أكثر من ثلاثمائة آية في مدحه».

۱- باب ۶۲.

۲- باب ۴۲.

و به کتابهای «فرائد السبطين» حموینی و صحیح بخاری و مسلم و «سنن» ابی داود و «جمع بین الصحیحین» حمیدی و «مسند» امام احمد بن حنبل و «صواعق» ابن حجر و «شرف المصطفی» آقای خرگوشی! (این آقای خرگوشی دیگه کیه والله اگر بشناسیم!!) و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید و «حلیة الاولیاء» حافظ ابو نعیم و «مفاتیح الاسرار» شهرستانی و «مناقب» خوارزمی و «فصول المهمه» مالکی و «شواهد التنزیل» حاکم ابو القاسم و «استعیاب» ابن عبدالبر و «سقیفه» جوهری و «ینابیع الموده» خواجه کلان حنفی و «مودة القربی» همدانی و «مانزل من القرآن فی علی» اصفهانی و «مطالب السؤل» محمد بن طلحه شافعی و «نهایه» ابن اثیر و «کفایت الطالب» گنجی شافعی و «نزول القرآن فی امیر المؤمنین» ابوبکر شیرازی و «رقشة الصادی» سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیره مراجعه نمایید و بادیده تحقیق بنگرید تا حقیقت کشف گردد...^(۱).

جواب ما:

امام مهدی را از غار سامرا و از پشت پرده غیب بیرون بیاور تا بر ما حکومت کند. اگر ما گفتیم نه؟
اولی الامر شما که منصوب من الله است از ترس اولی الامرهای زمینی ۱۳۰۰ سال است که پنهان شده است، خب بدون حکومت هم که نمی شود.
اولی امرهای زمینی به زور خود را اولی الامر کرده اند! حالا ما چه کنیم! نمی شد در قرآن واضح نوشته می شد که علی اولی امر است تا تو خود و او را این قدر نیچانی!
ما می گوئیم برای علی و اولادش دلیل قرآنی بیاور او آیه ای درباره آدم و ابراهیم می آورد؛ بالاخره علی از فرزندان آدم است!
یک روش شیعه همین است! یعنی، با بحث های طولانی طرف مقابل را خسته و حیران می کند و این داعی هزار و اندی صفحه را با این استراتژی نوشته است!

ما صحیح بخاری و صحیح مسلم را خواندیم در آن نه نام نقی را دیدیم نه تقی را نه امام عسکری را... و این آیات ربطی به علی ندارد.
ولی اگر ثابت شود علی اولی امر است باز امروز بی فایده است او که زنده نیست امام زمان هم که غایب است.
آخر میرسی به حرف ما و خودت رهبر انتخاب میکنی!!!!

ادعای ۶۶۶- امام‌های ما معصوم بودند

ابو اسحق شیخ الاسلام حموبنی در «فرائد السمطين» و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ابن عباس روایت می‌نمایند که رسول اکرم فرمود: عترت من از طینت من آفریده شده‌اند و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت کرده است و وای بر کسانی که ایشان را تکذیب نمایند.
ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و صاحب کتاب «سیر الصحابه» از حذیفه بن اسید روایت کرده‌اند که رسول خدا بعد از ادای خطبه ای مفصل و مدح و ثناء حق تعالی...^(۱)

جواب ما:

اهل سنت در طول و عرض تاریخ معتقد و متفقند که در امت محمد هیچ کس معصوم نیست و خود ایشان را هم تنها در ابلاغ رسالت معصوم می‌دانیم! و در آنچه مستلزم این ابلاغ است! مثل داشتن کمالات اخلاقی و پاک بودن از هر نوع بدی...
حالا که سلیمان بلخی حنفی گفته‌اش بر خلاف عقیده اهل سنت است، پس این بهترین دلیل است بر سنی نبودن و حنفی نبودن او.
یک سوال: شما که عقیده اهل سنت را از گفته علمای ما نقل می‌کنید، چرا به سلیمان بلخی حنفی توجه دارید؟ اگر او حنفی است؛ پس چرا از رییس مذهب؛ یعنی، از ابو

حنیفه نقل قول نمی کنید و او را رها کرده‌اید و به یک آدم گمنام در کوههای هندوکش افغانستان متمایل هستید؟!.

ادعای ۶۷- تعجبی ندارد که اسم امام‌ها در قرآن نیست هر چیز که نباید در قرآن باشد

در مقدمه عرض کردم که اشتباه بزرگی دامنگیر دسته‌ای از مردم گردیده است که گمان می‌کنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است، بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده است و تنها بیان کننده کلیات امور است و جزئیات امور را موكول به بیان مبین رسول الله می‌کند. چنانکه در آیه ۷ سوره حشر می‌فرماید:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ [الحشر: ۷].

«هرچه رسول به شما داد، بگیرید و از هرچه منع کرد، از آنها دوری کنید.»
لذا وقتی به احکام و قوانین اسلام می‌نگریم، می‌بینیم که کلیات آنها در قرآن مجید ذکر شده است، اما شرح آنها را پیغمبر بیان کرده است.
آقایان اشکال تراشی می‌کنند و می‌گویند: چون اسامی و عدد امامان اثناعشر در قرآن مجید نیست، ما هم چیزی را که در قرآن نمی‌باشد، قبول نداریم و اطاعت نمی‌کنیم.
باید به آنها گفت: اگر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام نبرده و صراحت ندارد و جزئیات آن ذکر نگردیده است، باید متروک گردد، پس آقایان باید تبعیت و پیروی از خلفای اموی و عباسی و غیره را ترک کنند؛ زیرا در قرآن مجید آیه ای که اشاره به مقام خلافت خلفای راشدین (غیر از علی بن ابیطالب) و خلفای اموی و عباسی و طریقهٔ اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها باشد، نیامده است. پس روی چه اصل و قاعده‌ای از آنها تبعیت می‌نمایید و مخالفان آنها را رافضی و مشرک و کافر می‌خوانید؟! در ضمن، اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر نشده است،

بایستی متروک گردد؛ قطعاً آقایان باید تارک جمیع عبادات و احکام گردند؛ زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده است...^(۱).

جواب ما:

اول، ما خلفاً را برگزیده‌الله نمی‌دانیم تا درباره‌ آنها منتظر آیه باشیم. دوم، امامت که جزئیات و فروع دین نیست. از نظر شما، امامت از مهمترین اصول دین است. اگر صد آیه درباره‌اش نداری دست کم یک آیه که باید داشته باشی، چون از نماز هم مهمتر است!

قیاس تو آن وقت صحیح است که ما بگوییم از قرآن دلیل بیاور که امام تقی ۴ پسر داشت یا ۵ پسر؟ در آن صورت می‌توانی بگویی که عدد رکعات نماز در قرآن ذکر نشده است! این حرف آن قدر بی ربط است که مرا به یاد این داستان انداخت!

باغداری دید که مردی از درخت بالا رفته و سیب می‌چیند و در کیسه می‌ریزد، گفت: بی شرف! خجالت نمی‌کشی که دزدی می‌کنی؟ دزد از بالای درخت گفت: تو چرا برای زنت لباس نمی‌خری؟

قیاس تو درباره‌ رکعات نماز ظهر و اصل امامت شبیه به گفته‌ دزد و باغدار است!

ادعای ۶۱۸- اسم امامها در قرآن نیست همین طور که عدد رکعات نماز در قرآن نیست...^(۲).

جواب ما:

۷۰۰ آیه درباره نماز هست! درباره نماز که یکی از فروع دین است و آیاتی درباره‌ شستن دست در وضو که فروع در فروع است! چطور درباره امامت که اصل دین است، آیه نداریم؟! حتی یکی هم نداریم!

۱- ص ۹۸۵.

۲- ص ۹۸۶.

ادعای ۴۶۹- سنی می گوید: مراد از اولی الامر، امامان شیعه است

فقط به ذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طریق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده است، اکتفا می کنیم و قضاوت را به ضمیر پاک و روشن آقایان با منطق و منصف واگذار می کنیم.

۱- ابو اسحق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمد در «فرائد السمطين» می گوید: از رسول الله به ما رسید که مراد از اولی الامر در آیه شریفه، علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول الله است.

۲- عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس، از امیرالمؤمنین علی روایت کرده است که رسول اکرم فرمود: شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون به اطاعت خود نموده و در حق ایشان «و اولی الامر منکم» تنزیل فرموده است باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و از احکام و اوامر ایشان انقیاد نمایید. وقتی این سخن را شنیدم، عرض کردم یا رسول الله، خبرده مرا از اولی الامر؛ آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: یا علی، «انت اولهم».

۳- محمد بن مؤمن شیرازی که از اعاظم علمای عامه و اهل تسنن بود در رساله اعتقادات روایت می کند که وقتی رسول اکرم، امیرالمؤمنین علی را در مدینه خلیفه قرار داد، آیه شریفه «و اولی الامر منکم» در شأن علی بن ابیطالب نازل گردید.

۴- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»^(۱) قسمتی را مخصوص همین آیه قرار داده است و از «مناقب» نقل می نماید که در تفسیر مجاهد آمده است «ان هذا الایة نزلت فی امیر المؤمنین علی علیه السلام حین خلفه رسول الله صلی الله علیه و آله بالمدينة» و این آیه در حق امیر المؤمنین علی نازل شده است...^(۲).

جواب ما:

۱- باب ۳۸.

۲- ص ۹۸۸.

قرار شد امامت علی را از قرآن ثابت کنی اما باز برگشتی به حموینی همدانی و سلیمان بلخی و محمد بن یونس شیرازی! او دیگه کیه؟ حتماً او هم از علمای بزرگ اهل سنت است!

ادعای ۴۷۰- سنی حدیث دارد که عدد خلفاء بعد از پیامبر ۱۲ تاست...^(۱).

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ «ینابیع الموده» از «فرائد السبطين» شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می‌نماید که نعتل، مردی یهودی، به خدمت رسول اکرم رفت و درباره چند مسأله از توحید سؤال نمود؛ حضرت هم جواب‌هایی دادند (که به مناسبت ضیق وقت از نقل آنها خودداری می‌نمایم). آنگاه نعتل به شرف اسلام مشرف گردید و بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصی داشت و پیغمبر ما، موسی بن عمران، به یوشع بن نون وصیت نمود. ما را خبر ده که وصی شما کیست؟ حضرت فرمود:

«ان وصی علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه أئمة من صلب الحسین».

یعنی: وصی من، علی بن ابیطالب است و بعد از او، دو دخترزاده من، حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از امامان از صلب حسین می‌باشند.

نعتل عرض کرد: تمنا دارم اسامی شریف ایشان را برای من بیان فرمایید. حضرت فرمود: «اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجه محمد المهدي فهؤلاء اثنا عشر».

اگر کسی طالب بیش از اینهاست، مراجعه کند به «مناقب» خوارزمی و «ینابیع الموده» سلیمان بلخی حنفی و «فرائد السمطين» حموینی و «مناقب» محدث فقیه ابن مغازلی

شافعی و «مودة القربی» میر سید علی همدانی شافعی و «فصول المهمه» مالکی و «مطالب السؤل» محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگر علماء که همگی از افاضل و اکابر علمای عامه اهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران اهل سنت و جماعت دربارهٔ خلفاء و ائمهٔ اثنا عشر بعد از رسول اکرم رسیده است به استثناء اخبار شیعه که لا تعد و لا تحصی است.

و این عقیده را تأیید می‌کند که مراد پیغمبر از تعیین خلفای بعد از خود، امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او می‌باشند و در حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی به حد تواتر رسیده است) آن حضرت فرمود: «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتى يرداعلى الحوض ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدها ابداً»

بدرستی که می‌گذارم در میان شما دو چیز نفیس بزرگ که کتاب الله (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و اگر به این دو چنگ بزیند، هر گز گمراه نمی‌شوید بعدها ابداً.

جواب ما:

بنظرم قول داده بودی و قرار بود از قرآن دلیل بیاری!!!

ومی‌گویم: اگر سلیمان بلخی، سنی است و شیعه نیست، پس ابن ملجم دوست علی بود نه دشمن او!.

اگر سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و همدانی از اکابر هستند، پس لابد بخاری و مسلم و ترمذی و امام احمد و ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابن کثیر و ابن رجب و ابن تیمیه و ابن قیم و... از اصاغر ما هستند! که از آنها نقل قول نمی‌کنی؟!.

این، یک حقیقت است که قرآن و رسول الله پیشگویی‌هایی دربارهٔ آینده کرده‌اند که بعضی به وقوع پیوسته است و بعضی در حال وقوع است و بعضی منتظر زمان خود برای پدید آمدن؛ از جمله پیشگویی‌های ایشان: این است که.

۱۲ خلیفه بعد از ایشان حکومت می‌کنند، اما در حدیث نیامده است که این حکومت پیوسته است! در حدیث آمده که خلیفه می‌شوند و گفته نشده که زندانی هم خلیفه است، فراری یا کسی که از ترس یا به هردلیلی غیب می‌شود هم خلیفه است. فرموده است که خلیفه ۵ ساله یا ۸ ساله است. این که ۱۲ امام شما با عددی که رسول الله گفته است، مطابقت دارد؛ دلیل کافی و وافی نیست! باید بقیه شرایط را هم داشته باشد موسی بن جعفر را ما چگونه خلیفه بدانیم در حالی که یک روز هم خلافت نکرد، و خلیفه وقت، هارون الرشید، او را در زندان افکنده بود یا علی بن موسی رضا را چگونه خلیفه بدانیم و مامون را ندانیم در حالی که مامون او را ولیعهد خود کرد و امام رضا این ولیعهدی مُرد! و هرگز خلیفه نشد، روح مامون بما خواهد خندید که مرا خلیفه نمیدانید و ولیهد مرا خلیفه می‌گویید در حالیکه یک روز هم حکومت نکرد!!.

یک گوشه از داستان اگر تطبیق کند، اما معنی کل را نمی‌دهد. به قول معروف، هر کس سبیل دارد بابای تو نیست.

ما خود به چشم سر دیدیم، و روزی را که در مغازه خود نشسته بودیم و مردانی داخل شدند و غسل خواستند و یک مرد عصا به دست را بر روی صندلی نشانند و گفتند: ایشان، امیر المومنین و خلیفه است و ما پرچم‌های سیاه را برا فراشتیم تا به جنگ هند و فتح بیت المقدس برویم. اشاره آنها به این حدیث پیامبر بود که از خراسان مردانی با پرچم سیاه، بیت المقدس را فتح می‌کنند و اشاره به حدیث دیگری درباره جنگ هند است.

اما پرچم سیاه، و یا قریشی و هاشمی بودن آن خلیفه کافی نیست تا حدیث درباره او باشد و دیدیم که کارشان به جایی نرسید! و استنباط تو از عدد ۱۲ هم همین گونه است! اما تفسیر حدیث چیست؟.

گفتیم که رسول الله درباره آینده پیشگویی‌هایی فرمودند و تا به وقوع نپیوندد ما نمی‌دانیم منظور دقیق ایشان چیست! برای مثال: درباره جمع شدن یهود در بیت المقدس حدیث داریم که دیدیم، جمع شدند.

درباره دیوار آنها حدیث داریم که دیدیم، دارند می‌سازند. درباره جنگ در اطراف نهر بین ما و آنها حدیث داریم که از بین خواهند رفت، اما تا به حال به وقوع نپیوسته است و نمی‌دانیم که مردان آن جنگ چه کسانی هستند.

درباره ۱۲ خلیفه بر منهج رسالت، احادیثی هست که اگر آنها را جمع کنیم، ۴ نفر آنها همانا خلفای راشدین هستند و پنجمی شاید عمر بن عبدالعزیز باشد. رسول الله پیش بینی کردند که بعد از آن، پادشاهی می‌شود. در آخر زمان هم خلیفه هست که احتمالاً یکی از آنها مهدی ماست نه مهدی شما و لکن این حدیث بر امامان شما فقط در عدد ۱۲ مشترک است و بس!

همانطور که گفتیم خلیفه باید مشخصات یک خلیفه در او جمع باشد. خلیفه می‌تواند زندان داشته باشد اما می‌تواند خودش زندانی باشد (مثل موسی کاظم)! خلیفه می‌تواند ولیعهد تعیین کند اما نمی‌تواند توسط یک غاصب به عنوان یک ولیعهد تعیین شود! از ترس خلیفه ممکن است که مسلمانی فراری باشد اما خلیفه نمی‌تواند از ترس پنهان باشد (مهدی)

اگر پنهان شد پس کم از کم قبول کنید که او خلیفه نیست!

ادعای ۴۷۱- جاحظ می‌گوید: شیعه بر حق است...^(۱)

جواب ما:

جاحظ که سنی نیست، او معتزلی است! عقایدش به شما خیلی نزدیکتر است تا ما.

ادعای ۴۷۲- نام ائمه ما بر پایه عرش نوشته شده است...^(۱)

چنانکه حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوفی همدانی که از علمای عامه است، از مشایخ و علمای خودشان نقل می‌کند که از عبدالقیس که در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم تا آن جا که گفت: شنیدم از رسول الله که فرمود: شب معراج نظر کردم بر ساق عرش، دیدم نوشته است:

«لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلي و نصرته به».

سپس نوشته شده بود:

«الحسن و الحسين و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن و الحجة» عرض کردم: الهی ایشان کیانند؟ وحی شد که اینها اوصیای تو هستند و بعد از تو «فطوبی لمحیهم و الویل لمبغضیهم».

یعنی: «بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان می‌باشد».

(آنگاه خطاب به آقای نواب گفتم: جناب نواب، آیا جواب اشکال دیشب شما داده شد و قانع شدید یا باز اضافه نمایم؟).

نواب گفت: کمال تشکر را داریم به نحو اتم و اکمل مستفیض شدیم. دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده است. خداوند به شما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند).

جواب ما:

و بعد از همه این حرفها، سنی در مناظره خیالی می‌گوید: من جواب سوالم (آیا نام علی در قرآن هست؟) را به طور کامل گرفتم. اما بیرون از عالم مناظره خیالی و در جهان واقعیت باز ما می‌پرسیم: ای داعی ما که نمیتوانیم گردن بکشیم. نوشته روی عرش را بخوانیم، نوشته آنجا برای ما فایده ندارد آدم حرفهای مهم را جایی مینویسد که همه بخوانند.

از عرش قرآن نازل شد، اگر ادعای شما راست باشد باید در قرآن نوشته میشد اگر بر ساق عرش نام علی و حسن و حسین و سجاد و باقر و صادق و موسی و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی نوشته شده باشد ما آن را ندیدیم! اما قرآنی را که از عرش نازل شده است، دیدیم. در قرآن نام آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، یعقوب، اسماعیل، ایوب، ذوالقرنین را نوشته است! اما اثری از آن عرش نشینان خیالی تو در قرآن نیافتیم!

ادعای ۴۷۳- شیعه خواستار اتحاد است و سنی نیست...^(۱).

جواب ما:

تا وقتی که تو علی را اله می‌دانی و ناموس پیامبر و دوستان ایشان را فحش و ناسزا می‌گویی، از ما اتحاد نخواه.

ادعای ۴۷۴- امام ما علی بر حق بود اما به خاطر وحدت از حق خود گذشت

مولای همه ما امیر المؤمنین با آنکه خود را محق به مقام خلافت می‌دانست و در اول خطبه شقشقیه فرمود است: «والله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریحی. الخ».

اما با مخالفان خود مماشات نمود با آنکه بر عقیده خود ثابت بود اما برای استحکام اساس اسلام در مسجد و نماز جماعت حاضر می‌شد تا فرصت به دست اعدای منتظر الفرصه ندهد و از تفرقه جلوگیری نماید.

جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند...^(۲).

جواب ما:

۱- ص ۱۰۰۵.

۲- ص ۱۰۰۵.

باز هم سخنان تکراری...! تو به این حرف‌ها عمل میکنی؟ مذهب تو بر این بنا شده که مزاحم سنی باشد، بدون مخالفت با اهل سنت، شیعه بی معنی است (از سخنان نغز خودم).

شما چون انگلی هستید که ادامه زندگی برای شما در ضرر زدن بما امکان دارد مذهب شما بدون فحش دادن به اصحاب پیامبر دیگر وجود خارجی ندارد اصلا مذهب شما چیزی برای عرضه ندارد جز اینکه بگویند عمر حق علی را خورد.

ادعای ۴۷۵- همه مسجدهای دنیا یا بر قبر یک نبی ساخته شده‌اند یا بر قبر وصی

در خبر است که راوی، خدمت امام به حق و ناطق و کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام عرض کرد:

من از مساجد مخالفان بدم می‌آید و میل ندارم در آن مکانها نماز بگذارم. آیا این عمل من بد است یا نیک؟

حضرت فرمودند: مساجد، بیوت الله اند؛ مگر نمی‌دانی؟ «مامن مسجد الا وقد بنی علی قبر نبی».

یعنی: هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک، مسجد شیعه یا سنی) مگر به تحقیق بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده است، بنا شده باشد. پس در این بقعه قطره ای از خون آن نبی یا وصی هست که به سبب آن خون، خدای تعالی دوست دارد که در آن بقاع و مساجد یاد شود.

پس اداء نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را...^(۱).

جواب ما:

دروغ در کلام خودش هست! می‌خواهد اهمیت مساجد را تنها برای الله نداند و برای یک مرده، مقدس بداند تا راه را برای قبر حسین و قبر علی پرستی هموار کند.

اگر الله دوست می‌داشت که در مساجد به خاطر شهید مدفون در آن یاد شود، چرا قرن‌هاست که مساجد اندلس از بین رفته‌اند یا به اماکن زنا و فساد تبدیل شده‌اند؟ آیا این هم از برکت خون شهید است! روسها که بخارا و سمرقند را گرفتند، فی الفور مساجد را به اصطبل و رقااص خانه تبدیل کردند.

حرف آخر

پدر بعد از باز نشستگی در بازار تهران، بعد از ظهرها دفتر حساب یک حاجی پولدار را می‌نوشت. وقتی که برای اولین بار در دیار هجرت به دیدنم آمد از باب بی‌فایده دانستن کوشش‌هایم و از باب نصیحت و نشان دادن تعصب شیعه‌ها گفت:

حاجی پولدار هر سال ۱۵ روز بر سر قبر امام رضا می‌رود و خادم قبر می‌شود در حالی که میلیونر است! و گفت نسخه‌های زیادی از کتاب شبهای پیشاور را خریده است و به هر سنی که از شهرستان می‌آید، این کتاب را هدیه می‌دهد!

یک روز به دو افغانی که مشتری او بودند، این کتاب را داد؛ فردایش افغانها کتاب را پس آوردند که ملای ما گفت: این کتاب غلط است؛ نخوانید. واضح بود که افغانها لج بازی می‌کردند. پدر می‌گوید: بعد از رفتن آنها از باب نصیحت به حاجی گفتم: بین حاجی! مشتری‌ها را ناراضی نکن که باز نخواهند آمد!

و حاجی در جواب گفت: به جهنم که نمی‌آیند. به نار سقر که نمی‌آیند.

این است راز زنده بودن مذهب تشیع. شما از اول تا آخر کتاب شبهای پیشاور را بخوانید، صفحه ای نسیت که از دروغ خالی باشد. اگر شیعه دلایلی چون ما داشت، شاید نسل سنی را از جهان می‌کند!

او هیچ دلیلی ندارد و همه دلایل بر ضد عقیده اوست؛ اما پشتکار دارد و هزار صفحه کتاب می‌نویسد! و از منافع مادی هم می‌گذرد! من نمی‌گوییم که در بین سنی‌ها مثل او نیست، هزاران هست! و خیلی خیلی بهتر از او هست. شیعه جان در راه عقیده نمی‌دهد اما سنی می‌دهد!

من اینها را نمی‌گوییم که شیعه کوشاتر است؛ روی سخنم با آن سنی‌هایی است که جزو بهترین‌ها نیستند! و کوششی هم نمی‌کنند. روی سخنم با آنهاست که وقتی روز قیامت در محضر الله می‌ایستند و از آنها پرسیده می‌شود، چه جواب خواهند داد؟! ما نیز باید مثل آنها پشتکار داشته باشیم. باور کنید که خیلی از شیعه‌ها اگر حرف حق را

بشنوند، قبول می‌کنند! من یکی از آنها نبودم؟! بودم. اما حق احتیاج به حلقوم دارد که! داد بزند و بگوید!

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«و کسانی که بعد از آنها [بعد از صحابه] آمدند و می‌گویند: (پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!)».